



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مشهور باب اول

پنجاه و پنج تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف
استاد محترم سید محمد باقر

جلد هفتم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	منشور جاوید جلد ۷
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۱	۲۵- صلح و بیعت در حدیبیه
۲۱	آیات موضوع
۲۲	ترجمه آیات
۲۵	تفسیر آیات
۲۵	اشاره
۲۸	پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماینده ای به میان قریش می فرستد
۲۸	بیعت رضوان
۲۹	اطاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تجدید بیعت
۳۰	مقصود از فتح قریب چیست؟
۳۱	طرح صلح
۳۱	اشاره
۳۱	متن پیمان حدیبیه
۳۳	نتایج صلح
۳۵	منافقان عذرتراش
۳۷	منافقان آزمند
۴۰	پایه قدرت دشمن در حدیبیه
۴۱	پاسخ پرسش
۴۲	پاسخ پرسش
۴۳	آخرین نوید
۴۵	۲۶- غزوه ذات السلاسل

۴۵	آیات موضوع
۴۵	ترجمه آیات
۴۵	تفسیر آیات
۴۵	اشاره
۴۷	امیرمؤمنان به مقام فرماندهی برگزیده شد
۴۸	رمز پیروزی امیر مؤمنان(علیه السلام) در این نبرد
۴۹	فلسفه سوگند به اسبان سپاه پیکارگر
۵۱	۲۷- فتح مکه یا فتح مبین
۵۱	آیات موضوع
۵۲	ترجمه آیات
۵۵	تفسیر آیات
۵۵	اشاره
۵۷	جاسوسی به دام افتاد
۶۱	نکات آیات:
۶۱	۱_ طرح دوستی با کافران
۶۳	۲_ ابراهیم الگوی جاودان
۶۳	۳_ فلسفه استغفار ابراهیم در باره عموی مشرک خود
۶۸	۴_ نوید برقراری مجدد دوستی
۶۹	۵_ اصل کلی در برقراری رابطه سیاسی و تجاری
۷۱	۶_ سرگذشت فتح مکه و پیمان از زنان
۷۳	۷_ پرده ها بالا می رود
۷۵	۲۸- غزوه حنین
۷۵	اشاره
۷۵	آیات موضوع
۷۵	ترجمه آیات
۷۶	تفسیر آیات

- ۷۶ اشاره
- ۷۷ پایداری پیامبر (صلی الله علیه وآله) و گروه فداکار
- ۷۹ قرآن در مورد نبرد «حنین» چنین می فرماید:
- ۸۰ غنایم جنگی
- ۸۰ تقسیم غنایم و اعتراض مرد تمیمی
- ۸۴ ۲۹- غزوه تبوک
- ۸۴ آیات موضوع
- ۸۶ ترجمه آیات
- ۸۸ تفسیر آیات
- ۸۸ اشاره
- ۹۲ تخلف منافقان از شرکت در جهاد
- ۹۲ علل تخلف منافقان عبارت بود از:
- ۹۶ نشانه های ایمان و نفاق
- ۹۸ اذن پیامبر (صلی الله علیه وآله) مصلحت بود
- ۹۹ منظور از عفو در آیه چیست؟
- ۱۰۱ وظیفه فرمانده سپاه با این افراد
- ۱۰۴ مبارزه منفی با متخلفان دنیا پرست
- ۱۰۷ اعتصاب چگونه شکسته شد؟
- ۱۰۷ مبارزه منفی از بی دردسرتترین مبارزه ها است
- ۱۰۸ منظور از جمله (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى التَّيْبِ) چیست؟
- ۱۱۰ ۳۰- مباحله و مناقب اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۱۰ آیات موضوع
- ۱۱۱ ترجمه آیات
- ۱۱۲ تفسیر آیات
- ۱۱۲ هیئت نمایندگی «نجران» در مدینه
- ۱۱۴ مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر (صلی الله علیه وآله)

- ۱۱۸ انصراف نمایندگان نجران از مباحله
- ۱۱۹ صلحنامه ای به امضای طرفین
- ۱۲۰ بزرگترین سند فضیلت
- ۱۲۳ تذکر چند نکته
- ۱۲۹ ۳۱- اعلام برائت و بی‌زاری از مشرکان
- ۱۲۹ آیات موضوع
- ۱۳۰ ترجمه آیات
- ۱۳۲ تفسیر آیات
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ پذیرش اسلام یا آمادگی برای نبرد
- ۱۳۵ فضیلت غیر قابل انکار
- ۱۳۷ مناظره ای در مدرسه دار السعاده دمشق
- ۱۳۸ توجیه ناروای دیگر
- ۱۳۹ نظر واقع بینانه
- ۱۴۳ چرا مشرک در کشور اسلام رسمیت ندارد؟
- ۱۴۴ هدف مشخص پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۴۵ الزام به ترک عمل زشت عیب نیست
- ۱۴۶ برای آزادی حد و مرز است
- ۱۵۱ نکات آیات سوره برائت
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۶۳ راه دعوت به اسلام
- ۱۶۳ دفاع از حریم عقیده یک امر فطری است
- ۱۶۵ نکات آیه ششم
- ۱۶۷ علل رفع امان
- ۱۶۹ متن قرار داد صلح، در حدیبیه
- ۱۷۰ وفاداری پیشوای بزرگ مسلمانان

- ۱۷۱ نمونه دیگر از وفای به پیمان
- ۱۷۱ کارهای ناجوانمردانه قریش
- ۱۷۲ چه گروهی نسبت به پیمان خود وفادار بودند؟
- ۱۸۳ آیا گروه مرتدّ پس از پیامبر مصداق این آیه هستند؟
- ۱۸۵ اصحاب جَمَلِ اوّلین مصداق آیه بودند:
- ۱۸۶ نظر ابن عباس در مورد آیه
- ۱۸۷ دو نکته قابل توجه
- ۱۸۷ تحریک احساسات دینی
- ۱۹۰ روش علی (علیه السلام)
- ۱۹۱ توجه به نکات عقلی جهاد
- ۱۹۱ ۱_ پیمانهای خود با پیامبر را شکستند
- ۱۹۲ ۲_ پیامبر را از سرزمین خود بیرون کردند
- ۱۹۲ ۳_ آغاز جنگ از آنان بود
- ۱۹۳ جهات احساسی جهاد در آیات
- ۱۹۳ ۱_ شما مظهر اراده الهی هستید
- ۱۹۳ ۲_ خدا آنان را خوار و شما را یاری می کند
- ۱۹۴ ۳_ شفای قلوب مؤمنان
- ۱۹۶ ۳۲- واقعه غدیر یا اکمال دین
- ۱۹۶ آیات موضوع
- ۱۹۶ ترجمه آیات
- ۱۹۷ تفسیر آیات
- ۱۹۷ اشاره
- ۲۰۰ تفصیل این واقعه ابدی و جاودانی
- ۲۰۴ واقعه ابدی و جاودانی
- ۲۰۶ دلایل دیگر ابدیت واقعه
- ۲۰۸ قرآن و رویداد غدیر

- الف: تعیین جانشین واستیلاء یأس ----- ۲۱۰
- ب: تعیین جانشین و تکمیل دین ----- ۲۱۲
- مدارک نزول آیه در غدیر ----- ۲۱۲
- نکاتی چند در مورد آیه ----- ۲۱۳
- آیه سؤال عذاب ----- ۲۱۵
- شبهات ابن تیمیه و پاسخ های مرحوم علامه امینی ----- ۲۱۶
- اشاره ----- ۲۱۶
- پرسش: ----- ۲۱۶
- اشاره ----- ۲۱۶
- پاسخ: ----- ۲۱۷
- پرسش: ----- ۲۱۷
- اشاره ----- ۲۱۷
- پاسخ: ----- ۲۱۷
- پرسش: ----- ۲۱۷
- اشاره ----- ۲۱۷
- پاسخ: ----- ۲۱۷
- پرسش: ----- ۲۱۹
- اشاره ----- ۲۱۹
- پاسخ: ----- ۲۱۹
- پرسش: ----- ۲۱۹
- اشاره ----- ۲۱۹
- پاسخ: ----- ۲۱۹
- پرسش: ----- ۲۱۹
- اشاره ----- ۲۱۹
- پاسخ: ----- ۲۱۹
- پرسش: ----- ۲۲۱

- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ پاسخ:
- ۲۲۲ ۳۳- معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن
- ۲۲۲ آیات موضوع
- ۲۲۳ ترجمه آیات
- ۲۲۴ تفسیر آیات
- ۲۲۶ آیا پیامبر غیر از قرآن معجزه دیگری داشت؟
- ۲۲۸ یک محاسبه عقلی
- ۲۳۱ آیات قرآن بر معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله) گواهی می دهد
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ شق القمر
- ۲۳۴ معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۲۳۵ مباحثه
- ۲۳۶ معجزاتی را می دیدند
- ۲۳۸ پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارای بیتنات بود
- ۲۳۹ او بسان مسیح از غیب خبر می داد
- ۲۴۰ معجزه های پیامبر (صلی الله علیه وآله) در احادیث اسلامی
- ۲۴۱ نکته قابل توجه
- ۲۴۳ ۳۴- آگاهی پیامبر از غیب
- ۲۴۳ آیات موضوع
- ۲۴۴ ترجمه آیات
- ۲۴۵ تفسیر آیات
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ شاه راه های سه گانه معرفت
- ۲۴۸ نظریه الکسیس کارل در مورد الهام
- ۲۵۱ شهود و فلسفه برگسن

- ۲۵۱ غرور بی جا
- ۲۵۲ دریچه های جهان اسرار آمیز غیب
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۲ ۱_ وحی به حیوانات
- ۲۵۳ ۲_ روشن بینی وتله پاتی
- ۲۵۴ ۳_ ارتباط با ارواح
- ۲۵۵ ۴_ الهام به افراد
- ۲۵۵ ۵_ خواب های راستین
- ۲۵۶ اَبَر آگاهی وفلاسفه اسلام
- ۲۵۸ چند نمونه از آیات قرآن در باره علم غیب پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۲۶۰ آگاهی از غیب منحصر به پیامبران نیست
- ۲۶۲ ۳۵- پیامبر اُمّی و درس نخوانده
- ۲۶۲ آیات موضوع
- ۲۶۳ ترجمه آیات
- ۲۶۶ تفسیر آیات
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۸ «اُمّی» در لغت عرب
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۷۰ الف: آیا «اُمّی» منسوب به «اُمّ القری» است؟
- ۲۷۲ ب: «اُمّی» نا آشنا به متون سامی
- ۲۷۴ او نمی خواند ونمی نوشت
- ۲۷۸ تأویل ناروا
- ۲۷۹ ردّ تأویل ناروا
- ۲۸۳ ۳۶- عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نظر قرآن
- ۲۸۳ آیات موضوع
- ۲۸۴ ترجمه آیات

- تفسیر آیات ۲۸۶
- اشاره ۲۸۶
- پیراستگی از گناه ۲۸۷
- پیراستگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از خطا و اشتباه ۲۹۰
- قرآن و خطا و سهو پیامبران ۲۹۱
- توضیح و تحلیل آیاتی که منکران عصمت پیامبر به آن تمسک کرده اند ۲۹۵
- اشاره ۲۹۵
- ۱_ اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی... ۲۹۵
- ۲_ هدف از طلب مغفرت ها چیست؟ ۳۰۰
- نمونه ها ۳۰۵
- ۳_ عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟ ۳۱۰
- ۴_ مقصود از «بخشیدن ذنب» پیامبر چیست؟ ۳۱۴
- اشاره ۳۱۴
- ۱_ مقصود از فتح چیست؟ ۳۱۵
- ۲_ مقصود از «ذنب» چیست؟ ۳۱۷
- ۳_ غفران در لغت عرب ۳۱۹
- ۴_ چگونه پیروزی علت مغفرت است؟ ۳۱۹
- ۵_ مقصود از متقدم و متأخر چیست؟ ۳۲۲
- ۵_ عبوسی و روی گردانی از نابینا؟ ۳۲۴
- ۳۷- پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) ۳۳۴
- آیات موضوع ۳۳۴
- ترجمه آیات ۳۳۴
- تفسیر آیات ۳۳۵
- اشاره ۳۳۵
- آیه نخست از آیات خاتمیت ۳۳۶
- گفتار دانشمندان در معنای خاتم ۳۳۹

- گواه دوّم از قرآن بر خاتمیت ۳۴۴
- گواه سوم قرآن، برای خاتمیت ۳۴۹
- نفوذ باطل به قرآن به چند صورت متصوّر است: ۳۵۰
- گواه چهارم از قرآن برای خاتمیت ۳۵۱
- گواه پنجم از قرآن برای خاتمیت ۳۵۲
- ۳۸- علاقه به هدف، بردباری و نیایش در نیمه شب و علم گسترده ۳۵۵
- آیات موضوع ۳۵۵
- ترجمه آیات ۳۵۷
- تفسیر آیات ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- صفات پیامبر در قرآن ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- ۱_ علاقه و دلسوزی به هدف ۳۶۱
- ۲_ مظهر خُلق عظیم ۳۶۳
- ۳_ صبر و بردباری ۳۶۶
- ۴_ نیایش نیمه شب ۳۶۷
- قرآن و نیایش پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۳۶۸
- ۵_ علم و آگاهی گسترده ۳۷۱
- ۶_ مایه مصونیت مردم از عذاب ۳۷۲
- ۷_ شفیع روز جزا ۳۷۳
- ۹_ صاحب کوثر ۳۸۵
- ۱۰_ شاهد بر اعمال امت ۳۸۷
- ۳۹- اطاعت از پیامبر در قلمرو مسایل سیاسی، قضایی و نظامی ۳۹۱
- آیات موضوع ۳۹۱
- ترجمه آیات ۳۹۲
- تفسیر آیات ۳۹۴

- ۳۹۴ اشاره
- ۳۹۴ ۱. اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۰۴ ۴۰- وظایف مسلمانان در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۰۴ اشاره - - - - -
- ۴۰۴ آیات موضوع - - - - -
- ۴۰۶ ترجمه آیات - - - - -
- ۴۰۹ ۱- احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۰۹ اشاره - - - - -
- ۴۱۳ الف: دعوت به تکریم و احترام - - - - -
- ۴۱۴ ب: متانت در سخن گفتن - - - - -
- ۴۱۷ ۲- مجادله با پیامبر ممنوع است - - - - -
- ۴۱۸ ۳- رعایت وقت پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۱۹ ۴- حرمت ایذاء پیامبر - - - - -
- ۴۲۲ ۵- وظیفه مسلمانان در باره همسران او - - - - -
- ۴۲۳ ۶- وظیفه مسلمانان نسبت به فرزندان او - - - - -
- ۴۲۹ ۷- درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۲۹ ۸- حرمت خیانت بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۳۰ ۹- درخواست استغفار از پیامبر (صلی الله علیه وآله) - - - - -
- ۴۳۲ درباره مرکز - - - - -

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدید آور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

جلد هفتم

نگارش آیه الله جعفر سبحانی

ص : ۲

منشور جاوید

جلد ۷

پیامبر در قرآن

ص: ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب).

ص : ٤

۲۵- صلح و بیعت در حدیبیه

آیات موضوع

۱- (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا). (فتح/۱۰)

۲- (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا). (فتح/۱۸)

۳- (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا). (فتح/۱۹)

۴- (وَعَدَ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا * وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ- كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا). (فتح/۲۰- ۲۱)

۵- (سَيَقُولُ لِمَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا* بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زُيِّنَ ذَلِكُمْ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنُّ السَّوِّءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا). (فتح/۱۱ و ۱۲)

۶- (لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِن بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ

۷_ (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا). (فتح/۱۵)

۸_ (قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا). (فتح/۱۶)

۹_ (قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ). (توبه/۸۳)

۱۰_ (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا- يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا- نَصِيرًا* سَيَنهَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ لَنْ تَجِدَ لِسِنَهَ اللَّهِ تَبْدِيلًا* وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا* هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَيْدِي مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فَتُصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) (فتح/۲۵-۲۲)

۱۱_ (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسِهِمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا). (فتح/۲۷)

ترجمه آیات

۱_ « آنان که با تو بیعت می کنند، با خدا بیعت می نمایند دست خدا بالای دست آنها است هر کس پیمان شکنی کند به ضرر خود پیمان شکسته است و هر کس نسبت به پیمانی که با خدا بسته است وفا نماید

خدا به او پاداش بزرگ می دهد».

۲_ «خدا از مؤمنانی که با تو زیر درخت بیعت کردند خشنود گردید و از آنچه در قلوب آنها است آگاه شد آرامشی برای آنان فرو فرستاد و فتح نزدیکی را (به عنوان پاداش) نوید داد».

۳_ «و غنیمت های فراوانی را به دست می آورند و خداوند عزیز و حکیم است».

۴_ «خداوند غنایم فراوانی را به شما وعده داده است که به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و دست دشمنان را از شما کوتاه کرد تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت می نماید غنایم دیگری را وعده کرده است که بر آن قادر نبودید خداوند بر آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز توانا است».

۵_ «به زودی پس ماندگان بادیه نشین به تو می گویند: اموال و اهل خانه ما را مشغول ساخت، در باره ما طلب آمرزش کن، به زبان آنچه در دل ایشان نیست می گویند، بگو چه کسی می تواند برای شما کاری انجام دهد، اگر خدا بخواهد برای شما زیان و یا بخواهد سودی برساند، بلکه خدا به آنچه که انجام می دهید آگاه است. نه (علت عدم شرکت شما مسئله کار و کسب وزن و فرزند نبود) بلکه شما تصور کردید که در این سفر پیامبر و افراد با ایمان که با او همراه بودند، به سوی خانواده های خود باز نمی گردند و کشته می شوند) و این مطلب در دل های شما قوت یافت و گمان بد بردید و سرانجام از گروه هلاک شدگان شدید».

۶_ «اگر غنایمی نزدیک و سفر نزدیک و آسانی باشد، به خاطر «غنایم» شرکت می کنند ولی چون راه (تبوک) برای آنان دور و پرمشقت بود، سرباز زدند و به زودی سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم بیرون می آمدیم و شرکت می کردیم آنان با این دروغ خود را هلاک می کنند خدا می داند که آنها دروغگو هستند».

۷_ «به هنگام حرکت به سوی اخذ غنایم (جهاد توأم با آن) متخلفان از سفر عمره می گویند اجازه دهید ما نیز از شما پیروی کنیم می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو نباید به دنبال ما بیایید خدا از قبل آن را گفته است. در این موقع می گویند بر ما حسد میورزید، بلکه آنان جز اندکی نمی فهمند».

۸_ «به متخلفان (بادیه نشین) بگو بزودی از شما دعوت می شود که به سوی گروهی قدرتمند بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند و یا کشته شوند اگر پذیرفتید خدا به شما پاداش نیکو می دهد و اگر این بار نیز مانند دفعه قبل روی بر گردانیدید، شما را گرفتار عذاب دردناک می کند».

۹_ «شما هرگز در هیچ نبردی با من بیرون نخواهید آمد و هرگز با دشمن نبرد نخواهید کرد شماها در آغاز کار کناره گرفتید پس با مخالفان همدم شوید».

۱۰_ «اگر افراد کافر با شما نبرد می کردند پشت به شما می نمودند و برای خود، دوست و یآوری پیدا نمی کردند. این سنت کلی الهی است در گذشته و هرگز بر آن تغییر و دگرگونی پیدا نمی کنید. او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه ساخت، پس از آن که شما را بر آنان مسلط نمود و خدا به آنچه که انجام می دهید بینا است. آنان کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام و قربانیان را از اینکه به قربانگاه برسند بازداشتند و اگر مردان و زنان مؤمن (در مکه نبود) که بدون آگاهی، زیر دست و پای شما آسیب می دیدند (شما را بر آنها مسلط می کرد) خدا هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می سازد و اگر گروه کافر و مؤمن (مکه) جدا می زیستند کافران را با عذاب دردناک عذاب می کردیم».

۱۱_ «خدا خواب پیامبر خود را راست نمود به خواست خدا به زودی، در نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می شوید در حالی که سرهای خود را تراشیده و ناخن های خود را کوتاه کرده اید از کسی نمی ترسید خدا

چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید (او از مصالح تأخیر فریضه عمره آگاه است) و پیش از آن فتح نزدیکی برای شما قرار داده است».

تفسیر آیات

اشاره

در اواخر سال ششم هجری پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در رؤیا مشاهده کرد که یاران او وارد «مسجد الحرام» شده اند و مراسمی را انجام می دهند. رسول خدا، خواب خویش را به فال نیک گرفت و برای یاران خود نقل کرد.

چیزی نگذشت که (گویا به امر الهی) مأمور شد که در ماه «ذی القعدة الحرام» با یاران خود رهسپار مکه گردد و مراسم عمره را انجام دهد (مراسمی که در ظرف یک روز انجام می گیرد) و سپس به مدینه بازگردد، اعمال عمره با «احرام» شروع می شود و با طواف خانه خدا و دو رکعت نماز در «مقام» ابراهیم، سعی میان صفا و مروه و کوتاه کردن چند دانه از موی سر و صورت و یا گرفتن ناخن به ضمیمه طواف نساء پایان می پذیرد و اگر افرادی قربانی همراه خود به مکه آورده باشند در همان نقطه ذبح می کنند و نیازی به منی رفتن ندارند.

خبر سفر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مکه برای ادای فریضه عمره موقعی اعلام گردید که قدرت قریش بر سرزمین حرم تا چه رسد به کعبه و مسجد الحرام، سایه افکنده، و خانه توحید در قبضه قدرت ابولهب صفتان بود، چیزی که مایه امید بود و اینکه در این سفر به مسلمانان آسیبی نمی رسد همان زمان مسافرت بود که از ماههای حرام به حساب می آید، و در تمام شبه جزیره، سایه امنیت و ایمنی حکمفرما می گردد و بسیار بعید بود که قریش در ماههای حرام، در سرزمین حرم به روی زائران خانه خدا شمشیر بکشند و اگر بر اثر جهالت و نادانی از این در وارد می شدند، با حیثیت خود در منطقه بازی نموده و نفرت اعراب را بر ضد خود می شورانیدند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) برای اینکه حسن نیت خود را نشان دهد دستور داد که از حمل سلاح جز سلاح مسافر (شمشیر) خودداری شود، تا قریش و تمام قبائل واقع در

اثنای راه با دیدگان خود مشاهده کنند که مسلمانان بدون حمل سلاح، عازم عمره بوده و هدفی جز زیارت و بازگشت به مدینه ندارند و اگر برنامه جهادی داشتند برای آن، تدارکی می دیدند. در هر حال پایان کار از دو صورت بیرون نیست:

۱_ اگر قریش راه را باز کنند، مراسم انجام می گیرد و مشرکان از نزدیک با تعالیم اسلام و عظمت رهبری آشنا می شوند و بخشی از تهمت ها، خود به خود از میان می رود و مشرکان با دیدگان خود می بینند که رهبر عالیقدر اسلام با مراسم حج و عمره یادگار نیای عرب (ابراهیم) مخالف نیست.

۲_ اگر راه را به روی مسلمانان ببندند در این صورت قریش مورد نکوهش دیگر قبائل مشرک قرار گرفته و زورگویی آنان روشن می گردد و این خود در انعطاف جهان عرب نسبت به اسلام بی تأثیر نمی باشد.

در این شرائط حساس جمعیتی کمتر از دو هزار نفر، ندای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را لیک گفته همگی به پیروی از دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون سلاح جز سلاح مسافر به سوی حرم و مکه به حرکت درآمدند، و گروه اطلاعاتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) قدری جلوتر از آنان حرکت کرد تا اگر در نیمه راه به مانعی برخورد کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از جریان آگاه سازند.

از آنجا که در این سفر امید به «غنیمت» در کار نبود، و احتمال برخورد با قریش نیز وجود داشت، گروه دنیاپرست و ناتوان از نظر ایمان، از شرکت، سرباز زدند، و اقامت در مدینه را بر همه مزایای احتمالی ترجیح دادند، وقتی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) از این سفر پیروزمندانه بازگشت، این گروه در شرمندگی فرو رفتند و به حضور پیامبر رسیدند و به عذر تراشی دست زدند که بعداً یادآور می شویم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با یاران خود بدون آمادگی مدینه را به عزم انجام «فریضه عمره» ترک گفت، هنوز به سرزمین حرم نرسیده بود که دستگاه اطلاعاتی پیامبر او را از آگاهی قریش از مسافرت پیامبر و اجتماع آنان در «ذی طوی» آگاه ساخت و یادآور شد که سران قریش سوگند یاد کرده اند که به هیچ وجه، اجازه ندهند که مسلمانان وارد سرزمین حرم گردند و به همین جهت سردار شجاع خود «خالد بن ولید» را با دویست

سواره نظام به نقطه ای به نام «کراع الغمیم» اعزام کرده اند که از ورود افراد جلوگیری کنند، پیامبر برای اینکه کوچک ترین برخوردی رخ ندهد، به راهنمایی فردی از قبیله «اسلم» مسیر خود را عوض کرد، و از راههای صعب العبور گذشت و در سرزمینی به نام «حدیبیه» فرود آمد و گفت در این نقطه به سر می بریم تا تکلیف ما را خدا روشن سازد و اگر قریش از من چیزی بخواهد که مایه تحکیم پیوند خویشاوندی شود، مضایقه نخواهم کرد گویا پیامبر طوری سخن گفت که کلام او در میان قریش منتشر گردید، و قاصدها و پیکههایی از طرف آنان به سوی «حدیبیه» آمدند از هدف مسلمانان آگاه شوند.

نخست «بدیل» با چند تن از شخصیت‌های «خزاعه» که روابط خوبی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند به نمایندگی از طرف قریش حضور رسول خدا رسیدند تا از هدف او آگاه شوند، پیامبر هدف خویش از این سفر را جز ادای فریضه چیز دیگر توصیف نکرد بار دوم «مکرز» حضور او رسید و همان پرسش و پاسخ میان آنان رد و بدل شد، مرتبه سوم «حلیس» بن علقمه از طرف قریش مبعوث گردید تا حقیقت را برای آنان روشن سازد زیرا قریش دیر باور تصور نمی کردند که اهداف دیگری در میان نباشد.

وقتی چشمان «حلیس» به شتران لاغر مسلمانان افتاد که از فرط گرسنگی پشمهای یکدیگر را می خوردند، از همان نقطه به سوی قریش بازگشت و بر سران قریش نهیب زد و گفت ما با شما پیمان نبسته ایم که زائران خانه خدا را از زیارت باز داریم مسلمانان جز زیارت خانه خدا هدف دیگری ندارند به خدا سوگند اگر از ورود آنان جلوگیری کنید با قبیله ام بر شما می تازم، ریشه شما را قطع می کنم.

تهدید «حلیس» قریش را بر آن داشت که از سیاست «دفع الوقت» صرف نظر کنند و به علاج واقعه پردازند از این جهت «عمرو بن مسعود ثقفی» را که به عقل و درایت معروف بود، حضور پیامبر فرستادند او مرعوب روحانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عواطف بی پایان مسلمانان نسبت به او شد و با دیدگان خود دید که قطرات آب وضو را در میان خود تقسیم می کردند و اجازه نمی دادند که مویی از سر او به زمین افتد ولی او

نیز نتوانست طرحی بریزد که طرفین به هم نزدیک شوند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماینده ای به میان قریش می فرستد

این بار پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت که او نیز نماینده ای بفرستد تا نقطه نظرهای او را در این سفر از نزدیک برای قریش تشریح کند مردی از قبیله «خزاعه» بنام «خراش بن امیه» برای این کار برگزیده شد ولی قریش سرمست قدرت، او را دستگیر کردند و بر خلاف رسوم جهان که سفیر مصونیت خاصی دارد، نزدیک بود خون او را نیز بریزند سرانجام به وساطت برخی جان به سلامت بدر برد.

برای تبیین نظریه پیامبر (صلی الله علیه وآله) باید فردی برگزیده شود که در میان قریش حامی وفامیل داشته باشد از این جهت عثمان بن عفان اموی برای این کار انتخاب گردید و او در پناه ابان بن سعید بن عاص وارد سرزمین حرم گردید، حتی به او اجازه دادند که بیت را طواف کند ولی او به احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طواف خودداری کرد، اما قریش به او اجازه بازگشت ندادند.

بیعت رضوان

تأخیر نماینده پیامبر (صلی الله علیه وآله) موجی از اضطراب و هیجان در میان مسلمانان پدید آورد، پیامبر برای آزمودن پایه ایمان و ایثار یاران خود، و تحریک احساسات پاک آنان در زیر سایه درختی نشست، و از یکایک آنها پیمان گرفت که تا آخرین نفس از دین و آیین و پیامبر خود دفاع کنند، این همان پیمانی است که در سوره «فتح» از آن سخن به میان آمده و آیاتی در این مورد وارد شده است چنانکه می فرماید:

(إِنَّ الْعَدِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا). (۱)

ص : ۱۲

«آنان که با تو بیعت می کنند، با خدا بیعت می نمایند دست خدا بالای دست آنها است هر کس پیمان شکنی کند به ضرر خود پیمان شکسته است و هر کس نسبت به پیمانی که با خدا بسته است، وفا نماید خدا به او پاداش بزرگ می دهد».

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا). (۱)

«خدا از مؤمنانی که با تو زیر درخت بیعت کردند خشنود گردید و از آنچه در قلوب آنها است آگاه شد آرامشی برای آنان فرو فرستاد، و فتح نزدیکی را (به عنوان پاداش) نوید داد».

این بیعت گذشته بر اینکه احساسات مسلمانان را بر ضد دشمن در سرزمین دور از وطن تحریک کرد و آنان را بر ضد دشمن بسیج نمود، آوازه آن در میان دشمن پیچید و آنان را مصمم ساخت که از در مسالمت وارد شوند، و خشونت را کنار بگذارند در غیر این صورت باید ضایعات و تلفات سنگینی را متحمل گردند و با گروهی جان برکف روبرو شوند تا نکشند و یا کشته نشوند دست از کارزار بر نمی دارند.

از این جهت فوراً «عثمان» را آزاد کردند و آخرین نماینده خویش را با اختیاراتی به نام «سَهِيل بن عمرو» به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) گسیل داشتند.

اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تجدید بیعت

شکی نیست که اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از واجبات اسلامی است تا آنجا که قرآن اطاعت او را در کنار اطاعت خدا قرار داده می فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ). (۲)

ص: ۱۳

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۸.

۲- [۲] سوره نساء، آیه ۵۹.

«خدا را اطاعت کنید و پیامبر را و صاحبان فرمان از خویش را نیز اطاعت کنید».

در این صورت «بیعت» چه لزومی داشت؟

پاسخ این سؤال روشن است و وجوب اطاعت پیامبر مسئله ای است و تحریک احساسات نسبت به چنین تکلیف مسئله ای دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید در شرایط حساس؛ شرایط عمل به تکالیف الهی را فراهم سازد تا همگان در آن لحظات بر آن تکلیف عمل نمایند.

بنابراین هدف از اخذ پیمان تأکید بر همان اطاعتی بود که وحی الهی از پیش آن را بیان نموده بود.

بیعتی که پیش از هجرت، مسلمانان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کردند به خاطر اینکه هنوز حدود و وظایف مسلمانان نسبت به او روشن نبود، کاملاً جنبه تأسیسی داشت، یعنی خود بیعت عاملی بود که اطاعت را بر آنان لازم می ساخت در حالی که بیعت با پیامبر پس از هجرت بسان بیعت با امام معصوم همگی جنبه تأکیدی دارد هدف تأکید بر اطاعتی است که وحی الهی بر آنها لازم ساخته است.

مقصود از فتح قریب چیست؟

مقصود از فتح قریب جنگ خیبر است که در سال هفتم رخ داد و غنایم فراوانی نصیب مسلمانان گردید، نه «فتح مکه» و نه جنگ «حنین» زیرا فتح مکه گذشته از اینکه در سال هشتم رخ داده نه (سال هفتم) با غنیمت هم همراه نبود و جنگ «حنین» هر چند با غنیمت همراه بود ولی در سال هشتم رخ داد، و با وجود پیروزی نزدیک همانند «خیبر» نمی توان آیه را با فتوحات بعدی تفسیر نمود.

خلاصه: پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) پس از حدیبیه فتوحاتی به صورت زیر انجام داد:

۱_ فتح خیبر در سال هفتم با غنایم همراه بود.

۲_ فتح مکه در سال هشتم بدون خونریزی و دور از غنایم انجام گرفت.

۳_ جنگ حنین که در سال هشتم همراه با غنایم رخ داد.

۴_ جنگ تبوک در سال نهم که فقط یک نوع پیروزی سیاسی همراه داشت.

و با وجود فتح نزدیکی مانند برجیده شدن قلاع یهودان در شرق مدینه نمی توان آن را به غیر آن تفسیر نمود، بالأخص که پس از فتح قریب، موضوع دستیابی بر غنایم را مطرح می کند و می فرماید:

(وَمَغَانِمٍ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا). (۱)

«غنیمتهای زیادی به دست می آورند، خداوند قدرتمند و حکیم است».

طرح صلح

اشاره

مذاکرات «سهیل»، منجر به عقد پیمان میان طرفین گردید و ما برای ارائه پایه علاقه پیامبر به صلح و آزادی افراد در گزینش آیین، متن آن را در این جامی آوریم.

متن پیمان حدیبیه

سرانجام پس از توافق در عناوین پیمان، قراردادی میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قریش تحت شرایطی بسته شد که مواد آن را یادآور می شویم:

۱_ قریش و مسلمانان متعهد می شوند که مدت ده سال جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند، تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان مستقر گردد.

۲_ اگر یکی از افراد قریش بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند، و اسلام آورد

ص : ۱۵

و به مسلمانان بیوندد، محمّد باید او را به سوی قریش بازگرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست آن را به مسلمانان تحویل بدهد.

۳- مسلمانان وقریش می توانند با هر قبیله ای که خواستند پیمان برقرار کنند.

۴- محمّد و یاران او امسال از همین نقطه به مدینه باز می گردند، ولی در سال آینده می توانند آزادانه، آهنگ مکّه نموده و خانه خدا را زیارت کنند مشروط بر اینکه سه روز بیشتر در مکّه توقف نمایند و سلاحی جز سلاح مسافر که همان شمشیر است، همراه نداشته باشند. (۱)

۵- مسلمانان مقیم مکّه، به موجب این پیمان می توانند آزادانه شعائر مذهبی خود را انجام دهند، وقریش حق ندارند آنها را آزار دهد و یا مجبور کند که از آیین خود برگردند و یا آیین آنها را مسخره نماید. (۲)

۶- امضاء کنندگان متعهد می شوند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند، و حيله و خدعه را ترك کرده و قلوب آنها نسبت به یکدیگر خالی از هر گونه کینه باشد.

۷- مسلمانانی که از مدینه وارد مکّه می شوند، مال و جان آنها محترم است. (۳)

این متن پیمان صلح حدیبیه است و ما آنها را از مدارک گوناگون جمع آوری کردیم که به برخی از آنها در پاورقی اشاره شد پیمان با مواد یاد شده در دو نسخه تنظیم گردید سپس گروهی از شخصیت‌های قریش و اسلام، پیمان را گواهی کرده یک نسخه به «سهیل» و نسخه دیگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقدیم گردید. (۴)

ص : ۱۶

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۴.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۵۳.

۳- [۳] مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۷.

۴- [۴] سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۵-۲۶.

حوادث بعدی به خوبی نشان داد که قرارداد حدیبیه تا چه اندازه مفید بود زیرا پیامبر در پرتو این پیمان، پس از ایمنی از ناحیه هجوم قریش بر مدینه و همکاری آنها با سایر دشمنان، توانست دو کار بزرگ را انجام دهد:

۱_ با ارتش مجهز آخرین لانه فساد در شبه جزیره را به نام «خیبر» به محاصره در آورد، و پس از یک نبرد چند روزه همه یهودان «خیبر» و «وادی القری» را خلع سلاح نمود. و اگر چنین اطمینانی از جانب جنوب وجود نداشت توجه به شمال و نبرد با متحدان قریش (یهودان خیبر) امکان پذیر نبود.

۲_ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال هفتم توانست، سفیران خود را به اطراف نقاط معموره آن روز، روانه سازد و سران کشورهای متمدن را به آیین خود دعوت نماید و از این طریق جهانی بودن آیین خویش را اعلام دارد و برساند که دوران شرایع دیگر، سپری شده و همگی باید از آخرین سلسله شرایع سماوی پیروی کنند.

برخی از مواد صلحنامه در کام برخی از یاران پیامبر شیرین نبود خصوص ماده ای که می گفت پیامبر باید فراری قریش را که از کفر به اسلام پناهنده می شود، پس بدهد ولی قریش فراری مسلمانان را که از اسلام به سوی کفر پناه می برد باز پس نخواهد داد این ماده در نظر عمر بن خطاب یک نوع تن به ذلت دادن بود.

ولی حوادث بعدی به خوبی ثابت کرد که هر دو قسمت ماده به نفع اسلام بود، تا آنجا که خود قریش احساس کردند که در تحمیل این ماده بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشتباه کردند و بعدها خواهان الغای آن شدند. (۱)

مسلمانان با پیروزی سیاسی به مدینه بازگشتند و آیاتی درباره این حادثه نازل

ص: ۱۷

گردید و مسلمانان را از یک رشته پیروزی های دیگر خبر داد، و یادآور شد که دو نوع غنیمت نصیب آنان می شود یکی به همین زودی و دیگری پس از اندی، چنانکه فرمود:

(وَعَدَ كُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا). (۱)

«خداوند غنائم فراوانی را به شما وعده داده است که به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و دست دشمنان را از شما کوتاه کرد تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت می نماید».

(وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا). (۲)

«غنایم دیگری را وعده کرده است که بر آن قادر نبودید خداوند بر آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز توانا است».

در این دو آیه به سه نوع غنائم اشاره است:

۱- غنائم مؤجل یا مدّت دار (وَعَدَ كُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً).

۲- و غنائم معجل یا سریع (فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ).

۳- غنائم غیر مقدور (وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا).

مقصود از غنائم نخست غنیمتهایی است که در فاصله های بعدی نصیب مسلمانان خواهد گشت و می توان غنائم به دست آمده در جنگ «هوازن» را مصداق روشن آن دانست.

و مقصود از غنائم دوّم (معجل) غنائمی است که در فاصله بسیار کمی در سال هفتم

ص : ۱۸

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۰.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۱.

هجرت نصیب آنان گردید و روشن ترین مصداق آن غنایم «خیبر» است که با «فتح قریب» تفسیر یکسان دارد.

و مقصود از غنایم غیر مقدور، فتوحاتی است که مسلمانان بر آن پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست یافتند.

در این جا احتمال دیگری نیز وجود دارد که بر فرض صحت، تطبیقات قبلی را دچار خدشه می سازد و آن اینکه:

اگر صلح حدیبیه را یک نوع پیروزی به شمار آوریم چرا مقصود از (فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ) همین پیروزی و اغتنام سیاسی نباشد که در این سفر نصیب آنان گردید در این صورت غنایم معجل با فتح قریب تفسیر یکسان نخواهند داشت، بلکه مقصود از معجل، پیروزی «حدیبیه» و مقصود از فتح قریب، همان فتح خیبر خواهد بود.

و به عبارت دیگر: مقصود از غنایم غیر معجل که در آغاز آیه دوّم آمد (وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً) غنایم خیبر خواهد بود.

و غنایمی که در پرتو عنایات الهی بر آن دست خواهند یافت، غنایمی خواهد بود که در جنگ «حنین» و «هوازن» نصیب مسلمانان گردید و از آنجا که مسلمانان در این نبرد مشمول الطاف الهی شدند چنانکه می فرماید:

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ) (۱). آیه (وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا) بر آن کاملاً منطبق خواهد بود.

منافقان عذر تراش

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پیروزی سیاسی عظیمی وارد مدینه گردید، منافقان به تکاپو افتادند که به نوعی ظاهر سازی پردازند از این جهت حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و گفتند:

ص : ۱۹

کسب و کار و مشکلات خانوادگی، مانع از شرکت ما در این سفر گردید، چه بهتر در حق ما طلب آموزش فرمایی.

قرآن یادآور می شود که آنان دروغ می گویند، و علت تخلف آنان از این سفر، خطری بود که احساس می کردند و با خود می گفتند: پیامبر و مسلمانان که بدون حمل سلاح به سرزمین دشمن گام نهاده اند جان به سلامت نمی برند، مسئله کسب و کار و خانواده بهانه ای بیش نیست.

این گروه باید بدانند که ایمنی معلول اقامت، و خطر نتیجه مسافرت نیست، چیزی مانع از اراده نافذ خدا نیست او اگر زیان و سود کسی را بخواهد، قطعاً همان می شود. اینک آیاتی که در این مورد نازل شده است:

(سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً). (۱)

«به زودی پس ماندگان بادیه نشین به تو می گویند: اموال و اهل خانه ما را مشغول ساخت، در باره ما طلب آموزش کن، به زبان آنچه در دل ایشان نیست می گویند، بگو چه کسی می تواند برای شما کاری انجام دهد، اگر خدا بخواهد برای شما زیان و یا بخواهد سودی برساند، بلکه خدا به آنچه که انجام می دهید آگاه است».

(بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زِينَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا). (۲)

«نه (علت عدم شرکت شما مسئله کار و کسب و وزن و فرزند نبود) بلکه شما تصور کردید که در این سفر پیامبر و افراد با ایمان که با او همراه بودند، به سوی

ص : ۲۰

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۱.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۱۲.

خانواده های خود باز نمی گردند و کشته می شوند) و این مطلب در دل‌های شما قوت یافت و گمان بد بردید و سرانجام از گروه هلاک شدگان شدید».

اصولاً یک فرد منافق که با مسائل معنوی سروکار ندارد برای او زندگی مادی مطرح است آنجا که احساس خطر کند و یا راه جهاد دور و خسته کننده باشد، به عناوینی از شرکت سرباز می زند ولی در مسافرت‌های نزدیک توأم با منافع و غنایم، اشتیاق به شرکت پیدا می کند، چنانکه در سوره توبه آنان را چنین توصیف می کند:

(لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعِدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ). (۱)

«اگر غنایمی نزدیک و سفر نزدیک و آسانی باشد، به خاطر «غنایم» شرکت می کنند ولی چون راه (تبوک) برای آنان دور و پرمشقت بود، سرباز زدند و به زودی سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم بیرون می آمدیم، و شرکت می کردیم آنان با این دروغ خود را هلاک می کنند خدا می داند که آنها دروغگو هستند».

منافقان آزمند

منافقان طماع و آزمند وقتی فهمیدند که در سفرهای آینده که راه نزدیک و هموار است و آسیب و صدمه ای در کمین نیست، غنایمی وافر نصیب مسلمانان خواهد شد، به حضور پیامبر رسیدند اجازه خواستند که در سفرهای آینده افتخار شرکت در جهاد در راه خدا را داشته باشند پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخ آنان منتظر وحی الهی بود که فرود آمد.

از مفاد آیه ای که در این مورد نازل شده، استفاده می شود که آنان در میان مسلمانان شرکت خود را در جهاد آینده مطرح می کردند و سرانجام می افزودند که

ص : ۲۱

ممانعت شما از شرکت ما در جهاد، علتی جز حسادت نخواهد داشت قرآن در پاسخ درخواست شرکت، وابطال اندیشه حسادت دو آیه فرستاد که نکات آن را پس از نقل و ترجمه یادآور می شویم:

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا). (۱)

«به هنگام حرکت به سوی اخذ غنائم (جهاد توأم با آن) متخلفان از سفر عمره می گویند اجازه دهید ما نیز از شما پیروی کنیم می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو نباید به دنبال ما بیایید خدا از قبل آن را گفته است. در این موقع می گویند بر ما حسد میورزید، بلکه آنان جز اندکی نمی فهمند».

(قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَىٰ يَأْسُ شَدِيدٌ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا). (۲)

«به متخلفان (بادیه نشین) بگو بزودی از شما دعوت می شود که به سوی گروهی قدرتمند بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند و یا کشته شوند اگر پذیرفتید خدا به شما پاداش نیکو می دهد و اگر این بار نیز مانند دفعه قبل روی برگردانید، شما را گرفتار عذاب دردناک می کند».

اینک بیان نکات هر دو آیه:

۱- جمله (لَنْ تَتَّبِعُونَا) هر چند جمله خبریه است ولی احتمال دارد که به معنی نهی از پیروی باشد چنانکه در ترجمه نیز به معنی نهی گرفته شد ولی احتمال دارد که یک خبر غیبی باشد که خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از آن آگاه می سازد تا پیامبر (صلی الله علیه وآله)

ص : ۲۲

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۵.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۱۶.

از آینده آنان گزارش دهد که سرانجام شما در آینده در نبرد با دشمن شرکت نخواهید کرد.

۲_ جمله (يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ) اشاره به این است که آنان در این اصرار هدف دیگری را نیز تعقیب می کنند، و آن اینکه می خواهند سخن خدا را تکذیب کنند، زیرا خدا به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خبر داده بود که این گروه به شرکت در جهاد موفق نمی شوند گویا گزارش به گوش آنان نیز رسیده بود به همین جهت می خواستند که با شرکت در جهاد، کلام خدا را تکذیب کنند. و این مطلب با «خبریه» بودن جمله «لَنْ تَتَّبِعُونَا» مناسب تر است.

۳_ جمله (بَلْ تَحْسُدُونَنَا) اشاره به سلاح تهمت است که منافقان به دست گرفته بودند و می گفتند چرا از شرکت ما در جهاد جلوگیری می کنید، چرا مانع ترقی ما هستید ولی قرآن نثار تهمت بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نشانه بی خردی آنان می داند و می گوید: (بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا) جز کمی از آنان چیزی نمی فهمند.

۴_ آیه دوّم همگان را خلع سلاح می نماید و یادآور می شود که اگر واقعاً شماها اهل تقوی و پرهیزگاری و خواهان پیشرفت آیین خدا هستید کمی صبر کنید به همین زودی بر ضدّ گروه قوی و نیرومندی بسیج می شوید و آن قدر باید نبرد کنید که دشمن یا اسلام بیاورد و یا کشته شود در چنین وقت می توانید، در این جهاد مقدّس شرکت نمایید.

از اینکه قرآن پایان یافتن جنگ را منوط به اسلام آوردن و یا نابودی طرف می داند، می توان حدس زد که طرف نبرد مشرک خواهد بود نه اهل کتاب زیرا ضابطه یاد شده از خصایص مشرکان است نه اهل کتاب، جنگ با اهل کتاب با پرداختن جزیه و عمل به احکام ذمه، پایان می پذیرد، و لازم نیست که حتماً اسلام بیاورند و یا کشته شوند.

بنابراین می توان گفت مقصود جنگ «حنین» و نبرد با قبایل «هوازن» است که به قدرت و سرسختی معروف بودند، و تفسیر آیه با جنگ «موتّه» که طرف نبرد اهل

کتاب بودند، چندان استوار به نظر نمی رسد.

این آیه حاکی است که در سال نزول آن (که اواخر سال ششم هجرت بود) امید به اصلاح متخلفان وجود داشت و _ لذا _ اجازه داده می شود که در آینده در جهاد با مشرکان شرکت کنند ولی از آیاتی که در سال نهم هجرت پیرامون غزوه «تبوک» نازل شده است استفاده می شود که آنان در نفاق کاملی فرو رفته دیگر صلاحیت شرکت در امر جهاد را نداشتند و _ لذا _ قاطعانه حرکت آنان را رد می کند و می فرماید:

(فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ). (۱)

«شما هرگز در هیچ نبردی با من بیرون نخواهید آمد و هرگز با دشمن نبرد نخواهید کرد شماها در آغاز کار کنار گرفته‌اید پس با مخالفان همدم شوید».

پایه قدرت دشمن در حدیبیه

در این جا وحی الهی نکته مهمی را متعرض می گردد و یادآور می شود که صلح و سازش مسلمانان با قریش در سرزمین حدیبیه نه به خاطر این بود که اگر نبردی رخ می داد، مسلمانان خسارت عظیمی را متحمل می شدند و پیروزی از آن قریش می شد، بلکه اگر نبردی رخ می داد، قریش پشت به رزمندگان اسلام می کردند و پا به فرار می گذاردند، چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا). (۲)

«اگر افراد کافر با شما نبرد می کردند پشت به شما می نمودند و برای خود، دوست و یاور پیدا نمی کردند».

آنگاه قرآن پیروزی اسلام و شکست کفر را اصل کلی و سنتی از سنن الهی یاد

ص : ۲۴

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۸۳.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۲.

می کند و تأکید می‌ورزد که شکست کفر در مقابل سپاه توحید یک اصل کلی است ولی شرایطی دارد که نباید از آن غفلت ورزید، و هر کجا که سپاه اسلام شکست خورد به خاطر فقدان آن شرایط بود که شکست را به دنبال آورد، و گرنه ایثارگران تن و روان، پیوسته بر دشمنان پیروزند چنانکه می فرماید:

(سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ لَنْ تَجْدَلِسُنَّهَ اللَّهُ تَبْدِيلًا). (۱)

«این سنت کلی الهی است در گذشته و هرگز بر آن تغییر و دگرگونی پیدا نمی کنید».

تحقق این سنت الهی در گرو اخلاص و ایثار است اولاً رعایت انضباط و پیروی از دستورهای فرماندهی لایق. ثانیاً فراهم سازی وسائل رزمی و تجهیزات کافی. ثالثاً در این شرایط ایمان و ایثار رزمنده را به پیروزی می رساند و اگر هم در آغاز کار، نوسانی رخ دهد سرانجام پیروزی کامل از آن اسلام و مسلمانان می باشد.

پاسخ پرسش

جای یک پرسش باقی است و آن اینکه اگر این مطلب (اگر نبردی رخ می داد مسلمانان بر مشرکان قریش پیروز می شدند) حقیقت دارد پس چرا رهبر اسلام از در مسالمت وارد شد حتی در اثناء مذاکرات صلح گروهی از مهاجمان قریش را که قصد غارت و اسیرگیری داشتند دستگیر کرده، سپس همگان را آزاد ساخت و آیه یاد شده در زیر به این گروه اشاره می نماید:

(وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا). (۲)

«او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه

ص : ۲۵

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۳.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۴.

ساخت، پس از آن که شما را بر آنان مسلط نمود و خدا به آنچه که انجام می دهید بینا است».

چیزی که این پرسش را تشدید می کند این است که این گروه از مشرکان دو جرم بزرگی را مرتکب شده بودند:

۱_ زائران را از زیارت خانه خدا جلوگیری کردند. ۲_ از رسیدن قربانیان به قربانگاه ممانعت به عمل آوردند زیرا برخی از یاران پیامبر قربانی همراه خود برده بودند که می بایست پس از انجام فریضه عمره ذبح گردد _ مع الوصف _ کار به صلح و سازش انجامید.

پاسخ پرسش

آیه یاد شده در زیر نخست به دو گناه آنها اشاره می کند سپس یادآور می شود که به خاطر حفظ جان مردان و زنان مؤمن بی گناه که در مکه زندگی می کردند فرمان مداخله نظامی داده نشد زیرا در سرزمین مکه مردان و زنان مستضعف و مؤمنی زندگی می کردند که به عللی نتوانسته بودند که به مدینه مهاجرت نمایند و اگر حمله نظامی انجام می گرفت دامنه حمله به مکه می رسید و این گروه بدون آگاهی مسلمانان، زبردست و پیا آسب می دیدند و خود این کار یک نوع خسارت و زیانی برای مسلمانان بود و اگر در سرزمین مکه گروه کافر، جدا از مؤمنان می زیستند حتماً کافران را مؤاخذه می کردیم.

(هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتِ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فَتُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) (۱)

ص : ۲۶

«آنان کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام و قربانیان را از اینکه به قربانگاه برسند بازداشتند و اگر مردان و زنان مؤمن (در مکه نبود) که بدون آگاهی، زیر دست و پای شما آسیب می دیدند (شما را بر آنها مسلط می کرد) خدا هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می سازد و اگر گروه کافر و مؤمن (مکه) جدا می زیستند کافران را با عذاب دردناک عذاب می کردیم».

جمله (هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) اشاره به گناه نخست آنان و جمله (وَالَّذِينَ مَعَكُوفًا) اشاره به گناه دوم و جمله (وَأُولَا رِجَالٍ...) اشاره به نکته عدم مداخله نظامی است.

آخرین نوید

قرآن نوید می دهد، که اگر امسال از زیارت خانه خدا، محروم گردیدید به زودی زود (در سال آینده) با حالت احرام به مسجد الحرام وارد می شوید و با کمال امن و امان فریضه عمره را انجام می دهید و خواب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خواب درست و رؤیای صادقه ای بوده است.

چنانکه می فرماید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا). (۱)

«خدا خواب پیامبر خود را راست نمود به خواست خدا به زودی، در نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می شوید در حالی که سرهای خود را تراشیده و ناخن های خود را کوتاه کرده اید از کسی نمی ترسید خدا چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید (او از مصالح تأخیر فریضه عمره آگاه است) و پیش از آن فتح نزدیکی

ص : ۲۷

برای شما قرار داده است».

این آیه دهن ها را بست / افرادی که به نوید پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایراد می گرفتند و می گفتند: ما وارد مسجد الحرام نشدیم سر تراشیدیم / لب فرو بستند.

تاریخ می گوید: مسلمانان سال آینده (سال هفتم) هجرت در ماه ذی القعدة به مکه رفتند و با کمال عزت و عظمت اعمال عمره را انجام دادند و آن را عمره القضاء خواندند و در همان سال قبل از اعمال عمره، در سرزمین «خیبر» پیروزی بزرگی و غنایمی وافر نصیب مسلمانان گردید.

ص : ۲۸

۲۶- غزوه ذات السلاسل

آیات موضوع

(وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا* فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا* فَأَثَرُونَ بِهِ نَقْعًا* فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا). (عادیات/۵-۱)

ترجمه آیات

«سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان پیش می روند و بر اثر برخورد سم آنها به سنگها، برق از آنها می جهد و صبحگاهان برق آسا بر دشمن حمله می برند و با حرکت سریع خود ذرات غبار را در فضا پراکنده می کنند، و دشمن را در حلقه محاصره قرار می دهند».

تفسیر آیات

اشاره

مأموران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش دادند که در سرزمینی به نام «وادی یابس» هزاران نفر با یکدیگر هم پیمان شده اند که با تمام قوا در کوبیدن اسلام بکوشند و در این راه کشته شوند، و یا محمد (صلی الله علیه و آله) و افسر دلاور و فاتح او علی (علیه السلام) را از پای در آورند.

ولی علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر خود می نویسد: پیک وحی، پیامبر را از توطئه آنان آگاه ساخت (۱) و دانشمند محقق «شیخ مفید» می گوید یکی از مسلمانان

ص : ۲۹

۱- [۱] تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۳۴ سوره العادیات.

چنین گزارشی به پیامبر داد و محل توطئه را «وادی الرمل» معرفی نمود^(۱) و نیز افزود که قبائل مزبور تصمیم گرفته اند شبانه به مدینه حمله کنند و کار را یکسره سازند.^(۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) لازم دید مسلمانان را از این خطر بزرگ آگاه نماید در آن روز، رمز گرد آمدن مردم برای نماز و یا شنیدن مطلب لازم، جمله: «الصلاه جامعه» بود از این نظر، منادی به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نقطه مرتفعی از بام مسجد قرار گرفت، و جمله مزبور را با صدایی رسا بازگو نمود چیزی نگذشت که مسلمانان در مسجد گرد آمدند و پیامبر بالای منبر قرار گرفت و در ضمن بیانات خود چنین فرمود:

«دشمنان خدا، در کمین شما نشسته اند، و تصمیم گرفته اند که با حمله شبانه، شما را غافلگیر نمایند گروهی باید برای دفع این فتنه قیام نمایند»

در این لحظه دسته ای برای این کار معین گردیدند، و فرماندهی لشکر به «ابی بکر» واگذار شد او با ستون مخصوصی به سوی قبیله «بنی سلیم» رهسپار گردید مسافتی را که سربازان اسلام طی کردند، سنگلاخ عجیبی بود، و قبیله مزبور در میان دره بسیار وسیعی زندگی می کردند وقتی که سربازان اسلام خواستند، به دره سرازیر شوند، با مقاومت «بنی سلیم» روبرو شدند، و فرمانده سپاه چاره جز این ندید که از همان راهی که آمده بود، بازگردد.^(۳)

علی بن ابراهیم، در تفسیر خود می نویسد: وقتی سران قوم به ابی بکر گفتند منظور از این لشکر کشتی چیست؟ وی در پاسخ آنان گفت: من از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمورم اسلام را بر شما عرضه بدارم، و اگر از پذیرفتن آن سربر تافتید با شما نبرد کنم در این لحظه سران قبیله، کثرت نفرات خود را به رخ وی کشیده، او را سخت مرعوب ساختند، و او علی رغم تمایلات سربازان اسلام به جنگ و نبرد، دستور بازگشت داد، و همه را به مدینه بازگردانید.

ص : ۳۰

۱- [۱] احتمال دارد «وادی الرمل = بیابان شزار» همان «وادی یابس = بیابان خشک» باشد.

۲- [۲] ارشاد، مفید، ص ۸۳.

۳- [۳] ارشاد، ص ۸۴.

بازگشت سپاه اسلام با آن وضع، پیامبر را متأثر ساخت این بار، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقام فرماندهی را به دوست وی، «عمر» واگذار نمود این دفعه دشمنان از اول بیدارتر، و در دهانه درّه، زیر سنگها و درختان، پنهان شده بودند از این جهت، موقع ورود سربازان اسلام، از کمینگاه های خود در آمدند و دلاورانه به جنگ پرداختند و فرمانده سپاه به سربازان خود، فرمان عقب نشینی داد و آنان به مدینه بازگشتند.

«عمر و عاص» سیاستمدار حيله گر عرب _ که در آن روزها تازه اسلام آورده بود _ خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و گفت: «الحرب خدعه» پیروزی در جنگ، تنها در گرو شجاعت و قدرت بازو نیست، بلکه قسمتی از آن، مربوط به کاردانی و خدعه است. اگر من این بار سربازان اسلام را رهبری نمایم، گره از کار می گشایم پیامبر روی مصالحی با نظر او موافقت کرد، ولی او نیز به سرنوشت فرماندهان گذشته گرفتار شد.

امیر مؤمنان به مقام فرماندهی برگزیده شد

شکستهای پیاپی، مسلمانان را با اندوهی جانکاه روبرو ساخت در آخرین بار، پیامبر سپاهی تنظیم نمود و علی را به مقام فرماندهی انتخاب کرد و پرچمی به دست او داد، علی وارد خانه خود شد، و پارچه مخصوصی را که در لحظات سخت به سر می بست، از همسر گرامی خود فاطمه (علیها السلام) خواست، و آن را به سر خود بست، دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دیدن این منظره گریست و متوجه شد که شوهر عزیزش به سوی امر سخت و هولناکی رهسپار است، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) او را دلداری داد و اشک از دیدگان فاطمه پاک نمود، سپس علی (علیه السلام) را تا مسجد احزاب بدرقه کرد علی (علیه السلام) در حالی که بر اسب ابلقی سوار بود، و دو لباس «یمنی» بر تن داشت، و نیزه ساخت هند در دست گرفته بود، به راه افتاد، وی مسیر خود را کاملاً عوض کرد، تا آنجا که سربازان تصوّر کردند که او رهسپار سمت عراق است پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمله زیر را بدرقه علی (علیه السلام) نمود و فرمود:

«أرسلتهم كزّاراً غير فزّار» او را به فرماندهی برگزیدم، زیرا او فرماندهی حمله‌ور است و هرگز پشت به دشمن نمی‌کند.

تخصیص این گفتار به علی (علیه السلام) حاکی است که فرماندهان قبلی، نه تنها شکست خورده بودند، بلکه بر خلاف اصول نظامی اسلام، عقب نشینی آنها توأم با هزیمت بوده است.

رمز پیروزی امیر مؤمنان (علیه السلام) در این نبرد

رمز پیروزی علی (علیه السلام) را می‌توان در سه مطلب خلاصه کرد:

۱_ دشمن را از حرکت خود آگاه نساخت، زیرا مسیر حرکت خود را عوض کرد تا حرکت وی به وسیله اعراب بیابانگرد و قبائل مجاور به دشمن نرسد.

۲_ او کاملاً به یک اصل مهم نظامی، یعنی اصل «استتار» عمل نمود، شبها راه می‌رفت و روزها در نقطه‌ای پنهان می‌گردید، و به استراحت می‌پرداخت، هنوز به دهانه دره نرسیده بود، که به همه سربازان دستور استراحت داد، از طرفی برای اینکه دشمن از ورود آنها به نزدیکی دره آگاه نشود، مقرر فرمود که سربازان اسلام دهان اسبان خود را ببندند، که شیهه آنها دشمن را بیدار و آگاه نسازد.

سپیده دم، علی (علیه السلام) نماز صبح را با یاران خود خواند و سربازان را از پشت کوه تا بالای آن، و از آنجا به داخل دره حرکت داد سپاهیان نیرومند اسلام، به فرماندهی افسری دلاور و شجاع، برق آسا به دشمن خواب آلود حمله برده، گروهی را دستگیر کردند و دسته‌ای نیز پا به فرار گذاردند.

۳_ دلاوری و شجاعت بی نظیر فرماندهی همانند امیر مؤمنان (علیه السلام) هفت تن از دلاوران دشمن را دستگیر کرد، که دیگر دشمن در خود توان مقاومت ندید، با ترک غنایم زیاد پا به فرار گذارند. (۱)

ص : ۳۲

۱- [۱] تفسیر فرات، ص ۲۲۶-۲۲۲ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۸.

سردار دلاور اسلام با پیروزی بی سابقه ای به مدینه بازگشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) سپاه اسلام را با گروهی از یاران خود استقبال نمود فرمانده سپاه با دیدن پیامبر (صلی الله علیه وآله)، فوراً از اسب پیاده شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حالی که دست خود را بر پشت علی (علیه السلام) می زد، فرمود: «بر اسب سوار شو، خدا و رسول او از تو راضی است». در این لحظه، پرده اشکی از فرط شادی و زیادی سرور، در دیدگان علی (علیه السلام) حلقه زد، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمله تاریخی خود را در باره علی (علیه السلام) القاء کرد: «اگر نبود که گروهی از امت من، مطلبی را که مسیحیان در باره حضرت مسیح گفته اند، در باره تو نیز بگویند، در حق تو سخنی می گفتم که از جایی عبور نمی کردی مگر اینکه خاک زیر پای تو را برای تبرک برمی گرفتند».(۱)

این جانبازی و فداکاری به قدری ارزش داشت که سوره «العادیات» در باره این واقعه نازل گردید سوگندهای بدیع و شورانگیز این سوره، به منظور تقدیر از روح نظامی و بطولت سربازان فداکار این واقعه می باشد اینک آیاتی از این سوره:

(وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا* فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا* فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا* فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا). (۲)

«سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان پیش می روند، و بر اثر برخورد سم آنها به سنگها، برق از آنها می جهد، و صبحگاهان برق آسا بر دشمن حمله می برند، و با حرکت سریع خود ذرات غبار را در فضا پراکنده می کنند، و دشمن را در حلقه محاصره قرار می دهند».

فلسفه سوگند به اسبان سپاه پیکارگر

قرآن برای نشان دادن عظمت جهاد، به زیباترین و لطیف ترین بیانی چهره

ص : ۳۳

۱- [۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸ و مناقب ابن المغازلی، ص ۲۳۸_۲۳۷.

۲- [۲] سوره عادیات، آیه ۵_۱.

مجاهدان را ترسیم می کند، و به لحظات حساس جانبازی و فداکاری آنها در راه خدا، یعنی به دویدن و صدای پیایی نفس اسبهای آنان، و جرقه سم اسبها که در حال دویدن و در برخورد با سنگها ایجاد می شود سوگند یاد می کند (وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا).

خداوند به سپاه جنگ، سوگند یاد نموده و در واقع به نیرو و فراهم نمودن آمادگی سوگند یاد کرده است تا مؤمنان را به جهاد در راه خدا ترغیب نماید که خود را با نیرویی هرچه تمامتر برای کوبیدن دشمنان خدا و انسانیت مجهز نمایند. (۱)

ص : ۳۴

۱- [۱] در کتاب «سوگندهای قرآن» که به خامه فاضلانه فرزند روحانیم شهید ابوالقاسم رزاقی _ رضوان الله علیه _ به رشته تحریر کشیده شده و با مقدمه اینجانب چاپ شده است، درباره سوگندهای این سوره و تمام سوگندهای قرآن به طور گسترده سخن گفته شده است، ص ۲۲۸_۲۱۳.

۲۷- فتح مکه یا فتح مبین

آیات موضوع

۱_ (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) (فتح/۱).

۲_ (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ) (قصص/۸۵).

۳_ (وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ). (سجده/۲۸ و ۲۹)

۴_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدْوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالمُؤَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالمُؤَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ مَنْ يَفْعَلُهُ مِنْكُمْ فَصَلِّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَتَفَقَّهُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّيْسَ بِنَتْنِهِمْ بِالسُّوءِ وَدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخُدَّهِ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (ممتحنه/۱-۵)

۵_ (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّتْهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ). (توبه/۱۱۴)

۶_ (قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ). (مریم/۴۷)

۷_ (فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا). (مریم/۴۹)

۸_ (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ). (آل عمران/۸۸)

۹_ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَبَدَّهً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * لا- يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). (ممتحنه/۶_ ۹)

۱۰_ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسَّ تَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (ممتحنه/۱۲)

ترجمه آیات

۱_ «پیروزی روشنی را ما برای تو (ای پیامبر) مقدر کردیم».

۲_ «آن کس که قرآن را بر تو فرض و لازم کرد تو را به وطن بازخواهد

۳_ معترضانه می گویند اگر راست می گویند این فتح و پیروزی چه وقت است بگو روز فتح، ایمان افراد کافر سودی نمی بخشد و به آنان مهلت داده نمی شود».

۴_ «ای افراد با ایمان، دشمن من و دشمن خود را دوست خود قرار ندهید، نسبت به آنها اظهار دوستی می نمایم در حالی که به آنچه که بر شما از حق (اسلام و قرآن) آمده است کفر میورزند، شما و پیامبر را به جرم اینکه به خدایی که پروردگار همه شماها است ایمان آورده اید (از مکه) بیرون می کنند، اگر شماها واقعاً برای جهاد در راه حق و کسب خشنودیم مهاجرت کرده اید (آنان را دوست ندارید) ولی برخی از شما، به طور پنهانی نسبت به آنها اظهار دوستی می کند و من از آنچه که آشکارا و یا پنهانی انجام دهید آگاهم، هر کس این کار را انجام دهد از راه راست گمراه می شود. اگر بر شما پیروز شوند، دشمنان شما خواهند بود، دست و زبان خود را به بدی به سوی شما دراز خواهند کرد و می خواهند که شماها کافر بشوید. بستگان و فرزندان شما به حال شما سودی نخواهند داشت، روز رستاخیز خداوند میان شماها داوری می کند خدا به آنچه که انجام می دهید، آگاه است. برای شما ابراهیم و کسانی که به او ایمان آورده بودند، نمونه والگویی نیکویی است آنگاه که به بستگان (مشرك) خود گفتند که ما از شماها و آنچه که جز خدا می پرستید بیزاریم، ما به آیین شما کفر میورزیم میان ما و شما عداوت و دشمنی برقرار است تا لحظه ای که به خدای یگانه ایمان بیاورید مگر سخن ابراهیم به پدر خود که در باره تو طلب آمرزش می کنم ولی در برابر خدا، برای تو چیزی را مالک نیستم پروردگارا بر تو توکل نمودیم و به سوی تو بازگشتیم، و باز گشت همه به سوی تو است. پروردگارا ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، ما را بیامرز تو قدرتمند و حکیمی».

۵_ «طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر به خاطر وعده ای بود که به او

داده بود، وقتی روشن گشت که او دشمن خدا است از او بیزاری جست ابراهیم مهربان و بردبار بود».

۶_ «سلام بر توای آزر از پروردگارم برای تو طلب آمرزش می کنم، او نسبت به من مهربان است و از شماها (بستگان) و از آنچه که غیر خدا می پرستید بیزاری می جویم».

۷_ «وقتی از همه آنان و معبودهای غیر از خدا، تبری جست به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و هر یک را نبی و پیامبر قرار دادیم».

۸_ «شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که عملاً از او پیروی کرده اند و این پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند و خدا ولی مؤمنان است».

۹_ «برای شما در رفتار ابراهیم و پیروان وی، اسوه نیکویی است، برای کسانی از شما که به خدا و روز بازپسین امید دارند، هر کس از این الگو روی برگرداند (خدا را ضرر نمی زند). خدایی که بی نیاز و شایسته ستایش است. شاید خدا میان شما و کسانی که (به خاطر کفرشان) دشمن می دارید پیوند دوستی برقرار کند خداوند توانا و بخشاینده و رحیم است. خداوند شما را (از برقراری رابطه) با کسانی که در امر دین با شما نبرد نکرده اند و شماها را از سرزمینهایتان بیرون نرانده اند نهی نمی کند، خداوند افراد دادگر را دوست می دارد. خدا شما را از دوستی کسانی بازمی دارد که با شما به خاطر دین نبرد کرده اند و از خانه هایتان بیرون رانده اند و برای بیرون رفتن شما کمک کرده اند کسانی که این گروه را دوست بدارند، ستمگرانند».

۱۰_ «ای پیامبر آنگاه که زنان مؤمن بخواهند با تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند و دزدی نکنند، زنا نمایند، فرزندان خود را نکشند، افترا و تهمتی پیش دست و پای خود نیاورند و در کارهای نیک و شایسته با تو مخالفت نکنند، در این صورت با آنان بیعت بنما و طلب آمرزش کن خداوند بخشاینده و رحیم است».

سرزمین مکه که در آن خانه توحید به نام «کعبه» قرار دارد از روز نخست متعلق به یکتاپرستان بوده است و هدف از بنای آن این است که موحدان جهان سالی یک بار در آن نقطه گرد آیند، و با قهرمان توحید، ابراهیم (علیه السلام) در پیروی از اصل توحید تجدید بیعت کنند.

این محیط، تا مدتی محیط یکتاپرستان بود، ولی از صد و اندی پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اندیشه بت پرستی از طریق بت پرستان «شام» به آنجا راه یافت، و سرانجام خانه توحید به خانه شرک، تبدیل گردید، و کوشش پیامبر پس از استقرار در مدینه این بود که این دژ بزرگ بت پرستان عرب جزیره را بگشاید و کعبه را از لوٹ بتان بی ربط و بی معنی پاک سازد، تا از این طریق به شرک و بت پرستی در منطقه خاتمه بخشد.

پس از انعقاد صلح میان قریش و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به فکر کسی نمی رسید که مسلمانان به این زودی بر این دژ مسلط گردند، زیرا در قرارداد صلح حدیبیه، طرفین پذیرفته بودند که تا ده سال، نبرد بر ضد یکدیگر را ترک کنند، ولی پس از رجوع از «حدیبیه» وحی الهی به مسلمانان دو فتح و پیروزی را نوید داد و این دو عبارتند از:

۱- فتح قریب: پیروزی نزدیک.

۲- فتح مبین: پیروزی روشن.

مقصود از پیروزی نزدیک، فتح قلاع خیبر بود که در ماه جمادی الاولی سال هفتم هجرت انجام گرفت (۱) و در نتیجه امتیت مدینه از جهت شمال تضمین گردید، و یهودان خیبر خلع سلاح شدند، و چون فاصله آن با صلح حدیبیه بسیار کم و ناچیز بود، از این جهت قرآن آن را «فتح قریب» نامید آنجا که فرمود: (وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا): «در نزدیکی "صلح حدیبیه" پیروزی نزدیکی قرار دارد». (۲)

ص : ۳۹

۱- [۱] طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۷۷.

۲- [۲] سوره فتح، آیه های ۱۸ و ۲۷.

در عین حال در آغاز این سوره، پیروزی دیگری را که آن را پیروزی روشن می نامد به مسلمانان نوید داد و فرمود: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا): «پیروزی روشنی را برای شما مقدر کردیم».^(۱)

چون از نظر مفسران، آیات این سوره پس از بازگشت از حدیبیه فرود آمده است طبعاً مفاد آیه این خواهد بود که ما پیروزی آشکاری را بر تو مقدر نمودیم و آن روز که وحی الهی تلاوت گردید، کسی از مسلمانان نمی دانست که مقصود از «فتح مبین» چیست، خصوصاً با توجه به یکی از بندهای قرارداد که هر دو طرف را ملزم می سازد که نبرد و جنگ و تجاوز را به مدت ده سال ترک نمایند.^(۲)

هنوز دو سال از تاریخ عقد صلح نگذشته بود که قریش عملاً این بند از قرارداد را زیر پا نهادند و شبانه به کمک قبیله «بنی بکر» (تیره ای از کنانه) به سرزمین یکی از قبائل متحد با مسلمانان (خزاعه) حمله بردند و گروهی را کشته و اموالی را به یغما بردند و کار را آنچنان ترتیب دادند که فقط «بنی بکر» به تجاوز و لشگرکشی متهم شوند و خود را از هر نوع خطا پیراسته نشان دهند، تا بهانه به دست مسلمانان نیفتد ولی ستمدیدگان قبیله با اعزام شخصیت‌هایی ندای مظلومیت خویش را به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانیدند، و نماینده آنان در مسجد پیامبر برخاست و جریان حمله ددمنشانه قریش را به همدستی «بنی بکر»، شرح داد و برای تحریک عواطف پیامبر و کلیه مسلمانان اشعاری سرود، که حس همدردی را در همه زنده کرد، در این شرایط پیامبر به خاطر پیمان شکنی دشمن تصمیم گرفت که قرارداد را نادیده بگیرد، و فساد را ریشه کن سازد، ولی بیشتر سعی داشت که به خاطر احترام حرم امن الهی، این سرزمین بدون خونریزی گشوده گردد، و تا ضرورت ایجاب نکند، خون کسی نریزد در این شرایط بود که طرح «فتح مبین» ریخته شد و تیزهوشان دریافتند که وقت تحقق نوید الهی در آیه (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا) فرا رسیده است.

ص : ۴۰

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱.

۲- [۲] سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴.

گذشته از این، بازگشت پیامبر به سرزمین مکه، به هنگام مهاجرت اجباری به مدینه به پیامبر نوید داده شده بود، و مفسران می گویند آیه یاد شده در زیر در سرزمین «جحفه» به هنگام هجرت به «یثرب» فرود آمده است چنانکه می فرماید:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ. (۱)

«آن کس که قرآن را بر تو فرض و لازم کرد تو را به وطن بازخواهد گردانید.»

برخی از مفسران دو آیه یاد شده در زیر را مربوط به فتح مکه می دانند آنجا که می فرماید:

(وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ). (۲)

«معتراضانه می گویند اگر راست می گویند این فتح و پیروزی چه وقت است بگو روز فتح، ایمان افراد کافر سودی نمی بخشد و به آنان مهلت داده نمی شود.»

طبرسی از «فراء» نقل می کند که مقصود فتح مکه است، ولی مضمون آیه با فتح مکه تطبیق نمی کند زیرا ایمان افراد کافر در فتح مکه نتیجه بخشید و به آنان فرصت و مهلت داده شد. از این جهت می توان گفت آیه ناظر به فتح دیگری است که با این دو علامت توأم بوده است.

جاسوسی به دام افتاد

مسلمانان از تصمیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) دایر بر فتح مکه آگاه شدند، سران قریش در رأس آنان ابوسفیان به مدینه آمد و با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تماس گرفت که پیامبر را از هر نوع واکنش بازدارد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود، وقتی ابوسفیان شرایط را نامساعد دید بر شتر خود سوار شد و راه مکه را در پیش گرفت.

ص : ۴۱

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۴.

۲- [۲] سوره سجده، آیه ۲۸-۲۹.

استتار و غافلگیری از اصول نظامی است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نبردهای خود کاملاً مقتید بود که از این اصل بهره گیرد، و مردم مکه می دانستند، پیامبر روزی واکنش نشان خواهد داد و انتقام مظلومان قبیله «خزاعه» را خواهد گرفت اما از وقت و زمان آن آگاه نبودند برای عملی ساختن این اصل، تمام راههایی که به مکه منتهی می شد به دستور پیامبر تحت مراقبت قرار گرفت، تا خیر حرکت سپاه اسلام را کسی به مردم مکه اطلاع ندهد، هنوز سپاه اسلام حرکت نکرده بود که امین وحی، پیامبر را از خیانت مسلمانان ساده لوحی به نام «حاطب بن ابی بلتعہ» آگاه ساخت و یادآور شد که او نامه ای به وسیله زنی به نام «ساره» به مردم مکه نوشته و آنها را از آمادگی مسلمانان بر فتح مکه آگاه ساخته است.

«ساره» از خوانندگان و نوحه سرایان مشهور قریش بود، و پیش از جنگ بدر بازار او چه در شادی و چه در عزا گرم و داغ بود ولی پس از غزوه بدر، که نوحه سرایی ممنوع گردید، و بساط شادی نیز به نوعی برچیده شد او از فرط بیچارگی به مدینه آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او پرسید آیا اسلام آورده ای؟

گفت: نه.

— از مکه هجرت کردی؟

گفت: نه.

— پس برای چه آمده ای؟

گفت: از فرط بدبختی و گرسنگی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فرزندان عبدالمطلب دستور داد که پوشاک و خوراک در اختیار او قرار دهند.

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) آماده حرکت به سوی مکه بود در این موقع حاطب بن ابی بلتعہ با «ساره» تماس گرفت و با پرداخت ده دینار او را اجیر کرد که نامه وی را به سران قریش برساند پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از اطلاع از جریان، علی (علیه السلام) و عمار وزیر

وطلحه را مأمور کرد که هرچه سریع تر مسیر ساره را پی گیرند و او را دستگیر و نامه را پس بگیرند، آنان در سرزمین «خلیقه» او را دستگیر کردند وقتی نامه «حاطب» را طلبیدند وی سخت انکار کرد وقتی با تهدید علی (علیه السلام) روبرو شد نامه را از لابلای موی سر خود در آورد و تسلیم علی (علیه السلام) کرد در این موقع همگی به مدینه بازگشتند و نامه را تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنبال «حاطب» فرستاد و گفت نامه خود را می شناسی؟ گفت: آری، فرمود: هدفت از نوشتن نامه چه بود؟ وی در پاسخ گفت از روزی که اسلام آورده ام کفر نورزیدم، ولی همه مهاجران، در مکه کسانی را دارند که از بستگان آنها حمایت کنند، ولی من کسی در آنجا ندارم از این جهت خواستم تظاهر به خدمت کنم تا شاید بستگانم را آسیب نرسانند ولی من می دانستم که خدا عذاب خود را بر سر آنها فرو می ریزد، و نامه من، آنها را نجات نمی دهد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ساده لوحی «حاطب» آگاه شد و پوزش او را پذیرفت عمر بن خطاب خواهان اعدام او گردید، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با پیشنهاد او به خاطر اینکه او از مجاهدان «بدر» بود موافقت نکرد، و در این مورد آیات یاد شده در زیر نازل گردید که در برگیرنده یک رشته دستورات اخلاقی و سیاسی در اسلام است و ما مجموع آیاتی که در این زمینه در سوره «ممتحنه» نازل شده است در این بخش نقل می کنیم:

۱- (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَائْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ مَنِ يَفْعَلُهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ). (۱)

«ای افراد با ایمان، دشمن من و دشمن خود را دوست خود قرار ندهید، نسبت به آنها اظهار دوستی می نمایید در حالی که به آنچه که بر شما از حق (اسلام و قرآن)

ص : ۴۳

آمده است کفر میورزند، شما و پیامبر را به جرم اینکه به خدایی که پروردگار همه شماها است ایمان آورده اید (از مکه) بیرون می کنند، اگر شماها واقعاً برای جهاد در راه حق و کسبِ خشنودیم مهاجرت کرده اید (آنان را دوست ندارید) ولی برخی از شما، به طور پنهانی نسبت به آنها اظهار دوستی می کند و من از آنچه که آشکارا و یا پنهانی انجام دهید آگاهم، هر کس این کار را انجام دهد از راه راست گمراه می شود».

۲- (إِنْ يَتَفَوَّكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّسْتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ). (۱)

«اگر بر شما پیروز شوند، دشمنان شما خواهند بود، دست و زبان خود را به بدی به سوی شما دراز خواهند کرد و می خواهند که شماها کافر بشوید».

۳- (لَنْ تَنفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). (۲)

«بستگان و فرزندان شما به حال شما سودی نخواهند داشت، روز رستاخیز خداوند میان شماها داوری می کند خدا به آنچه که انجام می دهید، آگاه است».

۴- (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ). (۳)

«برای شما ابراهیم و کسانی که به او ایمان آورده بودند، نمونه والگوی نیکویی است آنگاه که به بستگان (مشرک) خود گفتند که ما از شماها و آنچه که جز خدا

ص : ۴۴

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۲.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۳.

۳- [۳] سوره ممتحنه، آیه ۴.

می پرستید بیزاریم، ما به آیین شما کفر میورزیم میان ما و شما عداوت و دشمنی برقرار است تا لحظه ای که به خدای یگانه ایمان بیاورید مگر سخن ابراهیم به پدر خود که در باره تو طلب آموزش می کنم ولی در برابر خدا، برای تو چیزی را مالک نیستم پروردگارا بر تو توکل نمودیم و به سوی تو بازگشتیم، و بازگشت همه به سوی تو است».

۵_ (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (۱)

«پروردگارا ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، ما را پیامرزی تو قدرتمند و حکیمی».

تا اینجا با متون و ترجمه آیات پنجگانه سوره ممتحنه آشنا شدیم و چهار آیه دیگر را به ضمیمه آیه دوازدهم که همگی درباره فتح مکه نازل شده است بعداً یاد آور می شویم.

نکات آیات:

۱_ طرح دوستی با کافران

موضوع سخن در این آیات طرح دوستی و اظهار مودت به کافران است و این مسئله ارتباطی به روابط تجاری و سیاسی معقولانه ندارد در مسئله دوستی، کفر طرف نادیده گرفته می شود با او بسان یک برادر مؤمن رفتار می گردد، و اگر روزی دوستی با او به ضرر اسلام تمام شود دوستی او بر مصالح دینی غلبه می کند تا آنجا که اسرار نظامی اسلام در اختیار کافران قرار می گیرد، همان طور که «حاطب بن ابی بلتعنه» در دوستی خود با کافر تا این حد پیش رفت، یک چنین دوستی، بسیار خطرناک و مقدمه محو اسلام و سیطره کفر بر اسلام می باشد.

ص : ۴۵

سرگذشت درد آور «اندلس» سابق واسپانیای امروز، گواه روشن نتیجه دوستی با کافران است.

احتمال دارد که آیه از اطلاق و مفاد گسترده ای برخوردار باشد و همه نوع علائق حتی تجاری و سیاسی با کافران ممنوع باشد، چیزی که هست، اطلاق آیه با آیه های هشتم و نهم که کافران را به دو گروه تقسیم می کند، مقید می گردد به این معنی، منع از طرح دوستی به هر نوعی و شکلی، مربوط به کافران محارب باشد نه «ذمی» و «مهادن» چنانکه آیه های هشت و نه به تفصیل در این مورد سخن می گویند.

در آیه دوّم به عواقب و خیم چنین دوستی اشاره می کند و می فرماید:

(إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ). (۱)

«اگر بر شما دست یابند چهره دشمنی خود را نشان می دهند و به سوی جان و مال و عرض شما دست دراز می کنند و تا شما را از آیین یکتاپرستی بازنگردانند دست بر نمی دارند».

توگویی دو آیه نخست این سوره هشدار می بود بر ملت اسپانیا که بدبختانه بر اثر نادیده گرفتن فرمان خدا، همه عزّت خود را از دست دادند و دود آن نخست به چشمشان و بعد به چشم همه ملت اسلام رفت.

خلاصه رابطه دوستی و پیوند موّدت و مهرورزی در گرو یک نوع وحدت فکری و اعتقادی است به گونه ای که اگر طرف فاقد این پیوند باشد نمی تواند مورد علاقه و مهر قرار گیرد هر چند فرزند خود انسان باشد، چنانکه می فرماید:

(لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ): «بستگان و فرزندان شما به حال شما سودی ندارند».

ص : ۴۶

۲_ ابراهیم الکوی جاودان

هر گاه اصل اخلاقی، اجتماعی و سیاسی که طبعاً با منطق و برهان توأم است با نمونه والگوی روشنی همراه گردد، اثر آن دو چندان می شود.

قرآن در دستور بازداری مؤمنان از طرح دوستی با دشمنان، الگوی تمام عیاری را نشان می دهد که چگونه در راه خدا تمام بستگان خود را رها کرد، بستگانی که سدی در راه آرمانهای الهی او بودند و او با تربیت یافتگان مکتبش یک صدا به بستگان نشان گفتند: (إِنَّا بَرَاءُ مَا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ). (۱)

«ما همگی از شما و معبودهای شما بیزاریم و عداوت و دشمنی میان ما و شما برقرار است تا روزی که به خدای واحد ایمان بیاورید».

۳_ فلسفه استغفار ابراهیم در باره عمومی مشرک خود

آزر عمومی ابراهیم مرد مشرکی بود، ابراهیم به او وعده استغفار داد به امید آنکه او در طریق بازگشت به آیین توحید است ولی وقتی احساس کرد که او دشمن خدا است و بر آیین شرک اصرار دارد، از عمل خود منصرف شد و از او تبری جست.

قرآن مسئله استغفار ابراهیم را در باره آزر، در مواردی مطرح و نکته آن را توضیح می دهد آنجا که می فرماید:

(وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاءَ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ). (۲)

ص : ۴۷

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۱۴.

«طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر به خاطر وعده ای بود که به او داده بود، وقتی روشن گشت که او دشمن خدا است از او بیزاری جست ابراهیم مهربان و بردبار بود».

از این آیه به روشنی استفاده می شود که وعده استغفار و یا انجام آن در موقعی بود که هنوز عداوت او با خدا، (لجابت بر شرک) روشن نگشته بود، و امید به هدایت عمومی خود داشت، از این جهت به او نوید استغفار داد، وقتی افق روشن گشت و عداوت او معلوم گردید، از او تبری جست بنابراین استغفار او در موقعی بود که شرایط تبری فراهم نبود، وقتی فراهم شد فوراً تبری جست.

شاید برخی از مسلمانان به بهانه اینکه ابراهیم برای آزر بت پرست، طلب آمرزش نمود، مایل بودند که آنها نیز برای بستگان کافر خود طلب آمرزش کنند قرآن در آیه گذشته به دفع این توهم پرداخته و یادآور می شود که او در شرایطی نوید استغفار داد که در آن شرایط وظیفه «تبری» نبود، زیرا هنوز امید به هدایت او داشت و «تبری» در صورتی است که یأس و نومیدی از هدایت کافر، محقق گردد و ابراهیم در شرایط دیگری از عمومی خود آزر بسان بستگانش تبری جست.

از آیه دیگری این حقیقت به گونه ای واضح نیز استفاده می شود آنجا که می فرماید:

(قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ). (۱)

«سلام بر توای آزر از پروردگرم برای تو طلب آمرزش می کنم، او نسبت به من مهربان است و از شماها (بستگان) و از آنچه که غیر خدا می پرستید بیزاری می جویم».

دقت در آیه می رساند که او از قوم خود به حکم جمله «واعتزلکم» تبری جسته

ص : ۴۸

بود در حالی که هنوز از آزر، تبرّی نجسته و به او نوید طلب مغفرت داده بود، و این تبعیض به خاطر این بود که شرایط تبرّی، در غیر «آزر» فراهم بود نه در او، ولی وقتی آزر نیز شرایط مشابه با قوم خود را پیدا کرد، از او تبرّی جست و لذا در آیه بعد، از یک اعتزال کلی که شامل آزر و همه اقوام می گردد گزارش می دهد و می فرماید:

فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا. (۱)

«وقتی از همه آنان و معبودهای غیر از خدا، تبرّی جست به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و هر یک را نبی و پیامبر قرار دادیم».

روی این اساس نباید عمل ابراهیم و ارتباط معنوی او با آزر، بهانه ای برای برقراری ارتباط با مشرکان باشد، و در نتیجه طرح دوستی ریخته شود.

اکنون لازم است به تفسیر «استثنا وارده در آیه چهارم از سوره ممتحنه که مورد بحث است، پردازیم آنجا که می فرماید:

إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. (۲)

سخن در مفاد استثناء در گرو تبیین «مستثنی منه» آن است، توضیح آن در گرو بیان جمله های پیشین است که در سایه دقت در آنها «مفاد استثناء» روشن می گردد اینک جمله های پیشین:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. (۳)

ص : ۴۹

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۴۹.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۴.

۳- [۳] سوره ممتحنه، آیه ۴.

در آغاز نظر یکی از دو جمله می تواند، متعلق استثناء باشد:

۱_ (أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ) استثناء از «اسوه بودن».

۲_ (إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ) استثناء از تبری جستن از «قوم».

هرگاه استثناء ناظر به جمله نخست باشد مفاد آن «تبعیض در اسوه بودن» ابراهیم است یعنی ابراهیم از هر نظر برای شما الگو است، جز از این نظر که نباید از او پیروی کرد. (۱)

این نظر از دو جهت استوار نیست:

۱_ این تفسیر با عصمت پیامبری مانند ابراهیم سازگار نیست پیامبری که قرآن راه و رسم او را شایسته پیروی برای همه پیامبران حتی پیامبر عظیم الشأن اسلام می داند و می فرماید:

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ). (۲)

«شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که عملاً از او پیروی کرده اند و این پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند و خدا ولی مؤمنان است».

هدف این آیه این است که افتخار انتساب به ابراهیم در لفظ خلاصه نمی شود آنچنانکه برخی از یهود و نصاری می اندیشند؛ بلکه افتخار از آن کسانی است که به راه و رسم او ایمان بیاورند و راه او را بروند، این افراد در گذشته همان کسانی بودند که پیش از بعثت پیامبر اسلام به ابراهیم ایمان آورده و راه و رسم او را رفته اند، و اکنون نیز پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و پیروان او است که همگی راه ابراهیم را می پیمایند، و به خاطر تکریم پیامبر و مؤمنان به او، این گروه را از گروه نخست جدا کرده و مستقلاً متعرض گردیده و فرمود: «وهذا النبي...».

ص : ۵۰

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۱.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۸۸.

آیا با توجه به این اصل صحیح است بگوییم مقصود این است که ابراهیم همه جا اسوه والگو است جز در مورد استغفار؟!

۲_ آیات پیشین که بیانگر تبیین شرایط ابراهیم در نوید استغفار و یا انجام آن می باشد حاکی است که عمل ابراهیم یک عمل صحیح و پابرجا بود، در این صورت چرا نباید اسوه والگو شمرده شود.

در این صورت باید گفت که استثنا ناظر به جمله (إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّءُوا مِنْكُمْ) می باشد و چون مفاد این جمله به حکم صیغه «قَالُوا» این است که ابراهیم با پیروان خود همگی از قوم خود بیزاری جستند، حتی ابراهیم از عموی خود «آزر»، بیزاری جست در حالی که بیزاری ابراهیم به حکم آیه ۴۸ سوره مریم مربوط به غیر از آزر بود، هرچند بعدها نیز از او تبری جست، از این جهت قرآن برای تکمیل بیان حقیقت، نوید ابراهیم به عموی خود را از جمله (قَالُوا إِنَّا بُرَّءُوا) استثناء می کند و می گوید ابراهیم و پیروان وی بیزاری گسترده ای انجام دادند جز یک نوع بیزاری و آن نوید مغفرت ابراهیم به آزر بود که به طور موقت به او داد و او از این بیزاری به دور ماند هرچند بعدها او نیز مشمول این تبری کلی شد.

تا اینجا با نکات آیات پنجگانه آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که آیات بعدی این حادثه و طرح دوستی با مشرکان را مطرح نماییم.

۶_ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ). (۱)

«برای شما در رفتار ابراهیم و پیروان وی، اسوه نیکویی است، برای کسانی از شما که به خدا و روز بازپسین امید دارند، هر کس از این الگو روی برگرداند (خدا را ضرر نمی زند). خدایی که بی نیاز و شایسته ستایش است.»

ص : ۵۱

۷- (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

«شاید خدا میان شما و کسانی که (به خاطر کفرشان) دشمن می دارید پیوند دوستی برقرار کند خداوند توانا و بخشاینده و رحیم است.»

۸- (لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ). (۲)

«خداوند شما را (از برقراری رابطه) با کسانی که در امر دین با شما نبرد نکرده اند و شماها را از سرزمینهایتان بیرون نرانده اند نهی نمی کند، خداوند افراد دادگر را دوست می دارد.»

۹- (إِنَّمَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). (۳)

«خدا شما را از دوستی کسانی بازمی دارد که با شما به خاطر دین نبرد کرده اند و از خانه هایتان بیرون رانده اند و برای بیرون رفتن شما کمک کرده اند کسانی که این گروه را دوست بدارند، ستمگراند.»

اینک تفسیر و بیان نکات این گروه از آیات:

۴- نوید برقراری مجدد دوستی

خدا در آیه ششم بر اسوه بودن ابراهیم و پیروان او تأکید می کند و یادآور می شود که اعراض از سنت او (قطع پیوند با خدا و دوستی با دشمنان خدا) جز ضرر

ص : ۵۲

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۷.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۸.

۳- [۳] سوره ممتحنه، آیه ۹.

به خویش، ضرری به خدای غنی نمی رساند.

سپس در آیه هفتم نوید می دهد شاید در آینده شرایط کافران مکه دگرگون گردد و آنان ایمان بیاورند، در این صورت طرح دوستی میان مسلمانان و بستگانشان مجاز خواهد بود و این خود نیز نوید ضمنی به پیروزی مسلمانان بر کفار مکه است.

۵_ اصل کلی در برقراری رابطه سیاسی و تجاری

ظاهر آیه نخست این سوره، بر قطع هر نوع رابطه میان مسلمانان و کافران تأکید می کند، در حالی که کافران معاصر با عصر رسالت بر دو نوع بودند:

الف: کافرانی که در امر دین با مسلمانان از در جنگ وارد نشده و آنها را وادار به مهاجرت نکرده بودند و به تعبیر قرآن: (لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ).

ب: کافرانی که درست نقطه مقابل آنان بودند، و به خاطر گرایش مسلمانان به آیین توحید، جنگ های خونینی به راه انداختند و همگان را به ترک خانه و زمین وادار کرده بودند.

در باره گروه نخست، برقراری رابطه در حد «نیکی کردن و رفتار به عدالت» و به تعبیر آیه هشتم (أَنْ تَبْرُوهُمْ وَ تُقْسِيَهُمْ طَوْأً إِلَيْهِمْ) اشکال ندارد زیرا چنین ارتباطی مایه گسترش اسلام و بهبودی زندگی مسلمانان می باشد.

در حالی که حکم الهی که در آغاز سوره بیان گردید (لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ) در باره گروه دوم به قوت خود باقی است و دوستی با آنان جز ستم پیشگی چیز دیگری نیست چنانکه در آیه نهم می فرماید: (وَمَنْ يَتَّوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

در این جا از یادآوری نکاتی ناگزیریم:

الف: شکی نیست که آیه های هشتم و نهم مبین ابهام و مقید اطلاق است که

بر آیه نخست این سوره حاکم است زیرا آیه نخست، برقراری هر نوع رابطه دوستی را با همه کافران ممنوع می‌شمرد در حالی که آیه های هشتم و نهم آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند، نهی از تولی را مخصوص یکی از دو گروه که در اصطلاح فقهی «محارب» نامیده می‌شوند، می‌داند و گروه دوّم را که در همان اصطلاح به آنان «ذمی» و «مهادن» و «متصالح» می‌گویند، مجاز می‌شمرد.

ب: در باره گروه ذمی و مهادن آیا برقراری همه نوع دوستی و ابراز همه گونه محبت جائز و شایسته است یا محدود به خوش رفتاری و عدالت پیشگی می‌باشد و به دیگر سخن: آیا این روابط باید در حدّ روابط تجاری و سیاسی و به تعبیر خود آیه (أَنْ تَبْرُوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ) خلاصه گردد یا دایره آن گسترده تر است ظاهر آیه با احتمال نخست موافق است زیرا رفتار با فردی در حدّ یک برادر که از خلوت و جلوت انسان آگاه و در راه او همه نوع فداکاری کند، مخصوص مسلمان است نه کافر.

ج: برخی از مفسّران احتمال می‌دهند که آیه هشتم، منسوخ «آیه سیف» باشد که در سوره توبه وارد شده است آنجا که می‌فرماید:

(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُواهُمْ وَ أَحْضَرُوهُمْ). (۱)

«مشرکان را هر کجا پیدا کردید بکشید آنان را بگیرید و محاصره نمایید».

ولی این اندیشه بسیار سست و ناتوان است زیرا آیه «سیف» مخصوص محارب است در حالی که آیه مورد بحث مربوط به «معاهد» و «ذمی» و «مهادن» است در این صورت معنی ندارد که آیه ای ناسخ آیه ای باشد که دو موضوع متغایر دارند.

به دیگر سخن: آیه وارده در سوره براءت مربوط به افرادی است که هیچ گونه عهد و پیمانی با مسلمانان نداشته و در صورت داشتن، آن را زیر پا نهاده باشند چنانکه می‌فرماید:

ص: ۵۴

(أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ). (۱)

«چرا با گروهی که پیمان خود را شکستند و تصمیم بر تبعید پیامبر از موطن گرفته اند نبرد نمی کنید».

در حالی که آیه مورد بحث، درست نقطه مقابل آن می باشد. بنابراین آیات وارده در سوره «برائت» که آیات سیف نامیده می شود، ناظر به مورد آیه نهم است و با آن کمال هماهنگی دارد، نه آیه هشتم.

د: آیه های هشتم و نهم و همچنین آنچه در سوره برائت آمده، طراح زمینه های نخستین سیاست خارجی و حکومت اسلامی است و حکومت اسلامی را ملزم می سازد که در برقراری علائق سیاسی و تجاری با حکومت های کافر باید شرایط حاکم بر دشمن را در نظر بگیرد، آنگاه رابطه برقرار کند، و در این مورد، برقراری رابطه با حکومت غاصب اسرائیل، امریکای متجاوز و دیگر جنایتکاران کاملاً روشن است هر چند عداوت اسرائیل رویارویی، و عداوت شوروی، منافقانه و عداوت آمریکا مشخص است.

۶- سرگذشت فتح مکه و پیمان از زنان

قرآن از بازگویی جزئیات «فتح مبین» خودداری نموده است تنها تاریخ و حدیث بازگو کننده تفصیل آن است و ما نیز توضیح آن را به عهده آن دو، می گذاریم تنها به توضیح پیمانی که از زنان مکه پس از فتح آن گرفته شد، و قرآن یادآور آن است می پردازیم قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَ

ص : ۵۵

لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۱)

«ای پیامبر آنگاه که زنان مؤمن بخواهند با تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند، و دزدی نکنند، زنا ننمایند، فرزندان خود را نکشند، افترا و تهمت پیش دست و پای خود نیاورند، و در کارهای نیک و شایسته با تو مخالفت نکنند، در این صورت با آنان بیعت بنما و طلب آموزش کن خداوند بخشاینده و رحیم است.»

کیفیت پیمان به این نحو بود که پیامبر دستور داد، ظرف آبی بزرگ بیاورند، آنگاه دست خود را در گوشه آن نهاد، سپس دستور داد که زنان هم دست در آن فرو برند و هرگز رسول گرامی با زنان دست نداد.

اصول پیمان را امور یاد شده در زیر تشکیل می دهد همان گونه که ملاحظه خواهید نمود همگی مربوط به ترک یک رشته کارهای زشت است که در زندگی زن در عصر جاهلیت رواج داشت:

۱- ترک هر گونه شرک برای خدا: (أَنْ لَا يُشْرِكْنَ).

۲- ترک سرقت و رعایت احترام اموال مردم اعم از شوهر و غیره: (لَا يَسْرِقْنَ).

۳- ترک فحشا و هر نوع روابط نامشروع جنسی: (وَلَا يَزْنِينَ).

۴- ترک قتل اولاد: (وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ) خواه به صورت سقط جنین و یا زنده به گور کردن، که قرآن از آن به «وئاد» یاد می کند آنجا که می فرماید:

(وَإِذَا الْمَوْدَّةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ). (۲)

«آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال شود که چرا کشته شد؟».

۵- ترک بهتان و افترا به طور مطلق (وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ) ولی تعبیر به (بین ایدیهن و أرجلهن) آن را به افترای خاصی محدود می سازد شاید مقصود کودکان

ص : ۵۶

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره تکویر، آیه ۸-۹.

خاصی است که در دامن خود پرورش می دادند، بنابراین احتمال دارد مقصود کودکان سرراهی باشد که در غیاب شوهر به فرزندی می گرفتند و پس از بازگشت شوهر، به او نسبت می دادند همچنانکه ممکن است مقصود کودکانی باشد که از طریق نامشروع باردار می شدند و آن را به شوهر نسبت می دادند و علت اینکه از آن به جمله (بین ایدیهن و أرجلهن) تعبیر کرده است این است که بچه به هنگام تولد، میان دو دست و دو پای مادر به زمین می افتد.

۶_ با پیامبر آنگاه که به کارهای نیک فرمان می دهد مخالفت نوزند (ولا یَعْصینک فی معروف) پیامبر زنان را از نوحه سراییهای باطل، وپاره کردن جامه در مصائب باز می داشت.

۷_ پرده ها بالا می رود

در اینجا مفسران، تاریخ عجیبی را نقل می کنند، می گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر روی «صفا» از زنان بیعت گرفت و «عمر بن خطاب» در قسمت پائین آن قرار داشت پیامبر هر یک از مواد بیعت را برای آنها می خواند، و زن ابوسفیان، چیزی می گفت و واکنشی در حضار به وجود می آمد، پیامبر فرمود:

«أبایعکَ علی أن لا- تشرکن بالله شیئاً» با شما بیعت می کنم که بر خدا شریکی قائل نشوید، زن ابوسفیان به نام «هند» گفت: شما از ما به گونه ای بیعت می گیرید که هرگز از مردان چنین بیعت نگرفتی، شما از مردان بیعت می گیری که در راه خدا جهاد کنند.

تاریخ هرچند، پاسخ پیامبر را متذکر نشده است، ولی پاسخ آن با توجه به ساختار وجود زن و مرد، بسیار روشن است، مردان قهرمان میدان جهاد، و زنان پدید آورنده شیرمردان جهاد می باشند، در حقیقت هر دو سپاه جهادند، یکی جهادگر است دیگری «مجاهد پرور» که به گفته برخی با یک دست گهواره را حرکت می دهد، با دست دیگر دنیا را.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ولا یسرقن» دزدی نکنند. هند گفت: ابوسفیان مرد خسیسی است و من مقداری از مال او را برداشته ام آیا برای من حلال است یا حرام پیش از آنکه پیامبر پاسخ بگوید، شوهرش ابوسفیان گفت: گذشته را بر تو حلال کردم در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله) خندید، زیر از پاسخ ابوسفیان او را شناخت و به او گفت تو هند دختر «عتبه هستی؟ گفت: بلی ای پیامبر، خدا ما را بیخشد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ولا یزنین» زنا نکنند هند گفت آیا زن آزاد تن به فحشا می دهد؟ (در این موقع «عمر بن خطاب» لبخند زد زیرا در دوران جاهلیت با او رابطه داشت) پیامبر فرمود: «ولا یقتلن أولادهن» فرزندان خود را نکشید هند گفت: در کوچکی آنها را تربیت کردیم، وقتی بزرگ شدند، شما آنها را کشتید (اشاره به قتل فرزند خود «حنظله» که در جنگ بدر، به دست علی بن ابی طالب کشته شد. در این لحظه «عمر» خندید و عقب عقب رفت و پیامبر نیز تبسم کرد).

پیامبر فرمود: (ولا یأتین بیهتان) هند گفت به خدا سوگند تهمت قبیح است و ما را به رستگاری و اخلاق نیکو دعوت می نماید.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: (وَلَا یَعْصِیَنَّکَ فِی مَعْرُوفٍ) در کارهای نیک با تو به مخالفت برنخیزند هند گفت ما در مقامی ننشسته ایم که تصمیم بر مخالفت با تو بگیریم. (۱)

در فتح مکه، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) سخنانی دارد که به تفصیل در کتابهای سیره و تاریخ وارد شده است و چون بحث ما کاملاً قرآنی است از بازگویی آنها، خودداری می کنیم. (۲)

ص : ۵۸

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷۶.

۲- [۲] به فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۴۲ _ ۴۳۰ مراجعه فرمایید.

۲۸- غزوه حنین

اشاره

غزوه حنین (۱)

آیات موضوع

۱- (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مِّدْبَرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَبْكِتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (توبه ۲۵- ۲۷)

۲- (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشِيخُطُونَ * وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ * إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (توبه ۵۸- ۶۰)

ترجمه آیات

۱- «خدا شماها را در مواردی کمک کرد و در روز «حنین» آنگاه که فزونی

ص : ۵۹

۱- [۱] سرزمینی است میان مکه و طائف.

افراد شما را به شگفت آورد (تصوّر کردید که فزونی نیرو تنها کلید پیروزی است) ولی سودی نبخشید و زمین با آن گسترش بر شما تنگ شد و پشت به دشمن کردید و فرار نمودید. سپس خدا آرامش خود را بر پیامبر خود و مؤمنان فرود آورد و آنان را با سپاهی که ندیدند، کمک کرد و افراد کافر را عذاب نمود، این است سزای کافران. سپس خدا پس از آن به هر کسی که بخواهد به رحمت باز می گردد خدا بخشنده و رحیم است».

۲_ «برخی از آنان به تو در باره غنایم طعن می زنند، اگر به آنان سهمی داده شود راضی می شوند و اگر محروم شوند خشم میورزند. اگر آنان به آنچه که خدا و پیامبر به آنها عطا نمود، راضی شوند و بگویند خدا ما را کافی است به زودی خدا و رسول او از کرمش به ما می دهند، ما به سوی خدا توجه داریم، بهتر بود. صدقات فقط برای فقرا، بینوایان، و کارکنان برگردآوری آنها، مؤلفه القلوب و کسانی که با دادن زکات، به اسلام راغب می شوند، کسانی که در بند بندگی هستند، بدهکاران در راه خدا، و در راه ماندگان، حکم لازمی است از جانب خدا، خدا دانا و حکیم است».

تفسیر آیات

اشاره

سرزمین مکه و حومه آن به وسیله ارتش اسلام فتح گردید و بساطت بت پرستی برچیده شد، ولی هنوز، سرزمین «طائف» و حومه آن که محلّ سکونت قبائل «هوازن» و «ثقیف» بود، برای بت پرستان دژ تسخیرناپذیری به شمار می رفت، از این جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت که هرچه زودتر به «طائف» دست یابد و برای فتح آن ناچار بود از گذرگاه عمیق و طولانی که میان دو کوه قرار داشت و به سرزمین «حنین» منتهی می شد، عبور کند.

قبائل «هوازن» و «ثقیف» از فتح مکه آگاه بودند و احتمال می دادند که پیامبر به فتح آنجا اکتفا نکرده و با نیروی آماده خود به سمت آنان نیز حرکت نماید. از این

جهت تمام تیره های دو قبیله، دست وحدت به هم دادند و جوان مصمیم و با اراده ای را به نام «مالک بن عوف» به فرماندهی برگزیدند. شورای نظامی دشمن تصویب کرد که پیش از آنکه سپاه اسلام به سراغ آنها بیاید آنها به استقبال سپاه بروند. برای احیاء روح حماسی و پایداری در مردان، زنان و احشام را همراه خود آوردند و در پشت سر قرار دادند تا اندیشه فرار در مغز کسی خطور نکند، حتی به این نیز اکتفا نکردند جاسوسانی به سوی «مکه» فرستادند تا از پایه آمادگی رزمی دشمن اطلاعاتی به دست آورند.

فرمانده تصمیم گرفت که کمی افراد وضعف قدرت رزمی خود را از طریق اعمال نیرنگ نظامی و به کار بستن اصل «غافلگیری» جبران نماید، از این جهت نیروی نظامی خود را در انتهای درّه ای که به سرزمین «حنین» منتهی می شد، فرود آورد و همه را در نقاط مرتفع درّه، پشت صخره ها و سنگها و شکاف کوهها، مخفی ساخت تا به هنگام ورود ارتش اسلام به گذرگاه، همگی از کمینگاه های خود بیرون آیند، و واحدهای اسلام را زیر رگبار تیر و سنگ گیرند سپس گروهی مخصوص از مخفیگاههای خود بیرون آیند و در پناه تیراندازان، سپاه اسلام را از دم تیغ بگذرانند.

ارتش اسلام در حالی که دو برابر نیروی دشمن بود، صبحگاهان به فرماندهی «خالد» وارد درّه گردید و پیامبر اسلام از پشت سر حرکت می کرد، وقتی قسمت اعظم سپاه اسلام وارد گذرگاه عمیق و تنگ شد، دشمن با خروج از کمینگاهها، برنامه خود را پیاده کرد، حمله غافلگیرانه آنچنان بی نظمی و وحشت در سپاه اسلام پدید آورد که منافقان سپاه گفتند، سحر باطل شد.

پایداری پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گروه فداکار

فرار و گریز مسلمانان، که علت آن، وحشت و حکومت هرج و مرج بر سپاه بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را سخت متأثر کرد. او احساس کرد که اگر لحظه ای تأخیر کند محور تاریخ دگرگون شده و جامعه بشری مسیر خود را عوض می کند و سپاه شرک سپاه

توحید را درهم می‌گوید از این لحاظ، روی مرکب خود با صدای بلند گفت:

«یا أَنْصَارَ اللَّهِ وَأَنْصَارَ رَسُولِهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ».

«ای یاران خدا و یاران پیامبر، من بنده خدا و پیامبر وی هستم».

این جمله را گفت و سپس استر خود را به سوی میدان نبرد که سربازان «مالک» آنجا را جولانگاه خود قرار داده و مشغول کشتار بودند، حرکت داد و گروه فداکاری همچون امیر مؤمنان (علیه السلام) و عباس و فضل بن عباس و أسامه و ابوسفیان بن الحارث، که از آغاز نبرد لحظه‌ای از پیامبر (صلی الله علیه و آله) غفلت نورزیده و نگهبان جان او بودند، همراه او حرکت کردند (۱)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عموی خود عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد، که مسلمانان را چنین صدا بزند: ای گروه انصار که پیامبر را یاری کردید و ای کسانی که در زیر درخت «رضوان» با پیامبر بیعت کردید کجا می‌روید؟ وقتی ندای عباس به گوش آنها رسید، حمیت و غیرت دینی آنها را تحریک کرد فوراً همگی گفتند: لیبک و دلیرانه به سوی پیامبر بازگشتند.

ندای عباس _ که از سلامت پیامبر نوید می‌داد _ موجب شد که دسته‌های فراری با ندامت و پشیمانی عجیبی به سوی پیامبر بازگردند، و صفوف خود را در برابر دشمن منظم و فشرده‌تر سازند. مسلمانان به دستور پیامبر و برای پاک کردن لکه ننگ فرار، به حمله عمومی دست زده و در اندک زمانی دشمن را به عقب نشینی و فرار مجبور ساختند. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برای تشجیع مسلمانان می‌فرمود: من پیامبر خدا هستم و هرگز دروغ نمی‌گویم و خدا وعده پیروزی به من داده است.

این تدبیر نظامی باعث شد که جوانان «هوازن» و «ثقیف» و مردان جنگجوی آنان، زنان و احشام خود را ترک گفته و با دادن تعدادی کشته و گروهی اسیر به منطقه «اوطاس» و «نخله» و دژهای «طائف» فرار نمایند.

ص : ۶۲

۱- [۱] واقعی در مغازی گوشه ۱۳ ای از جانبازی ۳های امیر مؤمنان (علیه السلام) را در ج ۳، ص ۶۰۲ آورده است.

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مَّدْيَنَ). (۱)

«خدا شماها را در مواردی کمک کرد و در روز «حنین» آنگاه که فزونی افراد شما را به شگفت آورد (تصور کردید که فزونی نیرو تنها کلید پیروزی است) ولی سودی نبخشید و زمین با آن گسترش بر شما تنگ شد و پشت به دشمن کردید و فرار نمودید».

«ابن سعد» در طبقات می نویسد: ابی بکر، به فزونی سپاه اسلام مباحات کرد و گفت ما چند برابر دشمن هستیم، هرگز شکست نخواهیم خورد، در حالی که فزونی نیروها، جزئی از عامل پیروزی است باید در کنار آن ایمان به هدف و تجسس و کسب اطلاعات، اعمال شیوه های رزمی، کوچک نشمردن دشمن _ هرچه هم زبون باشد _ نیز وجود داشته باشد در حالی که در جنگ حنین از این عوامل، کمتر بهره گرفته شده بود.

(ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ). (۲)

«سپس خدا آرامش خود را بر پیامبر خود و مؤمنان فرود آورد، و آنان را با سپاهی که ندیدند، کمک کرد و افراد کافر را عذاب نمود، این است سزای کافران».

(ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۳)

«سپس خدا پس از آن به هر کسی که بخواهد به رحمت باز می گردد خدا بخشنده و رحیم است».

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۲۵.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۲۶.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۲۶.

مقصود از سپاهی که ندیدند، فرشتگانی است که مسلمانان را یاری کردند و آیه اخیر حاکی از آن است که افرادی که به مسلمانان پشت کردند و به تعبیر آیه نخست (وَلَيْتُمْ مُدْرِرِينَ) مرتکب گناه شدند و خدا آن کس را که بخواهد می بخشد.

غنایم جنگی

غنایمی که در این نبرد نصیب مسلمانان شد، کاملاً بی سابقه بود. کافی است بدانیم که دشمن با دادن شش هزار اسیر و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار رأس گوسفند و ۸۵۲ کیلوگرم طلا، پا به فرار نهاد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای تعقیب دشمن، ناچار شد همه غنایم را به «جعزانه» که سرزمین امنی برای نگهداری آنها بود منتقل سازد و خود با سپاه تجربه دیده به تعقیب دشمن پردازد و آنها را در مناطق «اوطاس» و «نخله» و «طائف» تعقیب نماید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این تعقیب کاملاً پیروز بود، جز فتح طائف، که به عللی، موفق به فتح این دژ نگردید و بدون اخذ نتیجه برای تقسیم غنایم به «جعزانه» بازگشت در این جا تاریخ، سرگذشتهای شیرین و آموزنده ای را نقل می کند که ما غالب آنها را در بحثهای تاریخی خود آورده ایم تنها به نقل یک حادثه می پردازیم:

تقسیم غنایم و اعتراض مرد تمیمی

یاران پیامبر اصرار داشتند که هرچه زودتر غنایم جنگی میان مجاهدان تقسیم شود پیامبر برای اینکه بی نظری خود را ثابت کند، کنار شتری ایستاد و مقداری پشم از کوهان آن گرفت، در حالی که آن را میان انگشتان خود قرار داده بود، رو به مردم کرد و گفت: من از تمام غنایم شما حتی از این پشم جز «خمس» حقی ندارم حتی این خمس که حق من است، آن را به خود شما باز خواهم داد بنابراین، هر فردی از شما هر نوع غنیمتی در پیش او هست اگر چه نخ و سوزن هم باشد همه را برگرداند تا

از روی عدالت میان شماها تقسیم گردد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه بیت المال را میان مسلمانان قسمت کرد و خمس بیت المال را که مخصوص خود او بود، میان سران قریش که تازه اسلام آورده بودند تقسیم نمود و به «ابوسفیان» و پسر او «معاویه» و «حکیم بن حزام» و «حارث بن حارث» و «حارث بن هشام» و «سهیل بن عمرو» و «حویطب بن عبد العزی» و «علاء بن جاریه» و... که همگی تا دیروز از سران شرک و کفر و از دشمنان سرسخت محمد (صلی الله علیه و آله) بودند، شتران زیادی داد. همچنین، به گروهی که موقعیت آنها نسبت به گذشتگان کمتر بود، پنجاه شتر داد و آنان به وسیله این بخششهای گران، تحت تأثیر عواطف و محبتهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفتند و خواه ناخواه به سوی اسلام کشیده شدند این دسته را در فقه اسلامی «مؤلفه القلوب» می نامند و یکی از مصارف زکات اسلامی همین دسته می باشد. (۱)

ابن سعد (۲) صریحاً می نویسد: که این بذل و بخشش همگی از خمسی بود که شخصاً متعلق به خود پیامبر بود. هرگز دیناری از حقوق و سهام دیگران در راه تألیف قلوب این گروه خرج نگردید.

بذل و بخشش پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر جمعی از مسلمانان و بخصوص برخی از انصار سخت گران آمد، آنان که به مصالح عالی عطایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) واقف نبودند، تصور می کردند که تعصب خانوادگی، پیامبر را واداشت که خمس غنیمت را میان خویشاوندان خود تقسیم کند حتی مردی از قبیله «بنی تمیم» به نام «ذو الخویصره» گستاخی را به جایی رساند که رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد و گفت: امروز در تقسیم غنایم راه عدالت را پیش نگرفتید، پیامبر از سخن گستاخانه این مرد سخت ناراحت شد و آثار خشم در چهره اش آشکار گشت و گفت: وای بر تو اگر عدالت و انصاف پیش من نباشد، پس پیش چه کسی خواهد بود. خلیفه دوم از پیامبر خواست که اجازه دهد او

ص : ۶۵

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۹۳.

۲- [۲] طبقات، ج ۲، ص ۱۵۳.

را بکشد حضرت فرمود: او را رها کنید او در آینده پیشوای گروهی خواهد بود که از دین اسلام بیرون خواهند رفت، چنانکه تیر از کمان خارج شود(۱) همان طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود، این مرد در دوران حکومت علی (علیه السلام) رئیس فرقه خوارج گردید و رهبری این گروه خطرناک را برعهده گرفت ولی به حکم اینکه قصاص قبل از جنایت مخالف اصول اسلام است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) متعرض او نشد.

«سعد بن عباد» به نمایندگی از طرف انصار، پیام گله آمیز آنها را حضور پیامبر رسانید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: همه آنها را در یک نقطه گرد بیاور تا من موضوع را برای آنها تشریح کنم پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شکوه خاصی وارد جلسه انصار شد و به آنان چنین خطاب کرد:

شماها گروهی بودید گمراه به وسیله من هدایت یافتید، فقیر بودید بی نیاز شدید، دشمن بودید، مهربان گردیدید، همگی عرض کردند صحیح است ای رسول خدا. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شماها می توانید طور دیگر به من پاسخ بگویید و در برابر خدمات من حقوقی را که بر گردن من دارید، به رخ من بکشید و بگویید ای رسول خدا روزی که قریش تو را تکذیب کرد، ما تو را تصدیق نمودیم، قریش تو را یاری نکردند، ما یاری کردیم، تو را بی پناه ساختند، ما پناه دادیم روزی که تهی دست بودی تو را کمک کردیم.

ای گروه انصار چرا از مختصر مالی که به قریش دادم تا آنها در اسلام استوار گردند و شماها را به اسلام خود واگذار نمودم، دلگیر شدید، آیا راضی نیستید که

ص : ۶۶

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹۶ مغازی می نویسد پیامبر در باره او گفت: «انّ له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية». «برای او یارانی است که شما نماز و روزه خود را در برابر عبادت آنها کم و ناچیز می شمردید قرآن می خوانند ولی از حنجره های آنها به بالا تجاوز نمی کند آنان از آیین اسلام بیرون می آیند، همان طور که تیر از کمان به بیرون پرتاب می گردد».

دیگران شتر و گوسفند ببرند، و شما پیامبر را همراه خود ببرید، به خدا سوگند اگر همه مردم به راهی بروند و انصار به راه دیگر، من راه انصار را انتخاب می‌کنم سپس برای انصار و فرزندان انصار طلب رحمت نمود سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آنچنان عواطف انصار را تحریک کرد که همگی گریه کنان گفتند: ای رسول خدا ما به قسمت خود راضی هستیم و کوچکترین گله ای نداریم.

آیه یاد شده در زیر در رابطه با این رویدادها نازل گردیده است:

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْحَطُونَ). (۱)

«برخی از آنان به تو در باره غنایم طعن می‌زنند، اگر به آنان سهمی داده شود راضی می‌شوند و اگر محروم شوند خشم می‌ورزند».

(وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ). (۲)

«اگر آنان به آنچه که خدا و پیامبر به آنها عطا نمود، راضی شوند و بگویند خدا ما را کافی است به زودی خدا و رسول او از کرمش به ما می‌دهند، ما به سوی خدا توجه داریم، بهتر بود».

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۳)

«صدقات فقط برای فقرا و بینوایان و کارکنان برگردآوری آنها و مؤلفه القلوب و کسانی که با دادن زکات، به اسلام راغب می‌شوند و کسانی که در بند بندگی هستند و بدهکاران در راه خدا و در راه ماندگان، حکم لازمی است از جانب خدا، خدا دانا و حکیم است».

ص : ۶۷

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۵۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیه های ۵۹ - ۶۰.

۳- [۳] سوره توبه، آیه های ۵۹ - ۶۰.

۲۹- غزوه تبوک

آیات موضوع

۱_ (الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) * اِسْتَعْفِرُوا لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ). (توبه/ ۷۹- ۸۰)

۲_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَأَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ) * إِلَّا تَنْفَرُوا يَعَذَّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (توبه/ ۳۸- ۳۹)

۳_ (لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْعُوكَ وَ لَكِنْ بَعِدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّفْعَةُ وَ سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اِسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) * عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ * لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ * إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ * وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ * لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ

يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ). (توبه ٤٢/ ٤٨)

٤_ (فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ). (توبه ٨١)

٥_ (فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ). (توبه ٨٣)

٦_ (وَ جَاءَ الْمُعَذِّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعِدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُ لِحِمْلِهِمْ قُلَّتْ أَلْيَدُ مَا أَحْمَلْتُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (توبه ٩٠ - ٩٣)

٧_ (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْيرِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ * (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ). (توبه ١١٧ - ١١٩)

۱_ «منافقانی که به افراد متمکن که با کمال رغبت و وسعت زکات می پردازند و همچنین به افرادی که با کمال مشقت در حدّ توانایی خود کمک می نمایند، طعن می زنند و مسخره می کنند، خدا مسخره آنها را تلافی خواهد نمود و عذاب دردناکی در انتظار آنهاست. برای آنان طلب آموزش بنمایی یا ننمایی (یکسان است) اگر هفتاد مرتبه هم برای آنها طلب مغفرت کنی، خدا آنها را نخواهد بخشید آنان به خدا و رسول او ایمان نیاورده اند خدا افراد فاسق را هدایت نمی کند».

۲_ «ای افراد با ایمان چرا هنگامی که به شما دستور بسیج در راه خدا (جهاد) داده می شود به زمین سنگینی می کنید (و نمی خواهید از جای خود حرکت کنید) مگر به زندگی دنیا، از آخرت راضی شده اید، بهره دنیا، در برابر آخرت چیزی نیست. اگر کوچ نکنید (و در جهاد با دشمن شرکت نکنید) شما را به عذابی دردناک گرفتار می سازد و گروه دیگر را جانشین شما می کند و به او (خدا) ضرری نمی رسانید، خدا به همه چیز تواناست».

۳_ «اگر بهره و غنیمتی نزدیک و سفر کوتاهی بود تو را پیروی می کردند ولی این مسافت (از مدینه تا تبوک) به نظرشان دور آمد و به همین زودی سوگند یاد می کنند که اگر توانایی داشتیم با شما در (جهاد) شرکت می نمودیم، خود را (با گفتن دروغ) هلاک می سازند خدا می داند که آنان دروغگویند. خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی. کسانی که به خدا و روز دیگر ایمان دارند برای اینکه با مالها و جانهای خویش جهاد کنند، از تو اجازه نمی گیرند و یا برای ترک جهاد اذن نمی طلبند، خدا پرهیزگاران را می شناسد. فقط کسانی که به خدا و روز دیگر ایمان ندارند و دلهایشان به شک افتاده و در شک خویش سرگردانند از تو اجازه (برای مجاهده و یا ترک جهاد) می خواهند. اگر

تصمیم بر جهاد داشتند، لوازم آنرا آماده می کردند، ولی خدا حرکتشان را مکروه ساخت و بازشان داشت و گفته شد همچون از کار افتادگان به خانه بنشینید. اگر با شما بیرون می آمدند، در کارتان جز تباهی نمی افزودند، در صفوف شما به منظور فتنه جویی وارد می شدند و در میان شما زودباورانی (عرب به افراد دهن بین «سماع» می گوید) هستند، خدا ستمکاران را می شناسد. از پیش نیز فتنه جویی کرده اند و کارها را بر تو آشفته اند تا حق پیروز شد و فرمان خدا با اینکه کراهت داشتند، آشکار گشت».

۴_ «تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و دوست نداشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند (وبه یکدیگر وبه مؤمنان) گفتند، در این گرما حرکت نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند».

۵_ «هرگاه خدا تو را به سوی گروهی از آنها باز گردانید و از تو خواستند (که در جنگهای آینده) شرکت کنند (وبه سوی جبهه جنگ) بیرون آیند بگو هرگز (حق ندارید) با ما بیرون آمده و با دشمنان ما بجنگید، زیرا شما در مرتبه اول به تخلف تن دادید، باز هم با متخلفان بمانید».

۶_ «جمعی از بادیه نشینهای معذور آمدند تا به آنها اذن داده شود (در جهاد شرکت نکنند) ولی کسانی که به خدا و رسول او دروغ گفته بودند در خانه های خود نشستند. وبه زودی عذاب دردناکی به افرادی از آنها که کافر شده اند خواهد رسید. بر افراد ضعیف، مریض و بی بضاعت (در ترک جهاد) اشکالی نیست به شرط اینکه نسبت به خدا و رسول او اخلاص ورزند (در این وضع آنها نیکوکارند) و بر نیکوکاران ایرادی نیست خدا آمرزنده و رحیم است. و همچنین بر افرادی که پیش تو آمدند تا مرکبی در اختیار آنها بگذاری، تو گفתי مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم و آنها از غم اینکه وسیله ای برای آنها نبود که در راه خدا صرف کنند با چشم اشگبار از پیش تو برگشتند (ایرادی نیست). اشکال بر آن ثروتمندانی است که از تو اذن می گیرند (که در

جهد شرکت نکنند) وراضی شدند که در ردیف معذوران باشند، خدا بر قلوب آنها مهر (غفلت) زده لذا چیزی درک نمی کنند».

۷_ «خداوند رحمت خود را بر پیامبر و مهاجران و انصار نازل کرد، مهاجران و انصاری که در لحظه های سخت که نزدیک بود دل‌های برخی از حق منحرف شود، از وی پیروی کردند، باز رحمت خود را بر آنان نازل فرمود، زیرا خداوند نسبت به ایشان مهربان است. همچنین رحمت خود را بر آن سه نفری نازل نمود که از لشکر اسلام بازماندند (و در جهد شرکت نکردند) تا اینکه (بر اثر قطع رابطه مردم با آنها) زمین با آن وسعت بر آنها تنگ شد و جان آنها در فشار قرار گرفت، دانستند جز خداوند پناهگاهی نیست، خداوند آنها را مشمول رحمت خود قرار داد، تا توبه کنند، خداوند توبه پذیر و رحیم است.» ای ایمان آورندگان، از خداوند بپرهیزید و با راستگویان باشید».

تفسیر آیات

اشاره

در عصر رسالت «سوریه» از مستعمرات روم شرقی که مرکز آن «قسطنطنیه» بود، به شمار می رفت و همه مرزنشینان و امراء حاکم بر آن از آیین مسیح پیروی می کردند و شیوخ و قبایل ساکن در مرزها، تحت حکومت مرکزی «سوریه» بودند که خود دست نشانده امپراتور روم بود.

سقوط دژ بزرگ بت پرستان (مکه) و فتوحات درخشان و چشمگیر مسلمانان، ترس عجیبی در دل امپراتور روم پدید آورد و اندیشه اینکه مبادا «محمد» به سوی «سوریه» لشکر کشی کند، و قلمرو حکومت خود را گسترش دهد، آنان را به خود مشغول ساخت.

امپراتور روم به این فکر افتاد که مسلمانان را غافلگیر سازد و قدرت آنها را بشکند، برای همین منظور فرمانروای دست نشانده خود را در سوریه مأمور ساخت که به کمک قبایل «لخم»، «عامله»، «غسان» و «جذام» به ضمیمه سپاه اعزامی از

روم، مدینه را تسخیر کند، و با استفاده از اصل «غافلگیری» قدرت حکومت جوان اسلام را درهم بشکند. تحریکات ارتش روم در مرزهای سوریه به وسیله کاروانهای تجاری به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) رسید و پیامبر نیز تصمیم گرفت از اصلی که دشمن می خواهد استفاده کند، او نیز بهره گیرد.

خبر تحریکات دشمن موقعی به مدینه رسید که محصول مدینه روی زمین و خرماها در حال رسیدن بود؛ یک نوع قحطی سایه شوم خود را بر «مدینه» و حوالی آن، افکنده بود.

ندای بسیج عمومی، مدینه و حومه آن را فرا گرفت و مقصد نیز معین گردید تا مسلمانان با توجه به دوری راه و قدرت رزمی دشمن، تا آنجا که می توانند خود را مجهز سازند و با آمادگی کامل به سوی جبهه روانه گردند.

باید هزینه جنگ به وسیله مسلمانان تأمین شود، و به همین جهت پیامبر افرادی را به مکه و حومه مدینه اعزام کرد؛ و مسلمانان را به شرکت در تأمین هزینه نبرد، دعوت نمود و در این مورد زنان و مردان مسلمان کمکهای مؤثری نمودند اگر «عبدالرحمان بن عوف» با چهار هزار دینار کمک کرد، در مقابل او یک مسلمان آبکش به نام «ابوعقیل» که مالک دو من گندم بیش نبود با دادن یک من گندم، به گروه کمک کنندگان پیوست، کمک ناچیز این مسلمان مخلص در برابر کمک چشمگیر «عبدالرحمان»، مایه طعن منافقان بی خبر از خدا گردید و وحی الهی در توبیخ آنان چنین فرود آمد:

(الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۱)

«منافقانی که به افراد متمکن که با کمال رغبت و وسعت زکات می پردازند و همچنین به افرادی که با کمال مشقت در حد توانایی خود کمک می نمایند، طعن

ص: ۷۳

می زنند و مسخره می کنند، خدا مسخره آنها را تلافی خواهد نمود و عذاب دردناکی در انتظار آنهاست».

(إِسْتَعْفِرُوا لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ إِنَّ تَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ). (۱)

«برای آنان طلب آمرزش بنمایی یا ننمایی (یکسان است) اگر هفتاد مرتبه هم برای آنها طلب مغفرت کنی، خدا آنها را نخواهد بخشید آنان به خدا ورسول او ایمان نیاورده اند خدا افراد فاسق را هدایت نمی کند».

سرانجام، سی هزار نفر آمادگی خود را برای شرکت در این نبرد اعلام نمودند و همگی در لشکرگاه مدینه «ثنيه الوداع» اجتماع نمودند و اعضای این سپاه را ده هزار سواره نظام و بیست هزار پیاده نظام تشکیل می داد، پیامبر دستور داد در اختیار هر قبیله ای ، پرچم مشخصی قرار گیرد.

البته گردآوری یک چنین سپاه چشم گیر، کار آسانی نبود و به آسانی نیز صورت پذیرفت بلکه وحی الهی با انذار و تهدید، توانست چنین گروهی را در فصل چیدن محصول و میوه حرکت دهد کافی است که بدانیم در هیچ رویداد و غزوه ای تأکید بر شرکت، مانند تأکید در این غزوه در قرآن وارد نشده است، اینک آیاتی در این زمینه.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ). (۲)

«ای افراد با ایمان چرا هنگامی که به شما دستور بسیج در راه خدا(جهاد) داده می شود به زمین سنگینی می کنید(ونمی خواهید از جای خود حرکت کنید) مگر به زندگی دنیا، از آخرت راضی شده اید، بهره دنیا، در برابر آخرت چیزی نیست».

(إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى

ص : ۷۴

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۸۰.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۸.

«اگر کوچ نکنید (و در جهاد با دشمن شرکت نکنید) شما را به عذابی دردناک گرفتار می سازد و گروه دیگر را جانشین شما می کند و به او (خدا) ضرری نمی رسانید، خدا به همه چیز تواناست».

نکته قابل توجه در آیه دوم جمله (يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ) است گروه دیگری را جانشین شما می سازد.

و در سوره های «مائده و محمد» به این نکته نیز اشاره شده است آنجا که می فرماید:

(فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ). (۲)

«گروهی را جانشین شما می سازد که خدا آنها را دوست دارد، و آنان نیز خدا را دوست دارند نسبت به مؤمنان افتاده و نسبت به کافران سرکشند، و در راه خدا مبارزه می کنند».

و نیز می فرماید:

(وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ). (۳)

«اگر روی گردانیدید به جای شما گروه دیگری می آورد که مانند شما نیستند».

از روایات وارد در مورد تفسیر این آیات به خوبی استفاده می شود که مقصود از این گروه همان موالی (غیر عرب) است.

مرحوم طبرسی نقل می کند پس از نزول آیه (يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ) مسلمانان

ص : ۷۵

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۳۹.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۵۴.

۳- [۳] سوره محمد، آیه ۳۸.

از پیامبر پرسیدند که این گروه کیانند در این موقع چشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سلمان افتاد که نزد پیامبر نشسته بود. فرمود «هذا وقومه» این وملت او، سپس افزود: «لو كان الإيمان منوطاً بالثريا لتناوله رجال من فارس»: اگر ایمان در نقطه دوری باشد مردانی از فارس آن را به دست می آورند» (۱).

تخلف منافقان از شرکت در جهاد

تأکیدات الهی سبب شد که گروه علاقمند در این نبرد شرکت کنند و از طریق کمکهای مالی و جانی سپاه منظم و مرتبی را راهی تبوک سازند، سپاهی که در باره آن مورخان می نویسند:

«وكان زادهم الشعير المسوس والإهاله السخنه والتمر الزهيد»: آذوقه آنان، جوهای کرم زده، وروغن گداخته وخرمای دور از رغبت» ولی آنچه این ضعیف مادی را جبران کرد وجود سلاح برنده ای به نام «عشق به لقاء الهی» بود که کمبودها را برطرف می کرد ولی در مقابل گروه منافق از شرکت در این جنگ سرباز زدند، وجز عده معدودی که برای خرابکاری در آن شرکت جسته بودند ودر اثنای راه تصمیم بر ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرفتند، کسی از آنان شرکت نکرد.

به خاطر یک چنین یاغیگری و سرپیچی روشن، خدا پرده ها را بالا می زند و به توییح و انتقاد منافقان می پردازد و انتقادی که از منافقان در این سوره انجام گرفته، در هیچ سوره ای انجام نگرفته است و تفسیر مجموع آیاتی که مربوط به منافقان است، مایه گستردگی سخن است، از این جهت به تفسیر آیاتی که مربوط به جنگ «تبوک» است می پردازیم و تفسیر آیات دیگر را به وقت دیگری موکول می کنیم.

علل تخلف منافقان عبارت بود از:

۱_ فقدان انگیزه های مادی.

ص : ۷۶

۱- [۱] تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۰۸.

۲_ دوری راه.

۳_ گرم بودن هوا.

۲۱_ فقدان غنیمت و دور بودن راه

(لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعِدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ). (۱)

«اگر بهره و غنیمتی نزدیک و سفر کوتاهی بود تو را پیروی می کردند ولی این مسافت (از مدینه تا تبوک) به نظرشان دور آمد و به همین زودی سوگند یاد می کنند که اگر توانایی داشتیم با شما در (جهاد) شرکت می نمودیم، خود را (با گفتن دروغ) هلاک می سازند خدا می داند که آنان دروغگویانند.»

(عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ). (۲)

«خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی.»

(لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ). (۳)

«کسانی که به خدا و روز دیگر ایمان دارند برای اینکه با مالها و جانهای خویش جهاد کنند، از تو اجازه نمی گیرند و یا برای ترک جهاد اذن نمی طلبند، خدا

ص : ۷۷

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۴۲.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۴۳.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۴۴.

پرهیزگاران را می شناسد».

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ). (۱)

«فقط کسانی که به خدا و روز دیگر ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده و در شک خویش سرگردانند از تو اجازه (برای مجاهده و یاترک جهاد) می خواهند».

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ). (۲)

«اگر تصمیم بر جهاد داشتند، لوازم آنرا آماده می کردند، ولی خدا حرکتشان را مکروه ساخت و بازشان داشت و گفته شد همچون از کار افتادگان به خانه بنشینید».

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لِأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). (۳)

«اگر با شما بیرون می آمدند، در کارتان جز تباهی نمی افزودند، در صفوف شما به منظور فتنه جویی وارد می شدند و در میان شما زودباورانی (عرب به افراد دهن بین «سَمَاع» می گوید) هستند، خدا ستمکاران را می شناسد».

لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ). (۴)

«از پیش نیز فتنه جویی کرده اند و کارها را بر تو آشفته اند تا حق پیروز شد، و فرمان خدا با اینکه کراهت داشتند، آشکار گشت».

ص : ۷۸

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۴۵.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۴۶.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۴۷.

۴- [۴] سوره توبه، آیه ۴۸.

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ). (۱)

«تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و دوست نداشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند (و به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند، در این گرما حرکت نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند».

انقلابات سیاسی، بحرانهای سخت و پیش آمدهای ناگوار، سنگ محکی است که پایدار را از ناپایدار جدا می سازد، امتحان و آزمایش بسان کوره داغی است که طلا و خاک را از هم جدا می کند و مدعیان و طرفداران واقعی را، از جرگه منافقان و دورغ پردازان سوا می نماید.

در شرایط عادی که شانس با حکومت وقت همراه باشد، و به تعبیر صحیح امنیت و ثبات سایه افکن شود، همه دعوی پایداری و خیرخواهی می نمایند، غریو سرودهای نصرت و وفاداری در تمام محیط طنین انداز می گردد، ولی اگر ورق برگردد و امنیت در خطر افتد، حملات دشمن موقعیت نظام حاکم را تهدید نماید در چنین موقع امین و خائن، مؤمن و منافق، راستگو و گزاف گو از هم جدا شده، و شکاف عمیقی در میان افراد پدید می آید.

روزی که امیرمؤمنان (علیه السلام) _ پس از شورش مصریان که منجر به قتل خلیفه سوم گردید _ از طرف مسلمانان به خلافت برگزیده شد، عموم مهاجران و انصار را با پیش آمدهای ناگوار، و امتحانهای سخت و آزمایشهای صعب تهدید نمود و چنین فرمود: «وَالْمَدَى بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلُبْنَ بَلْبَهُ، وَلَتَغْرِبَنَّ غَرْبَهُ، وَلَتَسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ». (۲)

ص : ۷۹

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۸۰.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

«سوگند به آن کسی که پیامبر را به حق فرستاده، به راستی که درهم آمیخته می شوید و در غربال امتحان از هم جدا می گردید، و برهم زده می شوید، مانند برهم زدن کفگیر، آنچه را که در دیگ طعام است به وقت غلیان و جوشش، تا اینکه پست ترین شما به مقام بلندترین شما، و بلندترین شما به مقام پست ترین شما بازگشت نماید».

دقت در مفاد آیات به خوبی می رساند که اعضای این حزب از بیوجدانترین افراد بودند، زیرا در تمام مجامع دینی حضور بهم می رساندند و در همه جا به دیانت و ایمان تظاهر می نمودند، و به همین لحاظ در همه جریانهایی که به نفع آنها تمام می شد، بهره کافی از غنایم جنگی می بردند. و در نبردهایی شرکت می کردند که پیروزی مسلمانان در آن قطعی بود و چندان نیازی به طی مسافت نداشت. در چنین موارد با مسلمانان به منظور منافع مادی همکاری می نمودند، ولی در نبردهایی که به پیمودن راههای سخت، آن هم در هوای گرم و سوزان، نیاز داشت، هرگز شرکت نمی کردند. از آنجا که کوچکترین علاقه ای به ایمان و اسلام در کار نبود، از سقوط حکومت جوان اسلام باکی نداشتند. ولی برای حفظ ظاهر، عذرهایی می آوردند که دست کم از اعتذارهای قوم موسی نداشت، آیه ۴۲ سوره توبه می رساند که علت سرپیچی اینها این بود که راه تبوک دور بوده و منافع متیقن آنان در مدینه، با منافع مشکوک در جبهه جنگ تراحم داشته از این نظر تقاعد را در مدینه بر خروج ترجیح دادند و این که می گویند که ما قدرت و نیرو نداریم، دروغ می گویند زیرا اگر مصمم می شدند مقدمات مسافرت را آماده می ساختند چنانکه در سوره توبه می فرماید: (وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ) : «اگر تصمیم شرکت در جهاد داشتند برای آن لوازمی تهیه می کردند» ولی از اول خیال سرپیچی از فرمان رسول خدا داشتند.

نشانه های ایمان و نفاق

آیه های ۴۴ و ۴۵ سوره توبه نشانه واضحی برای تشخیص مؤمن از منافق بیان

می کند، و آن اینکه در چنین لحظات حساس و موقعیت باریکی که پایگاه مسلمانان از طرف ارتش روم در خطر افتاده، افرادی که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشتند پس از شنیدن فرمان جهاد، اعلام آمادگی می کردند، و بهانه های بنی اسرائیلی را کنار گذارده و راه جبهه را پیش می گرفتند ولی افراد منافق غیر مؤمن به خدا و روز جزا، با بهانه ها و عذرهای خنده آور حضور رسول خدا شرفیاب شده، اذن می طلبیدند که در این جهاد شرکت نورزند و در مدینه بمانند. ناگفته پیداست در چنین لحظه حساس که ایمان و اسلام در خطر افتاده، اذن گرفتن برای تقاعد و شرکت نورزیدن نشانه کامل بر فقدان ایمان در قلوب آنها وجود است.

از بیان گذشته روشن می شود که متعلق اذن در دو آیه مزبور، جهاد در راه خدا نیست، به این معنی که مؤمن برای شرکت در جهاد در راه خدا، اذن نمی طلبد ولی منافق پس از کسب اذن شرکت می کند، بلکه متعلق آن، ترک جهاد، و تقاعد و شرکت نورزیدن است. (۱)

گواه ما بر اینکه متعلق اذن همان ترک جهاد است، علاوه بر استقامت مطلب (زیرا اذن گرفتن برای ترک جهاد در لحظه حساس بهتر می تواند نشانه نفاق بشود تا اذن گرفتن برای جهاد) آیه های ۸۶ و ۹۳ سوره توبه است که آشکارا متعلق اذن در آنها بیان شده است چنانکه می فرماید: (استأذنک أولوا الطول منهم وقالوا ذرنا نكن مع القاعدین).

«افراد متمکن از تو اذن می خواهند و می گویند بگذار ما، مانند از کار افتادگان به خانه بمانیم» و همچنین آیه ۹۳.

ص : ۸۱

۱- [۱] بنابر این باید گفت که لفظ «کراهه» و امثال آن در آیه ۴۴ مقدر است، امثال آیه (لا يستأذنک الذین يؤمنون بالله و الیوم الآخر) (کراهه) آن یجاهدوا بأموالهم) و یا «لئلا یجاهدوا بأموالهم» و نظائر آن در قرآن فراوان است.

گروهی که به عصمت پیامبران اعتقاد ندارند، با آیات مورد بحث برگفته خود استدلال نموده و می گویند که اذن پیامبر در این جریان بر خلاف مصلحت بوده، یعنی خطا و لغزشی بوده است که خدا آن را بخشید. به گواه توییحی که متوجه او کرد، و او را مذمت نمود و فرمود:

(عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ). (۱)

«خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند، و دروغگویان را بشناسی، اجازه دادی.»

معلوم می شود که پیامبر در دادن اذن به منافقین در (مدینه) خطا کار بوده، که خدا عفو فرمود و گرنه عفو معنا نداشت. از این لحاظ برخی کوشش کرده اند و (به منظور حفظ مقام عصمت که دلایل عقلی و نقلی بر آن گواهی می دهند)، گفته اند که اذن رسول خدا «ترک اولی» بوده است و بهتر این بود که اصلاً اجازه نمی داد و لفظ عفو همانطوری که در معصیت بکار می رود، در انجام دادن کاری که ترک آن بهتر می باشد نیز استعمال می شود.

ما تصوّر می کنیم که اصلاً احتیاجی به این جواب نیست، و ظاهر آیات در رفع شبهه کافی است، و خود آیات گواه بر این است که اذن پیامبر صد در صد صلاح و مقارن با مصلحت بوده است. شما فرض کنید، که رسول خدا به آنها اذن نمی داد، و آنان را از توقف در مدینه نهی می نمود، در این صورت از دو حال خارج نبود:

ص : ۸۲

۱_ یا شرکت می کردند، ونهی او را اطاعت می نمودند ودر صفوف مسلمانان وارد شده، ورو به سوی جبهه می آوردند.

۲_ با نهی صریح او مخالفت کرده و از فرمان صریح سرپیچی می نمودند.

هر دو صورت خالی از مفسده نبود، زیرا اگر در جهاد شرکت می کردند، به تصریح آیه ۴۷ سوره براءت جز تباهی در امور و فتنه جویی کار دیگر انجام نمی دادند و اختلاف کلمه و دو دستگی میان ارتش پدید می آوردند و مفسده آن به مراتب بیش از تخلف آنان از جهاد بود. و در صورت دوم، یعنی با نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت می نمودند و در مدینه می ماندند در این صورت رعب و عظمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از بین می رفت و کم کم جرئت و جسارت منافقان از مرحله سزای به مراحل دیگری کشیده می شد.

بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن بصیرت خدادادی، صلاح در این دید که اگر منافقان برای توقف در مدینه اذن بطلبند، به آنان اجازه دهد تا از شر هر دو مفسده آسوده گردد.

منظور از عفو در آیه چیست؟

این تصوّر ما است که هر کجا عرب جمله (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ) را بکار برد ناچار بایست طرف خطاب مرتکب جرمی شده باشد، در صورتی که چنین نیست بلکه جمله مزبور مانند جمله ایست که به عنوان تحیت به خلفاء و امراء می گفتند مانند: «اصلح الله حال الأمير»، و هرگز معنای آن این نیست که حال امیر بد است، و خدا او را رو براه کند، بلکه این سنخ گفتارها تحیت و دعایی بوده که به یکدیگر می نمودند.

جمله (لَمْ أذْنَبْتَ) اگر چه متضمن توبیخ است ولی حقیقت توبیخ متوجه منافقین می باشد نه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله)، و مقصود این است که وضع منافقان و نفاق و دروغ آنان به قدری واضح و آشکار است که آزمایش مختصری در رفع پرده نفاق آنان

کافی است و کافی بود که تو اذن نمی دادی در این مورد مطلب برای تو آشکار می گشت.

چنانکه ملاحظه می فرمایید لبه تیز اعتراض متوجه منافقین است که آنان افراد دروغگو و لاف زن هستند و تو ای رسول خدا پرده بر دروغ آنان افکندی و اگر اجازه نمی دادی، دروغ آنها آشکار می گشت.

اذن ندادن اگر چه مایه جداسازی مؤمن از منافق بود، ولی این یک طرف سکه بود، طرف دیگر آن، مصلحت مهم تر داشت همان طور که بیان گردید.

مقصود از جمله (لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ) ، سرگذشت غزوه حنین است که تفصیل آن در گذشته بیان شد.

مرد مجاهد و فداکار که هدف مقدسی دارد، هر نوع سختی را در راه آن آسان می شمرد، و همه گونه ناراحتی را برای خود می خرد و این شیوه رجال فداکار است. گرما و سرما، رنج و محنت، گرسنگی و تشنگی، غربت و دربدری، تأثیری در اراده آهنین آنها نمی گذارد ولی منافقی که نه ایمان دارد و نه هدف، در مواقع حساس به اعدار کودکانه توصل جسته و به یکدیگر می گویند چنانکه در آیه هشتاد و یکم نقل کرده است (لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ) : «در هوای گرم کوچ نکنید». گرمی هوا بهانه است و گرنه مطلقاً این دسته تن پرور، روح جهاد و فداکاری ندارند.

معاویه یاغی، پس از تأسیس حکومت خودمختاری در شام برای تضعیف حکومت مرکزی، دسته های غارتگری به عراق می فرستاد تا بدین وسیله روحیه مردم عراق را تضعیف کرده و رخنه ای در حکومت علی امیر مؤمنان (علیه السلام) بوجود آورد.

سفیان بن عوف به شهر «انبار» حمله برد و فرماندار علی «حسان بن حسان بکری» را کشت و اموال مردم را تاراج کرد. حتی زیور و خلخال زنان را به عنف از آنها گرفت. خبر به کوفه رسید، علی (علیه السلام) در خطبه ای که مردم را برای جهاد در راه حق دعوت کرده است، به اعدار کودکانه برخی از منافقان بی هدف اشاره کرده و می فرماید:

«فَإِذَا أَمَرْتَكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الصَّيْفِ قَلْتُمْ هَذِهِ حِمَارَةٌ الْقَيْظِ، أَمَهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْحَرَّ وَإِذَا أَمَرْتَكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قَلْتُمْ هَذِهِ صِبَاةُ الْقَرِّ أَمَهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَا الْبَرْدَ، كُلُّ هَذَا فِرَارٌ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ تَفْرُونَ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفْرِيَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالًا» (۱).

«هرگاه در فصل تابستان به شما گفتم به جنگ آنها روید، گفتید حالا موقع گرمای شدید است، بگذار تا گرما برطرف شود، و چون در وقت زمستان به شما امر کردم که برای نبرد آنان بیرون روید گفتید اکنون هنگام سختی سرما است، صبر کن تا سرما بگذرد! تمام این بهانه ها از گرما و سرما برای فرار از جنگ است، اگر از گرما و سرما گریزان باشید، به خدا قسم از شمشیر گریزنده ترید. ای افرادی که به ظاهر مرد هستید ولی مردانگی ندارید!»

روانشناسان توسل به این عذرهای کودکانه را گواه بر تزلزل خاطر و بی ارادگی می دانند و معتقدند که چنین افرادی در هیچ زمانی گامی به پیش نمی گذارند، افرادی بی مصرف و عاطل و باطل می گردند، شایسته این افراد همانست که در آیه هشتاد و دوّم فرموده است که بر روزگار سیاه خود بگریند و کمتر بخندند.

وظیفه فرمانده سپاه با این افراد

چنین افراد سست عنصر و بی اراده و بی علاقه به هدف، هرگز به درد جهاد نمی خورند. هر آنی فکر فرار و تخلیه سنگر، در مغز خود می پروراند روی این اصل در آیه هشتاد و سوم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که افراد مزبور حقّ حضور در جنگ ندارند، زیرا آنان در گذشته آزمایش خوبی ندادند چنانکه می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ أَبِي بَكْرٍ الَّذِي هُوَ مِنَ الدِّينِ أَمْرًا مُّسْتَقِيمًا) (۲): «باید مانند بازنشستگان از حضور خودداری کنند».

آیات وارده در این مورد:

ص : ۸۵

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۸۳.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ). (۱)

«تخلف کنندگان از جهاد، از مخالفت وجدایی خود از پیامبر خوشحال شدند و از جهاد با مال و جان سرپیچی کردند و به یکدیگر می گفتند که در هوای گرم کوچ نکنید. بگو آتش دوزخ (که در انتظار آنان است) اگر تعقل کنند. سخت تر است».

فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لِيُنَبِّئُكُمْ كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(«بگو) کمتر بخندید، بسیار گریه کنید این جزای کارهایی است که انجام داده اید».

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ). (۲)

«هرگاه خدا تو را به سوی گروهی از آنها باز گردانید و از تو خواستند (که در جنگهای آینده) شرکت کنند (و به سوی جبهه جنگ) بیرون آیند بگو هرگز (حق ندارید) با ما بیرون آمده و با دشمنان ما بجنگید. زیرا شما در مرتبه اول به تخلف تن دادید. باز هم با متخلفان بمانید».

افرادی که از شرکت در جهاد معافند

در کتابهای فقهی، افراد معاف از شرکت در جهاد کاملاً بیان شده است ولی در این سوره در طی آیه های ۹۱_ ۹۲ نام چند گروه به میان آمده است، یعنی افراد ضعیف که توانایی مزاجی ندارند و بیماران، و بی بضاعتان _ به شرط اینکه در غیاب

ص : ۸۶

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۸۱.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۸۳.

پیامبر اخلاص ورزند و فساد ایجاد نکنند چنانکه جمله (إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ) کاملاً این مطلب را روشن می کند_ استثنا شده اند ولی تعداد کسانی که جهاد بر آنها مشروع یا لازم نیست بیش از اینهاست. از آنجا که بیان تمام این دسته ها مورد لزوم نبوده در این سوره فقط به ذکر گروههای یاد شده اکتفا شده است چنانکه می فرماید:

(وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۱)

«جمعی از بادیه نشینهای معذور آمدند تا به آنها اذن داده شود (در جهاد شرکت نکنند) ولی کسانی که به خدا و رسول او دروغ گفته بودند در خانه های خود نشستند. و به زودی عذاب دردناکی به افرادی از آنها که کافر شده اند خواهد رسید».

(لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۲)

«بر افراد ضعیف، مریض و بی بضاعت (در ترک جهاد) اشکالی نیست به شرط اینکه نسبت به خدا و رسول او اخلاص ورزند (در این صورت آنها نیکو کارند) و بر نیکو کاران ایرادی نیست خدا آمرزنده و رحیم است».

(وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ). (۳)

«وهمچنین بر افرادی که پیش تو آمدند تا مرکبی در اختیار آنها بگذاری. تو گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم و آنها از غم اینکه وسیله ای برای آنها نبود که در راه خدا صرف کنند با چشم اشگبار از پیش تو برگشتند (ایرادی نیست)».

ص : ۸۷

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۹۰.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۹۱.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۹۲.

(إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

«اشکال بر آن ثروتمندانی است که از تو اذن می گیرند (که در جهاد شرکت نکنند) وراضی شدند که در ردیف معذوران باشند، خدا بر قلوب آنها مهر (غفلت) زده لذا چیزی درک نمی کنند».

مبارزه منفی با متخلفان دنیا پرست

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در پرتو عنایت خداوند بر مشکلات پیروز شد و با ارتش سی هزار نفری به سرزمین «تبوک» رفت و اثری از دشمن در آنجا ندید. پیش از رسیدن سپاه اسلام، لشکر دشمن متفرق شده بود. پیامبر با سران مرزنشین بومی پیمان بست و به مدینه بازگشت. در این سفر که منافق از مؤمن کاملاً جدا شده بود، لازم بود برخی از افراد با ایمان مسامحه کار، تنبیه شوند، کسانی که با داشتن اسلام و ایمان، منافع دنیا را بر جهاد با دشمن مقدم شمرده بودند. و در مدینه مانده بودند. قرآن مجید در آیات یاد شده به این سیاست اشاره می کند که ما پس از ترجمه آیات به تفسیر آنها خواهیم پرداخت.

(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ). (۲)

«خداوند رحمت خود را بر پیامبر و مهاجران و انصار نازل کرد. مهاجران و انصاری که در لحظه های سخت که نزدیک بود دل‌های برخی از حق منحرف شود. از وی پیروی کردند. باز رحمت خود را بر آنان نازل فرمود. زیرا خداوند نسبت به

ص : ۸۸

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۹۳.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۱۷.

ایشان مهربان است».

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (۱)

«همچنین رحمت خود را بر آن سه نفری نازل نمود که از لشکر اسلام بازماندند (و در جهاد شرکت نکردند) تا اینکه (بر اثر قطع رابطه مردم با آنها) زمین با آن وسعت بر آنها تنگ شد و جان آنها در فشار قرار گرفت. دانستند جز خداوند پناهگاهی نیست. خداوند آنها را مشمول رحمت خود قرار داد. تا توبه کنند. خداوند توبه پذیر و رحیم است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (۲)

«ای ایمان آورندگان، از خداوند بپرهیزید و با راستگویان باشید».

روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیج عمومی را اعلام کرد، سه نفر از مسلمانان حقیقی به نامهای «هلال»، «کعب»، «مراره» از شرکت در این جهاد مقدس که اساس اسلام را تهدید می کرد امتناع کردند و این جهاد طوری بود که اگر مسلمانان به موقع برای دفاع، قیام نمی کردند چه بسا با یک حمله ناگهانی تمام زحمات پیامبر و مسلمانان در طول بیست و دو سال نقش بر آب می شد. این سه نفر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) معذرت طلبیدند که اکنون موقع رسیدن خرما و فصل جمع آوری محصول است و نیز افزودند که ما در ظرف چند روز کارهای خود را روبراه می کنیم و بلافاصله خود را به ارتش اسلام می رسانیم.

ناگفته پیداست، پوزش آنها منطقی نبود هرگز این گونه عذرها در لحظه ای که اساس مذهب در خطر افتاده است پذیرفته نیست. مال دنیا و ثروت دنیا در صورتی

ص : ۸۹

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۱۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۱۹.

لذت بخش است که استقلال ملت محفوظ بماند و اسارت سایه شوم خود را بر سر آنها نیافکند. ملتی که به موقع دست به جهاد زنند و به خاطر چند خروار گندم وجو و خرما دست روی دست بگذارند و جاده را برای ورود دشمن و حمله ناگهانی او بازگذارند. هرگز در آینده از استقلال مالی و اقتصادی برخوردار نخواهند شد.

عقل و خرد می گوید در چنین مواقع باید از محصول و خرما و تمام در آمد یکسال چشم پوشید و در سایه استقلال سیاسی به استقلال اقتصادی نیز رسید. ولی متأسفانه خرد آنها این حقیقت را درک نکرد. سود موقت را بر سود دایم مقدم داشتند.

حبّ دنیا چنان دامنگیر اینها شد که برای حرکت خود به جبهه امروز و فردا کردند که ناگهان خبر مراجعت موفقیت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه پیچید. این سه نفر از کرده خود آنچنان پشیمان بودند که حد نداشت. برای جبران به استقبال رسول خدا رفتند و سلام عرض کردند و تبریک گفتند. ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتنایی نکرد و پس از ورود به مدینه تصمیم خطرناکی در باره آنها گرفت و دستور داد که مسلمانان همه گونه روابط خود را با آنان قطع کنند. زنان آنها حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا آیا ما نیز در این باره تکلیف و وظیفه ای داریم؟ فرمود آری، لازم است در خانه های آنها بمانید، اما با آنان همبستر نشوید.

اعتصاب عمومی در حقّ سه نفر اعلام گردید. نخستین مبارزه منفی در اسلام به مرحله اجرا گذارده شد. سیاست خردمندانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) که جزء لاینفک آیین او بود، نقش عجیبی داشت تجارت و بازار متخلّفان از جهاد، راکد ماند. اجناس آنها بفروش نرسید نزدیکترین افراد آنها از سخن گفتن با آنها امتناع کردند و به تعبیر قرآن: (ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ)، سرزمین پهناور مدینه برای آنها مانند قفس گردید. روح و روان آنان در فشار سختی قرار گرفت چنان که می فرماید: (وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ).

این سه نفر به حکم خرد باکمال فراست فهمیدند در محیط اسلامی، زندگی

جز با پیوستن به صفوف مسلمانان، امکان ندارد، در میان اکثریت تعداد اقلیت ناچیز نمی تواند زندگی کند، شاید منظور از جمله (وَضُّنُوا أَنْ لَا مَلْحَأَ مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ) «دانستند که پناهگاهی جز خدا نیست» یک معنای وسیعی است که این مطلب را نیز شامل است. یعنی برای ایمان آنها دو انگیزه بود. یکی فطرت و وجدان، که آنان را به سوی ایمان و توبه می کشانید، دیگری حسابهای اجتماعی، منهای حساب ایمان، زیرا آنان دیدند که با این وضع زندگی برای آنها بسیار مشکل خواهد بود. ناچار تسلیم حق و حقیقت گردیدند.

اعتصاب چگونه شکسته شد؟

مدّت اعتصاب پنجاه روز تمام بود، چهل روز در مدینه بودند و ده روز در اطراف مدینه در بیابانها، سه روز آخر را روزه گرفتند هر کدام در گوشه بیابان مشغول عبادت بودند ناگهان جبرئیل آمد، آیه صد و هیجده از سوره براءت را آورد، و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی را فرستاد و آنان را بشارت داد که خداوند توبه شما را پذیرفته است. (۱)

مبارزه منفی از بی دودسرتین مبارزه ها است

سیاستی که جزء دین اسلام است، یکی از ابعاد آن همین سیاست معقولانه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، اداره یک خانواده، بدون تدبیر رئیس خانه امکان پذیر نیست، یک شرکت تجاری بدون تدبیر مدیر عامل و هیئت مدیره با شکست روبرو می گردد آیا اداره یک کشور پهناور که تحت نظر صاحب رسالت و جانشینان او اداره خواهد شد، ممکن است نقشه سیاسی نداشته باشد.

آیه فوق علاوه بر اینکه درسهای آموزنده ای به زمامداران مسلمان می دهد، هر فردی از افراد ملت نیز می تواند یک سلسله نتایج جزئی از این آیه بگیرد.

ص : ۹۱

ما دایره اجرای این سیاست اسلامی را کوچکتر می گیریم، روی سخن با یک عده مسلمان است که سراسر اجتماع ما را فرا گرفته است، در فامیل همه ما افرادی پیدا می شوند که عملاً به احکام دین ما از خود بی اعتنایی نشان می دهند تکلیف ما با چنین افراد چیست؟

آیا لازم نیست پس از تذکرات مفید و سودمند و اعتراضات زبانی، روابط خود را با آنها محدودتر کنیم؟! و روی خوش به کسانی که از نصایح مشفقانه ما پند نمی گیرند، نشان ندهیم، تا لااقل از این راه آنها را به سوی ترک گناه و پیروی از تعالیم عالیہ اسلام بکشانیم. البته این قسم امر به معروف و یا مبارزه با فساد پس از طیّ مراحل است که اگر آن مراحل در باره شخص آلوده مؤثر واقع نشد، در این هنگام باید دست به مبارزه منفی به صورت اعتصاب زد، در این جا برای تکمیل مطلب به نقل یک حدیث اکتفا می کنیم.

«أدنی الانكار أن تلقى أهل المعاصي بوجوه مكفهرة» (۱).

امیر مؤمنان می فرماید: «کمترین مرتبه امر به معروف ونهی از منکر این است که مردم مسلمان با مردم مسلمان گنهکار با چهره های درهم کشیده روبرو شوند».

منظور از جمله (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ) چیست؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به حکم خرد و نصوص قرآن معصوم از گناه است. مهاجران و انصار با اینکه عصمت ندارند بلکه همه آنها هم مرتبه عدالت را دارا نیستند _ مع الوصف _ در این جریان (جنگ تبوک) گناهی از آنها که موجب فسق باشد سرزده بود، به گواه اینکه می گوید: (مَنْ بَعِدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ) : «نزدیک بود دلهای برخی از آنها از حق منحرف شود (ولی منحرف نشدند تا موجب فسق گردد). و مقصود از اینکه در آستانه انحراف قرار گرفتند همان تبلی و سستی بود که اثر

ص : ۹۲

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۶، از ابواب امر به معروف، حدیث ۲.

مستقیم گرمی هوا و رسیدن میوه ها بود، و این مطلب یک امر طبیعی است که در طبقات مختلف بوجود می آید.

بنابراین مقصود از جمله (تَابَ اللَّهُ) چنانکه لغت گواهی می دهد مشمول رحمت قرار دادن است، لغت می گوید: «تَابَ عَلَيْهِ = رَجَعَ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ» و هرگز چنین تعبیری بر صدور گناه دلالت نمی کند.

و تخلف آن سه نفر اگر چه جنبه مخالفت داشت و جمله (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ) نیز عطف بر (عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ) است، ولی با این وجه، دلیل بر صدور معصیت از نبی و یاران با وفای او که در لحظه های سخت از او پیروی کرده اند نمی شود زیرا در خود آیه صد وهفده که متعرض حال پیامبر و اصحاب او است گواه محکم بر عدم صدور معصیت موجود است و اتحاد سیاق و عطف کردن جمله (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ) بر جمله (وَعَلَى النَّبِيِّ) گواه بر اتحاد از نظر مضمون نیست.

٣٠- مباحله و مناقب اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

آیات موضوع

١- (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (آل عمران/٦١)

٢- (إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا) (اسراء/٣).

٣- (إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا) (.....).

٤- (وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى) (نجم/٣٧).

٥- (وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) (.....)

٦- (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا). (انسان/٧) (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ). (ص/٤٤)

٨- (وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا). (انسان/١٢)

٩- (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا). (مريم/٣١)

١٠- (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ). (مائده/٥٥)

١١- (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ). (نحل/٥٠)

١٢- (وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا). (انسان/٧)

١٣- (فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ). (انعام/١٤)

ترجمه آیات

- ۱_ «هرکس پس از روشن شدن جریان با تو مجادله بکند بگو بیایید فرزندان و زنان و نزدیکان خود را گرد آوریم و لابه کنیم و بنالیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».
- ۲_ «او (نوح) بنده سپاسگزاری بود».
- ۳_ «این است پاداش شما و کوشش شما پسندیده است».
- ۴_ «ابراهیمی که به پیمان خود وفا کرد».
- ۵_ «به فرزندان ابراهیم فرمانروایی بزرگ دادیم».
- ۶_ «اگر بنگری، در آن جا فرمانروایی بزرگ می بینی».
- ۷_ «ما او را صابر و شکیبیا یافتیم، چه نیکو بنده ای است».
- ۸_ «در برابر صبر و بردباری که داشتند آنان را با بهشت و لباس دیبا پاداش می دهد».
- ۹_ «نماز و زکات را تا زنده ام به من سفارش کرده است. و مقصود از سفارش این است که تا زنده است نماز بگذارد و زکات بدهد».
- ۱۰_ «آنان که نماز می گزارند و زکات می دهند در حالی که در رکوعند».
- ۱۱_ «از عذاب پروردگار خود که بر آنان فائق است می ترسند و آنچه را دستور دارند به جا می آورند».
- ۱۲_ «از روزی که شرّ آن آشکار و انکار ناپذیر است می ترسند».
- ۱۳_ «آفریدگار آسمانها و زمین او است که اطعام می کند ولی اطعام نمی شود».
- ۱۴_ «غذا را با آن که به آن احتیاج دارند به مستمند و یتیم و اسیر می دهند».

بخش با صفای «نجران» با هفتاد دهکده تابع خود، در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. و در آغاز طلوع اسلام، این نقطه تنها منطقه مسیحی نشین، در حجاز بود که به عللی از بت پرستی دست کشیده و به آیین مسیح گرویده بودند. (۱)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به موازات مکاتبه با سران دول جهان، و مراکز مذهبی، نامه ای به اُسقف نجران (۲) (ابوحارثه) نوشت و طی آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت نمود، که مضمون نامه آن حضرت چنین است:

«به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب (این نامه ای است) از محمّد پیامبر و رسول خدا به اسقف نجران، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حمد و ستایش می کنم و شماها را از پرستش «بندگان» به پرستش «خدا» دعوت می نمایم، شما را دعوت می کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید و در ولایت خداوند وارد آید و اگر دعوت مرا نپذیرفتید (لااقل) باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) پردازید (که در برابر این مبلغ جزئی از جان و مال شما دفاع می کند) و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می شود». (۳)

ص : ۹۶

۱- [۱] یاقوت حموی، در معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۶۷-۲۶۶ علل گرایش آنان را به آیین مسیح بیان کرده است.
 ۲- [۲] اُسقف، معرّب کلمه یونانی «اپسکوپ» به معنی رقیب و ناظر است و هم اکنون نشانه منصب روحانی، مافوق کشیش می باشد.

۳- [۳] البدایه و النهایه، ص ۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ۲۸۵.

برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می کند که آن حضرت آیه مربوط (۱) به اهل کتاب را، که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده اند نیز نوشت.

نمایندگان پیامبر وارد نجران شده، نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به اسقف دادند، وی نامه را با دقت هرچه تمامتر خواند و برای تصمیم، شورایی مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد، یکی از افراد طرف مشورت «شرحیل» بود که به عقل و درایت و کاردانی معروف بود وی در پاسخ «اسقف» اظهار نمود که اطلاعات من در مسائل مذهبی بسیار ناچیز است، بنابراین من حق ابراز نظر ندارم و اگر در غیر این موضوع با من وارد شور شوید، من می توانم راه حلهایی در اختیار شما بگذارم.

اما ناچارم مطلبی را تذکر دهم و آن این که ما مکرر از پیشوایان مذهبی خود شنیده ایم که روزی منصب نبوت از نسل اسحاق به فرزندان «اسماعیل» انتقال خواهد یافت، هیچ بعید نیست که محمد از اولاد اسماعیل است همان پیغمبر موعود باشد.

شورا نظر داد که گروهی به عنوان «هیئت نمایندگان نجران» به مدینه بروند، تا از نزدیک با محمد (صلی الله علیه و آله) تماس گرفته دلائل نبوت او را مورد بررسی قرار دهند.

شصت تن از زبده ترین و داناترین مردم نجران انتخاب گردیدند، که در رأس آنان سه تن پیشوای مذهبی قرار داشت.

۱- «ابوحارثه بن علقمه» اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود.

۲- «عبدالمسیح» رئیس هیئت نمایندگی که به عقل و تدبیر و کاردانی معروفیت داشت.

ص : ۹۷

۱- [۱] منظور، آیه (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...) آل عمران، آیه ۶۴ می باشد؛ بحار، ج ۲۱، ص ۲۸۷.

۳- «ایهم» که فرد کهنسال و شخصیت محترم ملت نجران بشمار می رفت. (۱)

هیئت نمایندگی، هنگام عصر در حالی که لباس های تجملی ابریشمی بر تن، وانگشترهای طلا بر دست و صلیبها بر گردن داشتند وارد مسجد شده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام کردند ولی وضع زننده و نامناسب آنان آن هم در مسجد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را سخت ناراحت نمود. آنان احساس کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنان ناراحت شده است اما علت ناراحتی را ندانستند که چیست. فوراً با عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف که سابقه آشنایی با آنان داشتند، تماس گرفتند و جریان را به آنها گفتند آنها اظهار داشتند که حل این گره به دست علی بن ابی طالب است، آنان به امیرمؤمنان مراجعه کردند علی (علیه السلام) در پاسخ آنها چنین گفت: «شما باید لباسهای خود را تغییر دهید، وبا وضع ساده بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید، در این صورت مورد احترام و تکریم قرار خواهید گرفت.

نمایندگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا، شرفیاب محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده و سلام کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با احترام خاص، پاسخ سلام آنان را داد و برخی از هدایایی را که برای وی آورده بودند پذیرفت.

نمایندگان پیش از آن که وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است، پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه بخوانند و آنان در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند، نمازشان را خواندند. (۲)

مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

گروهی از سیره نویسان و محدثان و مورخان اسلامی متن مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر را نقل کرده اند ولی مرحوم سید بن طاوس خصوصیات مذاکره

ص : ۹۸

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۶.

۲- [۲] سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹.

و سرگذشت مباحله را دقیقتر و جامعتر و مبسوطتر از دیگران نقل کرده است. وی تمام خصوصیات مباحله را از آغاز تا پایان از کتاب «مباحله» محمد بن عبدالمطلب شیبانی، و کتاب «عمل ذی الحجّه» حسن بن اسماعیل نقل کرده است (۱) ولی نقل تمام جزئیات این واقعه بزرگ تاریخی که متأسفانه برخی از سیره نویسان حتی در اشاره به آن کوتاهی نموده اند، از حوصله این کتاب خارج است و فقط گوشه ای از مذاکرات آنان را که «حلبی» در سیره خود آورده است در اینجا ذکر می نمایم. (۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله): «من شما را به آیین توحید و پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می کنم سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند».

— نمایندگان نجران: اگر منظور از اسلام ایمان به خدای جهان است ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می نمایم.

— پیامبر (صلی الله علیه و آله): «اسلام علایمی دارد و برخی از اعمال شما حاکی است که به اسلام واقعی نگرویده اید چگونه می گوید که خدای یگانه را پرستش می کنید، در صورتی که شماها صلیب را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید و برای خدا فرزند معتقدید؟».

— نمایندگان نجران: ما او را خدا می دانیم زیرا او مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا بخشید و از گل پرندگانی ساخت و آنها را پرواز در آورد و تمام این اعمال، حاکی است که او خدا است.

— پیامبر (صلی الله علیه و آله): نه، او بنده خدا و مخلوق خدا است که او را در رحم مریم قرار داد و این قدرت و توانایی را خدا به او داده بود».

— یک نفر از نمایندگان: آری او فرزند خدا است زیرا مادر او مریم، بدون این

ص : ۹۹

۱- [۱] کسانی که می خواهند به تمام خصوصیات این واقعه تاریخی واقف شوند به کتاب «اقبال» مرحوم ابن طاوس صفحه ۴۹۶
— ۵۱۳ مراجعه نمایند.

۲- [۲] سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹.

که با کسی ازدواج کند او را به دنیا آورد، پس ناچار باید او همان خدای جهان باشد.

— پیامبر (صلی الله علیه و آله): (فرشته وحی در این موقع نازل گردید و به پیامبر گفت که به آنان بگویند): وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود، بدون این که دارای پدری و مادری باشد از خاک آفرید(۱) و اگر نداشتن پدر گواه بر این باشد که او فرزند خدا است پس حضرت آدم برای این منصب شایسته تر است زیرا او نه پدر داشت و نه مادر».

— نمایندگان نجران: گفتگوهای شما ما را قانع نمی کند، راه این است که در وقت معینی با یکدیگر مباحله کنیم و بر دروغگو نفرین بفرستیم و از خداوند بخواهیم دروغگو را هلاک و نابود کند.(۲)

در این موقع پیک وحی نازل گردید و آیه مباحله را آورد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مأمور ساخت تا با کسانی که با او به مجادله و محاجه برمی خیزند وزیر بار حق نمی روند، به مباحله برخیزد و طرفین از خداوند بخواهند که افراد دروغگو را از رحمت خود دور سازد. آیه مباحله:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جِئَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (۳)

«هرکس پس از روشن شدن جریان با تو مجادله بکند بگو بیاید فرزندان و زنان و نزدیکان خود را گرد آوریم و لابه کنیم و بنالیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

ص : ۱۰۰

۱- [۱] منظور آیه: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) ، سوره آل عمران، آیه ۵۹ می باشد.

۲- [۲] بحار، ج ۲۱ _ ۳۲، نقل از «اقبال» ولی از سیره حلبی استفاده می شود که موضوع مباحله را خود پیامبر پیشنهاد کرد.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۶۱.

طرفین به فیصله دادن مسئله از طریق مباحله آماده شدند، و قرار شد که فردای آن روز همگی برای مباحله حاضر و آماده شوند.

وقت مباحله فرا رسید. قبلاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هیئت نمایندگی «نجران» توافق کرده بودند که مراسم مباحله در نقطه ای خارج از شهر مدینه در دامنه صحرا انجام بگیرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از میان مسلمانان و بستگان زیاد خود فقط چهار نفر را انتخاب کرد که در این حادثه تاریخی شرکت نمایند، و این چهار تن جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر و حسن و حسین (علیهما السلام) کس دیگری نبود زیرا در میان مسلمانان نفوسی پاکتر، و ایمانی استوارتر از نفوس و ایمان این چهار تن، وجود نداشت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاصله منزل و نقطه ای را که قرار بود در آنجا مراسم مباحله انجام بگیرد با وضع خاصی طی نمود، او در حالی که حضرت حسین (علیه السلام) را در آغوش (۱) و دست حضرت حسن (علیه السلام) را در دست داشت و فاطمه (علیها السلام) بدنبال آن حضرت و علین ابی طالب (علیه السلام) پشت سر وی حرکت می کردند گام به میدان مباحله نهاد و پیش از ورود به میدان مباحله به همراهان خود گفت: «من هر موقع دعا کردم شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید».

سران هیئت نمایندگان نجران پیش از آن که با پیامبر روبرو شوند به یکدیگر می گفتند هر گاه دیدید که «محمد» افسران و سربازان خود را به میدان مباحله آورد، و شکوه مادی و قدرت ظاهری خود را نشان ما داد در این صورت وی یک فرد غیر صادق بوده و اعتمادی به نبوت خود ندارد ولی اگر او با فرزندان و جگر گوشه های خود به «مباحله» بیاید و با یک وضع وارسته از هر نوع جلال و جبروت مادی، رو به درگاه الهی گذارد، پیداست که او یک پیامبر راستگو است و به قدری به خود ایمان و اعتقاد دارد که نه تنها حاضر است خود را در معرض نابودی قرار دهد بلکه با جرأت

ص: ۱۰۱

۱- [۱] در برخی از روایات وارد شده است: «پیامبر دست حسن و حسین را گرفته بود، و علی پیش روی پیامبر و فاطمه پشت سر آن حضرت حرکت می کردند». بحار، ج ۲۱، ص ۳۳۸.

هرچه تمامتر حاضر است عزیزترین و گرامی ترین افراد نزدیک خود را در معرض فنا و نابودی واقع سازد.

هنوز سران هیئت نمایندگی در این گفتگو بودند، که ناگهان قیافه نورانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با چهار تن دیگر که سه تن از آنها شاخه های شجره وجود او بودند برای مسیحیان نجران نمایان گردیدند و همگی با حالت بهت زده و تحیر به چهره یکدیگر نگاه کردند و از این که او جگر گوشه های معصوم و بی گناه و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنه مباحله آورده است، انگشت تعجب به دندان گرفتند و همگی گفتند که این مرد به دعوت و دعای خود اعتقاد راسخ دارد و گرنه یک فرد مردد، عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی و عذاب الهی قرار نمی دهد.

اسقف نجران گفت: «من چهره هایی را می بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگترین کوهها را از جای بکنند، فوراً کنده می شود و هرگز صحیح نیست ما با این قیافه های نورانی و با این افراد با فضیلت، مباحله نمایم، زیرا بعید نیست که همه ما نابود شویم، و ممکن است دامنه عذاب گسترش پیدا کند، و همه مسیحیان جهان را بگیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند».

انصراف نمایندگان نجران از مباحله

هیئت نمایندگی با دیدن وضع یاد شده وارد شور شدند و به اتفاق آراء تصویب کردند که هرگز وارد مباحله نشوند و حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان «جزیه» (مالیات سالانه) بپردازند و در برابر آن، حکومت اسلامی از جان و مال آنان دفاع کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) رضایت خود را اعلام کرد، قرار شد هر سال برابر پرداخت یک مبلغ جزئی، از مزایای حکومت اسلامی برخوردار گردند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «عذاب سایه شوم خود را بر سر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر از در ملاءنه و مباحله وارد می شدند، صورت انسانی خود را از دست داده و از آتشی که در بیابان بر افروخته می شد، می سوختند و دامنه عذاب به سرزمین «نجران» کشیده

از عایشه نقل شده است روز مباحله پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چهارتن همراهان خود را زیر عبای مشکی رنگی وارد کرد و این قسمت از آیه ۲۳ سوره احزاب را تلاوت نمود:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

سپس زمخشری وارد بیان نکات آیه مباحله شده و در پایان بحث می نویسد: «سرگذشت مباحله و مفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء بوده و سندی زنده بر حقانیت آیین اسلام است».^(۱)

صلحنامه ای به امضای طرفین

هیئت نمایندگی نجران از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درخواست کردند، که مقدار مالیات سالانه آنان در نامه نوشته شود و در آن نامه امنیت منطقه نجران از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) تضمین گردد، امیر مؤمنان به فرمان پیامبر نامه زیر را نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد رسول خدا به ملت نجران و حومه آن، حکم و داوری محمد در باره تمام املاک و ثروت ملت نجران این شد، که اهالی نجران هر سال دو هزار لباس که قیمت هر یک از چهل درهم تجاوز نکند به حکومت اسلامی بپردازند و آنان می توانند نیمی از آن را در ماه صفر و نیم دیگر را در ماه رجب پرداخت کنند و هرگاه از ناحیه «یمن» آتش جنگ شعله ور گشت باید ملت نجران به عنوان همکاری با دولت اسلامی، سی زره، سی اسب، سی شتر، به عنوان عاریت مضمونه در اختیار ارتش اسلام بگذارند و پذیرایی نمایندگان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سرزمین نجران به مدت یک ماه، بعهده آنان است. و هر موقع نماینده ای از ناحیه وی به سوی آنان آمد، باید از او پذیرایی نمایند و جان و مال سرزمینها و معابد ملت نجران در امان خدا و رسول او است مشروط بر این که از همین

ص: ۱۰۳

۱- [۱] کشف، ج ۱، ص ۳۲۸. «لینبه علی لطف مکانهم، و قرب منزلتهم...».

حالا- از هر نوع رباخواری خودداری کنند و در غیر این صورت ذمه محمّد از آنان بری بوده و تعهدی در برابر آنان نخواهد داشت» (۱).

این نامه روی پوست سرخی نوشته شد و دو نفر از یاران پیامبر به عنوان گواه زیر آن را امضاء نمودند و سرانجام پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه را مهر نمود و به سران هیئت داد این صلحنامه که به طور اجمال آن را در اینجا آوردیم نمودیم از شدت عدالت و دادگستری رهبری عالیقدر اسلام حکایت کرده و می‌رساند که حکومت اسلامی بسان دولتهای زورمند جهان نبوده که از ضعف و بیچارگی طرف سوء استفاده کند و مالیات های سنگین را بر آنها تحمیل نماید بلکه در تمام لحظات روح مسالمت آمیز دادگری و اصول انسانی را در نظر گرفته گام از آن فراتر ننهد.

بزرگترین سند فضیلت

داستان مباحله و آیه ای که در این باره نازل گردیده است در طول تاریخ برای شیعه بزرگترین سند افتخار و فضیلت بوده است.

انسانهایی که وجدان بیدار دارند می‌توانند از برهانی که پیامبر در مذاکره آوردند، به توحید و یگانگی و پیراستگی خداوند از داشتن فرزند، پی ببرند ولی در اینجا راه دیگری برای اثبات حقایق یگانگی خدا هست و آن این است که ما هم فرزندان و زنان و مردان خود را دعوت کنیم، شما نیز این کار را انجام دهید و به ملاحظه یکدیگر برخیزیم و از خداوند بخواهیم که دروغگویان را از رحمت خود دور سازد.

دعوت به مباحله که آیه مورد بحث متضمن آن است دارای نکات زیر می‌باشد:

۱- از این که به نقل سیره حلبی پیشنهاد مباحله از طرف پیامبر بوده است حاکی است که وی به راه و روش و عقاید خود یقین داشت در پرتو دعای او دشمن

ص: ۱۰۴

نابود خواهد گردید. از این جهت، در آغاز آیه می فرماید:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ): «اگر کسی با تو به محاجّه و احتجاج برخاست، پس از آن که حقیقت بر تو معلوم و روشن گردیده است، بگو...».

۲_ او به اندازه ای به گفتار و عقیده خود اطمینان داشت که حاضر شده است که جان فرزندان و زنان و مردان خود را به مخاطره افکند از این جهت نه تنها شخصاً در این مراسم شرکت می کند بلکه عزیزان خود را نیز می آورد.

۳_ صریح آیه این است که ملاعنه باید با حضور سه گروه انجام گیرد: ۱_ طرفین فرزندان خود را بیاورند. (أَبْنَاؤَنَا وَ أبنَاءُكُمْ).
۲_ زنان خود را بیاورند: (نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ). ۳_ کسانی که به منزله جان آنها محسوب می شوند: (أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ) و در حقیقت پیشنهاد می کند که طرفین ذکوراً و انثائاً برای مباحله حاضر شوند.

۴_ از این که طرفین زنان و فرزندان و مردان خود را برای مباحله می آورند، می توان نتیجه گرفت که طرف مباحله، تنها پیامبر نبود، زیرا دیگر جهت نداشت نامی از فرزند و زن و مرد و... ببرد.

گواه دیگر بر این که آنان نیز طرف مباحله بودند، لفظ (عَلَى الْكَافِرِينَ) است زیرا این لفظ حاکی است که هرکدام از طرفین طرف مقابل را «دروغگوهای» می اندیشیدند و اگر طرف مباحله، یک نفر بود، در این صورت باید به جای جمله (عَلَى الْكَافِرِينَ) بفرماید «عَلَى الْكَافِرِ» و این خود گواه بر این است که همراهان طرفین نیز شریک مباحله و جزء دعاکنندگان بودند.

۵_ با این که آیه در باره فرزندان و زنان و مردان به طور کلی سخن گفته ولی از این که پیامبر تنها با حسنین و دختر خود فاطمه و علی، گام در میدان مباحله نهاد، می توان نتیجه گرفت که از این سه گروه تنها این چهار نفر را برای شرکت در مراسم

صالح تشخیص داد و اگر فرد و یا افراد دیگری نیز صلاحیت شرکت داشتند، جا داشت از میان کودکان مسلمان مدینه و زنان و همسران خویش، و صحابه و یاران خود از هر یک سه نفر بیاورند تا لفظ جمع «أَبْنَاءِ»، «نِسَاءِ»، «أَنْفُسِ» در باره آنان محقق گردد، ولی پیامبر از میان «أَبْنَاءِ» دو نفر و «نِسَاءِ» یک نفر و «أَنْفُسِ» یک نفر انتخاب کرد و این خود گواه بر این است که جز این چهار نفر دیگران شایستگی نداشتند.

۶_ نکته دیگر در لفظ «أَنْفُسِنا» است و آن اینکه فردی که مصداق این لفظ است باید از نظر کمالات و صفات نفسانی به حدی برسد که بتوان او را «نَفْسُ النَّبِيِّ» شمرد، البته هرگز نمی توان گفت که آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مناصب و مقامات دارا بود علی نیز داشت بلکه مقصود صفات و کمالات معنوی است که شخصیت انسان و عظمت او در پیشگاه خدا به آن بستگی دارد. باید توجه نمود که هرگز نمی توان احتمال داد که مقصود از «أَنْفُسِنا» خود پیامبر است زیرا که اگر در الفاظ و جمله های آیه دقت کنیم خواهیم دید که این لفظ مفعول «ندع» است و به طور مسلم داعی باید، غیر از مدعو باشد و معنی ندارد که انسان خودش را بخواند.

خلاصه، الفاظ و مفردات آیه حاکی است که همراهان پیامبر در چه درجه ای از فضیلت قرار داشتند زیرا در این آیه علاوه بر این که حسن و حسین را فرزندان خود و فاطمه را یگانه زن منتسب به خاندان خویش خوانده است، از شخص علی (علیه السلام) به عنوان «أَنْفُسِنا» تعبیر کرده است و آن شخصیت عظیم جهان انسانی را بمنزله جان پیامبر دانسته است چه فضیلتی بالاتر از این که یک شخص از نظر معنویت و فضیلت به درجه ای برسد که خداوند بزرگ او را به منزله جان و روح پیامبر بخواند. آیا این آیه گواه برتری امیرمؤمنان بر تمام مسلمانان جهان نیست؟

از روایاتی که از پیشوایان مذهبی ما وارد شده است استفاده می شود که موضوع مباحله اختصاص به پیامبر نداشته و هر فرد مسلمانی در مسائل مذهبی می تواند با مخالفان خود به مباحله برخیزد و طرز مباحله و دعای آن در کتابهای حدیث

وارد شده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «نور الثقلین»^(۱) مراجعه فرمایید.

در رساله حضرت استاد علامه طباطبائی چنین می خوانیم: «مباهله یکی از معجزات باقی اسلام است و هر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالفین خود به مباهله پردازد و از خداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف، را کیفر بدهد و محکوم سازد»^(۲).

تذکر چند نکته

گذشته بر این که تمام مفسران و دانشمندان شیعه، موضوع مباهله را در کتابهای خود آورده اند از میان علما و دانشمندان اهل تسنن شصت نفر در کتابهای خود درباره این سرگذشت سخنانی گفته اند و نکاتی یادآور شده اند که برخی را ذکر میکنیم:

۱- مسلم بن حجاج در صحیح خود _ که دوّمین صحیح از صحاح ششگانه است _ می نویسد: «معاویه به سعد وقاص گفت: چرا علی را سب نمی کنی؟ جواب داد: به خاطر سه خصلتی که علی داشت و من آرزو می کنم که یکی از آنها را دارا بودم. سپس پس از سخنانی می گوید: هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را خواست وقتی همگی جمع شدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِ مَنْ هَسْتُمْ»^(۳).

۲- حاکم نیشابوری در مستدرک خود می گوید: اخبار متواتر از ابن عباس و غیره رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی و حسنین را گرفت و فاطمه را پشت سر

ص: ۱۰۷

۱- [۱] نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۲ _ ۲۹۱.

۲- [۲] در برخی از روایات اسلامی نیز به این موضوع تصریح شده است. به اصول کافی، کتاب دعا، باب مباهله، ص ۵۳۸ مراجعه فرمایید.

۳- [۳] صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

قرار داد و رو به هیئت نمایندگی نجران کرد و گفت:

«هُؤْلَاءِ أَبْنَانُنَا وَ أَنْفُسُنَا وَ نِسَاءُنَا فَهَلُّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهَلُوا فَتَهَلُّوا لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۱)

«اینان فرزندان و زنان و کسانی که مانند من هستند، شما نیز کسانی که همانند شمایند و فرزندان و زنان خود را بیاورید تا مباحله کنیم و لعنت خدا را بر گروه دروغگویان بفرستیم».

۳_ ثعلبی در تفسیر خود می نویسد: «هنگامی که پیامبر وارد صحنه مباحله شد حسین را در آغوش داشت و دست حسن را گرفته بود، و دخت گرامی او فاطمه پشت سر پیامبر و علی نیز پشت سر فاطمه گام برمی داشتند در این موقع اسقف نجران گفت:

«يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى إِنِّي لَأَرَى وُجُوهاً لَوْ سَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ فَلَا تَبْتَهَلُوا فَتَهَلُّوا» (۲)

«همکیشان من! من چهره های معصومی را مشاهده می کنم که اگر از خداوند بخواهند که کوهی را از بیخ بکند، خدا دعای آنان را مستجاب می کند هرگز مباحله نکنید زیرا نابود می شوید».

۴_ «زَمَخْشَرِي» در کشف پس از نقل جمله های ثعلبی می گوید: «أُسْقِفِ نَجْرَانَ أَفْزُودَ بِهِ خَدَائِي كَمَا جَانُ مِنْ دَرِ دَسْتِ أَوْ اسْتِ نَابُودِي أَهْلِ نَجْرَانَ نَزْدِيكَ شَدِيدٌ اسْتِ أَكْرَ مَبَاهِلَهُ كُنَيْدَ لِبَاسِ انْصَانِيَةِ مِنْ بَدَنِ شَمَا كُنْدَهُ مِي شُودُ وَبِهِ صُورَتِ حَيَوَانَاتِ مَسْخِ شَدِيدِ دَرِ مِي آيِيدِ وَصَحْرَا بَرَايِ شَمَا كَانُونِي مِنْ آتَشِ مِي گَرْدَدِ خَدَاوَنْدِ رِيْشَه مَسِيْحِيَانِ نَجْرَانَ رَا مِي كَنْد» (۳)

ص: ۱۰۸

۱- [۱] مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲- [۲] عمده ابن بطریق، ص ۹۵.

۳- [۳] کشف، ج ۱، ص ۱۹۳.

۵- «ابن حجر» از محدث معروف عصر خود «دارقطنی» نقل می کند که امیرمؤمنان روز شورای عمر، برای برتری خود بر اعضای شورا با آیه مباحثه احتجاج کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر از من نزدیک تر باشد او را که جان و نفس خود و فرزندان او را فرزندان خود و زن او را زنان خود معرفی کند، همه اعضای شورا به تصدیق علی (علیه السلام) برخاسته و گفتند: نه هرگز جز تو کسی را به این خصوصیت سراغ نداریم. (۱)

در پایان از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که برای شناسایی مقام و موقعیت امیرمؤمنان (علیه السلام) لازم است راه دیگری نیز در پیش گرفته شود و آن مقایسه صفاتی است که قرآن برای پیامبران پیشین یاد آور شده. با صفاتی که این کتاب آسمانی، خاندان رسالت و بالأخص امیرمؤمنان را با آن صفات معرفی نموده است. در این مقایسه که یک نوع بحث ابتکاری است می توان به قله هایی از فضائل دست یافت که تاکنون بر ما مخفی و پنهان مانده است.

ما این مقایسه را در این جا به صورت بسیار فشرده انجام می دهیم و پیش از آن یاد آور می شویم که این مقایسه را مرحوم محقق طوسی در رساله بسیار کوچک خود انجام داده است.

۱- قرآن حضرت نوح را با صفت شکور (سپاسگزار) یاد کرده می فرماید:

(إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا): «او بنده سپاسگزاری بود». (۲)

ولی قرآن علی (علیه السلام) را با صفت «مشکور» خوانده و می فرماید:

(إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا). (۳)

ص: ۱۰۹

۱- [۱] صواعق، ص ۱۵۴.

۲- [۲] سوره اسراء، آیه ۳.

۳- [۳] سوره انسان، آیه ۲۲.

«این است پاداش شما و کوشش شما پسندیده است».

اگر حضرت نوح بنده شاکر خدا و تقدیر کننده نعمت های او بود ولی سعی و کوشش امام مورد تقدیر و پسند الهی است و تفاوت این دو بسیار روشن است. در یکی نوح شکر گزار است. در دومی، از سعی و کوشش امام تقدیر می شود.

۲_ ابراهیم از نظر قرآن یک فرد وفادار به پیمان است آنجا که می فرماید: (وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى): «ابراهیمی که به پیمان خود وفا کرد».(۱)

و قرآن علی (علیه السلام) را نیز با این صفت یاد کرده است چنانکه می فرماید: (يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ): «به نذر و پیمان خود وفادارند»، از این نظر با هم یک نوع تشابه دارند.(۲)

۳_ قرآن فرزندان ابراهیم را با داشتن ملک و فرمانروایی بزرگ، توصیف می فرماید:

(وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا): «به فرزندان ابراهیم فرمانروایی بزرگ دادیم»(۳)

قرآن علی را نیز با این صفت توصیف کرده و می فرماید:

(وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا). (۴)

«اگر بنگری، در آن جا فرمانروایی بزرگ می بینی».

درست است که فرزندان ابراهیم و در رأس آنان سلیمان دارای ملک بزرگ بودند امام علی (علیه السلام) نیز به تصریح قرآن دارای ملک کبیر است. امّا میان این دو ملک و فرمانروایی تفاوت از زمین تا آسمان است، آن یکی مربوط به دنیا است این دیگری مربوط به سرای دیگر است.

ص : ۱۱۰

۱- [۱] سوره نجم، آیه ۳۷.

۲- [۲] سوره انسان، آیه ۷.

۳- [۳] سوره نساء، آیه ۵۴.

۴- [۴] سوره انسان، آیه ۲۰.

۴_ قرآن ایوب را به عنوان یک بنده صابر و بردبار معرفی می کند و می فرماید:

(إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ). (۱)

«ما او را صابر و شکييا يافتيم، چه نيکو بنده ای است».

قرآن علی (علیه السلام) را نیز با صفت شکيياي توصيف کرده می فرماید:

(وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا). (۲)

«در برابر صبر و بردباری که داشتند آنان را با بهشت و لباس ديبا پاداش می دهد».

۵_ اگر خداوند نماز و زکات را به عیسی سفارش کرده چنانکه می فرماید:

(وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا). (۳)

«نماز و زکات را تا زنده ام به من سفارش کرده است. و مقصود از سفارش این است که تا زنده است نماز بگزارد و زکات بدهد».

قرآن نیز علی (علیه السلام) را یک فرد نماز گزار و زکات دهنده که به مورد سفارش حضرت مسیح عمل می کرد معرفی می کند و می فرماید:

(الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ). (۴)

«آنان که نماز می گزارند و زکات می دهند در حالی که در رکوعند».

این آیه به اتفاق بسیاری از مفسران و محدثان اسلامی در باره امام علی (علیه السلام) نازل شده است که انگشتی خود را در حال رکوع به عنوان صدقه داد.

۶_ قرآن فرشتگان را به صفت خداترسی معرفی می کند و می فرماید:

ص : ۱۱۱

۱- [۱] سوره ص، آیه ۴۴.

۲- [۲] سوره انسان، آیه ۱۲.

۳- [۳] سوره مریم، آیه ۳۱.

۴- [۴] سوره مائده، آیه ۵۵.

(يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ). (۱)

«از عذاب پروردگار خود که بر آنان فائق است می ترسند و آنچه را دستور دارند به جا می آورند».

قرآن سیمای امام را با صفت خداترسی نیز، ترسیم کرده و می فرماید:

(وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا). (۲)

«از روزی که شر آن آشکار و انکار ناپذیر است می ترسند».

۷_ خداوند خود را در قرآن چنین توصیف می کند:

(فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ). (۳)

«آفریدگار آسمانها و زمین او است که اطعام می کند ولی اطعام نمی شود».

بنابراین یکی از صفات خدا این است که او اطعام کننده است.

اتفاقاً قرآن امام را با صفت اطعام کننده بینوا و یتیم و اسیر یعنی مظهر یکی از صفات الهی معرفی می کند آنجا که می فرماید:

(وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا). (۴)

«غذا را با آن که به آن احتیاج دارند به مستمند و یتیم و اسیر می دهند».

در این ترسیم کوتاه ورهگذری که از امام و خاندان او به عمل آمد موقعیت و قرب معنوی این خاندان به روشنی آشکار می گردد.

ص: ۱۱۲

۱- [۱] سوره نحل، آیه ۵۰.

۲- [۲] سوره انسان، آیه ۷.

۳- [۳] سوره انعام، آیه ۱۴.

۴- [۴] سوره انسان، آیه ۸.

۳۱- اعلام برائت و بیزاری از مشرکان

آیات موضوع

۱- (براءة من الله ورسوله إلى الذين عاهدتكم من المشركين* فسيبئحوا في الأرض أربعة أشهر واعلموا أنكم غير معجزي الله و أن الله مخزي الكافرين* واذن من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر أن الله بريء من المشركين ورسوله فإن تبتم فهو خير لكم و إن توليتم فاعلموا أنكم غير معجزي الله و بشر الذين كفروا بعذاب أليم* إلا الذين عاهدتكم من المشركين ثم لم ينقضوكم شيئاً و لم يظاهروا عليكم أحداً فاتموا إليهم عهدهم إلى مدتهم إن الله يحب المتقين* فإذا انسح الشهر الحرام فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم و اخصيروهم و افعدوا لهم كل مرصد فإن تابوا و أقاموا الصلوة و آتوا الزكاة فخلوا سبيلهم إن الله غفور رحيم* و إن أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم أبلغه مأمنه ذلك بأنهم قوم لا يعلمون). (توبه/ ۱-۴)

۲- (كيف يكون للمشركين عهد عند الله و عند رسوله إلا الذين عاهدتكم عند المسجد الحرام فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم إن الله يحب المتقين* كيف و إن يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم إلا و لا ذممة يرضونكم بأفواههم و تأبى قلوبهم و أكثرهم فاسقون* اشتروا ب آيات الله ثمناً قليلاً فصيّدوا عن سبيله إنهم ساء ما كانوا يعملون* لا يرقبون في مؤمن إلا و لا ذممة و أولئك هم المعتدون* فإن تابوا و أقاموا الصلوة و آتوا الزكاة فإخوانكم في الدين و

نَفَّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَإِن نَّكُنَّا إِيمَانُهُمْ مِنْ بَعِيدٍ عَاهِدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ). (توبه ۷-۱۳)

۳_ (أَلَا- تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا إِيمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ* وَيَذْهَبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلا رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْهَ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). (توبه/۱۶-۱۳)

ترجمه آیات

۱_ «پیام بیزاریست از جانب خدا و پیامبر او، به گروه مشرکان آنان که با آنها پیمان بسته اید. چهار ماه آزادانه در زمین سیر کنید، و بدانید که شما خدا را ناتوان نخواهید ساخت خدا خوارکننده کافران است. اخطاریست از خدا و پیامبر او، به مردم در روز «حج اکبر» که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزار است. ای مشرکان اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر از توبه روی گردانید بدانید که شما خدا را ناتوان نمی سازید، کافران را با عذاب دردناک بشارت بده. مگر آن گروه از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید و از عمل به پیمان چیزی کم نکرده اند و از کسانی که بر ضد شما هستند پشتیبانی ننموده اند، با این گروه تا آخر وقت پیمان، وفادار باشید، خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد. هر وقت ماههای حرام سپری گردید مشرکان را در هر نقطه ای جستید، بکشید و بگیریید و محاصره کنید و در هر کمینگاه برای دستگیری آنان بنشینید، هر گاه توبه کردند و نماز گزارند و زکات

پرداختند، آنان را رها کنید زیرا خداوند بخشنده و مهربان است. اگر کسی از مشرکان امان بخواهد به او امان بده، تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مأمن و جایگاه خود، برسان (اجازه شنیدن سخن) برای این است که آنان گروه نادانند (شاید با شنیدن سخن خدا متوجه شوند)».

۲_ «چگونه مشرکان می توانند با خدا و پیامبران پیمان داشته باشند؟ مگر آن دسته ای که نزدیک «مسجد الحرام» با آنها قرارداد بسته اید تا هنگامی که بر «پیمان» خود استوار مانده اند، شما هم استوار بمانید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می دارد. چگونه می توانند پیمان داشته باشند، اگر بر شما دست یابند در باره شما قرابت و پیمان را رعایت نمی کنند (مشرکان) شما را به زبانهای خود راضی می کنند، ولی دلهای آنان (از پذیرفتن گفتار شما) امتناع دارد و بیشتر آنها بدکارانند. (مشرکان) آیات خدا را به بهای کمی فروختند، و از راه خدا برگشتند. حقا که کار بدی می کردند. در باره هیچ مؤمن، خویشاندوی و پیمانی را رعایت نمی کنند و آنانند تجاوزکاران. اگر مشرکان توبه کنند و نماز بخوانند و زکات بدهند، برادران دینی شما هستند. و ما (این) آیات را برای گروه دانایان شرح می دهیم. اگر (مشرکان) پس از بستن قرارداد، پیمانهای خود را شکستند، و بر دین شما طعنه زدند با پیشوایان کفر نبرد کنید زیرا برای آنها عهد و پیمانی نیست، شاید (از رفتار خود) دست بردارند».

۳_ «اگر راستی اهل ایمان هستید چرا با کسانی که پیمانهای خود را شکستند و در صدد بیرون کردن پیامبر برآمدند و در ابتدا با شما «دشمنی» آغاز کردند جنگ نمی کنید، آیا از آنها بیم دارید، خداوند سزاوارتر است که از او بترسید. با آنان نبرد کنید (تا) خدا، با دستهای شما آنها را عذاب کند و خوارشان سازد، و شما را بر آنها پیروز گرداند و دلهای گروهی را که مؤمنند، بهبودی بخشد. (تا خدا) خشم دلهای افراد با ایمان را ببرد و بر آنها که می خواهد با رحمت باز گردد و خدا دانا

وحکیم است. مگر فکر می کنید که رها می شوید (ومورد امتحان واقع نمی گردید) و خدا کسانی را که از شما جهاد کرده اند، و جز خدا و پیامبر و افراد با ایمان همرازی اتخاذ نکرده اند، نمی داند (و آشکار نمی سازد) خدا از کارهای شما آگاه است».

تفسیر آیات

اشاره

شهر مکه در سال هشتم هجرت به تصرف مسلمانان در آمد و پایگاه شرک در چنین سالی سقوط کرد. پیامبر در سال نهم هجرت تا کرانه های شام رفت و در تبوک، با قبائل متعددی، پیمان بست، پس از بازگشت به مدینه، شرایط ظاهری ایجاب می کرد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال نهم عازم زیارت خانه خدا شود و از شهری که سال گذشته به تصرف او در آمده است، بازدید نماید. ولی مقارن این احوال، حادثه ای رخ داد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از شرکت در مراسم حج آن سال بازداشت و حادثه از این قرار بود:

رسم عرب در دوران جاهلیت این بود جامه ای که با آن، خانه خدا را طواف می کرد، پس از پایان طواف، در راه خدا به عنوان صدقه می داد، از این جهت اگر جامه مکرر نداشت، لخت و برهنه طواف می نمود. در همان سال در ماههای حرام زن زیبایی وارد مسجد شد و چون جامه اضافی نداشت و جامه عاریت نیز نتوانست تحصیل کند، ناچار شد با وضع زننده و به صورت برهنه که محرک افکار شیطانی حاضران در کنار خانه خدا بود، طواف نماید.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) از طواف زن مشرک با آن حرکات زننده که تاریخ متذکر آن است آگاه گردید. و از اینکه خانه خدا که باید مهد تربیت و مرکز فراگیری تعالیم و روش های آسمانی باشد. بر اثر آزادی شرک و بت پرستی، مرکز طواف زنان برهنه، و چشم چرانی جوانان شهوت پرست گردیده است. متأثر گردید.

مقارن این گزارش پیک وحی فرود آمد. و آیاتی چند از آغاز سوره براءت را

آورد، مفاد این آیات قطعنامه ایست از حکومت اسلامی در باره بت پرستان که باید در مدت چهار ماه، وضع خود را در برابر حکومت توحید، روشن سازند و یکی از دو راه را انتخاب کنند.

پذیرش اسلام یا آمادگی برای نبرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات یاد شده را به ابی بکر تعلیم نمود و چهل تن از یاران خود را با او همراه ساخت که آیات یاد شده را در عید قربان برای مشرکان و بت پرستان که تا آن روز از یک آزادی نسبی برخوردار بودند. تلاوت نماید و آنان بدانند از این به بعد نمی توانند با چنین عقیده و عملی در محیط اسلامی زندگی کنند.

ابوبکر آیات را فرا گرفت و با چهل تن از یاران خدا، عازم مکه گردید. هنوز مراحل طی نکرده بود که پیک وحی بار دیگر فرود آمد و پیامبر را با جمله زیر یا مشابه آن خطاب نمود و گفت: «لَا يُؤَدِّبُهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»: «این آیات را جز تو و یا کسی که از تو و اهل بیت تو است نمی تواند ابلاغ کند».

در این موقع، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را طلبید و مرکب مخصوص خود را در اختیار او نهاد و جابر بن عبدالله را ملازم او ساخت و دستور داد هر چه زودتر خود را به ابی بکر برساند و آیات یاد شده را از او بگیرد و در روز «منی» در کنار «جمره عقبه» آیات الهی را تلاوت نماید. علاوه بر تلاوت آیات، چهار دستور را نیز به سمع مشرکان برساند:

۱_ جز فرد مسلمان کسی حق ندارد وارد خانه خدا گردد.

۲_ هیچ کس نمی تواند به طور برهنه طواف کند.

۳_ گروه مشرک حق ندارد در مراسم حج شرکت کند.

۴_ هر کافری که با پیامبر پیمان دارد. پیمان او محترم است تا وقتی که پایان پذیرد ولی گروهی که با پیامبر پیمان ندارد و یا پیمان شکسته است تا مدت چهار ماه

جان ومال آنان محترم است و پس از انقضای این مدّت باید وضع خود را روشن کنند اگر دست از شرک و بت پرستی برداشتند بسان مسلمانان دیگر آزاد خواهند بود و در غیر این صورت جان ومال آنان احترامی نخواهد داشت.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود آیات یاد شده را از ابی بکر باز گیر و او را به ادامه سفر با شما یا بازگشت به مدینه مخیر ساز.

علی حرکت کرد و در «جحفه» به ابی بکر رسید و پیام پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به او ابلاغ نمود و آیات الهی را از او باز گرفت، او را میان بازگشت به مدینه و ادامه سفر مخیر ساخت ابی بکر کمی اندیشید و بازگشت به مدینه را بر ادامه سفر ترجیح داد. وقتی حضور پیامبر رسید به حضرتش عرض کرد:

«أهلتنی لأمر طالت الأعتاقُ إلیه، فلما صرتُ ببعض الطرق عزلتنی منه».

«مرا بر انجام کاری لایق و شایسته شمردی، کاری که گردنها روی شوق و علاقه به سوی آن کشیده می شد، هر فردی افتخار انجام آن را در دل می پروراند، وقتی مقداری از راه را پیمودم مرا از آن سمت عزل نمودی».

سپس افزود آیا در باره من آیه ای فرود آمد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفت آیه ای فرود نیامده جز اینکه پیک وحی فرود آمد و گفت: این آیات را خودم و یا کسی که از خاندان من است ابلاغ نماید.

امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد مکه گردید و بالای جمره عقبه آیاتی از سوره توبه را تلاوت نمود و پیام های چهارگانه پیامبر را رسانید.

لحن قاطع آیات و دستوره های چهارگانه پیامبر (صلی الله علیه وآله)، دگرگونی عظیمی در اجتماع بت پرستان پدید آورد و هنوز چهار ماه سپری نشده بود که بت پرستی در محیط مکه و اطراف آن ریشه کن گردید و همگی در پوشش اسلام قرار گرفتند.

شکی نیست که عزل ابی بکر و انتخاب مجدد علی برای تلاوت آیات و ابلاغ پیامهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی از فضایل غیر قابل انکار امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و این فضیلت را نه تنها محدثان و مفسران شیعه نقل کرده بلکه گروه زیادی از محدثان و دانشمندان اهل تسنن این فضیلت را در کتابهای خود آورده اند، مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۱۸_۳۲۱ این فضیلت را از ۷۲ تن از بزرگان و دانشمندان اهل تسنن نقل نموده است و با چنین نقل متواتری نمی توان اصل آن را انکار کرد، شیخ شمس الدین مالکی (که در سال ۷۸۰ هجری قمری در گذشته است) در قصیده خود که در حق خلفا سروده است چنین می گوید:

وَأرسله عنه الرّسول مبلّغاً*** وخصّ بهذا الأمر تخصیصَ مفرد

وقال هل التبلیغ عنی ینبغی*** لمن لیس من بیتی من القوم فاقتد

:«پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به عنوان پیام رسان خود اعزام نموده و او را تنها برای ابلاغ آیات خدا برگزید و فرمود آیا آن کس که از خاندان من نیست، شایستگی ابلاغ پیام مرا دارد؟!»

عزل ابی بکر و گزینش مجدد امام به جای وی، در میان مفسران و تاریخ نگاران اسلام سروصدایی به راه انداخته است و هر فردی مطابق تمایلات درونی خود آن را تحلیل کرده است به طور مسلّم هر نوع داوری که بر اساس تعصبات مذهبی و عقاید درونی استوار باشد، جز پیشداوری چیز دیگری نخواهد بود، و اگر این نویسندگان، عقاید خود را کنار می گذاردند و در جمله ای که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این عزل و نصب نقل شده است دقت می کردند به حقیقت و علت آن به خوبی پی می بردند ولی متأسفانه گفتار پیامبر را کنار نهاده و از پیش خود عللی را که بسان علل

پس از وقوع حادثه است. تراشیده اند.

محمود الوسی بغدادی (متوفای سال ۱۲۷۰ نویسنده کتاب «روح المعانی») در تفسیر خود کوشیده است که حادثه عزل ابی بکر را طوری توجیه کند که از مقام و شخصیت و معنویت وی نگاهداری می نویسد:

ابی بکر شخص رؤوف و مهربانی بود در حالی که علی مرد شجاع و دلیری بود و لغو پیمان و تهدید مشرکان و مباح شمردن خون آنان بیش از همه به شجاعت و قوت قلب نیازمند است و این صفت در علی بیش از ابی بکر که به رحمت و شفقت اشتهار داشته موجود بود. از این جهت پیامبر ابی بکر را از ابلاغ چنین پیامی معذور شمرد و علی را به جای او برگزید. (۱) گفتار الوسی جز پیشداوری چیز دیگری نیست و اساس آن نادیده گرفتن گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز علت گزینش مجدد علی را به گونه ای که الوسی توجیه کرده است تعلیل ننموده بلکه علت این دگرگونی را چنین بیان نمود که من مأمورم این آیات را یا خودم برسانم و یا کسی که از اهل بیت من است برساند، اگر علت این دگرگونی ناسازگاری روحیات ابی بکر با ابلاغ این آیات بود، جا داشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین سخن نگوید بلکه آن را از راه رأفت و شفقت ابی بکر و شجاعت و قوت قلب علی (علیه السلام) مدلل نماید.

الوسی در این توجیه آنچنان تعصب بخرج داده است که برای حفظ مقام و موقعیت ابی بکر ناخودآگاه از عظمت پیامبر کاسته است زیرا لازمه گفتار او این است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نیز شایسته ابلاغ این آیات نیز نباشد زیرا اگر شفقت و مهربانی ابی بکر مانع گردید پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نیز مظهر اعلای رحمت و شفقت و رأفت و مهربانی و به گفته قرآن رحمه للعالمین است. پس باید او نیز صلاحیت ابلاغ این پیام را نداشته باشد در صورتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را شایسته این کار می دانست و فرمود: خدایم گفته است «لا- یؤدیها إلا أنت أو رجل منك»: «جز تو یا مردی که از خاندان تو است کسی حق ابلاغ آن را ندارد».

ص : ۱۲۰

مناظره ای در مدرسه دار السعاده (۱) دمشق

در این جا بی مناسبت نیست مناظره ای را که در مدرسه دارالسعاده دمشق میان نگارنده و استاد تاریخ اسلام آن مؤسسه رخ داده بگونه ای فشرده نقل شود.

استاد برای دانشجویان مدرسه کتاب «محمّد رسول الله» نگارش محمّد رضا مصری را تدریس می کرد، در پایان درس به مناسبت گفتار مؤلف سخن به شجاعت ابی بکر کشیده شد، نگارنده با کسب اجازه شروع به سخن نمود که مشروح آن را یادآور می شویم.

«نویسندگان اهل تسنن در هر جایی ابی بکر را بگونه ای معرفی می کنند و احياناً او را با صفات متضاد که هرگز با هم جمع نمی شوند توصیف می نمایند. وقتی در باره علّت عزل او از ابلاغ پیام خدا بحث می کنند او را به رأفت و رحمت که نقطه مقابل قهرمانی و دلاوری در جنگها و نبردها است، توصیف می نمایند و از این راه مقام و موقعیت او را حفظ می کنند ولی در مقابل، مؤلف همین کتاب ابی بکر را، شجاع تر از علی معرفی می کند و می گوید: از علی پرسیدند تو شجاعتری یا ابی بکر؟ علی فرمود: ابی بکر».

اکنون باید دید اگر ابی بکر شجاع تر از علی است پس چرا الوسی عزل ابی بکر را از نقطه دیگر توجیه می کند و او را مظهر نرمی و مهربانی، و امام را مظهر قهر و شجاعت معرفی می نماید.

گذشته بر این در تاریخ اسلام موردی نداریم که وی با ابطال جنگ و قهرمانان مشرک و یهود، در افتاده و دست و پنجه نرم کرده باشد. و یا فردی را با شمشیر خود

ص : ۱۲۱

۱- [۱] این مدرسه، مدرسه مقدماتی برای دانشکده الهیات «دمشق» اسن و در ضلع شمالی مسجد اموی در کوچه ای که به «حرم» حضرت «رقیه» منتهی می گردد قرار دارد و تاریخ مناظره مربوط به سال ۱۳۹۶ هجری قمری است.

بکشد نه تنها چنین چیزی در تاریخ اسلام وجود ندارد، بلکه نصوصی که در تاریخ اسلام موجود است حاکی از فرار او در نبرد خیبر است و اتفاقاً خود همین مؤلف در بخش «نبرد خیبر» ناخودآگاه جریان فرار را نقل کرده است سپس نگارنده کتاب مذکور را ورق زد و عبارت های مؤلف را در بخش جنگ خیبر برای استاد قرائت نمود.

وی در این بخش می نویسد:

پیامبر گرامی قبلاً پرچم را به دست گروهی داده بودند که در میان آنان ابی بکر و عمر بود، ولی آنان بدون اخذ نتیجه بازگشته بودند، در این موقع پیامبر فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر او را دوست دارند و او هرگز پشت به دشمن نمی کند (لا یُوَلِّی الدبر).» (۱)

مفاد این جمله چیست؟ چرا پیامبر می فرماید: پشت به دشمن نمی کند، این جمله به خاطر این است که پیشینیان که پرچم به دست گرفته بودند همگی پا به فرار گذاردند و پشت به دشمن کردند آیا با این وضع صحیح است او را یک فرد شجاع و دلیر بخوانیم.

استاد تاریخ پس از شنیدن بیانات نگارنده، از وجود چنین تناقض سخت ناراحت شد و سخن را به جای دیگر برد که نقل آن مایه اطاله سخن است.

توجه ناروای دیگر

ابن کثیر شامی که در قرن هشتم اسلامی می زیسته است در تفسیر خود توجه دیگری را یادآور شده می گوید: رسم عرب در نقض پیمان هایی که بسته بودند، این بود که شخص خود متعهد و یا کسی که از بستگان اوست، پیمان را لغو کند و چون

ص : ۱۲۲

۱- [۱] نویسنده مصری سخن پیامبر را نقل به معنی کرده در حالی که پیامبر این چنین فرمود: کزار غیر فرار.

علی از بستگان پیامبر بود از این جهت وی برای این کار انتخاب گردید.^(۱) این توجیه نیز با حقیقت وفق نمی دهد، زیرا در میان بستگان پیامبر شخصیت هایی مانند عباس (عموی پیامبر) وجود داشت که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر کمتر از علی نبود، چرا انجام چنین کاری را بر عهده او نهاد.

نظر واقع بینانه

دقت در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ما را به سه مطلب رهبری می کند:

۱_ امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزدیک ترین فرد نسبت به پیامبر است و بیانگر این حقیقت جمله «أو رجل منک» و جمله های مشابه آن می باشد، که محدثان اسلامی نقل کرده اند.

۲_ الغاء پیمان و نقض میثاق و عهد، از امور سیاسی و حکومتی است و یک چنین کاری از شئون حاکم و رئیس دولت است و جز او هیچ کس نمی تواند پیمان ببندد و یا پیمانی را لغو کند. از این جهت خداوند، علی (علیه السلام) را قرین و همشان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در امور سیاسی و حکومتی می شمارد و می گوید برای این کار جز تو ای پیامبر که رئیس علی الاطلاق هستی و یا فردی که از تو است، کسی صلاحیت ندارد و تلویحاً می رساند که کارهای سیاسی و امور مملکتی باید به وسیله این دو نفر حل و فصل گردد و اگر روزی حاکم مسلم اسلام از جهان رفت و خورشید رسالت پس از مدتی ناپدید گردید مرجع و مسئول یک چنین کارهای خطیر، شخص علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و هرگز نباید به غیر او مراجعه کرد.

ارجاع کارهای حکومتی و سیاسی، از طرف حاکم مسلم، به فرد دیگری عملاً تثبیت موقعیت و مقام اجتماعی او است که اگر روزی رئیس از میان رفت، مسئول اینگونه کارها همان فردیست که در حال حیات حاکم اینگونه امور سیاسی را حل

ص : ۱۲۳

۱- [۱] تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۱.

وفصل می نمود.

۳_ شخصی که شایستگی ابلاغ چند آیه از آیات یک سوره را ندارد، هرگز شایستگی آن را ندارد که مجموع نوامیس اسلامی از کتاب و سنت، قضاء و دادرسی، تبلیغ و توسعه اسلام را به او بسپارند و زمام امور مسلمانان را به دست بگیرد و مرجع کارهای دنیوی و اخروی مسلمانان باشد.

تفسیر مشروح آیات در چند فصل بیان می گردد.

آیه اول: (بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (۱).

«پیام بیزاریست از جانب خدا و پیامبر او، به گروه مشرکان، آنان که با آنها پیمان بسته اید».

آیه دوم: (فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ) (۲).

«چهار ماه آزادانه در زمین سیر کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نخواهید ساخت خدا خوارکننده کافران است».

آیه سوم: (وَإِذْ أُنزِلَتْ آيَاتُ الْكِتَابِ عَلَيْنَا لَنُنَوِّسَ لَكُمُ الذِّكْرَ بِمَا جَاءَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ) (۳).

«اخطاریست از خدا و پیامبر او، به مردم در روز «حجج اکبر» که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزار است. ای مشرکان اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر از توبه روی گردانید بدانید که شما خدا را ناتوان نمی سازید، کافران را با عذاب دردناک بشارت بده».

ص : ۱۲۴

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۱-۲.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۱-۲.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۳.

آیه چهارم: (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ وَعَهَدُوا إِلَيْكُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ). (۱)

«مگر آن گروه از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید و از عمل به پیمان چیزی کم نکرده اند و از کسانی که بر ضد شما هستند پشتیبانی ننموده اند، با این گروه تا آخر وقت پیمان، وفادار باشید. خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد.»

آیه پنجم: (فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۲)

«هر وقت ماههای حرام سپری گردید مشرکان را در هر نقطه ای جستید، بکشید و بگیریید و محاصره کنید و در هر کمینگاه برای دستگیری آنان بنشینید، هر گاه توبه کردند و نماز گزارند و زکات پرداختند، آنان را رها کنید زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.»

وقتی دولت جوان اسلام پایه گذاری گردید و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) برای تثبیت موقعیت حکومت جوان خود، با قبایلی پیمان بست این گروه بر دو دسته بودند:

۱- گروهی علاقمند و وفادار به پیمان.

۲- گروهی ناکث و پیمان شکن.

در این قطعنامه از آن گروه رفع امان گردیده و جان و مال آنان بی ارزش شمرده شده است که نسبت به پیمان های خود وفادار نبودند و در هر فرصت مناسبی، از پشت خنجر می زدند. این حقیقت از مجموع آیات شانزده گانه سوره بخوبی روشن می گردد. و جمله هایی که گروه وفادار را از چنین قطعنامه ای جدا می سازد.

ص : ۱۲۵

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۴.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۵.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ).

«مگر آن گروه از مشرکان که با شما پیمان بسته اند و از عمل به پیمان چیزی کم نکرده اند از کسی بر ضد شما پشتیبانی ننموده اند، نسبت به آنان تا پایان مدّت وفادار بمانید».

در آیه هفتم که بعداً به تفسیر آن خواهیم پرداخت چنین می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ).

«مگر افرادی که با آنان نزد مسجد الحرام پیمان بستید تا آنان وفادار هستند شما نیز وفادار باشید».

نه تنها به وسیله این دو آیه، گروه وفادار به پیمان از این قطعنامه استثنا شده اند بلکه در آیه های هشتم و نهم و یازدهم از همین سوره به این حقیقت تصریح ویا اشاره نموده است. و این خود نشانه پاکی و آسمانی بودن آیین اسلام و صداقت و درستکاری حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) است که در موقع قدرت و عظمت خود وضعف و بیچارگی دشمن، پیمانهای خود را یکجانبه لغو نکرده و نسبت به آنها وفادار باقی مانده است.

در الغاء امان از مشرکان خاورشناسان زیاد گرد و خاک کرده اند و قطعنامه قرآن را در باره گروه مشرک مورد انتقاد قرار داده اند ولی در مفاد آیات دقت نکرده و تصوّر کرده اند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) همه را به یک چوب رانده است و به وفادار و پیمان شکن از یک نظر نگریسته است در صورتی که در این شانزده آیه که حضرت علی (علیه السلام) مأموریت یافت آنها را بر مشرکان در «روز منی» بخواند گروه وفادار صریحاً مورد احترام بوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور بود مادامی که از جانب آنان نقضی رخ ندهد نسبت به آنان وفادار باشد.

بحث ما فعلاً درباره فلسفه جهاد اسلامی نیست زیرا تجزیه و تحلیل یک چنین موضوعی در خور کتابی است که فعلاً از هدف ما بیرون است. هدف در این بحث تشریح گوشه ای از فلسفه این قطعنامه است که بدون ریخته شدن قطره خونی شبه جزیره را از لوٹ شرک پاک ساخت و سبب شد که گروه های مشرک دست از بت پرستی برداشته به تدریج با آیین توحید آشنا گردند.

روشن ترین وجه این قطعنامه این است که بت پرستی یک نوع مبارزه با اساسی ترین قانون و «ایده» تمام آیینهای توحیدی است. مبارزه با «ایده» ای که موجودیت و اساس تمام شرایع آسمانی را تهدید می کند، در این صورت هیچ حکومت الهی نمی تواند دست چنین حریفان را باز بگذارد و به آنان اجازه فعالیت بدهد و یا آنان را به رسمیت بشناسد.

این تنها اسلام نیست که گروهی را که با اساس تشکیلات آن مخالفند، به رسمیت نمی شناسد بلکه در تمام جهان جمعیتهایی که با اساس کشوری مخالف باشند به رسمیت شناخته نمی شوند. درست است که در برخی از کشورهای سرمایه داری، حزب کمونیست که مخالف رژیم سرمایه داری است آزاد است و به طور رسمی فعالیت دارد ولی این آزادی علت دیگری دارد و آن را زمامداران وقت می دانند که حزب مخالف نقشی نداشته و در افکار عمومی اثر مثبتی نخواهد داشت از این جهت آن را به رسمیت شناخته و اجازه فعالیت می دهند ولی اگر احساس کنند که رقیب، اساس رژیم را متزلزل می سازد و در فکر پیروزی بر نظام حاکم است هرگز دست آنان را در فعالیت باز نمی گذارند.

آمریکای جنایتکار وجود یک حکومت سوسیالیستی را در آمریکای لاتین به نام «نیکاراگوئه» تحمّل نمی کند و پیوسته در صدد براندازی آن است مع الوصف اجازه

می دهد که حزب کمونیست به طور رسمی وجدی در کشور سرمایه داری فعالیت کند!؟

هدف مشخص پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اصولاً- هدف از تشکیل حکومت اسلامی، دعوت به یکتاپرستی و اشاعه توحید و برچیدن هر نوع بت پرستی است. پیامبر از جانب خدا وظیفه دارد که با روش های گوناگون _ از استدلال و برهان و پند و نصیحت گرفته تا سرحد جبر و زور _ بت و بت گرا را از صفحه روزگار برافکند، در این صورت چگونه می تواند در محیط حکومت خود چنین افرادی را به رسمیت بشناسد و به آنان آزادی عمل بدهد. هرگاه خاورشناسی در هدف پیامبران و برگزیدگان آنان که از جانب خدا، برای پاکسازی محیط از لوث شرک مبعوث شده اند، بیندیشد و بداند که آنان برای توحید عبادت و تثبیت یگانه پرستی آمده اند اگر منصف باشد قطعاً حق را می پذیرد.

پیامبران بسان رؤسای حکومت های دموکراسی نیستند که از طرف اکثریت مردم برگزیده شده باشند تا در تقنین و تشریح خود، از افکار عمومی الهام بگیرند و اگر مردم روزی بر وجود شرک صحه گذارند آنان نیز آنان را بپذیرند.

بلکه آنان از جانب خدا روی خط و مشی معینی برانگیخته شده اند و هدف از بعثت آنان دعوت به یکتاپرستی و بازسازی مردم از پرستش غیر اوست. هرگاه بپذیریم که آنان از جانب خدا برانگیخته شده اند و نیز بپذیریم که هدف آنان بسیار مقدس و حیاتی است، در این صورت، این نوع انتقادات جز انتقادات کودکانه چیز دیگری نخواهد بود.

شاید در جهان هدفی مقدس تر از مبارزه با شرک و بت پرستی نباشد در این صورت باید دید که رهبر عالیقدر، از چه وسائلی برای این هدف استفاده کرده و در وصول به آن، چگونه اصول انسانی را رعایت نموده است.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) سیزده سال تمام در مکه از طریق پند و اندرز و تشریح مفاسد

شرک و بت پرستی، مشرکان را به حق و حقیقت دعوت نمود و این مطلب به قیمت مهاجرت او از مکه به مدینه تمام گردید و اگر هجرت نمی کرد جان خود را از دست می داد.

پس از ورود به مدینه و گرایش «اوس و خزرج» و گروهی از قبایل اطراف به اسلام، باز نیروهای مشرک دست از او برنداشته کراراً مدینه را مورد هجوم و تاخت و تاز خود قرار دادند که رشادت و دلاوری سربازان اسلام، حملات آنان را خنثی ساخت؛ مقاومت پیامبر سبب گردید که اسلام و یکتاپرستی در سطح کشور حجاز، گسترش یابد و دولت جوان اسلام تشکیل گردد و تمام پایگاههای شرک سقوط کند و در تصرف مسلمانان قرار گیرد.

آیا تکلیف یک رهبر دلسوز و علاقمند به سرنوشت انسان ها، در باره گروهی که پس از سپری شدن دوران نرمش و پند و اندرز در ایام اقامت سیزده سال در مکه و پس از بیست و هفت بار نبرد با شخص پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) (غزوات) و پس از پنجاه و پنج بار جنگ با گروههای اعزامی از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اطراف کشور؛ باز دست از عادت زشت و روش ضد انسانی خود بر نمی داشتند چه بود؟ جز این بود که از طریق قطعنامه شدید اللحن آنان را میان ترک یک عمل زشت و یا آمادگی برای نبرد مخیر سازد؟! اگر چنین نمی کرد راه دیگری برای اصلاح آنان وجود داشت؟

الزام به ترک عمل زشت عیب نیست

گاهی تصوّر می شود که الزام آنان به ترک عادت زشت مانند بت پرستی با اصول آزادی و دموکراسی مخالف است، در صورتی که از نظر واقع بینی، الزام به ترک عمل ناروا، عیب نیست. فرض کنید بیماری خطرناکی مانند «آلتور» در گوشه و کنار کشور بروز کند و وظیفه بهداشت کشور ایران این است که همه افراد را بر ضد آن واکسیناسیون کند، حالا اگر مأموران بهداشت با گروهی روبرو شدند که بر اثر جهل و نادانی از تزریق واکسن «آلتور» خودداری نمایند در این صورت وظیفه مأمورین

جز این است که با استمداد از قوای انتظامی و طریق جبر و زور، آنان را بر ضد بیماری، واکسیناسیون نمایند، آیا ما به خود حق می دهیم که بگوییم کار مأموران بهداشتی بر خلاف اصول آزادی ودموکراسی است ویا اینکه یک چنین جبر و زور را که به صلاح طرف و به قیمت حفظ جان و سلامت او است یک عمل انسانی می خوانیم و کار آنان را می ستاییم؟

برای آزادی حد و مرز است

آزادی لفظ زیبا و شورانگیز و در عین حال فریبنده ای است. آنچه مهم است این است که باید در حدود و قیود آزادی کمی بیندیشیم، آیا آزادی فرد و اجتماع در هر حال مستحسن و زیبا است؟!، یا این که برای آزادی حد و مرزی است و تجاوز از آن، مایه بدبختی و ذلت است و به عبارت دیگر آنچه آن نیست که آزادی در هر حال و در هر شرایطی مطلوب و مستحسن باشد زیرا آزادی بی قید و شرط بسان آزادی کودک است که می خواهد همه چیز را بشکند، به همه جا برود و به همه چیز دست بیاندازد و یک چنین آزادی به ضرر انسان ها تمام می گردد.

فرض کنید گروهی با تشکیل دادن کلوپها، ودایر ساختن مراکز فحشا بخوانند اخلاق و روحیات مردم را فاسد سازند و اصول انسانی را تحت عنوان «آزادی عقیده و عمل» زیر پا بگذارند آیا جلوگیری از این گروه با اصل «حریت» و آزادی مخالف است؟!؟

آزادی تا آنجا محترم است که بر اصول صحیح زندگی و ارزشهای اخلاقی لطمه ای وارد نسازد و جامعه انسانی را به افکار جاهلانه و اعمال ضد انسانی دعوت ننماید و اگر نه چنین افکار و عقاید و اعمال و رفتار از نظر خرد محکوم می باشد.

جلوگیری از اعمال شرم آور یک چنین گروه فاسد، وظیفه وجدانی هر فرد

علاقمنند به شرف انسانی و اصول صحیح زندگی است، از این جهت در برخی از کشورهایی که به آزادی و دموکراسی معروفند، قوانینی وجود دارد که از نهضت های زیان بخش اقتصادی و اخلاقی و اجتماعی جلوگیری می نمایند و هیچ خردمندی کار آنان را با اصول حریت منافی نمی داند.

اصولاً- وظیفه هر انسان علاقمنند به تمدن انسانی، این است که از گسترش افکار قلدرانه و جاهلانه، از اشاعه رفتارهای ضد اخلاقی بشدت جلوگیری نماید هر چند با خشم و غضب افکار عمومی روبرو گردد.

آری در برخی از کشورها که از بی بند و باری بیشتری برخوردارند، گروهی با تشکیل کلوپهای زیرزمینی مردم را به برهنگی دعوت می کنند، و یا گروهی خواهان آزادی و قانونی بودن هم جنس بازی می باشند، حتی نگارنده، جمعیت عظیمی از این گروه را مشاهده کرد که با راهپیمایی خود در خیابانهای یکی از ایالات آمریکا از دولت خود درخواست می کردند که یک چنین عمل شنیع را آزاد و قانونی گرداند.

ولی آیا آزادی، تا این حد صحیح و به نفع جامعه انسانی است، حالا اگر اکثریت مردم آمریکا و انگلستان خواهان چنین آزادی ها شدند آیا صحیح است کنگره آمریکا و مجلس عوام انگلستان زیر پوشش حریت و آزادی و یا حربه افکار عمومی و این که سرچشمه قانون خواسته های اکثریت یک ملت است، بر چنین افکار و عقایدی صحه بگذارند. (۱)

اینجاست که عظمت و برتری اسلام در محدود ساختن آزادی روشن می گردد.

در جهان امروز بهره مندی از آزادی یک شرط بیش ندارد و آن این که هر فردی از هر نوع آزادی برخوردار است مشروط بر اینکه مزاحم آزادی دیگری نباشد، از این

ص : ۱۳۱

۱- [۱] نتیجه یک چنین بی بند و باری در مسائل جنسی پیدایش بیماری مسری «ایدز» در آمریکا و انگلستان است که چهره وحشت زای خود را نشان داده و همه را مرعوب ساخته است.

جهت بت پرستی و قمار و شراب و فحشاء و خودفروشی آزاد و بلا مانع است زیرا یک چنین آزادی فردی مایه سلب آزادی از دیگران نیست.

در اسلام بهره مندی از آزادی دو شرط دارد:

۱- مزاحم دیگری نباشد.

۲- بر سعادت خود لطمه ای نزند.

در غیر این دو صورت، بشدت از آن جلوگیری می گردد هر چند ملت و یا اکثریت مردم خواهان آن باشند، از این جهت از نظر اسلام بسیاری از منکرات که در کشورهای دموکراسی رایج است، ممنوع می باشد و برای مرتکب آن، کیفرهایی معین شده است.

روی این اساس است که گرایش به شرک و بت پرستی جرم است و شرک تا حد قتل تهدید شده است زیرا شرک بدترین لطمه را بر پیکر انسانیت وارد می سازد و انسان با آن عظمت را، خوار و زبون ساخته و مقام انسان را به سر حد خضوع در مقابل سنگ و گل تنزل می دهد، تا آنجا که بسیاری از اعمال ناشایست عرب جاهلی معلول انحراف از یکتاپرستی بوده است آیا با این وضع، صحیح است رهبر اسلام، شرک و مشرک را به رسمیت بشناسد و تماشاگر صحنه ای شرک آلود گردد.

شرک و بت پرستی هر نوع فضیلت و کمال را از انسان سلب می کند تا آنجا که خود را زبون حیوانی مانند گاو و یا موجوداتی بی جان مانند ماه و خورشید و سنگ و گل می سازد.

آیا صحیح است که جمعیت قریب به یک میلیاردی هند، گرفتار گرسنگی باشند ولی صد و پنجاه میلیون گاو، آزادانه بگردند، و مزارع آنها را ویران سازند، و بهترین میوه های آنها را بخورند و آنقدر بخورند و بگردند که سرانجام لاشه مرده آنها در وسط میدانها و خیابانها بیفتند و لاشه آنها در دسر تازه ای ایجاد کند.

علت زبونی ملت هند و تیره روزی این گروه که از این مواهب طبیعی ویتامین

ویروئین‌ها را محرومند چیست؟ جز این است که دست ارادت به سوی حیوان دراز کرده، و خود را خوار و ذلیل آن ساخته اند و اگر ریسمان ارادت خود را بگسلند یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان می‌گردند.

اینجاست که عظمت ترسیمی که قرآن از شرک کرده است به خوبی روشن می‌گردد آنجا که می‌فرماید:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) (۱)

«هرکس برای خدا شریکی قرار دهد بسان کسی است که از آسمان پرت شده است، یا مرغان هوا او را می‌ربایند و یا این که باد او را به درّه عمیق می‌افکند».

این آیه درست بیانگر وضع مشرکان هند است. و اگر دست ما در تأویل آیات باز بود می‌توانستیم مفاد آیه را به گونه‌ای بر وضع مردم بت پرست این قاره تطبیق نماییم.

این گروه بیچاره مدتها در چنگال کمپانی‌های غرب اسیر بودند، و مجموع درآمد این کشور را درندگان غرب می‌ربودند، اکنون که به آزادی رسیده‌اند بر اثر دوری از یکتاپرستی، گرفتار زبونی و خواری در برابر گاوها شده و در گرداب و درّه بدبختی فرو رفته‌اند.

آیا بالاتر از این بدبختی می‌شود که اگر گاوی در وسط ریل‌های قطار بنشیند قطار مسافربری که صدها شخصیت مملکتی سوار آن هستند، باید توقف کند و سوت نکشد تا گاو با میل و رغبت خود هر موقع که خواست خوابگاه خود را ترک کند ولو به قیمت سرگردانی صدها مسافر در وسط بیابان تمام گردد.

چندی قبل جراید ایران نوشته بودند: روزی گاوهای مقدس! باندهای فرودگاه دهلی را اشغال کرده بودند، از این جهت برج مراقبت به هواپیماهای داخلی و خارجی

ص: ۱۳۳

اخطار کرد که فرود آمدن در این فرودگاه ممنوع است تا وقتی که معبودهای مقدّس ملّت هند با کمال میل و رغبت این منطقه را ترک گویند.

روی این اساس، علّت سخت گیری خدا و پیامبر در باره مردم مشرک و گمراه روشن گردید.

راستی جای تعجب است گروهی که خود را خداپرست و پیرو کتابهای آسمانی مانند تورات و انجیل می دانند و اعتراف دارند که پیامبران برای اشاعه خداپرستی، و طرد بت پرستی برانگیخته شده اند، مع الوصف اعلام بیزاری پیامبر را در این آیات با اصول حریت و آزادی منافی دانسته اند و نهضت پیامبر را بر ضدّ مشرکان پیمان شکن، یک روش غیر اصولی تلقی کرده اند در صورتی که عمل پیامبر به دنبال مبارزه های پیامبران پیشین است.

در پایان باید از این گروه اشکال تراش پرسید آیا پیامبر با این عمل به جامعه بشریت خدمت کرد و آنان را از زبونی و ذلّت آزاد ساخت یا نه؟ بطور مسلّم نمی توان دوّمی را انتخاب نمود زیرا هیچ حق شناسی مبارزه با شرک را کار بی فایده نمی داند پس طبعاً باید قسمت اوّل را انتخاب نمود و آن اینکه این عمل به نفع جامعه بشریت بود با این فرض اعمال زور و قدرت برای چنین اموری، صحیح و منطقی خواهد بود هرچند طرف، آن را کار غیر عادلانه بیندیشد.

اشاره

۱_ جمله (فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ) ، به مشرکان مهلت می دهد که چهار ماه آزادانه در روی زمین بگردند، یک چنین آزادی موقت یکی از افتخارات حکومت جوان اسلام است که به دشمن مهلت می دهد که در این مدت بیندیشند، شاید از طریق عقل و خرد، راه سعادت را پیدا کنند و یا به هر کجا که بخواهند پناه ببرند و اگر برای صف آرایی نیاز به تجهیز دارند، خود را مجهز سازند و اگر دولت جوان اسلام، اهل صداقت نبود می توانست با یک شیخون همه را درهم بکوبد و متلاشی سازد.

۲_ مقصود از جمله (إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) چه کسانی هستند؟ پاسخ به این سؤال بستگی به این دارد که کمی با تاریخ اسلام آشنا شویم و در آیات شانزده گانه قطعنامه دقت نماییم. تشریح هر دو مطلب:

الف: پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال ششم هجری در نقطه ای به نام «حدیبیه» (محلی است در نزدیکی مکه) بامشرکان قریش، پیمان عدم تعرض بست و طرفین با تنظیم صلحنامه ای بشرح زیر از یکدیگر فاصله گرفتند:

۱_ مشرکان و مسلمانان مدت ده سال متعرض یکدیگر نشوند.

۲_ مسلمانان بدون آنکه به مکه وارد شوند، از همان نقطه به مدینه بازگردند.

۳_ مسلمانان بتوانند سال آینده به مکه بیایند و پس از سه روز اقامت، مکه را به عزم مدینه ترک گویند.

هنوز پیمان به آخر نرسیده بود که سران قبیله «خزاعه» با پیامبر و رؤسای «بنی

بکر» با قریش هم پیمان شدند. و هر دو طایفه مشرک بودند.

چیزی نگذشت که میان این دو قبیله، آتش جنگ برافروخته شد و قریش با ارسال سلاح به هم پیمانهای خود میثاق خود را با پیامبر عملاً شکست پیمان شکنی قریش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر آن داشت که سال هشتم هجرت (دو سال پس از پیمان حدیبیه) مکه را محاصره نماید و سرانجام پایگاه شرک سقوط کرد و به دست مسلمانان افتاد و گروهی از قریش و طوایف دیگر اسلام آوردند. ولی گروهی در اطراف واکناف در شرک خود باقی ماندند.

از این بیان روشن می گردد مقصود از جمله (إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) همان قریش پیمان شکن و هم پیمانان آنان است که بر شرک و دوگانه پرستی خود باقی مانده بودند.

ب: آیه سیزدهم از سوره براءت نیز بر این مطلب گواهی می دهد و نشان می دهد که مقصود از پیمان شکنان، قریش است زیرا پیمان شکنان را این چنین معرفی می کند :

(أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

«چرا با گروهی که پیمان خود را شکسته اند و تصمیم گرفته اند که پیامبر را از وطن خود بیرون کنند و آنان دشمنی را با شما آغاز کرده اند، جنگ نمی کنید؟».

ناگفته پیداست یک چنین گروهی با چنین صفتی جز قریش و همپیمانان آنان کسی دیگر نیست.

۳_ مقصود از (يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) همان روز «منی» روز دهم ذیحجه الحرام است. و در این جمله لفظ «اکبر» را صفت «یوم» بگیریم و بگوییم مقصود روز حج است که آن، روز بزرگ است و در حقیقت روز «منی» همانطور که روز حج است

ص : ۱۳۶

روز بزرگ نیز هست. علت اینکه چنین روزی را روز بزرگ می نامند، این است که آن روز عید بزرگ اسلامی است علاوه بر این، بیشتر اعمال حج نیز در آن روز انجام می گیرد بنابراین تفسیر، دو نوع حج به نامهای «حج اکبر» و «حج اصغر» نخواهیم داشت، ولی گروهی که لفظ «اکبر» را صفت حج گرفته اند ناچار شده اند برای توصیف «حج» با لفظ اکبر دو گونه حج، تصویر کنند و توجیهاتی ذکر نمایند مانند:

الف: چون عید قربان در آن سال با عید یهود و نصاری مصادف بود، از این جهت آن روز را در آن سال «حج اکبر» نامیدند.

ب: در آن سال چون مسلمان و مشرک کنار هم حج نمودند و از آن پس این کار تکرار نشد از این جهت چنین حجی را «حج اکبر» نامیدند. شاید تفسیری که ما برای این جمله بیان کردیم از این وجه روشن تر باشد. در هر حال علت اینکه برای خواندن قطعنامه، چنین روزی انتخاب گردید این است که در روز منی از تمام نقاط حجاز گروه انبوهی حاضر می شدند طبعاً با شنیدن قطعنامه مفاد آن را همراه خود برده و در سرتاسر شبه جزیره منتشر می ساختند.

از برخی از روایات استفاده می شود که امام علی (علیه السلام) بخواندن آیات در جمره عقبه اکتفا نکرد بلکه آن را بر در منازل مشرکان نیز تلاوت کرد.

۴_ مفاد و شأن نزول آیات ونحوه ابلاغ آنها به مشرکان می رساند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواهد با این قطعنامه اساس معنوی دولت جوان خود را پی ریزی کند و رسمیت دین و حکومت خود را در سراسر خاک شبه جزیره به سمع همگان برساند و با ندای رسا و فراگیر همچنانکه لفظ «اذان» از آن حاکی است غیر قانونی بودن هر روشی را که بر اساس یکتاپرستی استوار نباشد اعلام نماید.

قطعنامه موقعی ابلاغ گردید که پیامبر از جنگ «تبوک» بازگشته بود و تمام ساکنان «طائف» و «تهامه» و «نجد» و قبایلی که تا مرز «تبوک» می زیستند همگی از

آیین اسلام پیروی می نمودند و تقریباً تمام شبه جزیره در قلمرو اسلام قرار گرفته بود، در این موقع مناسب بود برای تحکیم اساس حکومت جوان خود، اعلام کند که در قلمرو حکومت او جز یک عقیده آن هم «توحید» و جز یک حکومت آن هم «اسلام» عقیده و حکومتی رسمیت ندارد.

۵_ شیوایی جمله (وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) بر خواننده گرامی پنهان نیست. و مقصود از به کار بردن لفظ «بشارت» در مورد عذاب دردناک یک نوع استهزا است همچنان که در زبان فارسی در این موقع می گویند از فلانی با یک دست کتک پذیرایی کردند.

۶_ مقصود از جمله (وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ) این است که کسی را که بر ضد شما است کمک نکنند همچنان که قریش بنی بکر را که با قبیله مسلمان «خزاعه» در نبرد بودند، کمک کردند، از این جهت پیامبر پیمان خود را با قریش نادیده گرفت و مکه را فتح کرد.

۷_ میثاق و پیمان، تعهد انسان است در برابر فرد یا اجتماعی که او نیز متقابلاً چنین تعهدی را دارد. عمل به پیمان نشانه صداقت و جوانمردی و نقض پیمان نشانه فرومایگی است. در آیات و روایات اسلامی روی عمل به پیمان سخت تکیه شده و نقض پیمان یکی از گناهان بزرگ شمرده شده است مانند:

(الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ). (۱)

ص : ۱۳۸

«گروهی که پیمان‌هایی را که با خدا بسته‌اند می‌شکنند و آنچه را که خدا به وصل آن امر کرده است قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌کنند آنان زیانکارانند».

در این آیه، پیمان شکنی در ردیف قطع رحم و فساد در روی زمین قرار گرفته، و سرانجام چنین افراد، زیانکاری در جهانست.

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ). (۱)

«گروهی که امانت‌ها و پیمان‌های خود را حفظ می‌کنند».

در نبرد «صفین» که فرزند ابی سفیان با حیل و نیرنگ سپاهیان علی را مجبور به ترک نبرد نمود و قرار شد که طرفین به مدت یک سال از یکدیگر فاصله بگیرند و در این مدت دو داور از طرفین برگزیده شود تا در باره این دو گروه رأی دهند، وقتی که قرارداد نوشته شد و موضوع تحکیم دو نفر به امضای طرفین رسید همان گروهی که علی را تحت فشار قرار داده بودند که به موضوع «حکمت» تن دهد، از کار خود پشیمان شدند و از امام خواستند که پیمان خود را نادیده بگیرد و جنگ و نبرد را آغاز کنند، امام در پاسخ آنان گفت:

«ويحكم أبعده الرضا والعهد نرجع أو ليس الله يقول: (أوفوا بالعقود) وقال: (أوفوا بعهد الله إذا عاهدتم)، (وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ). (۲)

«وای بر شما آیا پس از رضایت و بستن پیمان، سخن خود را پس بگیریم؟ آیا خدا نمی‌فرماید: به پیمان‌های خود وفا کنید و نیز می‌فرماید: به پیمان‌های الهی وفادار باشید، و نیز می‌فرماید: سوگندها را پس از محکم کردن نشکنید در حالی که خدا را کفیل خود قرار دادید خداوند از آنچه که انجام می‌دهید آگاه است».

ص : ۱۳۹

۱- [۱] سوره مؤمنون، آیه ۸.

۲- [۲] وقعه صفین، ص ۵۱۴.

روی اهمیت و نقشی که پیمان در حیات اجتماعی انسان ها دارد، قرآن مجید در آیه چهارم، سوره توبه دستور می دهد که مسلمانان نسبت به گروهی که به پیمان خود وفادار مانده اند و دشمنان شما را یاری نکرده اند وفادار بمانند ولی در مقابل، گروه پیمان شکن و کسانی را که از پشت سر به اسلام خنجر می زنند و دشمنان اسلام را یاری می نمایند بکوبند. این آیه همچنان که آیات بعدی که به تفسیر آنها خواهیم پرداخت، نکته صدور این قطعنامه را روشن کرده و می رساند که علت سخت گیری این است که مشرکان پیمان شکنی نموده و دشمنان مسلمانان را کمک کرده بودند، و در این صورت برای فلسفه بافی خاورشناسان مزدور محلی باقی نمی ماند.

۸_ پیمان هایی که میان دو گروه متخاصم منعقد می گردد، غالباً محدود و موقت می باشد از این جهت می توان گفت که تمام پیمان هایی که میان پیامبر و گروه مشرک بسته می شد، همگی محدود بوده است. گروه وفادار از جانب مسلمانان در پوشش امن و امان بوده و گروه پیمان شکن چهار ماه مهلت داشتند که در این مدت تکلیف خود را روشن کنند.

گذشته بر این که بسیار بعید است پیامبری که برای ریشه کن کردن شرک اعزام شده است، با جامعه شرک پیمان نامحدود ببندد تا در صورت عدم تخلف، مجبور شود آنان را به حال خود باقی بگذارد و به بت پرستی ادامه دهند.

از این بیان نتیجه می گیریم که در عهد رسالت هیچ مشرکی با پیامبر پیمان مطلق و نامحدود نداشته است بلکه پیمان های پیامبر همگی محدود بوده و آنان نیز به دو گروه تقسیم می شدند: وفادار، و پیمان شکن.

در این جا جای یک سؤال باقی است که چرا آیات مورد بحث تکلیف مشرکان معاهد را روشن می سازد در حالی که تکلیف مشرکی که اصلاً با پیامبر پیمان نبسته بود روشن نشده است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که در محیط آن روز، یا چنین

گروهی وجود نداشته است و اگر هم بودند آنان نیز مجبور بودند وضع خود را در مدت چهار ماه روشن سازند.

۹_ کمی در پیمانهای پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مشرکان بیندیشیم و هدف مقدّس او را از بستن چنین پیمانها به دست آوریم. در جهان امروز دولتها با یکدیگر پیمانهای نظامی و یا اقتصادی و فرهنگی می بندند. هدف از پیمان نظامی تأسیس یک خطّ دفاعی در برابر حملات دشمن طرفین است تا با فرماندهی واحدی نیروی دشمن را بکوبند.

هدف از پیمان اقتصادی، گسترش بازرگانی کشور است تا کالاها و تولیدات دو کشور در بازارهای یکدیگر عرضه شود، همچنانکه مقصود از پیمان فرهنگی، تبادل معلومات و دانشجو و کسب اطلاعات در زمینه های تکنولوژی است. خلاصه هدف از این نوع پیمانها تکمیل بنیه نظامی و قدرت اقتصادی و رشد فرهنگ کشور است. در حالی که هدف پیامبر (صلی الله علیه وآله) از بستن پیمان، نه استفاده از قدرت نظامی بود، و نه کسب بازار عرضه و تقاضا و یا تبادل معلومات و اطلاعات بلکه هدف او از این موافق و عهود، دو چیز بود:

الف: آزادی رفت و آمد در سرزمینهای یکدیگر تا مشرکان بر اثر تماس با مسلمانان تحت تأثیر افکار و تعالیم دینی آنان قرار بگیرند و عقاید اسلامی بتدریج در دل آنان نفوذ کند، و سرانجام به اسلام گرایش پیدا نمایند.

ب: بستن پیمان، به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فراغت می بخشید که به تنظیم امور داخلی و تقویت هسته مرکزی و تجهیز کافی برای مقابله با هر نوع مقابله احتمالی پردازد و بالاتر از آن، با کمال امنیت می توانست به تبلیغ دین و تربیت افراد، و اعزام معلّم برای آموزش قرآن و دین به اطراف بفرستد.

از این جهت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در مواردی که از طرف دشمن، موضوع صلح

پیشنهاد می شد به گران ترین قیمت آن را می پذیرفت زیرا این گونه پیمانها برخلاف اندیشه کوتاه فکran، به نفع اسلام بود. و گذشت زمان نیز صحت آن را در پیمان «حدیبیه» به روشنی ثابت نمود.

۱۰_ در قرآن کریم آیاتی داریم که پیامبر را به عفو و گذشت دعوت می کند مانند:

(فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ). (۱)

«از آن عفو و اغماض کنید تا دستور خدا بیاید».

برخی آیات به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که به گروه کافر و مشرک اعلام کند که طرفین در روش خود آزاد باشند و کسی متعرض کسی نباشد مانند:

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِين). (۲)

«برای شما آیین شما و برای من آیین من».

برخی آیات به روشنی می رساند که در پذیرش آیین اسلام هیچ گونه اکراه و اجباری نیست، چنانکه می فرماید:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ). (۳)

«در پذیرش دین اجباری نیست زیرا نشانه های حق از باطل روشن گشته است».

با توجه به این گروه از آیات، اکنون سؤالی مطرح می گردد و آن اینکه اگر پیامبر و مسلمانها به عفو و اغماض مأمورند و یا اینکه افراد در دین خود حرّ و آزادند و در

ص : ۱۴۲

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۲- [۲] سوره کافرون، آیه ۶.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۲۵۶.

پذیرش اسلام اکراه و اجباری نیست، پس چگونه در آیات مورد بحث می گوید:

﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾. (۱)

«وقتی ماههای حرام سپری گردید، مشرکان را بکشید».

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾. (۲)

«همگی با مشرکان نبرد کنید همچنانکه آنها همگی با شما نبرد می نمایند».

در پاسخ این پرسش گروهی از مفسران راه «نسخ» را پیش گرفته اند و می گویند آیات آغاز سوره براءت، ناسخ آیات صبر و اغماض و مانند آنها است ولی این پاسخ صحیح و استوار نیست زیرا اگر بپذیریم که در قرآن منسوخ و ناسخ داریم آیات سوره براءت نمی تواند ناسخ آیات پیشین باشد. زیرا:

اولاً: مضامین این آیات (سیاست صبر) یک رشته احکام شرعی نیست که از جانب خداوند به عنوان یک حکم الهی بر پیامبر فرو فرستاده شده باشد بلکه یک نوع چارجویی در برابر دشمن قوی و نیرومند است که پیش از وحی الهی، عقل و خرد، انسان را به آن دعوت می کند. و اگر یک چنین دستوری نیز از جانب خداوند نیامده بود، جز صبر و بردباری و اینکه بگوید: «شما بر دین خود و ما بر دین خود» چاره ای نبود، زیرا انسان با هدف هرچند هدف او مقدس باشد اگر خود را در برابر دشمن قوی و نیرومندی مشاهده کرد که مانع از گسترش هدف اوست، جز سیاست اغماض و عفو چاره ای ندارد. بطور مسلم سیاست عفو و اغماض مخصوص به دوران ضعف و ناتوانی انسان صاحب هدف است، ولی اگر زمینه و شرایط دگرگون گردد و طرف در خود احساس قدرت بنماید دیگر برای سیاست اغماض موضوعی باقی نمی ماند و عقل و خرد نیز صاحب هدف را به محافظه کاری دعوت نمی نماید.

بنابراین نمی توان آیات سوره براءت را ناسخ عفو و اغماض دانست زیرا مفاد

ص: ۱۴۳

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۵.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۶.

این آیات حکم شرعی نیست بلکه یک چاره جویی است که اگر شرع هم نگفته بود عقل و خرد بر آن حکم می کرد و منسوخ به آیه ای می گویند که مفاد آن حکم الهی و آسمانی باشد.

ثانیاً: شرط منسوخ این است که حکم منسوخ در ظاهر دوام و استمرار داشته باشد هر چند در باطن موقت باشد، در صورتی که در آیات عفو و اغماض چنین ظهوری وجود ندارد به دو دلیل:

الف: سیاست عفو و اغماض و یا قانون (لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ) مخصوص به دوره ضعف و ناتوانی است و در دوره قدرت یک چنین سیاست برای یک مصلح که هدف مقدس دارد مصلحت نیست. در این صورت آیات عفو و اغماض شامل دوره قدرت که آیات سوره برائت ناظر به آن است، نمی باشد تا یکی ناسخ و دیگری منسوخ گردد.

ب: آیه عفو و اغماض از روز نخست محدود به آمدن حکم دوم است چنانکه می فرماید: (...حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ) : «تا فرمان خدا فرا رسد». و چنین حکمی که از روز نخست محدود به آمدن حکم ثانوی است در صورت ورود حکم دوم نمی توان منسوخ نامید، اگر پزشکی به بیماری شربتی بدهد و بگوید هر وقت شربت تمام شد باید داروی دیگری بخوری، در این صورت نمی توان تجویز داروی دوم را ناسخ حکم اولی دانست، بلی اگر در روز نخست می گفت باید در تمام دوران بیماری شربت مخصوص را بخوری سپس در اثناء دستور قطع شربت و خوردن داروی دیگر را می داد در این موقع می توان حکم دوم را ناسخ حکم اولی دانست.

ثالثاً: غالباً مردم در معنی (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) دچار اشتباه میشوند و تصور می کنند که هدف آیه این است که باید مشرکان را آزاد گذارند و هرگز نباید شمشیری بکشند بلکه هدف آیه _ با توجه به ذیل آن: (قَدْ بَيَّنَّ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)

«هدایت از ضلالت بازشناخته شده است» _ این است که مردم نباید از روی

تقلید و کورکورانه اسلام را بپذیرند و بدون مطالبه و تدبیر در نشانه های هدایت بگویند خدا هست یا ... زیرا اکنون بر اثر آزادی محیط، ضلالت و گمراهی از هدایت و رستگاری بازشناخته شده است دیگر نیازی به تقلید و پیروی های نسنجیده نیست.

۱۱_ مفاد آیه (فَبِمَا يُحْوَاهُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ) این است که مشرکان باید در ظرف چهار ماه وضع خود را در برابر حکومت اسلامی روشن سازند، این چهار ماه از دهم ذیحجه الحرام شروع می شود و دهم ربیع الثانی پایان می پذیرد و امیرمؤمنان این آیات را در روز «منی» خواند و چون چهار ماه جنبه ارفاقی داشت، طبعاً آغاز آن از زمانی خواهد بود که قطعنامه به گوش آنان برسد. بنابراین، سخت گیری بر مشرکان از دهم ربیع الثانی شروع می شود. در حالی که در آیه پنجم آغاز سخت گیری را سپری شدن آغاز ماههای حرام می داند آنجا که می فرماید:

(فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ).

«هر موقع ماههای حرام سپری گردید مشرکان را بکشید».

همگی می دانیم که ماههای حرام عبارتند از: رجب، ذیقعدہ الحرام، ذیحجه الحرام و محرم الحرام. مطابق ظاهر این آیه باید موضوع سخت گیری پس از سپری گردیدن محرم آغاز گردد در این صورت باید در مفاد این دو آیه دقت بیشتری کرد، رفع اختلاف به یکی از سه وجه زیر امکان پذیر است:

الف: از آنجا که بخشی از ماههای چهارگانه را ماههای حرام تشکیل می داد از این جهت همه آنها ماه حرام خوانده شده است هر چند بخشی از آنها (صفر و ربیع) از ماههای حرام نمی باشند. بنابراین مقصود از ماههای حرام، ماههای: ذیحجه و محرم و صفر و ربیع الثانی خواهد بود و اگر به همه این ماهها، ماه حرام گفته شده است به خاطر تغلیب است.

ب: مقصود از (أشهر الحرام) در آیه پنجم ماههای حرام اصطلاحی نیست

بلکه مقصود همین چهار ماهی است که از دهم ذیحجه شروع شده و دهم ربیع الثانی پایان می پذیرد و علت اینکه به آنها ماه حرام گفته شده است این است که در این چهار ماه جنگ از جانب خدا به عنوان ارفاق حرام شده است.

ج: مقصود از چهار ماه همان ماههای حرام است که با سپری شدن محرم، آنها نیز سپری می گردند و آغاز آن از روزی شروع می شود که وحی الهی بر پیامبر نازل گردید و در پایان محرم، این مدت سپری می گردد هر چند مشرکان در اثنای این مدت از آن آگاه گردیدند.

۱۲_ آیه پنجم سوره توبه برای متلاشی شدن سازمان شرک شبه جزیره پنج دستور می دهد که هر کدام در شرایط خاصی اجرا شود:

۱_ (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) : «هر کجا آنها را یافتید بکشید».

۲_ (وَخُذُوهُمْ) : «دستگیر کنید (به عنوان برده تملک یابید)».

۳_ (وَاحْصُرُوهُمْ) : «از هر طرف محاصره کنید». و ارتباط آنها را از یکدیگر قطع کنید.

۴_ (وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ) : «در کمینگاهها، مترصد آنان باشید و راهها را به روی آنان ببندید».

هریک از این چهار دستور انسان را به هدف شارع که محو شرک است، آشنا می سازد. این حکم تا روزی است که آنان بر شرک خود باقی بمانند ولی اگر ایمان بیاورند و ایمان خود را از طریق خواندن نماز و پرداخت زکات ظاهر سازند باید آنان را آزاد ساخت چنانچه می فرماید:

(فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

«هر گاه روی به سوی خدا آوردند و از کردارهای زشت خویش پشیمان شدند

نماز گزارند و زکات دادند؛ دست از آنها بردارید خدا بخشاینده و رحیم است».

و به حکم قانون «الإسلام یجب ما قبله»: «اسلام انسان را از گذشته قطع می کند». پیوند آنان با شرک قطع شده و همگی در جرگه مسلمانان قرار می گیرند.

تا این جا بیان نکات دوازدهگانه پنج آیه از سوره براءت به پایان رسید، اکنون به تحلیل دیگر آیات _ تا آیه شانزدهم _ این سوره می پردازیم.

راه دعوت به اسلام

آیه ششم: (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَاجِرٌ فَاجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلَغَهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

«اگر کسی از مشرکان امان بخواهد به او امان بده، تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مأمن و جایگاه خود، برسان (اجازه شنیدن سخن) برای این است که آنان گروه نادانند (شاید با شنیدن سخن خدا متوجه شوند)».

دفاع از حریم عقیده یک امر فطری است

هر انسانی طبعاً از عقیده خود دفاع می کند، و در طریق نشر و حفظ آن فداکاری نشان می دهد، زیرا افکار انسان زاینده روح و نیروی فکری اوست. همچنان که فرزندان او مولود قوای جسمانی هستند و فداکاری در راه آنان نیز، فطری می باشد. از طرف دیگر مقدار علاقه انسان به معتقدات خود به اندازه زحمت ورنجی است که در راه آنها متحمل گردیده است.

تجربه و آزمایش ثابت کرده است که فداکاری انسان در حریم عقیده به مراتب بیش از فداکاری او در حفظ مال و مقام، و یا تحصیل آن می باشد و علاقه به مال

ص : ۱۴۷

و ثروت و جاه و مقام هر چند در انسان روح حماسی و دفاعی می آفریند ولی هرگز، قدرت آن، به پایه انگیزه های معنوی، مانند کسب آزادی و حفظ عقیده نمی رسد.

به عبارت دیگر: انگیزه های مادی و معنوی، انسان را به سوی نبرد و جنگ می کشد و چه بسا در این راه جانبازی و فداکاری نشان دهد ولی قدرت تحرک انگیزه های معنوی مانند پاسداری از حریم عقاید بیش از انگیزه مادی است. خصوصاً اگر فرض کنیم که وی عقیده خود را مولود وحی از جهان دیگر بداند بطور مسلم به داوری تاریخ، پایداری انسان در حفظ چنین عقیده، شدیدتر و سخت تر خواهد بود.

انگیزه پیامبران برای جهاد در راه خدا، یک انگیزه معنوی است و آن پاک سازی محیط انسان از شرک و دوگانه پرستی و اخلاق نکوهیده است. از این جهت هر موقع مشرکی از فرمانده اسلام بخواهد که اجازه دهد تا در باره برهان نبوت و دلایل برانگیختگی او از جانب خدا، بررسی کند و از نزدیک، سخن خدا را که برهان رسالت و اعجاز جاوید اوست، بشنود، باید با درخواست مشروع او فوراً موافقت کند. چه بسا ممکن است او با شنیدن سخن خدا منقلب گردد و به صفوف مسلمانان بپیوندد؛ نه تنها پیامبر باید با درخواست او موافقت کند بلکه باید حفظ جان او را تعهد کند، و اگر پس از شنیدن سخن حق به صفوف مسلمانان نپیوست او را به جایگاه نخست خود باز گرداند، تا هم به تعهد خود عمل کرده باشد و هم راه را برای دیگران باز بگذارد و این خود نشانه جوانمردی و آزادی و واقع بینی اسلام است که فردی را که گام در طریق کشف حقیقت می نهد، شایسته هماهنگی می داند و تمام شرایط هدایت او را فراهم می سازد.

درست است که در آیه پنجم به قتل و محاصره مشرکان دستور می دهد، ولی آیه مورد بحث متحریمان حقیقت را استثناء نموده و بر همگی امان می دهد.

۱_ الفاظ (اِسْتِجَارَكُ) و (فَأَجْرُهُ) از ماده «جار» به معنای همسایه گرفته شده است و مقصود از آن پناه دادن است زیرا رسم عرب این بود که از همسایه حمایت می کرد و گاهی به حامی، «جار» می گفتند حتی در خود قرآن کلمه «جار» به معنی کمک و حامی استعمال شده است چنانکه می فرماید:

وَإِذَا زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ. (۱)

«هنگامی که شیطان کردارهای آنان را در نظر آنها خوب جلوه داد، و گفت امروز کسی از مردم بر شما پیروز نیست و من حامی شما هستم.

۲_ در جمله (حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ): «تا کلام خدا را بشنود»، دو احتمال وجود دارد:

الف: احتمال دارد که لفظ یاد شده متمم جمله (اِسْتِجَارَكُ) باشد یعنی اگر مشرک امان بخواهد به خاطر شنیدن کلام خدا به او امان ده، در این موقع تنها در یک صورت امان خواهی او پذیرفته می شود و آن وقتی است که برای شنیدن سخن خدا امان بخواهد، ولی اگر امان خواهی او به خاطر امور دیگر باشد مانند: بستن قرارداد صلح، و حلّ مشکلات مادی و دنیوی، در این موقع لازم نیست که امان آنان پذیرفته شود، فقط در یک صورت امان خواهی، پذیرفته می شود و آن صورتی است که هدف از آن، تحرّی حقیقت باشد و در غیر این صورت مشمول قانونی هستند که در آیه پنجم وارد شده است. حتّی اگر احتمال دهیم که برخی از مشرکان بر اثر اقامت در سرزمین مسلمانان ولو برای داد و ستد و حلّ مشکلات دنیوی و بر اثر تصادف و برخورد های اُتفاقی اسلام می آورند، باز پذیرفتن امان آنان لازم نیست.

ص : ۱۴۹

ب: این جمله متعلق به لفظ (فَأَجِزُهُ) باشد در این صورت امان خواهی مشرک به هر منظوری باشد پذیرفته می شود و علت این که امان او بدون قید و شرط پذیرفته می گردد این است که همین برخوردها و ملاقاتها، موجب استماع قرآن می گردد و چه بسا موجبات هدایت عده ای را فراهم می آورد.

با در نظر گرفتن هدف پیامبر که هدایت گمراهان است هر گاه امان خواهی مشرک به خاطر امور دیگر باشد ولو احتمال دهیم که در این صورت موجبات هدایت عده ای فراهم می گردد باید امان آنان را پذیرفت، زیرا این نوع برخوردها موجبات هدایت عده ای را _ ولو به طور اجمال _ فراهم می آورد، از این لحاظ احتمال دوّم با هدف شارع اسلام بهتر تطبیق می کند.

۳_ مقصود از (كَلَامَ اللَّهِ) آیات قرآن است که هر منصفی با شنیدن آیات سراسر اعجاز قرآن، نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را از طرف خدا تصدیق می کند و هم چنین با شنیدن آیات مربوط به توحید و یکتاپرستی از شرک و بت پرستی منزجر می گردد.

هنگامی که انسان ندای دلنواز آیه چهل و یک از سوره عنکبوت را می شنود، انقلابی در روح او پدید می آورد و سرانجام از روش خود پشیمان می گردد و به دژ محکم توحید پناه می برد.

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ). (۱)

«مثل کسانی که غیر خدا را تکیه گاه خود قرار داده اند، مانند عنکبوت است که برای خود خانه ای اختیار کرده است (و فکر می کند که لانه اش می تواند در برابر حوادث دژی استوار، باشد) در حالی که سست ترین خانه ها لانه عنکبوت است»

ص : ۱۵۰

اگر آنان بدانند».

۴_ جمله دَوْم (أَنْبَلُغُهُ مَرَامَهُ): «او را به جایگاه خود برگردان» تأکید مطلبی است که از جمله (فَأَجِزْهُ) استفاده می شود، زیرا معنای امان دادن، محترم شمردن جان و مال اوست، هرگاه شخص امان خواه، اسلام آورد می تواند در میان مسلمانان زندگی کند و از طرفی چون در تحت حمایت مسلمانان است ناچار باید او را به جایگاه و مآمن خود بازگرداند، از آن پس وضع دو مرتبه به حالت جنگ باز می گردد.

علل رفع امان

آیه هفتم: (كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ). (۱)

«چگونه مشرکان می توانند با خدا و پیامبران پیمان داشته باشند؟ مگر آن دسته ای که نزدیک «مسجد الحرام» با آنها قرارداد بسته اید تا هنگامی که بر «پیمان» خود استوار مانده اند، شما هم استوار بمانید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می دارد».

آیه هشتم: (كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا عَلَيْكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ). (۲)

«چگونه می توانند پیمان داشته باشند، اگر بر شما دست یابند در باره شما قرابت و پیمان را رعایت نمی کنند (مشرکان) شما را به زبانهای خود راضی می کنند ولی دلهای آنان (از پذیرفتن گفتار شما) امتناع دارد و بیشتر آنها بدکارانند».

آیه نهم: (اشْتَرَوْا بِ آيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا

ص : ۱۵۱

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۷-۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۷-۸.

«مشرکان) آیات خدا را به بهای کمی فروختند، و از راه خدا برگشتند. حَقًّا که کار بدی می کردند».

آیه دهم: (لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ). (۲).

«در باره هیچ مؤمن، خویشاندوی و پیمانی را رعایت نمی کنند و آنانند تجاوزکاران».

آیه یازدهم: (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ). (۳).

«اگر مشرکان توبه کنند و نماز بخوانند و زکات بدهند، برادران دینی شما هستند. وما (این) آیات را برای گروه دانایان شرح می دهیم».

آیه دوازدهم: (وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَهُ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ). (۴).

«اگر (مشرکان) پس از بستن قرارداد، پیمانهای خود را شکستند و بر دین شما طعنه زدند با پیشوایان کفر نبرد کنید زیرا برای آنها عهد و پیمانی نیست، شاید (از رفتار خود) دست بردارند».

در سال ششم هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یاران او تصمیم گرفتند که به زیارت خانه خدا بروند چون سفر آنان در ماههای حرام، اتفاق افتاد از این نظر گمان نمی کردند که قریش از ورود آنان به مکه جلوگیری کنند، زیرا جنگ در ماههای حرام در میان اعراب اکیداً ممنوع بود، و تمام افراد با کمال آزادی حق داشتند در ماههای حرام در مکه و کلیه بازارهای تجاری شرکت نمایند.

در آغاز ماه «ذیقعد» پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) با گروهی از مهاجران و انصار از مدینه

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۱۲-۹.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۱۲-۹.

۳- [۳] سوره توبه، آیات ۱۲-۹.

۴- [۴] سوره توبه، آیات ۱۲-۹.

بیرون آمد، در حالی که شترانی برای قربانی همراه داشتند و برای عمره احرام بسته بودند و هیچ سلاحی همراه خود نداشتند جز شمشیر که حمل آن در سفر رسم عرب بود و هدف این بود که قریش مطمئن باشند که پیامبر نظر پیکار ندارد.

با این همه قریش تصمیم گرفتند که از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند از این جهت سواران قریش از مکه بیرون آمده و در «ذی طوی» فرود آمدند، تا راه را بر مسلمانان ببندند، در این موقع قافله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در «عسفان» (دهکده ایست در ده منزلی مکه) به منظور استراحت توقف کرده بود، پیامبر در «عسفان» از تصمیم قریش پرسید، مردی از بنی کعب پاسخ داد و گفت آنان از عزیمت تو سخت عصبانی هستند و به هر قیمتی تمام شود از ورود شما به مکه جلوگیری خواهند نمود، و همین الآن سواران آنان به فرماندهی «خالد بن ولید» و «عکرمه بن ابی جهل» در «ذی طوی» فرود آمدند.

با این ترتیب پیامبر تصمیم گرفت روش صلح و مسالمت را به هر طور که شده پیش گیرد سپس به کمک راهنمایی از راههای سختی که از میان درّه های صعب العبور می گذشت عبور کرده و در نزدیکی مکه به حدیبیه رسید، در این موقع شتر رسول خدا همانجا خوابید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند این شتر را از ورود به مکه بازداشت، اگر مردم قریش از در مسالمت وارد شوند من خواهم پذیرفت».

متن قرار داد صلح، در حدیبیه

نمایندگان قریش با پیامبر تماس گرفتند و آگاه شدند که پیشوای مسلمانان نظر پیکار ندارد، با این وضع «قریش» گفتار نمایندگان خود را نپذیرفتند سرانجام قریش، سهیل بن عمرو را روانه کردند و به او مأموریت دادند که پیش محمد (صلی الله علیه و آله) برود و از او بخواهد که امسال از راهی که آمده است بازگردد، زیرا ما نمی خواهیم قبایل عرب بگویند محمد به زور وارد مکه شد. سهیل همانطور که «قریش» می خواستند قرارداد صلح را بست و ضمناً مطلب دیگری را نیز بر مسلمانان تحمیل نمود و آن اینکه اگر

کسی از قریش به مسلمانان پیوندد باید محمّد او را بازگرداند و اگر کسی از مسلمانان پیش قریش آمد نباید او را باز گردانند ولی هر طایفه ای با «محمّد (صلی الله علیه و آله)» و یا قریش پیمان ببندد آزاد است.

هنوز پیمان به پایان نرسیده بود که طایفه خزاعه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیمان بست و بنی بکر با قریش هم قسم شد.

وفاداری پیشوای بزرگ مسلمانان

مذاکره و گفتگوی نماینده قریش با پیامبر به پایان رسیده بود ولی صلحنامه مورد امضای طرفین قرار نگرفته بود که ناگهان جوانی که قبلاً در مکه اسلام آورده و از پیشروی مسلمانان تا سرزمین حدیبیه آگاه شده بود خود را به صفوف مسلمانان رساند، به نام «ابوجندل» فرزند «سهیل» که مأمور قریش در بستن پیمان با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بود وقتی چشم سهیل به فرزندش افتاد که می خواهد به مسلمانان پیوندد سخت عصبانی شد و سیلی به صورت او نواخت و جامه او را گرفت تا به سمت قریش ببرد جوان که خود را در چنین کشمکش مشاهده کرد فریاد زد ای مسلمانان مرا به مشرکان می سپارید؟ رسول خدا گفت: «ابوجندل!» بردبار باش، خدا برای تو و بقیه ناتوانان چاره ای فراهم می سازد، ما با قریش پیمان بسته ایم و هیچگاه خیانت نخواهیم کرد.

مضمون قرارداد حدیبیه تا حدّی در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایجاد نارضایتی کرد. زیرا بسیاری از ساده لوحان با خود فکر می کردند که چرا باید مسلمانان پناهندگان «قریش» را باز دهند ولی «قریش» فراریان مسلمان را باز ندهند، اما چون گروه با ایمان می دانستند پیامبر حجّت خدا است و قلب او مرکز اسرار و معارف و علوم الهی است از این جهت تسلیم قرارداد شدند و برخی از راز آن آگاهی داشتند و می دانستند کسی که از اسلام روی گرداند، و به مشرکان پیوندد، شایسته نیست بار دیگر به صفوف مسلمانان پیوندد و هرگاه موّحدی از چنگال قریش گریخت چون از

صمیم دل به یکتاپرستی ایمان آورده است بالأخره سرانجام هرکجا باشد به نور ایمان، دل او گرم و روشن می گردد آفریدگار مهربان برای او راه چاره ای پدید می آورد و این نمونه عالی از روش آزادانه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است.

نمونه دیگر از وفای به پیمان

بنده زرخریدی به نام ابوبصیر اسلام آورد ولی بدون اجازه مولای خویش از مکه به مدینه فرار کرد، «ازهر بن عوف» نامه ای به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نوشت و طبق قرارداد حدیبیه درخواست کرد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) او را پس بفرستد و نامه را به وسیله شخصی فرستاد و غلامی نیز همراه او بود. هنگامی که پیامبر از مضمون نامه آگاه گردید به ابوبصیر گفت: ما با این گروه قراردادی داریم که تو نیز از آن آگاهی و نمی توانیم خیانت کنیم، ابوبصیر گفت: مرا به مشرکان می سپاری که از دینم منحرف سازند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: خدا برای تو و سایر ناتوانان راه چاره ای پدید می آورد.

کارهای ناجوانمردانه قریش

میان قبیله خزاعه هم پیمان مسلمانان و بنی بکر، هم قسم قریش، کینه دیرینه ای بود، پس از پیمان «حدیبیه» کینه های آنان تا حدی برطرف شد ولی پس از جنگ «موته» یعنی جنگ مسلمانان با رومیان، قریش گمان کردند که قدرت مسلمانان کمتر شده است و «بنی بکر» با خود فکر کردند که چه بهتر همین الآن انتقام خود را از «خزاعه» بگیرند. و گروهی از قریش که «عکرمه بن ابوجهل» از آنان بود، قبیله بنی بکر را یاری کردند و اسلحه دادند و سرانجام «بنی بکر» در نیمه شب عده ای از قبیله «خزاعه» را کشتند. عمر بن سالم خزاعی به مدینه رفت و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از جریان آگاه ساخت و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مصمم شد که نفض پیمان را با فتح «مکه» تلافی کند و به همین ترتیب نیز جبران نمود.

از بیان گذشته نتیجه گرفته می شود که منظور قرآن از کسانی که دستور می دهد پیمان آنان محترم شمرده شود قبیله قریش نیست، زیرا چنانکه تاریخ گواهی می دهد قریش پیمان خود را پیش از فتح مکه که در سال هشتم هجرت واقع شد شکسته بودند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز نقض پیمان آنها را با فتح مکه اعلام نمود. بنابراین باید منظور از این استثنا گروهی باشند که تا نزول سوره براءت که در سال نهم هجرت نازل گردیده است پیمان خود را محفوظ داشته بودند اینجاست که بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد بعضی از تیره های از «بنی بکر» است که پیمان خود را نشکسته بودند، زیرا فقط گروه «بنی الدئل» از قبیله بنی بکر با قریش همدست شده و پیمان خود را نادیده گرفته بودند.

بررسی این بخش از آیات و همچنین آیات بعدی، ما را به جوانمردی و صداقت و درستکاری پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله)، در باره گروهی که نسبت به پیمان خود وفادار بود رهبری می نماید. همچنین ما را به اسرار و راز این بسیج عمومی آشنا می سازد.

چه گروهی نسبت به پیمان خود وفادار بودند؟

در آیه هفتم آن گروه از مشرکان را که در نزد مسجدالحرام با پیامبر پیمان بسته بودند و به پیمان خود وفادار بودند استثنا می کند و می فرماید:

(إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ). (۱)

«مگر آن گروه از معاهدان که در نزدیکی مسجدالحرام با شما پیمان بستند.

ص : ۱۵۶

تا زمانی که آنان نسبت به پیمان خود وفادار باشند پیمانهای خود را حفظ کنید».

برای آگاهی از مفاد آیه باید صفحات تاریخ را ورق بزیم تا روشن گردد که چه گروهی با پیامبر در نزدیکی مسجدالحرام پیمان بستند و تا نزول آیات براءت نسبت به پیمانهای خود وفادار بودند. به طور مسلم این گروه، قبیله قریش و بنی بکر نبودند زیرا آنان پیمان خود را شکسته بودند، و هنوز برای نگارنده مصداق این گروه روشن نشده است. در این جا به تحلیل آیات می پردازیم:

۱_ قرآن مجید با لحن قاطع وجود هر نوع عهد و پیمان را میان مسلمانان و مشرکان انکار می کند و در آیه هفتم می فرماید:

(كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) (۱)

«چگونه می تواند برای مشرکان نزد خدا و پیامبر او عهد و پیمانی باشد».

با اینکه می دانیم که میان دو گروه، موثیق و پیمانهایی وجود داشته است مع الوصف قرآن قاطعانه وجود چنین پیمانها را انکار می کند نکته آن این است که واقعیت پیمان این است که طرفین تصمیم بگیرند که بر مفاد آن عمل کنند، اما شخصی که عهدی را در قالب لفظ می ریزد و یا روی کاغذ می آورد و دست طرف را به عنوان ادای احترام می فشرد، ولی در باطن مصمم است که در فرصت مناسب پیمان خود را نادیده بگیرد و همه را زیر پا بگذارد، یک چنین پیمان تنها وجود لفظی و کتبی داشته و جز خدعه و حيله چیز دیگر نخواهد بود.

در آیه هشتم بر این انکار چنین استدلال می کند و می فرماید:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا يَزُوْجُوْا عَلٰيْكُمْ لَا يَرْزُقُوْا فِيْكُمْ اِلَّا وَا لَا ذِمَّةَ يُزُوْنُكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبٰى قُلُوْبُهُمْ. (۲)

«چگونه می توان آنان را معاهد نامید، در صورتی که اگر بر شما دست یابند.

ص : ۱۵۷

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۷.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۸.

در باره شما، خویشاوندی و پیمان را رعایت نمی کنند و آنان، شما را با زبان خوش راضی می سازند در حالی که دل‌های آنان گفته های آنان را تصدیق نمی کند».

(لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا ذِمَّةً وَا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ). (۱)

«در باره هیچ مؤمنی پیوند خویشاوندی و عهد و پیمان را رعایت نمی کنند گروهی که از نخست دارای چنین تصمیمی بوده اند چگونه می توانند دارای عهد و پیمانی باشند».

در هر دو آیه (هفتم و دهم) آنان را با جمله های (أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ) و (وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ) خطاب می کند. معنی لغوی «فسق» همان خروج و بیرون رفتن است. هنگامی که «خرما» از غلاف بیرون آید عرب می گوید: «فسقت التمره»: خرما از غلاف خود خارج شد.

در اصطلاح ما، فردی که از فرمان خدا خارج گردد. «فاسق» نامیده می شود و مقصود از لفظ «فاسقون» در این آیه همان معنی لغوی آن است، یعنی آنان، از حدود پیمان گام فرا نهاده اند.

از این جهت در آیه دوم آنان با لفظ «المعتدون» که همان تجاوزکاران است، توصیف شده اند.

بار سوم قرآن برمی گردد وجود هر نوع عهد و پیمان را میان دو گروه به خاطر نفاق درونی مشرکان نادیده می گیرد و می فرماید:

(فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ). (۲)

«با سران کفر بجنگید زیرا برای آنان عهد و پیمانی نیست».

ص : ۱۵۸

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۰.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۲.

۲_ در لغت عرب لفظ «أل» گاهی در معنی خویشاوندی و گاهی در عهد و پیمان به کار می رود و از باب نمونه:

لعمرك ان إلك من قریش *** كأل السقب من رأل النعام

«به جان تو سوگند خویشاوندی شما با قریش بسان خویشاوندی بچه شتر است با تخم شتر مرغ _ یعنی میان شما و آنان پیوند و خویشاوندی وجود ندارد همان طور که میان آن دو وجود ندارد».

در این شعر لفظ «أل» به معنی خویشاوندی است همچنانکه در شعر دیگری به معنی پیمان است، چنانکه می گوید:

وجدناهم كاذباً إلهم *** وذو الإلّ والعهد لا يكذب

«پیمان آنان را دروغ یافتیم و صاحب پیمان دروغ نمی گوید».

آیات مورد بحث، لفظ «أل» با لفظ «ذمه» همراه هم آمده است چون مقصود از لفظ «ذمه» همان پیمان است طبعاً مقصود از «أل» پیوند و خویشاوندی خواهد بود.

۳_ در آیه «نهم» به یکی دیگر از رازهای این بسیج عمومی اشاره می کند و مشرکان را بسان جامعه یهودی قلمداد می نماید که آیات الهی را به بهای کمی می فروختند.

قرآن جامعه یهود را با آیه زیر مورد خطاب قرار می دهد:

(وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ). (۱)

«آیات خدا را به بهای کم معاوضه نکنید و از مخالفت با من بپرهیزید».

ص : ۱۵۹

و در آیه دیگر آنان را چنین معرفی می کند:

(۱) **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ**.

«آنان کسانی هستند که زندگی اخروی را به بهای کمی از دست داده اند، و دنیا را برگزیده اند».

قرآن جامعه اسلامی را با آیه زیر تشریح می نماید :

(۲) **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**.

«خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریده است آنان در راه خدا جهاد می کنند».

قرآن گروه مشرک را بسان یهود توصیف کرده است و در آیه «نهم» می گوید:

(۳) **اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ**.

«آنان آیات خدا (مواثق الهی و بسیاری از اصول دین) را با بهای کمی فروخته اند و از راه خدا برگشته اند».

بت پرستان بسان یهود پست و فرومایه بودند. در برابر بهای اندکی، پیمان «حدیبیه» را که با پیامبر در سال «ششم» هجرت بسته بودند. زیرپا نهادند تا آن جا که ابوسفیان، ضیافتی ترتیب داد. از مشرکان قول گرفت که شبانه بر سر قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند. بریزند و آنان را بکشند. و بهای این پیمان شکنی همان ضیافت فرعون قریش بود.

ص : ۱۶۰

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۸۶.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۹.

۴_ حقیقت «اشترء» همان تبدیل دو چیز با یکدیگر است، از این جهت در لغت عرب پس از لفظ «اشترء» دو لفظ می آید: یکی بدون «باء» و دوّمی همراه با «باء»، چیزی که با حرف «باء» همراه نیست آن را دریافت می کند، (۱) چیزی که با «باء» همراه باشد. از دست می دهد مانند: «اشتریت هذا بهذا» = خریدم این را در برابر آن، و در آیات مورد بحث چون لفظ «آیات» همراه با حرف «باء» است، مفاد آیه چنین می شود که آن با از دست دادن آیات الهی، کالای مختصری را بدست آوردند!

از این بیان روشن می گردد که راه صحیح در ترجمه لفظ «اشترء» در قرآن این است که آن را به معنی «مبادله» و تعویض تفسیر کنیم.

۵_ در آیه یازدهم، عالیترین روح برادری تجلی نموده و بار دیگر سیمای بشردوستانه اسلام، از طریق مفاد آن نمایان گردیده است و راه را برای بازگشت مشرکان به آغوش اسلام، باز نهاده است و ندای عفو خود را که در آیه «پنجم» نیز یادآور شده بود. در این آیه تکرار می کند. و جنایتهای گذشته مشرکان را که به کشتار گروه بی گناه منجر شده بود. نادیده می گیرد و می فرماید:

(فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَاَتَوْا الزَّكَاةَ)

«اگر توبه نمایند و نماز بگزارند و زکات بدهند».

مقصود از توبه، همان بازگشت به سوی خدا است، هر گاه به مشرک خطاب کند که توبه نماید مقصود ترک اموری است که او را از یکتاپرستی باز می دارد و به

ص : ۱۶۱

۱- [۱] امیر مؤمنان در مقام شکایت از کسانی که دور او را گرفته ولی یار صمیمی نبودند به درگاه الهی عرض می کند: «اللّٰه بَدَّلْ لِي بِهِمْ خَيْرًا» قرآن در نکوهش بنی اسرائیل می فرماید: (أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ) و آنچه در متن گفته شد یک قاعده کلی در لفظ «تبدیل» و «استبدال» است.

عبارت دیگر، به خدا وصفات او و پیامبر وی ایمان بیاورد، ولی اگر به فرد با ایمان بگویند که توبه کند مقصود ترک اعمال زشت و ناهنجاری است که شایسته مقام مؤمن نمی باشد. چنانکه می فرماید:

(وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (۱)

«ای گروه با ایمان همگی به سوی خدا بازگردید...».

قرآن در این آیه ۱۱ سوره توبه علاوه بر توبه، دستور می دهد که مشرکان نماز بگزارند چنانکه می فرماید: (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) «نماز بگزارند» زیرا نماز پیوند انسان، با خدا و مظهر شناسایی او و یکی از ارکان اجتماعی اسلام است. علاوه بر این دستور می دهد که زکات بدهند چنانکه می فرماید: (وَأَتُوا الزَّكَاةَ) «زکات بدهند» زیرا زکات پیوند انسان با اجتماع و رکن مالی و اقتصادی اسلام است.

۶- اگر آنان توبه نمودند، و این دو «رکن» را بپا دارند نتیجه این می شود که آنان برادران دینی شما خواهند بود چنانکه می فرماید: (فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ).

اسلام در کتاب و سنت، روی اخوت اسلامی تکیه کرده است و می فرماید: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنِينَ إِخْوَةٌ) (۲): «افراد با ایمان برادر یکدیگرند».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«المسلمون اخوه تتكافؤ دماؤهم وتسعى بذمتهم أدناهم وهم يد على من سواهم» (۳).

«جامعه با ایمان برادران یکدیگرند و تعهدات هر یک برای دیگران لازم الاجرا

ص : ۱۶۲

۱- [۱] سوره نور، آیه ۳۱.

۲- [۲] سوره حجرات، آیه ۱۰.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج ۱۹، کتاب القصاص، باب ۳۱، حدیث های ۱، ۲ و ۳.

است و همگی یکدست در برابر دشمن هستند».

عوامل ملیت ساز میان جامعه شناسان اموری است مانند خون و زبان و آب و خاک، این عوامل می تواند، انسان ها را به هم پیوند دهد. و همه را به صورت ملت واحدی در آورد هرچند از نظر عقیده و افکار میان آنان اتحاد و هم آهنگی نباشد.

از نظر قرآن عامل ملیت ساز، یک چیز است و بس و آن وحدت عقیده است. وزیر بنای ملیت جز این چیز دیگری نیست و تا چنین زیربنایی در میان ملتی وجود نداشته باشد عوامل دیگر نمی تواند در میان بافت های متضاد، وحدت و یگانگی پدید آورد و به اصطلاح ملت واحدی بسازد.

درست است که در جهان امروز روی عناصری از خون و زبان و آب و خاک تکیه می کنند و گروه هایی را زیر یکی از این چیزها به هم پیوند می دهند. آیا این وحدت یک نوع وحدت صوری و بسان نوار نازکی نیست که دور گروه سرکش و عصیانگر کشیده شده باشد که با یک خیزش آن را پاره می کنند و چیزی نمی گذرد که به علت اختلاف عقیده در دل یک ملت انشعاب هایی را پدید می آورد و به صورت گروه هایی از چپ و راست و وسط در می آیند؟

آنچه می تواند تمام طبقات اجتماعی را به صورت یک ملت واحدی در آورد همان وحدت عقیده و ایمان است که به راستی به افراد وحدت و یگانگی می بخشد، و همه آنان را در مسیر واحدی و تحقق یک آرمان قرار می دهد، از این جهت قرآن بر خلاف اعلامیه حقوق بشر تنها افراد با ایمان را برادران یکدیگر می داند نه همه انسان ها را.

۷_ در آیه یازدهم و همچنین در آیه پنجم پس از موضوع توبه، سخن از نماز و زکات به میان آورده است و می فرماید که مشرکان علاوه بر توبه، این دو رکن را باید بپا دارند.

خوارج و معتزله معتقدند عمل جزء ایمان است و شخص مؤمن کسی است که

علاوه بر آن، این دو رکن ومانند آنها را پسا دارد. ودر غیر این صورت کافر خواهد بود. از این جهت در نظر این گروه فرد مرتکب گناه کبیره مؤمن نیست. ودلیل این گروه این آیه وامثال آنست که علاوه بر ایمان وتوحید وتوبه، نماز وزکات را نیز شرط کرده است(۱) ولی بر خلاف این نظر، حق این است که ایمان دارای درجاتی است.

درجه ای از آن، سعادت انسان را پی ریزی می کند و او را از عذاب دوزخ می رهاند واین همان ایمان است که باید با عمل به فرایض وخودداری از گناهان همراه باشد، نه تنها باید نماز بخواند بلکه باید به تمام وظایف دینی ومذهبی خود عمل نماید.

مرحله دیگر این است که او را جزء جامعه اسلامی قرار می دهد ومسلمانان موظف هستند که مال وجان او را محترم بشمارند وبا او روابط زناشویی برقرار نمایند. در این مرحله گفتن کلمه «توحید» وشهادت بر رسالت و معاد کفایت می نماید وهرگاه چنین فردی به وظایف دینی خود عمل نکرد زمامدار مسلمانان باید او را حدّ شرعی بزند ومجازات کند وهرگز شخصی با ترک نماز وزکات از اسلام خارج نمی گردد. اما چرا در این مورد «مشرکان پیمان شکن» علاوه بر ایمان باید این دو رکن را بپا دارند؟ به خاطر اینکه مشرکان پیمان شکن با دیگران فرق داشتند وروی جهاتی نباید به قول ظاهری آنان اکتفا کرد. آنها کسانی بودند که با مسلمانان پیمان بستند ودر مواقع حسّاس پیمان شکنی کردند. از این لحاظ تا از آنان که سوابق سوئی در شکستن پیمان دارند اعمال نیک وکردارهایی صحیح که حاکی از ایمان واقعی آنها باشد دیده نشود، نباید به ایمان ظاهری آنها اعتماد نمود، به خاطر این جهت در باره چنین گروهی طور دیگر رفتار شده وبه تسلیم ظاهری اکتفاء نگردیده است اگر چه در سایر جاها تنها اظهار ایمان برای رعایت مقررات ظاهری اسلام در حق اظهار کننده کافی است.

ص : ۱۶۴

۱- [۱] به جلد سوم «بحوث فی الملل والنحل»، نگارش جعفر سبحانی مراجعه شود.

تا اینجا توانستیم برخی از نکات آیات یازده گانه را در این صفحات منعکس نماییم اکنون سخن درباره مفاد آیه دوازدهم است که می فرماید:

(وَإِنْ نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ) (۱): «اگر پیمانهای خود را شکستند».

اکنون آیا این آیه درباره مشرک معاهد سخن می گوید که پیمان خود را شکسته است یا در باره مسلمان سخن می گوید که مشرک بوده و اسلام آورده است. سپس می خواهد پیمان شکنی کند؟ نظر نخست، نظر ما است نظر دوم نظر زمخشری (مؤلف «کشاف») است. توضیح هر دو نظر:

۱- سیاق آیات حاکی است که این آیه بسان آیات پیش تکلیف مسلمانان را در برابر مشرکان روشن می سازد و مشرکان زمان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را چند گروهی تشکیل می دادند:

الف: گروه پیمان شکن که تن به اسلام ندادند و به شرک خود باقی ماندند. تکلیف این گروه را در آیه پنجم روشن می سازد.

ب: گروه مشرک که در مدت چهار ماه دست از شرک برداشته و به اسلام گرایش پیدا کرده اند.

تکلیف این گروه را ذیل آیه پنجم و مجموع آیه یازدهم روشن می نماید.

ج: مشرکان معاهد که تا زمان نزول آیات به عهد و پیمان خود باقی بودند پیمان خود را محترم شمرده بودند. تکلیف این گروه را آیه چهارم روشن ساخت.

در اینجا لازم است قرآن وضع همین گروه سوم را در صورتی که بخواهند پیمان شکنی کنند روشن سازد. و این آیه بیانگر وضع همین گروه است که اگر در آینده پیمان شکنی کند چنین می شود:

(وَإِنْ نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ...): «اگر گروه وفادار در آینده پیمان

ص: ۱۶۵

شکنی کردند و در دین شما طعن زدند با سران کفر نبرد کنید که برای آنان پیمانی نیست».

با توجه به جهاتی که اکنون یادآوری می‌نماییم می‌توان این نظر را تأیید کرد.

اولاً: در آیات پیش وظیفه مسلمانان نسبت به سایر مشرکان بیان شده است، جز این قسم که طبعاً باید آیه ناظر بر این باشد.

ثانیاً: این آیه نمی‌تواند مربوط به مسلمانان معاهد باشد زیرا در این آیه چنین می‌فرماید:

(وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) این تعبیرها مناسب با مشرکان است که بر شرک و کفر خود باقی مانده اند نه مشرکی که مسلمان شده سپس راه انحراف را پیش گرفته است.

۲_ نظریه مؤلف کشف بر خلاف نظر پیش است وی می‌گوید این آیه مربوط به آیه ماقبل (آیه یازدهم) است و بیانگر حال آن گروه از افرادی است که اسلام آورده اند و نماز و زکات برپا داشته اند ولی پیمان خود را شکسته اند و یا تصمیم بر شکستن گرفته اند. وی گوید این آیه پس از آیه یازدهم آمده است که در آن سخن از ایمان مشرکان و خواندن نماز و دادن زکات به میان آمده است.

طبعاً آیه مورد بحث راجع به همان‌ها خواهد بود ولی این نظر از جهاتی دور از حقیقت است زیرا:

۱_ مشرک در صورتی پیمان دارد که بر حال شرک و دوگانگی با اسلام باقی بماند وقتی اسلام آورد و نماز و زکات را بپا داشت جزء جامعه اسلامی می‌باشد و عنوان معاهد و یا صاحب پیمان با رئیس اسلامی نخواهد داشت این عناوین از آن گروهی است که با دولت اسلامی حالت تباین و دوگانگی داشته باشند و در غیر این صورت نه معاهدند و نه صاحب پیمان.

۲_ آیه در باره گروهی بحث می‌کند که در آینده پیمان خود را می‌شکنند و در

دین ما طعن می زنند و سران و فرماندهانی دارند که قرآن از آنها به نام «ائمه الکفر» یاد می کند. این نوع نشانه ها مربوط به مشرکانی خواهد بود که وارد حوزه اسلام نشده اند. اگر مقصود مشرکانی بود که پس از اسلام، راه ارتداد پیش گرفته اند شایسته تر بود بفرماید: «وطعنوا فی دینهم» نه «دینکم» علاوه بر این «امامان کفر» کسانی هستند که بر شرک خود اصرار ورزند. نه این که اسلام بیاورند، سپس کافر شدند.

آیا گروه مرتد پس از پیامبر مصادیق این آیه هستند؟

تاریخ گواهی می دهد که مضمون این آیه در زمان حیات پیامبر تحقق پذیرفت زیرا حکومت جوان اسلام پس از نزول این سوره آنچنان رعب و ترسی در دل دشمنان افکنده بود که کسی جرأت مخالفت و پیمان شکنی را نداشت. وقتی پیامبر چشم از این جهان پوشید در این موقع صدای ارتداد گروهی از تازه مسلمانان دور از مرکز، به گوش مسلمانان رسید. از آنجا که روح تعالیم پیامبر هنوز زنده بود بلافاصله، مسلمانان با تدابیر صحیح به دفع آنان پرداختند. گروهی کشته و گروهی بار دیگر به آغوش اسلام بازگشتند.

شاید کسی تصوّر کند که نخستین مورد آیه، همان گروه مرتدان است که پیمانها و عهدهای خود را شکستند ولی این نظر از دو جهت درست نیست:

اولاً: باید دقت کرد و دید که آیا آنها معاهد بودند یا مسلمان؟ به طور مسلم باید گفت مسلمان بودند و در ردیف خود مسلمانان قرار داشتند با این حال چطور صحیح است که بگوییم آنها از مصادیق آیه هستند.

ثانیاً: اگر از این اشکال صرف نظر کنیم اشکال دیگری هست و آن این که آنان کوچکترین پیمان و عهدی با پیامبر نداشتند، و ایمان آوردن ملازم با پیمان بستن نبود.

گمان نشود که در آغاز اسلام هر کس ایمان می آورد ناچار بود با پیامبر عهد و پیمانی نیز ببندد بلکه قضیه آسانتر از این بود، اساس قبول ایمان، همان تصدیق

لفظی بود. و همین قدر کافی بود که شهادتین را بر زبان جاری کند و اما موضوع پیمان و عهد و بیعت گیری از مسلمانان یک مطلب دایمی و همیشگی نبوده است بلکه گاهی پیامبر در کارهای مهم از گروهی بیعت می گرفت که از دو نیروی ایمان و پیمان برای پیشرفت و حل مشکلات استفاده کند، چنانکه در «حدیبیه» همین کار را انجام داد و از مؤمنان حاضر در واقعه بیعتی به نام «بیعه الرضوان» گرفت و آیه زیر اشاره به همان است:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا). (۱)

«خدا از مؤمنان خوشنود گردید هنگامی که با تو زیر درخت بیعت می کردند و خدا از آنچه در دل آنها بود آگاه شد و به قلوب آنان آرامی بخشید. و با پیروزی نزدیکی، آنان را پاداش داد».

کسانی که در واقعه «بیعه الرضوان» حضور داشتند گروهی بودند که سابقه ممتدی در ایمان و اسلام داشتند و این بیعت و پیمان نه به خاطر تحقق بخشیدن به ایمان و اسلام آنان بود بلکه به منظور تحکیم علل پیشرفت در جنگ صورت گرفت. گاهی پیامبر از زنان (پس از ایمان آوردن) بیعت می گرفت که از جاده توحید بیرون نروند و خود را از آلودگی های مادی حفظ کنند. چنانکه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ). (۲)

«ای پیامبر هنگامی که زنان با ایمان بیایند و با تو بیعت کنند که شرک نورزند و دزدی نکنند و اعمال منافی عفت انجام ندهند بیعت آنها را بپذیر».

نتیجه: به طور محقق روی سخن در این آیه با کسانی است که با پیامبر پیمان

ص : ۱۶۸

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۸.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

داشته اند و گروهی که پس از مرگ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مرتد شدند. پیش از ارتداد مؤمن بودند، وعهد و پیمانی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان نداشتند. و هرگز ایمان به رسالت پیامبر مستلزم بیعت نبود. بلکه بیعت گاهی در مواقع حساس انجام می گرفت از این نظر مرتدین را نمی توان مصداق آیه شمرد.

اصحاب جَمَلِ اَوَّلینِ مصداق آیه بودند:

با اعتراف به اینکه آیه در باره مشرکان نازل شده است که پیمان و میثاقی با پیامبر و مسلمانان داشتند ولی با در نظر گرفتن ملاک حکم، می توان گفت هدف آیه اعم است و منظور کلیه کسانی است که با رئیس اسلام پیمانی داشته باشند. سپس آن را بشکنند. خواه مشرک باشند (مانند بت پرستان زمان پیامبر) و خواه مسلمان و مؤمن باشند. بنابراین هرگاه گروهی از مسلمانان با ولیّ اسلام بیعت نمایند سپس آنها بشکنند باید حکم آیه را درباره آنان اجرا نمود زیرا ملاک حکم، پیمان شکنی است از هر گروهی باشند.

خلافت و امامت اگر چه در گرو ملکات نفسانی و شرایط روحی است که هر کس واجد آن باشد از جانب خدا به آن مقام منصوب می گردد، ولی رسمیت پیدا کردن آن، در زمان رسول خدا و پس از او مراسم خاصی داشت. مثلاً روزی که علی (علیه السلام) از جانب خدا در «غدیر خم» خلیفه و امام مسلمانان معرفی شد. پیامبر گرامی پس از نصب امام، دستور داد که مردم یکایک بیایند با او بیعت کنند و غرض از بیعت، این بود که انتصاب مزبور کاملاً جنبه رسمی بگیرد.

اتفاقاً همین مراسم نیز در باره امام علی (علیه السلام) هنگامی که خلیفه سوم کشته شد انجام گرفت و در پیشاپیش مسلمانان، طلحه و زبیر با حضرت دست دادند و بیعت کردند و او را امیر و رئیس و پیشوای مسلمانان شناختند. روش امام و رعایت عدالت اجتماعی آن حضرت مورد نظر جاه طلبانی مانند «طلحه» و «زبیر» قرار نگرفت. آنان اصرار داشتند که علی در تقسیم بیت المال و مناصب، تبعیض قائل شود. و این کار

از شخصی مانند علی ساخته نبود، از این نظر نقض بیعت کردند و به بهانه عمره از «مدینه» بیرون رفتند و با کمک عایشه همسر پیامبر و بذل و بخششهای فراوان توانستند عده ای را دور خود جمع کنند، و پس از کشتن عده ای از شیعیان و دوستان علی (علیه السلام) بصره را پایگاه خود قرار دادند.

در این موقع علی (علیه السلام) با لشکر انبوهی در نزدیک بصره فرود آمد. هنگامی که دو سپاه با هم روبرو شدند علی (علیه السلام) سپاه دشمن را با جمله های زیر مخاطب ساخت:

«آیا بر شما ستم کرده ام و زر و زیور دنیا را به خود و فرزندانم اختصاص داده ام. و در اجرای حدود الهی تبعیض قائل شده ام؟» همگی گفتند: نه، سپس فرمود: «ما لبیعتی تنکث و بیعه گیری لا- تنکث؟»: چرا بیعتی را که با من کرده بودید، شکستید ولی بیعتی را که با دیگران داشتید، محترم شمردید؟!!

هنگامی که سخن به اینجا رسید رو به سپاه خود نمود و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ...) و در آخر اضافه نمود: «أَنَّهَا لِأَصْحَابِ هَذِهِ الْآيَةِ وَمَا قَوْلُوا مَنْذُ نَزَلَتْ»، یعنی این گروه مصداق این آیه هستند و این فرمان آسمانی تا حال اجرا نشده است. یعنی تا روز «جمل» یا پیمان شکن در کار نبود و یا آنکه با آنان جنگ نشده بود. (۱)

نظر ابن عباس در مورد آیه

بسیاری از مفسران از «ابن عباس» نقل کرده اند که شأن نزول آیه، رؤسای «قریش» بوده اند، ولی به طور یقین این نقل بی اساس است، زیرا سوره براءت در سال نهم هجرت، نازل گردیده و رؤسای «قریش» در سال هشتم هجری پس از فتح مکه همگی اسلام اختیار کرده بودند و در ردیف مسلمانان در آمده بودند، و شأن

ص : ۱۷۰

نزول آیات، مشرکان هستند نه مسلمانان.

دو نکته قابل توجه

الف: در این آیه «۱۲ سوره توبه» قرآن دستور می دهد که مسلمانان با گروهی که دین آنان را به مسخره می گیرند، مبارزه کنند چنانکه می فرماید: (وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ) : «بر آیین شما طعنه بزنند» نکته آن روشن است زیرا بین یک فرد مسلمان، از جان و مال او گرامی تر است.

ب: در آیه مورد بحث، مسلمانان را به مبارزه، با سران کفر والحاد دعوت می نماید و می فرماید: (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) : «با سران کفر مبارزه کنید» نکته آن این است که آنان مایه آلودگی همه افرادند، آنانند که اگر اصلاح شوند جامعه اصلاح می گردد، و در غیر این صورت آلودگی همه را فرا می گیرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«صَنَفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلِحَا صَلِحَتِ الْأُمَّةِ وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ الْأُمَّةُ: الْأَمْرَاءُ وَالْقُرَّاءُ». (۱)

«دو گروه از امت من اگر اصلاح شوند همگی اصلاح می شوند و اگر آلوده گردند همه آلوده می شوند. این دو گروه عبارت است از: فرمانروایان و دانشمندان».

تحریک احساسات دینی

آیه سیزدهم: (أَلَا- تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۲)

ص: ۱۷۱

۱- [۱] سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰، ماده «أمر».

۲- [۲] سوره توبه: ۱۳.

«چرا با کسانی که پیمانهای خود را شکستند و در صدد بیرون کردن پیامبر برآمدند و در ابتدا با شما «دشمنی» آغاز کردند جنگ نمی کنید، آیا از آنها بیم دارید، اگر راستی اهل ایمان هستید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید».

آیه چهاردهم: (فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِهِمْ وَ يُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ). (۱)

«با آنان نبرد کنید (تا) خدا، با دستهای شما آنها را عذاب کند و خوارشان سازد. و شما را بر آنها پیروز گرداند و دل‌های گروهی را که مؤمنند، بهبودی بخشد».

آیه پانزدهم: (وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۲)

«(تا خدا) خشم دل‌های افراد با ایمان را ببرد و از آنها که می خواهد در گذرد و خدا دانا و حکیم است».

آیه شانزدهم: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهِّهِ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). (۳)

«مگر فکر می کنید که رها می شوید (ومورد امتحان واقع نمی گردید) و خدا کسانی را که از شما جهاد کرده اند. و جز خدا و پیامبر و افراد با ایمان همرازی اتخاذ نکرده اند. نمی داند (و آشکار نمی سازد) خدا از کارهای شما آگاه است».

این قسمت، آخرین بخش از آیاتی است که امیرمؤمنان به دستور پیامبر آنها را در سرزمین «منی» بر مشرکان قرائت نمود. و با تفسیر این بخش، مجموع آیاتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را به علی (علیه السلام) تعلیم داد، به پایان می رسد. و موضوع سخن در آیات بعدی، دگرگون می گردد و بخش تازه ای گشوده می شود.

در این بخش از آیات که هم اکنون به تفسیر آن می پردازیم قرآن مجید با دلایل منطقی، احساسات سربازی یکتاپرستان را بر ضد بت پرستان تحریک می کند و از

ص : ۱۷۲

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۱۴-۱۶.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۱۴-۱۶.

۳- [۳] سوره توبه، آیات ۱۴-۱۶.

این راه، روح شهامت و فداکاری در طریق هدف را در کالبد آنان می دمد.

امروز در مراکز نظامی جهان، کوشش می شود که تنها از احساسات سربازی افراد بر ضد دشمن بهره برداری شود (احساساتی که حد و مرز نمی شناسد و می خواهد هر نوع مانع را از پیش پای خود بردارد)، به طور مسلم تحریک غرور ملی و احساسات سربازی اگر به نفع یک طرف تمام گردد. سرانجام به ضرر جامعه انسانیت می باشد که حفظ وصیانت آن بر عهده اسلام است، پیشوای بزرگ اسلام در حالی که اندیشه توسعه طلبی و کشور گشایی در سر ندارد، در اعزام سربازان به میدان نبرد، در حالی که از جنبه های روانی و احساسی آنان بهره می گرفت ولی در تحریک آنان حزم و احتیاط را از دست نمی داد و احساسات و شور سربازی افراد را کاملاً کنترل می کرد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) هر موقع، گروهی را به جهت جنگ می فرستاد برای تهییج روحیه سربازی و فداکاری، آنان را با جمله های زیر مورد خطاب قرار می داد :

«هان ای سربازان! شمشیر مجاهدان کلیدهای درهای بهشت است مرکب های مجاهدان وسیله ای برای پیشروی به سوی بهشت می باشد. یکی از درهای بهشت «باب المجاهدین» است. مجاهدان در حالی که شمشیرهای خود را حمایل کرده اند از آن درب وارد می شوند. و فرشتگان مقدم آنان را گرامی می شمارند».

و برای کنترل احساسات آنان جمله های زیر را می آورد:

«به نام خدا جنگ کنید، هدف شما خدا باشد. خدایی که خون بشر را محترم شمرده است در غیر ضرورت، اجازه ریختن خون را نداده است مبادا بی جهت و یا از روی خشم و غضب خرابی به بار آورید و درختان را ببرید و اعضای دشمن را قطعه قطعه کنید و بیماران و پیران و زنان و زمین گیران را متعرض شوید».^(۱)

هرگاه این بخش از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سخنان پیش وی ضمیمه گردد، به احساسات سربازی رنگ منطقی و سازندگی می دهد و مجاهد به جای ویرانگری، به

ص : ۱۷۳

۱- [۱] به وسائل الشیعه: ج ۱۱، باب ۳۴، از ابواب جهاد با عدو مراجعه فرمایید.

روش علی (علیه السلام)

روش امام نیز همان روش مرتبی او بود. وقتی به وی خبر دادند که سفیان بن عوف به فرمان معاویه به یکی از شهرهای مرزی عراق بنام «انبار» یورش برده است، و فرماندار آنجا را کشته و از گرفتن زر و زیور زنان خودداری نکرده است فوراً بر فراز منبر قرار گرفت، و خطابه ای بس مهیج و آتشین ایراد فرمود:

«انّ الجهاد باب من أبواب الجنّة، فتحه الله لخاصّه أولیائه وهو لباس التقوی، ودرع الله الحَصینّه وجنّته الوثیقه...» (۱).

«جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است نبرد در راه خدا، لباس تقوا و زره محکم و سپر قابل اطمینانی است گروهی که جهاد را ترک کنند لباس ذلّت و خواری بر اندامشان پوشانیده می شود، بلاها آنها را فرا می گیرد.»

در جنگ جمل پرچم را به دست فرزند عزیز خود «محمد حنفیه» داد و او را با جمله های زیر خطاب نمود:

«تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ، عَضَّ عَلِيٌّ نَاجِذَكَ، أَعْرَأَ اللَّهُ جَمْعَتَكَ، تَبَدَّدَ فِي الْأَرْضِ بِقَدَمِكَ، أَرَمَ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بِبَصْرِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (۲).

«در جبهه جنگ از کوه پابرجاتر باش، دندان روی دندان بگذار و فشار ده، کاسه سرت را در راه خدا عاریت ده. پای خود را مانند میخ در زمین بکوب. دیده ات را به آخر لشکر بدوز، از نگاه به دشمن و خیره شدن در او بکاه، و بدان که کمک

ص : ۱۷۴

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۶، چاپ عبده.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۱، چاپ عبده. لفظ «تَدُّ» صیغه امر از «وَتَدَّ، يَتَدُّ» است.

از جانب خدا است».

ولی در صفحات تاریخ از همین رادمرد بزرگ، مطالب عجیبی در باره ارفاق به دشمن رسیده است روح بزرگ علی (علیه السلام) و عواطف انسانی او از لابلای دستوراتی که در مواقع جنگ به سربازان خود می داده نمودار است. روحیه انسان دوستی او و مجموع سخنانش می رساند که پیوسته می خواست پیروان خود را دلیر و فداکار تربیت کند و در عین حال از تمایلات افراطی و احساسات غیر منطقی بازدارد.

آیه های چهاردهم و پانزدهم، از راههای گوناگون احساسات سربازی مجاهدان اسلام را به سوی هدف تحریک می کند و آنان را برای هر نوع فداکاری آماده می سازد.

و شاید در تمام آیات قرآن، مانند این آیات به جهاد و مبارزه، تحریک و تشویق نشده است در حالی که در آیه سیزدهم با یک رشته دلایل عقلی به تحریک روحیه آنان می پردازد، و در حقیقت در این آیات احساسات جنگی با عواطف انسانی و اندیشه های عقلی به هم آمیخته شده است. اینک بیان عوامل عقلی و احساسی.

توجه به نکات عقلی جهاد

۱_ پیمانهای خود با پیامبر را شکستند

در آیه سیزدهم به این نکته چنین اشاره می کند:

(أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ) : «چرا با گروهی که پیمانهای خود را شکسته اند نبرد نمی کنید؟».

قرارداد صلح حدیبیه با شرایط سنگینی که به نفع مشرکان بسته شد (و «بنی بکر» با قریش و قبیله «خزاعه» با مسلمان هم پیمان شدند) زیر پا نهادند. چون چیزی نگذشت که قبیله «خزاعه» از جانب «بنی بکر» با پشتیبانی قریش مورد حمله قرار گرفتند. گروهی را کشتند و عده ای را فراری دادند؛ رئیس قبیله «خزاعه» راه مدینه را

پیش گرفت و مظلومیت قوم خود را به سمع پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانید، پیامبر از فرط تأثر فرمود:

«لَا نُصْرَتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرْ»: «خدا مرا یاری نکند. اگر شماها را کمک نکنم».

آیا یک چنین گروهی که ناجوانمردانه پیمان خود را می شکستند، شایسته ادب و تنبیه نیستند؟

۲_ پیامبر را از سرزمین خود بیرون کردند

باز در همان آیه به این نکته عقلی اشاره می کند و می فرماید: (وَهُمْ أِيَّا خُرَاجِ الرُّسُولِ) و در تفسیر آیه چهلم از همین سوره توطئه آنان را مشروحاً بیان می کند و بیرون کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) از زادگاهش تصمیم ابتدایی آنان بود. ولی تصمیم نهایی آنان بود که کشته شود.

ممکن است گفته شود قریش که پیامبر را از زادگاهش بیرون کرد در روز نزول آیات اسلام آورده بودند. در این صورت چگونه قرآن مسلمانان را به جهاد با آنان دعوت می کند؟

پاسخ آن با توجه به تاریخ روشن است. زیرا این تنها قریش نبود که در «دار الندوه» گرد آمده بودند. بلکه سران قبایل دیگری در این تصمیم شرکت داشتند. و هنوز برخی از این قبایل پس از فتح مکه بر شرک خود باقی بودند. حتی برخی از قریش نیز، پس از فتح «مکه» شرک و بت پرستی خود را ترک نگفته بودند.

۳_ آغاز جنگ از آنان بود

جرم سؤم آنان این بود که آنان نبرد را آغاز کردند. آنان بودند که جنگ های «بدر»، «احد» و «احزاب» را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تحمیل کردند چنانکه می فرماید: (وَهُمْ بَدَأُواكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

از آنجا که در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، افراد زبون و ترسو وجود داشت، برای تحریک این گروه می فرماید: (أَتَخْشَوْنَهُمْ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ) : «آیا از مشرکان می ترسید؟ خدا شایسته است که از مخالفت با او بترسید».

جهت احساسی جهاد در آیات

۱_ شما مظهر اراده الهی هستید

قرآن در بخشی از آیه، سربازان اسلام را آن چنان به خدا نزدیک می داند که، آنان را مظهر اراده خدا و مجریان مشیت الهی، معرفی می کند :

(يُعَدُّهُمْ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) : «خدا می خواهد مشرکان را به دست شما کیفر دهد».

یعنی شما آن چنان به خدا نزدیک هستید که خدا می خواهد کار خود را از طریق شما انجام دهد.

افرادی که ذوق و فهم قرآنی ندارند، شاید این آیه را گواه بر مذهب جبریّه بگیرند و بگویند: بشر آلت بی اراده خداست و انسان مانند ارّه ورنده نجار است، طبق مشیت الهی کار می کند. آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند، زیرا اصولاً آیه ناظر به این مسئله بغرنج فلسفی نیست. هدف آیه، تهییج احساسات سربازان اسلام به سوی جهاد است و آنان را آن چنان به خدا نزدیک معرفی می کند که گویی مظهر مشیت الهی هستند. وعلت این مظهریت این است که حرکات و سکنات مجاهدان، به فرمان خدا و به راهنمایی اوست از این جهت می توان کار آنان را کار خدا دانست.

۲_ خدا آنان را خوار و شما را یاری می کند

قرآن در قسمت دیگر آیه از تعلق اراده قطعی خدا، بر خوار ساختن مشرکان و سرفرازی مؤمنان نوید می دهد و می فرماید: (يخزهم وينصركم) : «مشرکان را خوار

و مؤمنان را یاری نماید».

و این بخش از خبرهای غیبی قرآن است که پس از چهارماه به روشنی تحقق پذیرفت.

۳_ شفای قلوب مؤمنان

آنچه بیش از همه مجاهدان اسلام را به سوی جهاد تحریک می کند دو جمله زیر است:

۱_ (وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) : «نبرد کنید تا خدا به وسیله شما سینه مجروح گروهی از افراد با ایمان را شفا بخشد».

۲_ (وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) : «جهاد نمایید تا خدا به این وسیله، آتش خشم آنان را فرو نشاند».

یعنی هنوز قلوب گروهی از افراد با ایمان جریحه دار است و سینه آنان از خشم و غضب مالا مال است. جهاد شما در راه خدا مرهم سینه مجروح و مایه فرو نشستن خشم آنها خواهد بود. و در پایان آیه پانزدهم، یکی از اصول و معارف اسلامی را یادآور می شود که هنوز درهای توبه به روی مشرکان باز است، چنان که می فرماید: (وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ) .

میان جامعه اسلامی و افراد مشرک قرابت و همبستگی هایی وجود داشت چه بسا این همبستگی گروهی از افراد با ایمان را که هنوز پیوند خویشاوندی در نظر آنان محترم تر از وظیفه الهی و مذهبی بود، بر آن می داشت که در راه جهاد با آنان سستی ورزند و به جای این که با مسلمانان همراز گردند، مشرکان را برای خود همراز انتخاب کنند. از این جهت قرآن به این گروه هشدار می دهد و می فرماید:

ص : ۱۷۸

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ...﴾. (۱)

«آیا شما تصور می کنید که خداوند شماها را به حال خود واگذار خواهد نمود، و مجاهد را از غیر مجاهد باز نخواهد شناخت. و گروهی را که جز خدا و پیامبر و مؤمنان رازداری اتخاذ نکرده اند، از گروهی که نقطه مقابل آنان هستند جدا نخواهد نمود».

شکی نیست که خداوند از ازل از رفتار انسان آگاه است. و برای علم و آگاهی او زمان مشخصی وجود ندارد. و این که در این آیه می فرماید: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا﴾، مقصود دانستن نیست، بلکه آشکار کردن ضمائم و اندیشه های مجاهدان و غیر مجاهدان است چنان که قرآن در آیه دیگر همین مطلب را با جمله ای که مفید معنی مشخص و آشکار کرده است، بیان می کند، آنجا که می فرماید:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾. (۲)

«خداوند جامعه با ایمان را به نحوی که هستند ترک نخواهد نمود تا این که ناپاک را از پاک جدا سازد و معرفی نماید».

و به همین مضمون آیه های ۱۴۱-۱۵۴ از سوره آل عمران است.

ص : ۱۷۹

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۶.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۳۲- واقعه غدیر یا اكمال دین

آیات موضوع

۱- (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). (مائده/۶۷)

۲- (الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا). (مائده ۳)

۳- (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ). (معارج/۳-۱)

ترجمه آیات

۱- «ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را بجا نیاورده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند».

۲- «امروز کافران از (نابودی) دین شما نومید شدند از آنان مترسید و از

من بترسید، امروز دین شما را تکمیل کردم و نعمت خود را به پایان رسانیدم و اسلام را به عنوان دین، برای شما برگزیدم».

۳_ «درخواست کننده ای درخواست عذاب کرد و واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند از سوی خداوند که دارای فرشتگانی است که به آسمان صعود می کنند».

تفسیر آیات

اشاره

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال دهم هجرت، برای تعلیم مراسم حج به مکه عزیمت نمود. این بار، انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز (صلی الله علیه و آله) مصادف گردید و از این جهت آن را «حجّه الوداع» نامیدند. افرادی که به شوق همسفری یا آموزش مراسم حج در رکاب وی بودند، تا ۱۲۰ هزار تخمین زده شده اند.

مراسم حج به پایان رسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) راه مدینه را در پیش گرفت و گروه انبوهی او را بدرقه می کردند. جز کسانی که در مکه به او پیوسته بودند. همگی در رکاب او بودند. کاروان به پهنه ای به نام «غدیر خم» که در سه میلی «جحفه» قرار دارد، رسید. ناگهان پیک وحی فرا رسید و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمان توقف داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز دستور داد که همه، از حرکت باز ایستند تا بازماندگان فرا رسند.

کاروانیان که از توقف ناگهانی و بی موقع پیامبر در منطقه داغ و بی آب، آن هم در نیمه روز که آفتاب بس سوزنده و زمین تفتیده بود، در شگفت ماندند.

مردم زیر لبها می گفتند: فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است و در اهمیت فرمان، این بس که به پیامبر مأموریت داده که در این شرایط نامساعد، همه مردم را از حرکت باز دارد تا فرمان خدا را ابلاغ کند.

فرمان خدا برای رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در آیه زیر بیان گردید.

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ

«ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را بجا نیاورده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند».

دَقَّتْ در مضمون آیه ما را به نکات زیرمتوجه می کند:

اولاً: فرمانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای ابلاغ آن مأموریت پیدا کرده بود، آنچنان خطیر و عظیم بود که هر گاه (بر فرض محال) در رساندن آن خوف و ترسی به خود راه می داد و آن را ابلاغ نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود، بلکه با انجام این مأموریت رسالت وی تکمیل خواهد گشت.

به عبارت دیگر: مقصود از (ما أَنْزَلَ) (چیزی که بر تو نازل گردید) نمی تواند مجموع آیات قرآن و دستورهای اسلامی باشد. زیرا ناگفته پیداست که هر گاه پیامبر مجموع دستورهای الهی را ابلاغ نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود و یک چنین امر بدیهی نیاز به گفتن و نزول آیه ندارد، بلکه مقصود از آن، ابلاغ موضوع خاصی است که ابلاغ آن مکمل رسالت شمرده می شود و تا ابلاغ نگردد وظیفه خطیر رسالت رنگ تکامل بخود نمی گیرد.

بنابراین باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلامی پیوستگی داشته و بسان یگانگی خدا و رسالت خود پیامبر امر خطیری شمرده شود.

ثانیاً: از نظر محاسبات اجتماعی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) احتمال می داد که در طریق انجام این مأموریت، ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد و یا او را در انجام این مأموریت به قوم و خویش گرایشی متهم کنند و خداوند برای تقویت اراده پیامبر می فرماید:

(وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ).

ص : ۱۸۲

اکنون باید دید در میان احتمالاتی (۱) که مفسران اسلامی در تعیین موضوع مأموریت گفته اند، کدام به مضمون آیه نزدیکتر است.

محدثان شیعه و همچنین سی تن از محدثان اهل تسنن (۲) می گویند که آیه در روز غدیر خم نازل گردیده، روزی که خدا به پیامبر مأموریت داد که علی (علیه السلام) را به عنوان مولای مؤمنان معرفی کند.

ولایت و جانشینی امام از پیامبر، از موضوعات خطیر و پراهمیت بود که جاداشت ابلاغ آن مکمل رسالت گردیده و خودداری در بیان آن مایه نقص در امر رسالت شمرده شود.

همچنین جا داشت که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) از نظر محاسبات اجتماعی، خوف ورع بی به خود راه دهد زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند علی (علیه السلام) که بیش از ۳۳ بهار از عمر او نگذشته بود، بر گروهی که از نظر سن و سال، از او بالاتر بودند، بسیار سخت و دشوار بود. گذشته بر این، خون بستگان همین افراد که دور پیامبر را گرفته بودند، در صحنه های نبرد با شمشیر علی (علیه السلام) ریخته شده بود و حکومت چنین فردی بر یک ملت کینه توز بسیار گران بود.

علاوه بر این، علی (علیه السلام) پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و داماد وی بود. تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوتاه بین _ که وجود چنین افراد در تمام جوامع بشری کم نیست _ سبب می شد که آن را به یک نوع تعصب فامیلی حمل کنند و به صورت

ص : ۱۸۳

۱- [۱] فخر رازی در تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحه ۶۳۵، احتمالات دهگانه ای در موضوع مأموریت پیامبر داده است، در حالی که هیچ کدام از آنها علاوه بر اینکه مدرک درستی ندارند، واجد دو شرطی که از آیه در باره موضوع مأموریت استفاده نمودیم، نیست و اکثر آنها چندان اهمیتی ندارند که عدم ابلاغ آنها لطمه به رسالت پیامبر بزند و نه ابلاغ آنها مایه ترس و رعب شود. اینک بیان برخی از احتمالات: الف: آیه مربوط به حکم رجم و سنگسار کردن زنان و مردان آلوده است. ب: آیه، در باره انتقاد یهود از پیامبر نازل شده است.

۲- [۲] به کتاب الغدیر، ج ۱ مراجعه فرمایید.

غیر صحیح تفسیر نمایند.

برخلاف این زمینه های نامساعد، اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری نهضت را با نصب جانشینی، تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنما تکمیل گرداند .

تفصیل این واقعه ابدی و جاودانی

آفتاب داغ و سوزاننده نیمروز هیجدهم ماه ذی الحجه، بر سرزمین غدیر خم بشدت می تابید و دشت و دمن را با اشعه خود گرم و سوزان ساخته بود و گروه انبوهی که تاریخ، تعداد آنها را از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار ضبط کرده است، در آن نقطه به فرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند و در انتظار حادثه تاریخی آن روز بسر می بردند و از شدت گرما یک طرف عبا را زیر پا و طرف دیگر را روی سر قرار می دادند.

در این لحظات حساس طنین اذان نماز ظهر، سراسر بیابان را فرا گرفت و ندای تکبیر مؤذن بلند شد و مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه _ که هرگز سرزمین غدیر، نظیر آن را بخاطر نداشت _ برگزار کرد. سپس به میان جمعیت آمد و روی نقطه بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود، قرار گرفت و با صدای بلند خطابه ای به شرح زیر ایراد کرد:

«الحمد لله ونستعینه ونؤمن به ونتوکل علیه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا الذي لا هادي لمن ضلّ ولا مضلّ لمن هدى وأشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله أمّا بعد: أيها الناس إني اوشك أن ادعى فأجبت وأنّي مسؤول وأنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنّك قد بلغت ونصحت وجهدت، فجزاك الله خيراً قال: أَلستم تشهدون أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ جنته حقّوناره حق، وأنّ الساعة آتية لا ريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور؟

قالوا: بلى نشهد بذلك. قال: اللهم أشهد... فانظروني كيف تخلفوني في الثقلين.

فنادى مناد: ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر، كتاب الله، طرف بيد الله عز وجل وطرف بأيديكم، فتمسكوا به لا تضلوا و الآخر الأصغر عترتي وأن اللطيف الخبير نبأني أنهما لن يترقا حتى يردا على الحوض، فسألت ذلك لهما ربّي، فلا تقدّموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنها فتهلكوا.

ثم أخذ بيد علي فرفعها حتى روى بيضاء آباطهما وعرفه القوم أجمعون فقال:

أيها الناس من أولى الناس بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: إن الله مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه، فعلى مولاه يقولها ثلاث مرات، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حيث دار، ألا فليبلغ الشاهد الغائب.

ثم لم يترقا حتى نزل أمين وحى الله بقوله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...) الآية.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): الله أكبر، على اكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الرب برسالتى والولاية لعلّى من بعدى» (١).

«ستایش از آن خداست. از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از شرّ نفسهای خویش و بدی کردارهای خود به خدایی که جز او برای گمراهان هادی و راهنمایی نیست، پناه می بریم، به خدایی که هر کس را هدایت نمود، برای او گمراه کننده ای نیست. گواهی می دهیم که جز او خدایی نیست و محمد بنده خدا و فرستاده اوست.

ص : ۱۸۵

۱- [۱] بنابه نقل امام احمد بن حنبل در مسند، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار کرد.

هان ای مردم، خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که به زودی دعوت حق را لیک می گویم و از میان شما می روم و من مسئول و شما نیز مسئول هستید. در باره من چه می گوید؟

یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ نمودی و نسبت به ما خیر خواهی و نصیحت کردی و در این راه کوشش نمودی. خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

وقتی سکوت و آرامش بر آن جمعیت حکمفرما شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خدای نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست؟ بهشت و دوزخ و مرگ حق است؟ و روز رستاخیز بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند افرادی را که در دل خاک پنهان شده اند، زنده خواهد نمود؟

— یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله): چرا، چرا، گواهی می دهیم.

— پیامبر (صلی الله علیه و آله): من در میان شما دو چیز گرانها و سنگین به یادگار می گذارم، چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟

ناشناسی پرسید: مقصود از این دو چیز گرانها چیست؟

— پیامبر (صلی الله علیه و آله): ثقل اکبر، کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، به کتاب خدا چنگ زنیید تا گمراه نشوید. ثقل اصغر، عترت و اهل بیت من است، خدایم به من خبر داده است که این دو یادگار من، تا روز رستاخیز، از هم جدا نمی شوند هان ای مردم، بر کتاب خدا و عترت من سبقت و پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید.

در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد و همه جمعیت، علی را در کنار پیامبر دیدند (و فهمیدند که مقصود از این اجتماع، حادثه ای است که مربوط به علی (علیه السلام) می باشد، همگی با ولع خاصی آماده شدند که به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوش فرا دهند.

— پیامبر (صلی الله علیه وآله): ای مردم، سزاوارترین فرد بر مؤمنان، از خود آنها کیست؟

— یاران پیامبر: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

— پیامبر (صلی الله علیه وآله): خدا مولای من، و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان سزاوارتر و اولی هستم. هان ای مردم، هر کس که من مولای او هستم. علی مولای اوست. و این جمله را سه بار تکرار کرد.

سپس گفت: پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. خدایا یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل نما. پروردگارا علی را محور حق قرار بده».

این جمله ها را بیان کرد و سپس فرمود: لازم است حاضران به غائبان خبر دهند و دیگران را از این حادثه مطلع سازند.

هنوز اجتماع پرشکوه، به حال خود برپا بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) بشارت داد که خداوند امروز آیین خود را تکمیل نمود و نعمت خویش را بر جامعه با ایمان، ارزانی داشت و آیه زیر به وسیله پیک وحی نازل گردید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا). (۱)

در این لحظه صدای تکبیر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بلند شد و گفت: خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل گردانید و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من خوشنود گشت» (۲).

پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جایگاه خود پایین آمد و یاران او دسته دسته به علی (علیه السلام) تبریک می گفتند و او را مولای خود و مولای هر مرد و زن با ایمان می خواندند.

ص : ۱۸۷

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۳.

۲- [۲] پایان ترجمه خطبه و متن آن از کتاب «الغدیر» ج ۱، ص ۱۰-۱۱ اخذ شده است.

در این موقع، «حسان بن ثابت» شاعر رسول خدا برخاست و این حادثه تاریخی را در قالب شعر ریخت از چکامه او فقط دو بیت را نقل می‌کنیم:

فقال له قُم يا علي فإِنِّي *** رضيتك بعدى إماماً وهادياً

فمن كنت مولاه فهذا وليه *** فكونوا له أتباع صدق موالياً

«پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وی فرمود: برخیز ای علی که من تو را برای پیشوایی مردم و راهنمایی آن پس از خود برگزیدم. هر کس که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست. مردم! بر شما لازم است از پیروان راستین و دوستداران واقعی علی باشید».

آنچه نگارش یافت، خلاصه این واقعه تاریخی است که در مدارک دانشمندان اهل سنت وارد شده و در کتابهای شیعه این واقعه به طور گسترده تر از این، بیان گردیده است.

مرحوم طبرسی، در کتاب احتجاج(۱)، خطبه مشروحه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که علاقمندان می‌توانند به آن کتاب، مراجعه کنند.

واقعه ابدی و جاودانی

اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر در تمام قرون و اعصار به صورت یک تاریخ زنده که قلوب و دلها به سوی آن جذب می‌شوند، بماند و نویسندگان اسلامی در هر عصر و زمانی در کتابهای تفسیر و تاریخ و حدیث و کلام، درباره آن سخن بگویند و گویندگان مذهبی در مجالس و خطابه در باره آن داد سخن دهند و آن را از فضایل غیر قابل انکار امام بشمارند. نه تنها خطبا و گویندگان بلکه شعرا و سرایندگان، از این واقعه الهام گرفته و ذوق ادبی خود را از تفکر و اندیشه درباره این حادثه و از مزید اخلاص به صاحب ولایت مشتعل سازند

ص : ۱۸۸

۱- [۱] احتجاج، ج ۱، ص ۳۸، ط أسوه.

وعالترین قطعاتی را به صورتهای گوناگون وبه زبانهای مختلف از خود به یادگار بگذارند.

از این جهت، کمتر واقعه تاریخی در جهان، بسان رویداد «غدیر» مورد توجه طبقات مختلف از محدث و مفسر و از متکلم و فیلسوف، از خطیب و شاعر و از مورخ و سیره نویس قرار گرفته و تا این اندازه در باره آن عنایت مبذول شده است.

یکی از علل ابدیت و جاودانی بودن این حدیث نزول سه آیه (۱) از آیات قرآن درباره این واقعه است، و تا روزی که قرآن ابدی و جاودانی است، این واقعه تاریخی نیز ابدی بوده و از خاطره ها محو نخواهد شد.

از آنجا که جامعه اسلامی در اعصار دیرینه وهم اکنون جامعه شیعه، آن را یکی از اعیاد مذهبی می شمارند و مراسمی را که در دیگر اعیاد اسلامی برپا می دارند، در این روز نیز انجام می دهند طبعاً واقعه تاریخی غدیر رنگ ابدیت به خود گرفته و هیچ گاه از خاطره ها فراموش نمی شود.

از مراجعه به تاریخ به خوبی معلوم می شود که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام، در میان مسلمانان به نام عید غدیر معروف بود، تا آنجا که «ابن خلکان» در باره «المستعلی ابن المستنصر» می گوید: در سال ۴۸۷ در روز عید غدیر خم که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام است، مردم با او بیعت کردند (۲) و در باره المستنصر بالله، العبیدی می نویسد: وی در سال ۴۸۷ دوازده شب به آخر ماه ذی الحجه باقی مانده بود، در گذشت. این شب شب هیجدهم ماه ذی الحجه شب عید غدیر است. (۳)

ابوریحان بیرونی در کتاب «الآثار الباقیه» عید غدیر را از عیدهایی شمرده که همه مسلمانان، برپا می داشتند و جشن می گرفتند.

ص : ۱۸۹

۱- [۱] آیه ابلاغ ، مائده/۶۷، آیه اکمال، مائده/۳، آیه سؤال عذاب، معارج/۳.

۲- [۲] به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۸ مراجعه فرمایید.

۳- [۳] به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۸ مراجعه فرمایید.

نه تنها ابن خلکان و ابوریحان بیرونی، این روز را عید می نامند، بلکه «ثعالبی» نیز این شب را از شبهای معروف در میان امت اسلامی شمرده است. (۱)

ریشه این عید اسلامی به خود روز غدیر باز می گردد، زیرا در آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مهاجران و انصار بلکه به همسران خود دستور داد که بر علی وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلتی بزرگ تبریک بگویند.

«زید بن ارقم» می گوید: از مهاجرین، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر، نخستین کسانی بودند که با علی دست بیعت دادند و مراسم تبریک و بیعت تا مغرب ادامه داشت.

دلایل دیگر ابدیت واقعه

در اهمیت این رویداد تاریخی همین اندازه کافیست که این واقعه تاریخی را صد و ده صحابی نقل کرده اند. البته این جمله نه به آن معنی است که از آن گروه زیاد تنها همین افراد، این حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتابهای دانشمندان اهل تسنن نام صد و ده تن به چشم می خورد. درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنان خود را در جامعه صد هزار نفری القاء نمود، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند که از آنان حدیثی نقل نشده است و گروهی از آنها این واقعه را نقل کرده اند، ولی تاریخ موقّق به درج نام آنان نگردیده است و اگر هم درج کرده است، به دست ما نرسیده است.

در قرن دوّم اسلامی که عصر تابعان است، هشتاد و نه تن از آنان به نقل این حدیث پرداخته اند.

راویان حدیث غدیر در قرنهای بعدی همگی علما و دانشمندان اهل تسنن می باشند، سیصد و شصت تن از آنها این حدیث را در کتابهای خود گرد آورده و گروه

ص : ۱۹۰

۱- [۱] به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۸ مراجعه فرمایید.

زیادی به صحت و استواری آن اعتراف نموده اند.

در قرن سوم نود و دو دانشمند، در قرن چهارم چهل و سه، در قرن پنجم بیست و چهار، در قرن ششم بیست، در قرن هفتم بیست و یک، در قرن هشتم هیجده، در قرن نهم شانزده، در قرن دهم چهارده، در قرن یازدهم دوازده، در قرن دوازدهم سیزده، در قرن سیزدهم دوازده و در قرن چهاردهم بیست دانشمند، این حدیث را نقل کرده اند.

گروهی تنها به نقل این حدیث اکتفا نکرده بلکه درباره اسناد و مفاد آن مستقلاً کتابهایی نوشته اند.

مورخ بزرگ اسلامی، طبری، کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» نوشته و این حدیث را از هفتاد و پنج طریق از پیامبر نقل کرده است.

ابن عقده کوفی، در رساله «ولایت» این حدیث را از صد و پنج تن نقل کرده است.

ابوبکر محمد بن عمر بغدادی معروف به جمعانی، این حدیث را از بیست و پنج طریق نقل نموده است.

از بزرگان حدیث:

احمد بن حنبل شیبانی به ۴۰ سند نقل کرده است.

ابن حجر عسقلانی به ۲۵ سند نقل کرده است.

جزری شافعی به ۸۰ سند نقل کرده است.

ابوسعید سجستانی به ۱۲۰ سند نقل کرده است.

امیر محمد یمنی به ۴۰ سند نقل کرده است.

نسائی به ۲۵۰ سند نقل کرده است.

ابوالعلاء همدانی به ۱۰۰ سند نقل کرده است.

ص : ۱۹۱

ابوالعرفان حبان به ۳۰ سند نقل کرده است.

تعداد کسانی که مستقلاً درباره خصوصیات این واقعه تاریخی کتاب نوشته اند، ۲۶ نفر می باشد و شاید کسانی باشند که درباره این رویداد رساله و کتاب نوشته اند که تاریخ نام آنها را ضبط نکرده است.

دانشمندان شیعه درباره این واقعت تاریخی، کتابهای ارزنده ای نوشته اند، و جامع ترین آنها کتاب تاریخی «الغدیر» است که به خامه توانای نویسنده مشهور اسلامی، علامه مجاهد مرحوم آیه الله امینی نگارش یافته است و در نگارش این بخش از این کتاب، استفاده فراوانی از کتاب «الغدیر» بعمل آمد.

قرآن و رویداد غدیر

در مورد رویداد «غدیر» گذشته بر آیه «تبلیغ» یعنی آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) دو آیه دیگر نازل شده و به حادثه ابدیت و جاودانگی بخشیده است این دو آیه عبارتند از:

۱_ آیه اکمال دین.

۲_ آیه سؤال عذاب.

اینک درباره هر دو آیه به بحث و گفتگو می پردازیم:

(الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا).

«امروز کسانی که کفر از (نابودی) دین شما نومید شدند از آنان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را تکمیل کردم و نعمت خود را به پایان رسانیدم و اسلام را به عنوان دین، برای شما برگزیدم.»

ص : ۱۹۲

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۳. وس و ره معارج، آیه های ۳_۱.

دقت در مضمون آیه اکمال دین، می رساند که روز نزول آیه، حادثه بسیار مهمی رخ داد که مایه نومییدی دشمنان از پیروزی بر اسلام و موجب کمال دین و اتمام نعمت های معنوی خدا شده است اکنون باید دید چه روزی می تواند حامل چنین نویدهایی باشد و با این خصوصیات و نشانه ها خود را در عرصه تاریخ نشان دهد؟

۱_ آیا روز فتح مکه می تواند دارای چنین خصوصیتی باشد؟ به طور مسلم نه زیرا در آن روز پیمانهای مسلمانان با مشرکان به قوت خود باقی بود و هنوز مراسم حج بسان عصر جاهلی برگزار می شد. و قسمتی از احکام پس از آن فرود آمده است از این جهت نه یاسی بر کافران منطقه مستولی شده بود و نه آیین _ به معنی بیان فروع و نه به معنی تحکیم پایه های آن _ تکمیل گردیده بود.

۲_ آیا روز اعلام بیزاری از مشرکان می تواند مظهر چنین روزی باشد به تصور اینکه یاس و نومییدی در چنین روزی بر مشرکان مستولی گردید؟ باز می گوئیم نه زیرا بیان دین به معنی احکام در آن روز پایان نیافته بود به گواه اینکه قسمتی از «حدود» و «قصاص» و احکام مربوط به «کلاله» پس از اعلام بیزاری نازل گردیده است. و تنها مسئله یاس کافران نشانه آن روز نیست. بلکه یاس توأم با تکمیل آیین، و هرگز در روز اعلام بیزاری، این دو نوید به صورت توأم در آن روز تحقق پذیرفته بود.

اکنون باید دید روزی که حامل این نوید گرانبها بود چه روزی بوده است؟!

گروهی نظر می دهند که این روز، همان روز «عرفه» سال دهم هجرت است که در تاریخ به نام «حجّه الوداع» معروف است ولی با توجه به حوادث تاریخی این دو نوید گرانبها در چنین روزی تحقق پذیرفت.

مسئله یاس و نومییدی به دو صورت می تواند مطرح گردد:

الف: یاس قریش و مشرکان شبه جزیره / یک چنین نومییدی پیش از این روز تحقق پذیرفته بود و قریش در روز فتح مکه، و دیگر مشرکان در روز اعلام بیزاری، از پیروزی اسلام کاملاً مأیوس شده بودند در این صورت صحیح نخواهد بود که بگوئیم

در روز عرفه سال دهم حجه الوداع یأس و نومیدی مشرکان جامه عمل پوشید در حالی که چنین کاری یک سال و اندی قبل، تحقق پذیرفته بود.

ب: یأس همه کافران روی زمین به یک چنین نومیدی تا آن روز جامه عمل پوشیده بود.

اما مسئله تکمیل دین اگر مقصود از «دین» احکام و فروع دین باشد هرگز پرونده بیان احکام الهی در روز عرفه بسته نشد بلکه یک رشته احکام مربوط به «ربا و ارث و کلاله» پس از روز عرفه (حجه الوداع) نازل شده است. (۱)

تنها روزی که می تواند بستر این دو نوید الهی باشد، همان روز «غدیر» است که با تعیین جانشین پیامبر هم یأس بر دشمنان مستولی گردید و هم آیین خدا تکمیل شد. البته مقصود از یأس، نومیدی مخصوصی است که با تکمیل دین توأم می باشد. و مقصود از تکمیل دین، تکمیل ارکان و پی ریزی اسباب بقاء آن است، نه بیان فروع و جزئیات، اکنون به بیان هر دو مطلب می پردازیم:

الف: تعیین جانشین و استیلاء یأس

روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) جانشین خود را رسماً تعیین کرد، در آن روز کافران در یأس و نومیدی از محو نابودی اسلام، فرو رفتند زیرا آنان تصوّر می کردند که آیین اسلام قائم به شخص پیامبر است و با رحلت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) از میان می رود و اوضاع به حال سابق بازمی گردد. وقتی مشاهده کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرد شایسته ای را که از نظر علم و دانش، عدالت و دادگری، قدرت و قاطعیت بی نظیر بود، برای رهبری تعیین کرد و مسلمانان با او بیعت کردند، از زوال اسلام نومید گردیدند. و به کلی مأیوس شدند و دیدند که اسلام به صورت یک آیین ریشه دار در آمد، و دیگر

ص : ۱۹۴

۱- [۱] الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۶۵، و ج ۲، ص ۲۵۱.

برای آن تزلزلی نیست.

آیات قرآنی گواهی می دهد که کافران پیوسته طمع به دین مسلمانان دوخته بودند و آخرین آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آیین خود باز دارند، و به کیش نیاکان خود برگردانند چنانکه می فرماید:

(وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا). (۱)

«بسیاری از اهل کتاب آرزو کردند که شماها را پس از ایمان، به سوی کفر باز گردانند».

پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیره و سقوط پایگاه شرک در مکه از امید آنان می کاست ولی آخرین پناهگاه خیالی آنان این بود که چون آورنده آیین جدید، فرزندی ندارد که پس از درگذشت او حکومت جوان اسلام را رهبری کند، از این لحاظ، اساس حکومت اسلامی پس از رحلت او فرو می ریزد و چیزی طول نمی کشد که بر آن پیروز می شوند و وضع، به همان حال نخست بازمی گردد.

قرآن سخن کافران را در این باره برای ما نقل می کند چنانکه می فرماید:

(أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِعُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ). (۲)

«بلکه آنان می گویند که او (پیامبر) شاعری است و ما انتظار می بریم که او دچار حوادث روزگار گردد و از دنیا برود».

این آخرین نقشه ای بود که کافران به آن امیدوار بودند ولی روزی که رسول خدا، وصی خویش و رهبر مسلمانان را پس از خود تعیین نمود، آن روز، روزی بود که شبیحی از ترس و یأس بر فراز زندگی مشرکان سایه افکند و طمع آنان از بین رفت.

ص : ۱۹۵

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۲- [۲] سوره طور، آیه ۳۰.

اگر امروز با نصب خلیفه و تعیین جانشین، یأس بر مشرکان مستولی گردید، آیین اسلام نیز به صورت آیین کامل درآمد، و مقصود از «اکمال دین» در آیه، بیان فروع و وظایف عملی مسلمانان نیست، بلکه فراهم ساختن بقاء و پایداری آن است که با تعیین پیشوا، انجام گرفت دین الهی با مکتب بشری فرق دارد یک مسلک فلسفی و حقوقی که در کتابی نگارش می یابد نویسنده آن کاری با پیاده شدن و اجرای آن ندارد، در حالی که آیین الهی که هدف از آن پیاده شدن آن، در زندگی مردم است در صورتی یک آیین کامل به شمار می رود که مقدمات پیاده شدن و اجرا و پایداری آن پس از رهبر در آن پیش بینی شود، و در غیر این صورت، آیین کاملی نخواهد بود از این جهت باید گفت در آن روز علاوه بر اینکه یأس سراسر زندگی آنان را فرا گرفت، آیین اسلام به صورت یک دین با اساس و قابل بقا درآمد، و با تحکیم و تثبیت علل استقرار و بقاء، یعنی تعیین رهبر، دین تکمیل گردید و با در نظر گرفتن این معنی جمله های آیه با هم کاملاً مربوط و متناسب می گردد. و روز تحقق این دو حادثه معین می شود.

مدارک نزول آیه در غدیر

مفسران و محدثان اسلامی نزول آیه را در روز غدیر یادآور شده اند. و ما در این جا به بخشی از این مدارک اشاره می کنیم. و اگر مدارک شیعه را در این مورد، بر مدارک اهل سنت اضافه کنیم، قهراً مسئله به عالی ترین حد از «تواتر» می رسد. علاقمندان می توانند به کتابهای یاد شده در زیر مراجعه کنند در این کتابها که همگی به قلم دانشمندان اهل سنت نوشته شده است تصریح شده که این آیه در روز «غدیر» نازل گردیده است. مانند:

۱_ الولاية تأليف طبري (متوفى ۳۱۰هـ).

۲_ تفسير ابن كثير شامی، (۷۷۴هـ) ج ۲، ص ۱۴.

۳_ تفسير الدر المنثور سيوطي شافعي، متوفى (۹۱۱هـ) ج ۲، ص ۲۵۹ والاتقان، ج ۱، ص ۳۱ (ط ۱۳۶۰).

۴_ تاريخ ابوبكر خطيب بغدادی، متوفى (۴۳) ج ۸، ص ۲۹۰.

۵_ شيخ الإسلام حموينی، در فرايد السمطين باب ۱۳.

۶_ خوارزمی، متوفى (۵۶۸هـ) در مناقب، ص ۸۰ و ۹۴.

۷_ تاريخ ابن كثير، ج ۵، ۲۱۰۱.

۸_ تذکره سبط ابن جوزی حنفي، متوفى (۶۵۴)، ص ۱۸.

علامه عالیقدر مرحوم امینی در کتاب جاوید «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۰ به بعد، اقوال و روایات وارد از طریق اهل سنت را که همگی گواهی می دهند که آیه (الْیَوْمَ اكْمَلْتُ) در روز غدیر نازل شده است به تفصیل نقل کرده است اما روایات شیعه در باره شأن نزول آیه شریفه، در کتابهای مربوط به امامت و در تفاسیر معتبر موجود می باشد.

نکاتی چند در مورد آیه

۱_ گروهی از مفسران مانند فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و آلوسی در «روح المعانی» و عبده در «المنار» نقل می کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از نزول این آیه، بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

هرگاه وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (طبق نقل کلینی در کافی و نقل اهل سنت) روز دوازدهم ربیع اتفاق افتاده باشد، روز نزول آیه، روز هیجدهم ذی الحجه، روز غدیر خواهد بود. البته مشروط بر اینکه روز غدیر، و روز وفات پیامبر را حساب نکنیم، و دو ماه از سه ماه را پشت سرهم، ۲۹ روز بگیریم.

ص : ۱۹۷

۲- بسیاری از روایات که نزول آیه را روز غدیر معرفی می کنند، یادآور می شوند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از نصب علی (علیه السلام) برای خلافت چنین فرمود:

«اللّٰه اکبر علی إكمال الدّین وإتمام النعمه ورضا الرّب برسالتی وبالولایه لعلی (علیه السلام) من بعدی».^(۱)

«سپاس خداوندی را بر تکمیل آیین، و اتمام نعمت، و رضایت او بر رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من».

همان طور که ملاحظه می کنید پیامبر، مضمون آیه مورد بحث را در کلام خود وارد کرده است و این خود می رساند که آیه یاد شده در باره غدیر نازل گردیده است.

۳- در حالی که این دلایل قطع آور، بر استقلال آیه گواهی می دهند ولی خود آیه در لابلای احکام مربوط به گوشت های حلال و حرام قرار گرفته است، و نکته آن بر افراد آگاه از اوضاع صدر اسلام مخفی و پنهان نیست زیرا تاریخ و حدیث صحیح گواهی می دهند که پیامبر خواست وصیت نامه ای برای امت خود تنظیم کند که پس از وی گمراه نشوند وقتی شخصیت های متنفذ پی بردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواهد در باره خلافت مطلبی بنویسد فوراً او را به هذیان گویی متهم کردند.^(۲)

این حادثه و مانند آنها که تاریخ یادآور آنها است، حاکی است که افرادی در آغاز اسلام در باره مسئله خلافت و جانشینی رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)، حساسیت خاصی داشتند و برای انکار آن حد و مرزی نمی شناختند.

به خاطر چنین شرایط حاکم بر جوّ نزول آیه و برای محافظت آیه از هر نوع تحریف و تغییر، از یک اصل عقلایی پیروی شده است و آن پوشانیدن شیئی نفیس با

ص : ۱۹۸

۱- [۱] «الغدیر» ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- [۲] این مطلب در کتاب های تاریخ و حدیث آمده است و بخاری، آن را در نقاط مختلفی از صحیح خود نقل کرده از آن جمله، ج ۱، کتاب «العلم» ص ۲۲، و مسلم در صحیح خود، ج ۲، ص ۱۴، کتاب «وصایا» نیز آورده است.

یک رشته امور ساده که کمتر مورد توجه قرار می گیرد.

در این جا رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) به فرمان خدا مأمور است آیه مربوط به جانشینی را در میان مطالب ساده قرار دهد تا کمتر مورد توجه مخالفان سرسخت قرار گیرد و از این طریق این سند الهی به دست آیندگان برسد.

وهمگی می دانیم وضع و قرارگیری هر آیه ای در هر جایی از سوره ها به فرمان پیامبر و دستور او بوده است و اصولاً جمع آوری قرآن به همین صورت، مدرکی جز دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارد، و تاریخ جمع آوری قرآن به وسیله یاران او، فاقد ارزش تاریخی است و فقط کار یاران او نگارش قرآن به لهجه واحدی و طرد دیگر لهجه ها بوده است. و مشروح این قسمت را باید در تاریخ قرآن خواند.

آیه سؤال عذاب

سومین آیه ای که درباره حادثه «غدیر» نازل شده، آیه «سؤال عذاب» است.

توضیح اینکه: وقتی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه در روز غدیر خم، به خلافت نصب نمود، این خبر در اطراف منتشر شد، «نعمان بن حارث فهري» خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ما را به یکتایی خدا دعوت کردی، ما نیز گواهی دادیم، سپس دستور دادی نماز و روزه و حج و زکات انجام دهیم، انجام دادیم، به این اندازه راضی نشدی حتی این جوان را (اشاره به علی (علیه السلام) کرد) به جانشینی خود نصب کردی آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از جانب خدا؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست، از جانب خدا است در این موقع نعمان صورت خود را از پیامبر برگردانید و گفت:

(اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَ مِنَ السَّمَاءِ). (۱)

ص : ۱۹۹

«خداوندا اگر این سخن حق، و از جانب تو است سنگی از آسمان بر ما فرود آر».

وقتی سخن او به پایان رسید ناگهان سنگی از آسمان فرود آمد و او را کشت. در این باره آیه های یاد شده در زیر فرود آمد:

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ). (۱)

«درخواست کننده در خواست عذاب کرد و واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند از سوی خداوند که دارای فرشتگانی است که به آسمان صعود می کنند». (۲)

شأن نزول یاد شده را مفسّران و محدّثان شیعه و گروهی از اهل سنّت که تعداد آنها به سی نفر می رسد نقل کرده اند که می توان از خصوصیات آنها با مراجعه به کتاب «الغدیر» آگاه شد. (۳)

شبهات ابن تیمیه و پاسخ های مرحوم علامه امینی

اشاره

شأن نزول یاد شده مورد پذیرش علمای اسلام بوده جز اینکه «ابن تیمیه» که با خاندان رسالت رابطه خوبی ندارد، در کتاب «منهاج السنه» که به راستی باید آن را «منهاج البدعه» نامید، با طرح اشکالات هفتگانه به انکار و تکذیب آن برخاسته است و مرحوم علامه امینی در نخستین جلد «الغدیر» به مجموع ایرادهای او پاسخ منطقی داده است و ما به صورت فشرده به نقل اجمالی این پرسش ها و پاسخ ها می پردازیم:

پرسش:

اشاره

۱- سرگذشت غدیر پس از مراجعت از «حجه الوداع» بوده است در حالی که در شأن نزول دارد که نعمان در «ابطح» خدمت پیامبر رسید، و ابطح از آن سرزمین مکه است.

ص: ۲۰۰

۱- [۱] سوره معارج، آیه های ۱-۳.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۲.

۳- [۳] الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۶.

پاسخ:

اولاً: در روایات سیره حلبی و سبط ابن جوزی و غیره وارد شده است که نعمان در مسجد مدینه حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و این گفتگو را انجام داد.

ثانیاً: ابطح در لغت عرب به سرزمین شنزار گفته می شود و هر نقطه ای را که سیل از آن عبور می کند، «ابطح» می گویند در این مورد مراجعه به کتابهای لغت کافی است.

پرسش:

اشاره

۲_ سوره معارج مکی است و ده سال پیش از حادثه غدیر نازل شده است در این صورت چگونه می تواند ناظر به حادثه ای باشد که پس از واقعه غدیر رخ داده است.

پاسخ:

میزان در وصف سوره ها به مکی و مدنی بودن اکثریت آیات هر سوره است چه بسیار سوره هایی است که مکی است ولی برخی از آیات آن در مدینه نازل شده و بالعکس. و با مراجعه به قرآنهایی که در بلاد عربی چاپ شده و در آغاز هر سوره به مکی و مدنی بودن آن سوره اشاره شده، این مطلب روشن می گردد.

پرسش:

اشاره

۳_ آیه (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ) (۱) پس از جنگ بدر و پیش از حادثه غدیر نازل شده است.

پاسخ:

این اشکال به راستی اشکال کودکانه است زیرا سخن درباره نزول این آیه نیست، (ناگفته نماند که این آیه پس از جنگ بدر نازل شده است)، بلکه سخن در باره آیه (سأل سائل بعداب واقع) است و نزول آیه نخست پس از حادثه ارتباطی به نزول دومی در آن مقطع ندارد.

پرسش:

اشاره

۴_ وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به حکم آیه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ). (۱)

امان از عذاب است با وجود پیامبر، عذاب نازل نمی شود.

پاسخ:

سیاق آیه حاکی است که مقصود عذابی است که گروهی را نابود سازد، بسان عذابهایی که قرآن در تاریخ پیامبران یاد آور می شود، نه عذاب یک فرد آن هم به درخواست خود و گرنه تاریخ گواهی می دهد که افرادی با نفرین پیامبر هلاک شده اند مانند «اسود بن مطلب» و «مالک بن طلاله» و غیره.

پرسش:

اشاره

۵_ اگر چنین حادثه ای رخ داده باشد باید بسان سرگذشت «اصحاب فیل» معروف گردد.

پاسخ:

حادثه ای که به یک فرد تعلق دارد با آنچه که مربوط به یک جمعیت انبوه است فرق روشنی دارد، گذشته بر این برای نقل سرگذشت دوّمی دواعی فراوانی وجود داشت در حالی که در باره فضایل امام دواعی بر اخفای آن بود با این وضع اگر سی دانشمند مبرز آن را نقل کرده اند باید آن را مربوط به عنایت الهی دانست که از این طریق به حفظ حجت خود پرداخته است.

پرسش:

اشاره

۶_ نعمان طبق شأن نزول، اصول پنجگانه را پذیرفته بود، در این صورت چگونه بر او عذاب فرود آمد؟

پاسخ:

شان نزول حاکی است که او نه تنها در برابر پیامبر تسلیم نبود، بلکه تسلیم خود را در برابر خدا نیز از دست داده بود زیرا گفت:
اگر نصب علی بر خلافت از

ص: ۲۰۲

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۳۳، «خداوند هرگز آنها را عذاب نمی کند تا تو در میان آنان هستی، و همچنین خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالی که استغفار میکنند».

جانب خدا است عذابی بر او فرود آید، چه ارتدادی بالاتر از این.

پرسش:

اشاره

۷_ در کتابهایی که ضبط اسامی صحابه شده است، نامی از نعمان بن حارث نیست.

پاسخ:

تعداد یاران پیامبر بیش از آن است که در کتابها و تراجم آمده است و کسانی که به تاریخ صحابه پرداخته اند هر کدام به اندازه اطلاعات خود، توانسته است اسامی گروهی را ضبط کند و مراجعه به مقدمه کتابهای «الاستیعاب» و «اسد الغابه» و «الاصابه» و استدراکهایی که بر این کتابها نوشته شده است روشنگر این مطلب است. (۱)

ص: ۲۰۳

۱- [۱] الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۶۶.

۳۳- معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن

آیات موضوع

۱- (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ) (قمر/۱-۲).

۲- (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ). (اسراء/۱)

۳- (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى * عَبْدَ سِدْرِهِ الْمُتَّهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) (نجم/۱۳-۱۸)

۴- (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (آل عمران/۶۱)

۵- (وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ). (انعام/۱۲۴).

۶- (وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ * وَقَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ). (صافات/۱۴-۱۵).

۷- (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعَدَ إِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ

ترجمه آیات

۱_ «رستاخیز نزدیک شد و ماه شکافت اگر معجزه ای بینند از آن روی برمی گردانند و می گویند همان سحر و جادوی مستمر است.»

۲_ «منزه و پیراسته است خدایی که پیامبر خود را شب هنگام از مسجد الحرام تا مسجد اقصی برد تا برخی از آیات و نشانه های قدرت خود را نشان او بدهد، او است شنوا و بینا.»

۳_ «و یک بار دیگر هم رسول، او را (جبرئیل را) مشاهده کرد، در نزد مقام سدره المنتهی، بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه (سدره) است. چون سدره می پوشاند آنچه را که احدی از آن آگاه نیست، چشم (محمد صلی الله علیه و آله) از حقایق آن عالم آنچه را باید بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد. آنجا از بزرگتر آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید.»

۴_ «پس از علم و یقین، هرگاه کسی با تو، به محاجه برخیزد بگو بیایید فرزندان و زنان و جان خود را دعوت کنیم و به مباحله برخیزیم و لعنت خدا را بر گروه دروغگو قرار دهیم.»

۵_ «وقتی معجزه ای به سوی آنان بیاید می گویند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که نظیر آنچه را که به پیامبران داده شده است برای ما هم بیاوری.»

۶_ «هرموقع آیت و معجزه ای می دیدند آن را مسخره می کردند و می گفتند که آن جز جادوی آشکار چیزی نیست.»

۷_ «چگونه خداوند هدایت می کند گروهی را که پس از ایمان کفر ورزیدند و گواهی دادند که پیامبر حق است و دلایل حقانیت او بر آنان رسید؟!»

هدف در این بحث، تبیین ماهیت اعجاز و بیان امکان و یا وقوع آن، و کیفیت دلالت آن بر راستگویی آورنده آن نیست، زیرا اینها یک رشته بحثهای طولانی کلامی است که فعلاً برای ما مطرح نیست آنچه در این صفحات برای ما مطرح می باشد، بیان معجزات پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است که در خصوص قرآن وارد شده است، تا از این طریق به تکمیل سیره آن حضرت از نظر قرآن که در صدد برآمده ایم، بپردازیم.

آیاتی که درباره «معجزه های پیامبر (صلی الله علیه و آله)» وارد شده، بر دو نوع می باشند:

۱- آیاتی که به روشنی گواهی می دهند که شخص رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) بسان پیامبران دیگر مبدأ یک رشته معجزات و کراماتی بوده است.

۲- آیاتی که پیامبر از اجابت درخواست معجزه خواهان ابا میورزد و از قیام به آنها خودداری می کند.

محور بحث ما در این بحث، آیات مربوط به بخش نخست می باشد، بحث درباره آیات بخش دوم از موضوع بحث ما خارج است و ما درباره این بخش از آیات در کتاب «راز بزرگ رسالت» (۱) به صورت گسترده سخن گفته ایم، هرچند در باره مهم ترین آیات این موضوع در فصل «واکنش دعوت همگانی» بحث و گفتگو نمودیم. (۲)

صفحات تاریخ، شاهد صحنه هایی از مدعیان دروغگو و متنبیان است، گروهی که در طول تاریخ بشر، از سادگی و کشش فطری بشر به سوی مبدأ و معاد سوء استفاده کرده و با خدعه و تزویر، خود را پیامبران الهی و سفرای غیبی معرفی کرده اند در صورتی که متاعی جز دروغ، و سرمایه ای جز تزویر، و هدفی جز ریاست

ص : ۲۰۶

۱- [۱] راز بزرگ رسالت، ص ۴۱۶ _ ۴۵۸.

۲- [۲] به صفحات ۶۵ _ ۹۲ همین کتاب مراجعه فرمایید.

و حکومت بر مردم نداشته اند.

برای تشخیص پیامبران واقعی از مدعیان دروغین، راهها و نشانه هایی وجود دارد که به وسیله آنها می توان صادق را از کاذب، «نبی» را از «متنبی» تمیز و تشخیص داد.

یکی از آن طرق _ البته یکی، نه طریق منحصر _ این است که مدعی نبوت دارای معجزه باشد یعنی دست به کار خارق العاده ای بزند که نوع بشر حتی نوابغ جهان، قدرت مبارزه با آن را نداشته باشند.

از بررسی آیات قرآن که درباره دعوت پیامبران وارد شده است استفاده می شود که «معجزه خواهی» از پیامبران یک امر فطری بوده است و اتمهای پیشین که پیامبران به سوی آنها اعزام می گردیدند، در همان مرحله نخست، از آنان درخواست معجزه می کردند مثلاً هنگامی که صالح (علیه السلام) قوم ثمود را از خشم خدا بیم داد، و خود را پیامبر خدا معرفی کرد، آنان در پاسخ وی گفتند:

(مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِ آيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). (شعراء/ ۱۵۴)

«تو بشری مانند ما هستی اگر در دعوت خود راستگو هستی آیت و نشانه ای بیاور!»

گاهی پیش از آن که مردم، از پیامبران معجزه ای بخواهند خود آنان به مردم اعلام می کردند که ما دارای معجزه هایی هستیم، حتی گاهی مردم را دعوت می کردند که در اجتماع بزرگ شاهد معجزه های آنان باشند.

۱_ موسی بن عمران (علیه السلام) با فرعون روبرو شد، و رسالت خود را اعلام کرد و به او چنین گفت:

(حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِ آيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). (اعراف/ ۱۰۵- ۱۰۶)

ص: ۲۰۷

«شایسته مقام من این است که در باره خدا جز سخن راست نگویم، من به سوی شما با برهان و آیتی از جانب خدایتان آمده‌ام، ملت اسرائیل را از قید و بند رها ساز! فرعون در پاسخ گفت: اگر در این ادعا راستگو هستی، آیه‌های بیاور! (اعجاز خود را عملی کن)».

۲_ هنگامی که حضرت مسیح مردم را به رسالت خود دعوت نمود، پیش از درخواست مردم، معجزه‌های خود را به مردم اعلام نمود و چنین گفت:

(وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِ آيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ). (آل عمران/۴۹)

«من رسول خدا به سوی بنی اسرائیل هستم و برای شما با نشانه‌هایی و معجزه‌هایی آمده‌ام».

معجزه‌های او در ذیل آیه، شرح داده شده است.

این آیات و آیات دیگر که برای اختصار از نقل آنها خودداری می‌شود گواهی می‌دهند که هر موقع پیامبران الهی، ادعای نبوت می‌نمودند فوراً با درخواست معجزه روبرو شده و مردم از آنان معجزه می‌طلبیدند.

این یک حقیقت تاریخی است و نه تنها قرآن بر آن گواهی می‌دهد، بلکه تاریخ پیامبران نیز گواه بر آن می‌باشد.

آیا پیامبر غیر از قرآن معجزه دیگری داشت؟

موضوع گفتار ما در این بخش این است که آیا معجزه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) منحصر به قرآن بوده یا علاوه بر قرآن دارای معجزات دیگری نیز بوده است؟

برای نخستین بار این موضوع از جانب مسیحیان عنوان شده است آنان به منظور پایین آوردن مقام و عظمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مدعی آن شدند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) معجزه‌ای جز قرآن نداشت و تنها با قرآن تحدی می‌کرد، و هر موقع از او معجزه

می خواستند به کتاب خود اشاره می نمود.

«فندر» کشیش معروف آلمانی مؤلف کتاب «میزان الحق» در ص ۲۲۷ از نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) انتقاد کرده می گوید: از شرایط نبوت ظهور معجزه است و حضرت محمد دارای معجزه نبوده است سپس با آیه ۵۰ سوره عنکبوت و آیه ۸۹-۹۳ سوره اسری و آیه های ۱۹۰ و ۱۱۰ سوره انعام، بر گفتار خود استدلال نموده است.

این انتقاد اختصاص به ایشان ندارد، بلکه کشیشان دیگری مانند مؤلف «منار الحق» که ترجمه ای از کتاب او به زبان عربی است این مطلب را در کتاب خود مطرح کرده است. (۱)

مرحوم فخر الإسلام می گوید: «مسیو ژرژ دوروی» کتابی درباره زندگانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نوشته و در صفحه ۱۵۷ عکسی از آن حضرت کشیده در حالیکه ورق قرآنی در دست دارد و زیر عکس چنین نوشته است:

«چون از این بزرگوار معجزه می خواستند در پاسخ آنان می گفت: اختیار معجزه در دست من نیست و این نعمت به من عنایت نشده است». (۲)

نخستین سخن این کشیش عین حقیقت است و آن اینکه آوردن معجزه در اختیار پیامبر نیست و تا اذن الهی نباشد پیامبر نمی تواند دست به چنین کاری بزند و صریح قرآن بر آن گواهی می دهد آنجا که می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (رعد/۳۸): «هیچ رسولی نمی تواند آیه و معجزه ای بیاورد مگر به اذن خداوند».

ولی سخن دوم او (این نعمت به من عنایت نشده است) افترا و ساخته پندار او است و هرگز حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) چنین سخنی را نگفته است، بلکه او در مواردی از این نعمت برخوردار بود، و به اذن خداوند اعجاز می کرد.

ص : ۲۰۹

۱- [۱] انیس الاعلام، ج ۵، ص ۳۴۹.

۲- [۲] انیس الاعلام، ج ۵، ص ۳۵۱.

در میان مسیحیان بیش از همه «انارکلی» مؤلف کتاب «مشکاه صدق» که در لاهور به سال ۱۹۰۱ چاپ شده است، در این مسئله قلم فرسایی کرده است و بیش از دیگر نویسندگان مسیحی به این مسئله دامن زده و خواسته است که با برخی از آیات قرآن بر مدعای خود نیز استدلال نماید.

برخی از سیره نویسان معاصر سخنان و استدلالهای آنان را به نام خود قالب زده و مدعی شده اند که منکران از حضرت محمد معجزه می خواست و او یا سکوت کرده و یا سرباز زده و بدین اکتفا کرده است که بگوید من بشری هستم چون شما و خویشتن را مأمور ابلاغ دانسته و فرموده که من مبشر و منذر م.

این نویسنده نخواسته است لااقل به ریشه این بحث در میان مسیحیان اشاره کند که گویی وی پایه گذار و طراح این بحث است.

یک محاسبه عقلی

ما خواه پیامبر اسلام را یک برگزیده الهی بدانیم، یا او را یک متفکر اجتماعی در هر حال وی خود را در قرآن مجید همتای پیامبرانی مانند موسی و عیسی معرفی کرده است بلکه خود را به مراتب بالاتر از آنها دانسته است به گواه این که خود را خاتم پیامبران و کتاب خویش را خاتم کتابهای آسمانی معرفی کرده است.

این برگزیده الهی و یا به اصطلاح دیگران این مصلح اجتماعی، وقتی زندگی پیامبران پیشین را مطرح می کند برای بسیاری از آنان رویدادهای خارق العاده و معجزه های زیادی ثابت می کند. مثلاً وقتی وی درباره دعوت موسی سخن می گوید او را چنین معرفی می کند:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) (اسراء/۱۰۱): ما به موسی نه معجزه روشن عطا کردیم).

وباز در باره او چنین می گوید:

ص : ۲۱۰

(وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ). (نمل/۱۲)

«دست خود را در بغل کن وقتی بیرون بیاوری بدون عیب نورانی و درخشنده خواهد بود و با نه معجزه به سوی فرعون و قوم او رهسپار باش.»

وقتی وی نحوه دعوت حضرت مسیح را یادآور می‌گردد او را چنین معرفی می‌کند:

(وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِ آيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُورِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ أَتَبُّكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (آل عمران/۴۹)

«او فرستاده خدا به سوی بنی اسرائیل بود و به آنان چنین گفت من به سوی شما با معجزاتی آمده‌ام. من از گل شکل پرنده‌ای می‌سازم و در آن می‌دمم، در آن موقع به اذن خدا پرنده می‌گردد و نابینایان و بیماران پستی را به اذن خدا شفا می‌دهم و از آنچه که می‌خورید و ذخیره می‌کنید گزارش می‌دهم و در این معجزات برای گروه با ایمان نشانه‌های روشن است.»

او نه تنها دعوت پیامبرانی از قبیل کلیم و مسیح را با معجزه همراه می‌داند، بلکه برای پیامبران دیگر نیز معجزاتی ثابت می‌نماید. با مراجعه به آیاتی که درباره دعوت پیامبران آسمانی در قرآن وارد شده است، این حقیقت به خوبی روشن می‌گردد.

آیا صحیح است شخصی که خود مدعی نبوت و رسالت است و دعوت تمام پیامبران را همراه با معجزه می‌داند و خصوصیات معجزه‌های گروهی از آنان را نقل می‌کند، وقتی از او معجزه بخواهند، یا سکوت کند و یا سرباز زند؟

این محاسبه موقعیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در برابر درخواست معجزه به خوبی روشن

می سازد، زیرا او یا پیامبر آسمانی است که در این صورت قطعاً باید در مواقع لزوم وامکان تأثیر اعجاز در هدایت مردم، بسان پیامبران دیگر که خود خصوصیات معجزات آنان را در کتاب خویش نقل می کند، معجزه ای بیاورد و چیز خارق العاده ای از خود نشان دهد.

و یا یک متفکر اجتماعی است که روی نبوغ وافکار شخصی خود می خواهد بشریت رانجات دهد هر چند به دعوت خود رنگ نبوت وبرانگیختگی از جانب خدا داده است، چنین فردی نباید بهانه ای به دست طرف بدهد چه بهانه ای بزرگتر از این که برای پیامبران پیشین معجزاتی ثابت کند، ولی خود او در مقام درخواست معجزه، طفره رود، و یا جریان را با سکوت برگزار نماید.

برای همین جهت، در تاریخ زندگی مدعیان دروغین نبوت، این مطلب به چشم می خورد که آنان پیوسته با اعجاز مخالفت نموده و معجزه های پیامبران گذشته را انکار می کردند و کوشش می نمودند آیاتی را که حاکی از صدور معجزه از آنان می باشد، تأویل نمایند و تمام این تلاشها برای این بود که خود را از این بن بست که با آن روبرو بودند خارج سازند برای این که مبدا مردم از آنها معجزه بخواهند و عجز و ناتوانی آنها آشکار گردد. ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر خلاف این گروه برای پیامبران پیشین معجزه ثابت می کند حتی صریحاً اعلام می دارد _ همان طور که در آغاز بحث روشن گردید _ دعوت پیامبران از درخواست معجزه از جانب مردم، جدا نبوده است. با این وصف خود این شخص چگونه می تواند از آوردن معجزه سرباز زند.

خلاصه: با در نظر گرفتن جهات یاد شده در زیر نمی توان گفت که او فاقد معجزه بوده است:

۱_ او به طور صریح می گفت: هر موقع شخصی ادعای رهبری و رسالت الهی می نمود مردم از او درخواست معجزه می کردند، و ادعای نبوت، از درخواست معجزه و عملی کردن آن جدا نبوده است.

۲_ او برای بسیاری از پیامبران معجزاتی ثابت کرده و خصوصیات آنها را بیان کرده است.

۳_ او خود را افضل پیامبران و خاتم آنها معرفی کرده است آیا لازمه «افضل بودن» او این نیست که باید همان معجزات و یا کاملتر از آنها را دارا باشد؟ زیرا صحیح نیست یک فرد خود را برتر از دیگران بداند ولی در برخی از صفات کمال از آنها کمتر باشد! آیا صحیح است مثلاً یک فرد خود را سرآمد پزشکان بداند و ادعا کند که در این فن بر همه برتری دارد ولی معترف باشد که برخی از پزشکان به درمان برخی از بیماریهای صعب العلاج قادر می باشند ولی او نمی تواند این بیماریها را معالجه نماید!

هرگاه ما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را نبی و پیامبر بدانیم همه این جهات ایجاب می کند که او دارای معجزه هایی بوده باشد. و اگر او را یک متفکر و مصلح بدانیم، اصلاً نباید معترف به بسیاری از این جهات باشد، بلکه باید بسان مدعیان دروغین، وجود معجزه را به کلی منکر گردد.

این محاسبه اجمالی می تواند برای افراد منصف و واقع بین، راهنمای صحیحی باشد و آیات قرآن حاکی است که پیامبر علاوه بر قرآن، معجزاتی داشت و قرآن برای یک فرد مسیحی اگر کتاب الهی نباشد یک سند قطعی تاریخی بشمار می رود، از این جهت ما در این جا با یک رشته آیات بر مطلب خود، استدلال می کنیم:

آیات قرآن بر معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) گواهی می دهد

اشاره

آیات قرآن گواهی می دهند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) علاوه بر معجزه جاویدان (قرآن) معجزات دیگری داشته است، او در جلب و هدایت مردم به قرآن اکتفا نمی نمود تا آنجا که عقل و خرد و مصالح ایجاب می کرد دست به اعجاز می زد.

ص: ۲۱۳

شق القمر

(اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ*وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ) (قمر/۲۱)

«رستاخیز نزدیک شد و ماه شکافت اگر معجزه ای ببینند از آن روی برمی گردانند و می گویند همان سحر و جادوی مستمر است.»

مفسران اسلامی مانند: زمخشری در کشاف، طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در مفاتیح الغیب و ابن مسعود در تفسیر خود و ... می نویسند:

مشرکان قریش خدمت پیامبر رسیدند و از او درخواست کردند که برای اثبات نبوت و رسالت خود ماه را دو نیم کند، حضرتش فرمود: اگر چنین کنم ایمان می آورید؟ همگی گفتند: آری! پیامبر از خدا درخواست کرد که مورد درخواست آنان را اعطا کند، آنگاه با انگشت خود اشاره کرد و ماه دو نیم شد و فرمود: شاهد باشید.

ما فعلاً کار با خصوصیات این معجزه نداریم و اشکالات کودکانه ای که درباره آن وجود دارد مورد بحث ما نیست چیزی که برای ما مهم است مسئله دلالت آیه بر وقوع این معجزه است اینک به تفسیر آیه می پردازیم:

۱_ (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ): «رستاخیز نزدیک شده است.»

روز رستاخیز از نظر قرآن نزدیک است هرچند از نظر کافران دور به نظر می رسد قرآن این حقیقت را در آیه دیگر یادآور شده است آنجا که می فرماید:

(إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً) (معارج/۶_۷): «آنان رستاخیز را دور، و ما آن را نزدیک مشاهده میکنیم.»

(وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ): «ماه دو نیم شد.»

ناگفته پیدا است لفظ «اِنْشَقَّ» ماضی است و بی جهت نمی توان آن را به

مستقبل حمل نمود و گفت مقصود این است که در آینده دو نیم می شود و به اصطلاح نمی توان گفت به معنی (يُنشَقُّ) است.

گذشته بر این جمله پیشین (اَقْتَرَبْتُ) صیغه ماضی است و به معنی «نزدیک شد» می باشد، طبعاً جمله معطوف بر آن نیز ماضی خواهد بود، در نتیجه ما نمی توانیم بدون دلیل، لفظ «اُنشَقُّ» را به معنی مضارع بگیریم یعنی در آینده که قیامت باشد، ماه خواهد شکافت.

ممکن است سؤال شود که: نزدیکی قیامت با دو نیم شدن ماه به دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه تناسبی دارد که کنار هم آمده اند.

پاسخ آن روشن است زیرا انشقاق قمر، و ظهور پیامبر خاتم، از شرایط و علایم قیامت است از این جهت این جمله به هم عطف شده اند و از نظر قرآن، علایم قیامت محقق گردیده است چنانکه می فرماید:

۱_ (هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (زخرف/۶۶) «آنان انتظار می کشند که رستاخیز به طور ناگهانی فرا رسد ولی (بدانید) که علایم آن محقق شده است».

۲_ (وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ): «اگر معجزه ای ببینند از آن اعراض می کنند و می گویند این سحر و جادوی مستمر است».

مقصود از «آیه» که به معنی نشانه است غیر قرآن است به دلیل این که می گویند: «یَرَوْا» (ببینند) و اگر مقصود، قرآن بود مناسب بود که به جای دیدن لفظ «نزول» و مانند آنرا به کار برود.

این «معجزه دیده شده»، همان «شق قمر» است که در آیه پیش وارد شده است.

با دقت در این فراز، روشن می گردد که ظرف و زمان دو نیم شدن ماه، در این جهان است نه در آستانه آخرت، زیرا در آن زمان کسی نمی تواند بگوید این همان

سحر مستمری است که نیاکان ما نیز با آن روبرو بودند!

خلاصه: اینکه می گویند این همان سحر مستمر است باید گفت مقصود «شق قمر» به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که آنان آن را سحر می خوانند.

مفسران نقل می کنند که ابوجهل پس از دیدن این معجزه بزرگ گفت:

«سَيَحْرُكُمُ ابْنُ أَبِي كَبْشَةَ: فرزند «ابی كبشه» شما را جادو کرده» و ابی كبشه از اجداد مادری حضرت رسول بود و مشرکان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ابن ابی كبشه می گفتند.

معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله)

معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در دل شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی یکی از معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که هم پیامبر مدعی آن بود و هم قرآن به صراحت کامل از آن خبر می دهد و می گوید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).
(اسراء/۱)

«منزه و پیراسته است خدایی که پیامبر خود را شب هنگام از مسجد الحرام تا مسجد اقصی برد تا برخی از آیات و نشانه های قدرت خود را نشان او بدهد، او است شنوا و بینا».

سیر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در نیمه شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی بدون وسائل امروزی سیر اعجازی بود و از توانایی بشر بیرون بود. خود قرآن این اعجاز را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ثابت می نماید و از آن در سوره دیگر (سوره نجم) سرسختانه دفاع می کند، حتی می رساند که مسجد اقصی آخرین نقطه سیر او نبوده، بلکه از آنجا به سوی جهان بالا نیز عروج نمود (سوره نجم آیات ۱۳-۱۸).

ما فعلاً درباره معراج پیامبر بحث و گفتگو نمی کنیم تا در مبدأ و منتهای

معراج جسمانی او سخن بگوئیم و از اشکال کودکانه ای که احیاناً در این جا مطرح می گردد، دفاع نماییم.

بلکه ما یک سخن بیش نداریم و آن این که قرآن این معجزه را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) ثابت می کند، و در دو سوره (اسراء و النجم) در باره آن بحث کرده و از آن دفاع می نماید با وجود این چگونه مسیحیان و مقلدان آنان می نویسند «مسلمانان از پیامبر معجزاتی نقل می کنند، اما انسان از مرور در قرآن به شگفت می افتد که از معجزه در آن خبری نیست».

آنان، این آیات را چگونه تفسیر می کنند؟

روایات و احادیث اسلامی درباره معراج آن قدر فراوان است که هرگز نمی توان گفت این احادیث و اخبار همگی مجعول و موضوع می باشد.

شگفتی از کسی است که در باره حالات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خبر واحدی که طبری نقل کرده است استناد می جوید و افسانه «غرائق» را گواه بر روح سازش پیامبر می گیرد و یا گفتگوی پیامبر و خدیجه را با «ورقه» نشانه عدم یقین او می داند اما این احادیث را که همان طبری و غیره به صورت متواتر نقل کرده اند، نادیده می گیرد و به عقیده خویش بر همه قلم سرخ می کشد.

این نوع نویسندگان پیشداوران متعصبی هستند که قبلاً مدعا را ساخته سپس به دنبال دلیل آن می روند و لذا در موردی که با عقیده آنان سازگار است به یک خبر نیز اکتفا می کنند ولی در موضوع دیگر که خلاف آن را اندیشیده اند برای صدها خبر و حدیث ارزشی قائل نمی شوند.

مباهله

موضوع مباهله پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان نجران مطلبی است که قرآن در سوره آل عمران آیه شصت و یک متذکر آن می گردد و می رساند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حاضر شد که

برای حقانیت آیین خود با سران «نجران» به مباحله برخیزد و وعده قطعی داد که اگر برای مباحله حاضر شوند عذاب الهی دروغگویان (نصارای نجران) را فرا خواهد گرفت.

پیامبر نه تنها آماده مباحله با مسیحیان نجران بود، بلکه ندای او در این قسمت وسیع و گسترده بود و خدا به او امر کرد که بگوید:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (آل عمران/۶۱)

«پس از علم و یقین، هر گاه کسی با تو، به محاجّه برخیزد بگو بیاید فرزندان و زنان و جان خود را دعوت کنیم و به مباحله برخیزیم و لعنت خدا را بر گروه دروغگو قرار دهیم».

نصارای نجران آماده مباحله شدند ولی وضع پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نحوه حضور او در میدان مباحله، آنان را از ورود به مباحله منصرف ساخت و فهمیدند که در این مباحله عذاب قطعی خدا، آنان را خواهد گرفت.

نه تنها آنان حاضر نشدند، بلکه با وجود چنین ندای وسیع، تا پیامبر زنده بود کسی حاضر به مباحله نشد، درست است که اعجاز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر انصراف مسیحیان نجران، جامه عمل نپوشید اما از این که پیامبر آماده چنین اعجازی گردید پاسخ دندان شکنی است برای کسانی که می گویند پیامبر هیچ گاه مدعی اعجاز نبود و هر موقع معجزه می طلبیدند، از آوردن آن سر باز می زد، و می گفت که من تنها منذر و مبشرم.

معجزاتی را می دیدند

برخی از آیات قرآن به روشنی گواهی می دهند که هر موقع پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) دست به معجزه می زد آنان بهانه جویی می کردند و می گفتند این معجزه را

نمی خواهیم، بلکه باید معجزه تو بسان معجزه های پیامبران دیگر باشد آنجا که می فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى يُؤْتِي مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ﴾. (انعام/۱۲۴).

«وقتی معجزه ای به سوی آنان بیاید می گویند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که نظیر آنچه را که به پیامبران داده شده است برای ما هم بیاوری».

مقصود از کلمه «آیه» همان معجزه های متداول است نه قرآن و نه آیه قرآنی به دلیل اینکه:

أولاً: لفظ «آیه» به صورت نکره که حاکی از وحدت و یک نوع خصوصیت است وارد شده است و اگر مقصود قرآن بوده مناسب بود که کلام به صورت دیگر باشد.

ثانياً: اگر مقصود، قرآن بود مناسب بود کلمه «نزول» به کار برود و بفرماید: «نزلت آیه». در متن آیه و قرائن دیگر می توان گفت که مقصود معجزه ای است غیر از قرآن و مشرکان می خواستند که معجزات وی بسان عصای موسی و ید بیضی او باشد، و به غیر آن اعتنا نمی کردند اما چرا پیامبر عین آن معجزات را نمی آورد پاسخ آن را در کتابهای کلامی می خوانید.

معجزات او را می دیدند اما سحر می خواندند

برخی از آیات قرآن گواهی می دهد که مشرکان و بت پرستان، هر موقع از پیامبر آیت و معجزه ای می دیدند آن را جادو می خواندند آنجا که می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ * وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾. (صافات/۱۴-۱۵).

«هر موقع آیت و معجزه ای می دیدند آن را مسخره می کردند و می گفتند که آن جز

جادوی آشکار چیزی نیست».

کلمه «رأوا» و نکره بودن «آیه» گواه بر آن است که مقصود از آن قرآن نیست، بلکه معجزه ای است غیر از آن و روی این جهت مفسران اسلامی این آیه و آیه دیگر را که بعداً نقل می کنیم گواه بر آن می گیرند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) علاوه بر قرآن معجزه دیگری نیز داشت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارای بینات بود

آیه زیر حاکی است پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارای بینات بود و مقصود از آن معجزات است اینک آیه:

(كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ). (آل عمران/ ۸۶)

«چگونه خداوند هدایت می کند گروهی را که پس از ایمان کفر ورزیدند و گواهی دادند که پیامبر حق است و دلایل حقانیت او بر آنان رسید؟!»

مورد دقت جمله (وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ) است «بینات» جمع «بینه» به معنای دلیل و شاهد است که مبین و روشنگر حقیقت می باشد.

در بدو نظر ممکن است تصوّر شود که مقصود از «بینات» همان قرآن و یا بشارات نبوت پیامبر در کتابهای آسمانی است ولی با ملاحظه آیات دیگر که در آنها این لفظ در معجزات و امور خارق العاده به کار رفته است می توان گفت که مقصود از آن در این آیه، یا خصوص معجزات و خارق العاده ها است و یا معنایی وسیع است که شامل معجزات نیز می شود و جهتی ندارد که مفاد آیه را در قرآن و یا بشارات نبوت آن حضرت در عهدین منحصر بدانیم.

اینک آیات:

۱_ (وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ) (بقره/ ۸۷): «به عیسی بن مریم

معجزات دادیم».

۲_ (ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ) (نساء/۱۵۳): «پس از معجزاتی که آنان (بنی اسرائیل) دیدند، گوساله را معبود خود اتخاذ کردند».

۳_ (إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) (مائده/۱۱۰): «با معجزات به سوی آنان آمدی».

۴_ (وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) (اعراف/۱۰۱): «رسولان آنان به سوی آنها با معجزات آمدند».

و آیات دیگری که مقصود از بیّنات در آنها همان معجزات و خارق العادات است، شما می توانید به سوره یونس آیه های ۱۳ و ۷۴، سوره نحل آیه ۴۴، سوره طه آیه ۷۲، سوره مؤمن آیه ۲۸، سوره حدید آیه ۲۵، و سوره تغابن آیه ۱۶ و... مراجعه بفرمایید.

درست است که معنای لغوی «بیّنات»، معجزات و امور خارق العاده نیست بلکه یک معنای وسیعی دارد که یکی از مصادیق آن همان معجزه است و «بیّنه» یعنی چیزی که حقیقت را بیان و روشن می سازد و اگر به معجزه «بیّنه» می گویند از این جهت است که معجزه روشنگر ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خدا و صدق رسالت او است، ولی از آنجا که از این لفظ در آیات زیادی خصوص معجزه اراده شده است، از این جهت باید لفظ بیّنات را در آیه مورد بحث طوری تفسیر کرد که شامل معجزه و خارق العاده نیز بشود.

او بسان مسیح از غیب خبر می داد

قرآن مجید یکی از معجزه های حضرت مسیح را این می داند که وی از غیب خبر می داد و می گفت:

(وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) (آل عمران/۴۹).

«از آنچه که می خورید و در خانه های خویش ذخیره می کنید خبر می دهم».

ص : ۲۲۱

این جمله در کنار سایر معجزات حضرت مسیح وارد شده است، پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به وسیله وحی الهی از یک عده حوادث غیبی خبر داد، تعداد خبرهای غیبی قرآن، بیش از آن است که در این صفحات گرد آید (۱) از باب نمونه:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به وسیله وحی الهی از پیروزی رومیان پس از شکست (۲) و از مرگ ابولهب و همسر او ام جمیل، بر حالت کفر (۳) و همچنین از مرگ ولید بن مغیره بر حالت کفر و شرک (۴) و از شکست قریش در جنگ بدر (۵) ... خبر داده است آیا این خبرهای غیبی گواه بر آن نیست که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) علاوه بر قرآن معجزه دیگری نیز داشته است؟

معجزه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی حاکی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علاوه بر قرآن، دارای معجزاتی بوده است و دانشمندان اسلام با اختلافاتی که در خصوص این معجزه ها دارند کتابهای زیادی را درباره معجزات آن حضرت نوشته اند کسانی که علاقمندند در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورند، به آنها مراجعه فرمایند.

روایات اسلامی در باره معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر روایات یهودیان و مسیحیان در زمینه معجزه های پیامبران خود از دو نظر امتیاز دارد:

یکی کوتاهی زمان و کمی فاصله، زیرا ما هرچه به حوادث جهان نزدیک باشیم زودتر و آسانتر می توانیم به آنها اطمینان پیدا کنیم.

ص : ۲۲۲

۱- [۱] در کتاب مفاهیم القرآن درباره خبرهای غیبی قرآن به گونه ای مشروح بحث شده است به جلد سوم، صفحات ۵۰۳ تا ۵۰۸ از آن کتاب مراجعه بفرمایید.

۲- [۲] (عَلَبَتِ الرُّومُ ...) سوره روم، آیه ۲.

۳- [۳] (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ...) سوره مسد تا آخر.

۴- [۴] (سَأُصَلِّيهِ سَقَرَ* وَ مَا أَذْرِيكَ مَا سَقَرَ) سوره مدثر، آیه های ۲۶-۲۷.

۵- [۵] (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ) سوره قمر، آیه ۴۵.

دیگری فزونی راویان، کسانی که معجزه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را از نزدیک مشاهده نموده و نقل کرده اند به مراتب از بنی اسرائیل و شاگردان حضرت مسیح که معجزات پیامبران خود را نقل نموده اند، فزونتر و بیشترند، افرادی که در عصر مسیح (علیه السلام) به او ایمان آورده بودند افراد بس معدودی بودند و تمام روایات مربوط به اعجاز عیسی (علیه السلام) به این چند نفر منتهی می شود.

اگر ادعای «تواتر» یهود و نصاری در باره معجزه های پیامبران خود صحیح باشد، یک چنین ادعایی در باره معجزه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به طریق اولی صحیح خواهد بود، در صورتی که معجزه های پیامبران گذشته از طریق تواتر به ما نرسیده و ادعای تواتر در این باره بی اساس است.

نکته قابل توجه

ما هرگز با این بحث نمی خواهیم از هر نوع اعجاز و کرامتی که به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) و یا جانشینان او نسبت داده می شود، طرفداری کنیم و همه آنها را صحیح و پابرجا بدانیم زیرا به روشنی می دانیم که در تاریخ مذاهب دروغگو فراوان بوده و مطالب بی اساس زیاد گفته شده است.

از این جهت علما و دانشمندان اسلام برای شناسایی احادیث صحیح از غیر صحیح، علمی را به نام رجال و درایه پی ریزی کرده و برای پذیرفتن حدیثی در موضوعی، ضوابطی قائل شده اند و این ضوابط برای اهل علم و فضل که با علوم اسلامی سرو کار دارند، روشن است.

ما فقط در این جا از برخی از منکران معجزه سؤالی داریم _ هر چند در اثنای بحث به آن اشاره نمودیم _ و آن این که چرا این آقایان که گروه آنها را خاورشناسان و غرب زدگان تشکیل می دهند، در تجزیه و تحلیل حیات رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به تاریخ اسلامی مراجعه کرده و به آنها استناد می جویند و چنین وانمود می کنند که هدفی جز واقع بینی و حقیقت جویی ندارند، ولی همین افراد وقتی وارد بحث اعجاز می شوند به

صدها خبری که در این کتابها درباره معجزات پیامبر آمده است، اعتنا نکرده و همه را نادیده می گیرند؟ اما همین افراد در باره معجزات حضرت کلیم و حضرت مسیح، دو شخصیتی می شوند و آنان را منبع اعجاز و کرامت ها می دانند.

شخصی را می شناسیم که در تجزیه و تحلیل حالات پیامبر به ضعیف ترین و بی پایه ترین روایت استناد می جوید اما وقتی که به معجزات پیامبر می رسد دل و دیده او در این مورد بسته می شود!

نگارنده تاکنون کسی را سراغ ندارد که اخباری را که درباره معجزه های پیامبر و کرامت های پیشوایان معصوم وارد شده است، بشمارد ولی از دانشمندان بزرگ شیعه مرحوم شیخ حرّ عاملی کتابی به نام «اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات» نوشته است که تعداد احادیث و اسانید آن و کتابهایی که از آنها نقل شده است به قرار زیر است:

او در این کتاب بیست هزار حدیث درباره معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سایر پیشوایان با هفتاد هزار سند نقل کرده است. این احادیث را از ۱۴۲ کتاب که به قلم دانشمندان شیعه، و ۲۴ کتاب که به قلم دانشمندان اهل تسنن نوشته شده است، استخراج نموده است.

اینها تعداد کتابهایی است که این اخبار از آنها بدون واسطه نقل شده است امّا کتابهایی که از آنها به واسطه نقل نموده عبارتند از پنجاه کتاب مربوط به شیعه و ۲۲۳ کتاب مربوط به اهل تسنن و این کتاب در هفت جلد با ترجمه فارسی چاپ شده است.

همانطوری که قبلاً گفتیم هرگز کسی مدّعی نیست که تمام احادیث آن کتاب صحیح و استوار است، بلکه باید تمام آنها از نظر سند و دلالت نقّادی شوند، ولی در عین حال هرگز نمی توان این همه اخبار را بی اساس خواند.

تا این جا زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نظر قرآن به پایان رسید، اینک به بیان خصوصیات و ویژگی های آن حضرت می پردازیم.

۳۴- آگاهی پیامبر از غیب

آیات موضوع

- ۱- (عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا). (جن/۲۶-۲۷).
- ۲- (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ * وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْغَيْبِ بِضَنِينٍ). (تکویر/۲۲-۲۴)
- ۳- (وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا تَبَأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا تَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ...). (تحريم/۳)
- ۴- (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ). (آل عمران/۴۵-۴۶)
- ۵- (وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا... وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ) (هود/۲۹ و ۷۱).
- ۶- (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنْ الْمُرْسَلِينَ). (قصص/۷).

۱_ «خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی کند مگر بندگانی که مورد رضایت او باشند و آن بندگان عبارتند از: فرستادگان او، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد».

۲_ «محمد (صلی الله علیه و آله) دیوانه نیست و فرشته را در افق روشن دیده است و او بر غیب بخیل نیست (علم غیب را که بر او القا می شود اگر صلاح باشد به شما می گوید و بخل نمی کند و از شما پوشیده نمی دارد)».

۳_ «پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) رازی را به یکی از همسران خود گفت ولی او راز پیامبر را به دیگری گفت خدا پیامبر را از جریان آگاه ساخت و به او خبر داد که همسرش راز او را به دیگری گفته است پیامبر با اینکه آگاه شد همسرش همه راز را به دیگری گفته است اما به قسمتی از آن اشاره کرد و به قسمت دیگر اشاره نکرد همسرش او را تصدیق کرد و پرسید چه کسی تو را از جریان آگاه ساخت؟ فرمود: خدای دانا و آگاه مرا آگاه ساخت».

۴_ «هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم خدا تو را به فرزندی نوید می دهد که نام وی مسیح عیسی فرزند مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست و در گهواره با مردم سخن می گوید و از صالحان است».

۵_ «فرستادگان ما (فرشتگان) با مژده به نزد ابراهیم رفتند و گفتند: سلام بر تو... و همسر وی که ایستاده بود خندید، او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم».

۶_ «به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده آنگاه که بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن و نترس و غمگین مباش، ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران مرسل قرار می دهیم».

قرآن پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) را انسان آگاه از غیب معرفی می کند. به طور مسلم این آگاهی از درون ذات او نجوشیده بلکه مانند دیگر علوم و آگاهیهای او، از برون به او القا شده و از پس پرده غیب — به اذن الهی — گزارش می دهد.

از آنجا که گروهی از بی خبران از مقام اولیا، آگاهی پیامبر را از غیب، یک نوع الوهیت تصوّر کرده اند و چنین وانمود می کنند که آگاهی از غیب از آن خدا است و کسی در این وصف شریک و همتای او نیست. لازم است قدری در این مورد به صورت موجز سخن بگوییم تا حقیقت روشن گردد ولی اجمالاً یادآور می شویم: آنچه که از آن خدا بوده و نشانه الوهیت است علم نامحدود و بی پایان است، نه علم محدود و مکتسب از دیگری! و علوم اولیای الهی از مقوله دوّم است نه از مقوله اوّلی.

به طور مسلم زندگی هر بشری از ناآگاهی شروع شده و کم کم به محیط آگاهی وارد می گردد و به تدریج روزنه هایی به دنیای خارج از ذهن، پیدا می کند.

نخست از طریق حواس ظاهری به حقایق دست می یابد، سپس بر اثر تکامل دستگاه تعقل و تفکر، کم کم با حقایقی که از قلمرو حس و لمس بیرون می باشد آشنا می گردد و در نتیجه یک فرد عقلانی و استدلالی گشته و از یک رشته حقایق کلی و قوانین علمی آگاه می شود.

گاهی در میان افراد بشر «آبر آگاهانی» پیدا می شوند که از طریق الهام، از مطالبی آگاه می گردند که هرگز از طریق استدلال راهی به کشف آنها وجود ندارد از این جهت دانشمندان، ادراک بشر را به سه نوع ادراک تقسیم کرده اند: «ادراک توده مردم»، «ادراک استدلال گران و متفکران» و «ادراک عارفان و روشن بینان».

تو گویی ظاهرینان به کمک حس، متفکران به مدد استدلال و روشن بینان

به یاری الهام و اشراق از جهان بالا، به کشف حقایق می پردازند.

نوابغ جهان، فیلسوفان و دانشمندان تأیید می کنند که یافته ها و ساخته ها و پرداخته های بی سابقه آنان، بیشتر بر اثر جرقه های روشنی بخش و الهام آمیز، به ذهن آنان خطور کرده و سپس آنها به یاری شیوه های تجربی و یا روش استدلالی به پرورش و تکمیل و تحقیق آنها مبادرت جسته اند.

شاه راه های سه گانه معرفت

از این بیان استفاده می شود که بشر برای نیل به مقصود، سه شاهراه در اختیار دارد، توده مردم غالباً از طریق نخست و گروهی از راه دوم و افراد انگشت شماری بر اثر تکامل روحی از راه سوم استفاده می کنند:

۱_ راه تجربی وحسی: مقصود از این قسم، آن رشته ادراکاتی است که از طریق حواس برونی وارد قلمرو ذهن می گردند مثلاً هر یک از دیدنیها و چشیدنیها و بوییدنیها و... از طریق ابزار ویژه خود، در محل ادراکات ما قرار می گیرند و امروز اختراع تلسکوپ و میکروسکوپ و رادیو و تلویزیون و... کمک های شایان تقدیری به ادراکات بشر نموده و او را بر دور و نزدیک مسلط ساخته است.

۲_ راه استدلالی و تعقلی: متفکران جهان با به کار انداختن دستگاه تعقل و اندیشه، از یک رشته مقدمات بدیهی و روشن و ثابت در علوم، یک سری قوانین کلی خارج از حس را کشف می کنند و قله هایی از معرفت و کمال را تسخیر می نمایند.

قوانین کلی علوم به قید کلیت، مسائل فلسفی و آگاهی های مربوط به خدا و صفات و افعال او و مسائلی که در علم عقاید و مذاهب مطرح می گردد، همگی مولود دستگاه تفکر و نتیجه به کار افتادن نیروی عقل انسانی است.

۳_ راه الهام و اشراق: این راه، واقعیت شناسی سومی است که در ورای دستگاه حس و تعقل قرار دارد. یک نوع واقعیت شناسی خاصی است که امکان آن از

نظر علم و دانش قابل انکار نیست البته نظام جهان بینی محدود مادی، نمی تواند یک چنین ادراک غیر حسی و تعقلی را بپذیرد. اما از نظر اصول علمی راهی برای انکار آن وجود ندارد.

به گفته یکی از روان شناسان، «جنبه های تجربی به وسیله حواس شناخته می شود، و جنبه های عقلانی به واسطه اندیشه منطقی و ریاضی به مرحله ادراک می رسد و سرانجام بر اثر اشراق و الهام، جلوه هایی از جنبه های ماورای حس و استدلال _ روشن بینی های برق آسا و جرقه های روشنگر که ذهن حساس نوابغ از آنها برخوردار است به مقام رؤیت می رسند».

پرفسور «سوروکین» روان شناس معروف یکی از آن افرادی است که وجود سه شاهره حقیقت شناسی را به روشنی تصدیق کرده و برای ادراک عرفانی و به اصطلاح الهام، مقام و منزلتی ویژه قائل است و صریحاً می گوید:

«نمی توان این راه را تخطئه و تحقیر نمود، مگر می توان آموزش گسترده ادیان بزرگ را یکسره به تقلید کوتاه بینان نظام مادی ناچیز و بی حکمت شمرد و برای آن ارزشی قائل نگشت؟!»

بنابر این می توان معرفت های سه گانه را به شرح زیر نام گذاری کرد:

۱_ راه حس یا حس آگاهی.

۲_ راه عقل یا خرد آگاهی.

۳_ راه الهام یا دل آگاهی.

امروز علم روانشناسی، الهام را به صورت یک واقعیت روانی پذیرفته و آن را چنین توصیف می کند: «ادراک ناگهانی، آگاهی بخش توضیح دهنده یکباره و بدون مقدمه که چون برقی لامع در صفحه ذهن می درخشد بی آن که حتی غالباً پیشاپیش در باره آن اندیشیده باشد».

اهمیت و نفوذ الهام در اکتشافات علمی مورد تأیید دانشمندان قرار گرفته است

«آلبرت اینشتین» (۱۸۷۹ _ ۱۹۵۵م)، با بسیاری از فلاسفه و عرفا هم آهنگ گشته و بسان برخی از دانشمندان اسلامی که الهام را کلید معارف می دانند، وی الهام را عامل پر ارج در اکتشافات علمی می داند.

در سال ۱۹۳۱ م دو دانشمند شیمیدان امریکایی به نام «یلاست» و «پیکر» پرسش نامه ای برای تحقیق در باره اهمیت الهام در کشف و حل مشکلات علمی، میان گروهی از دانشمندان شیمی پخش کردند و نتایج بسیار ارزنده آن را منتشر کردند.

یکی از دانشمندان، مورد سؤال را این طور پاسخ داده است: «در باره حل مسئله ای کار و فکر می کردم ولی در اثر اشکالات و ابهامات فراوان آن، تصمیم گرفتم که دیگر به کلی آن کار و تمام افکار مربوط به آن را کنار بگذارم، فردای آن روز در حالی که سخت مشغول کاری دیگر بودم یک باره فکری ناگهانی مانند جهش برق، در خاطر من ظهور کرد و آن همان حل مسئله ای بود که مرا به کلی مأیوس کرده بود!».

نظیر این گزارش از هانری یوانکاره (۱۹۱۲ _ ۱۸۵۴م) ریاضیدان نامی فرانسه و بسیاری دیگر از دانشمندان طبیعی، ریاضی و فیزیک نقل شده است.

جالب توجه این است که بسیاری از الهام های علمی که سبب کشف واقعیاتی پر ارج شده است نه تنها با اشتغال و تمرکز فکری دانشمندان در زمان فعالیتشان ارتباط نداشته است، بلکه حتی با رشته تخصصی آنان نیز دارای رابطه نزدیک نبوده است شاهد گویای این مطلب این است که مثلاً لوئی پاستور (۱۸۲۲ _ ۱۸۹۵م) با اینکه متخصص در علم شیمی بوده، بیشتر اکتشافات و خدمات ارزنده او به جامعه بشریت، در زمینه علم زیست شناسی و پزشکی بوده است!

نظریه الکسیس کارل در مورد الهام

از میان دانشمندان معاصر آقای «الکسیس کارل» از جمله افرادی است که

برای الهام، ارزش خاص قائل شده است و معتقد است که روشن بینان بدون استفاده از حواس خود، افکار دیگران را درک می کنند و حوادث دور، از لحاظ مکان و زمان را کم و بیش می بینند و آن را یک موهبت استثنایی می داند که جز افراد معدودی از آن برخوردار نیستند. این دانشمند روانکاو کوشیده است که در این بحث مطالب علمی و یقینی را از احتمالات جدا کند و انسان را مجموعه ای از مطالعات و تجربیاتی که در تمام اعصار و در همه کشورها انجام شده، در نظر بیاورد و از این طریق توانسته است بسیاری از شکلهای فعالیت انسانی را مطالعه کند. در اینجا برای این که خوانندگان گرامی با نظریه این دانشمند در باره الهام بیشتر آشنا شوند خلاصه گفتار او را می آوریم:

«به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا، از خصایص دیگری چون اشراق برخوردارند؛ با اشراق چیزهایی را که بر دیگران پوشیده است می یابند و روابط مجهول را بین قضایایی که ظاهراً با هم ارتباط ندارند، می بینند و وجود گنجینه های مجهول را به فراست در می یابند، تمام مردان بزرگ الهی از موهبت اشراق برخوردارند و بدون دلیل و تحلیل، آنچه را که دانستنش اهمیت دارد می دانند، یک مدیر واقعی احتیاجی به محک های هوش و اوراق اطلاعاتی برای انتخاب مرئوسین خود ندارد، یک قاضی خوب بدون توجه به جزئیات مواد و تبصره های قانون، و حتی گاهی به گفته «کاردوزو» با در دست داشتن ادعا نامه غلط می تواند حکم صحیح بدهد، یک دانشمند بزرگ، خود به خود به سوی راهی که منجر به کشف تازه ای خواهد شد کشانده می شود این همان کیفیتی است که پیشتر، الهام نامیده می شد.»

«دانشمندان را می توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی منطقی و دیگری اشراقی، ترقی علوم مرهون این هر دو دسته است، در علوم ریاضی که اساس و پایه کاملاً منطقی دارد نیز اشراق سهم بسزایی دارد میان ریاضی دانان هم اشراقی می توان یافت و هم منطقی «هرمیت» و «ایرشتراس» اشراقی، «برتران» و «ریمان» منطقی، بودند.

روشن بینان بدون استفاده از اعضای حس خود، افکار دیگران را درک می کنند و حوادث دور از لحاظ زمان و مکان را کم و بیش می بینند و از بعضی اشیا و قضایا اطلاعات مطمئن تری _ از آنچه با اعضای حس درک می شود_ می دهند، برای فرد روشن بین، خواندن افکار شخصی دیگران، به اندازه توصیف چهره وی آسان است ولی کلمات «دیدن» و «حس کردن» برای بیان آنچه در شعور وی می گذرد کافی نیست چون چیزی را نمی بیند در جایی جستجو نمی کند، بلکه فقط می داند».

«در بسیاری از موارد هنگام مرگ یا هنگام مواجه شدن با یک خطر بزرگ، بین فرد با فرد دیگر ارتباطی برقرار می شود و کسی که در بستر مرگ افتاده و یا قربانی حادثه ای شده است برای یک لحظه، به شکل عادی خود، به نظر یکی از دوستان نزدیکش می رسد، اغلب این شبیح خیالی، خاموش و ساکت می ماند و گاهی نیز سخن می گوید و مرگ خود را خبر می دهد، و نیز گاهی روشن بین از فاصله بعید می تواند منظره یا شخص یا صحنه را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند و چه بسیار کسانی که در حال عادی روشن بین نیستند ولی در طول عمر خود یکی دوبار این قبیل ارتباطات را تجربه کرده اند».

«به این ترتیب گاهی شناسایی دنیای خارج، از راه های دیگری به جز اعضای حسی، برای ما میسر می شود. شکی نیست که فکر می تواند حتی از فواصل دور، دو فرد انسانی را مستقیماً با هم مربوط کند این قضایا که مطالعه آنها به عهده علم جدید «متاپسیشیک» است باید همان طوری که هست پذیرفته شود زیرا حقایقی در بردارد و جنبه ای از وجود انسانی را که هنوز خوب شناخته نشده است معرفی می کند و شاید بتواند علت روشن بینی فوق العاده برخی ها را برای ما روشن سازد».^(۱)

بنابر این، ادراک حسی و تعقلی دو وسیله است برای روح انسانی که تسلط او را بر قسمتی از جهان خارج تأمین می کند ولی در عین حال برای روح انسان وسیله

ص : ۲۳۲

توصیف نشدنی دیگری وجود دارد که ارتباط او را با جهان خارج برقرار می نماید و نتیجه آن امور زیر است که مورد تصدیق همه دانشمندان می باشد:

۱_ اکتشافات علمی محصول و اثر تنها فکر آدمی نیست و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا از نیروی الهام نیز برخوردارند.

۲_ روشن بینان بدون استفاده از اعضای حسی خود افکار دیگران را درک می کنند تا آنجا که برای فرد روشن بین خواندن افکار شخص دیگر، به اندازه وصف چهره وی آسان است.

۳_ هنگام مرگ یا پیش آمدن خطر، مابین فرد و فرد دیگر، ارتباطی برقرار می شود و کسی که در بستر مرگ افتاده، برای یک لحظه به شکل عادی خود به نظر یکی از دوستانش می رسد.

۴_ روشن بین می تواند از فاصله بعید، منظره یا شخص یا صحنه ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند.

شهود و فلسفه برگسن

در میان دانشمندان مغرب زمین، برگسن (۱۸۵۹_ ۱۹۴۱م) بیش از افراد دیگر به شهود اهمیت داده تا آنجا که مخالفان مکتب وی، او را مظهر ضد عقلانی و استدلالی معرفی کرده و گروهی او را از ایده آلیستها خوانده اند و این نوع حق کشی ها در تاریخ علم فراوان است. او بسان دیگر دانشمندان شهود را در مقابل حس، و عقل را جزو منابع معرفت قرار داده است.

غرور بی جا

انکار الهام و آگاهی های غیبی، معلول غرور بی جا است که دامنگیر جمعی از مادی های قرن هجدهم و نوزدهم شده است، آنان تصور می کردند که همه چیز را

فهمیده اند و در دایره هستی برای آنان مجهولی باقی نمانده است و بر تمام پیچیدگیهای جهان دست یافته و علل طبیعی پدیده ها را کشف کرده اند و دریافته اند که هر حادثه ای علت مادی دارد. نتیجه یک چنین غرور علمی، این است که به همه چیز بی اعتنا شده و به آنچه از پیشینیان به یادگار مانده است، با دیده شک و تردید و احياناً انکار بنگرند.

این غرور علمی که در قرن بیستم درهم شکست و یا از حرارت و شدت آن کاسته شد، کم کم بشر را آگاه ساخت که بسیاری از رموز خلقت هنوز در پس پرده جهل مانده، و هنوز بیش از اندکی از اسرار شگفت آور جهان آفرینش، برای بشر فاش نشده است.

مردان محقق، و شخصیت های بارز علمی، فریب پیروزی های جزئی را در میدان علم و دانش نخورده و با جرأت و جسارت به انکار آنچه که هنوز درستی یا نادرست بودن آن ثابت نشده و در ردیف علوم قرار نگرفته است، بر نمی خیزند.

دریچه های جهان اسرار آمیز غیب

اشاره

خدا به خاطر لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، دریچه هایی را به سوی جهان غیب باز گذارده است تا همگان بدانند که آگاهی از غیب یک امر محال و غیر ممکن نیست، بلکه تسلط انسان بر غیب امری است صد در صد ممکن، که جای هیچ شک و تردید در آن وجود ندارد.

۱_ وحی به حیوانات

کارهای شگفت انگیز حیوانات که در کتابهای حیوان شناسی، جانور شناسی و حشره شناسی به طور مفصل درباره آنها بحث شده است نمونه واضحی از وجود الهام در حیوانات است.

کارهای محیر العقول جانداران از قبیل تقسیم کار، انتخاب وظیفه، ساختن عضو مفقود و آشنایی به کلیه نیازمندیهای زندگی را نمی توان از راه تعقل و تفکر توجیه نمود زیرا بدیهی است که حیوان، فاقد دستگاه تفکر و تعقل است؛ همچنانکه نمی توان آنها را معلول نظم داخلی و ارگانیزم وجود خارجی جانداران دانست زیرا ترکیب خواص فیزیکی و شیمیایی یک موجود برای انجام امور ابتکاری و ابداعی مانند تقسیم کار، انتخاب وظیفه، تجدید ساختمان عضو مفقود، و انطباق با محیط، کافی نمی باشد.

یک ماشین حساب ممکن است آنچنان منظم ساخته شود، که اعمال جمع و تفریق و ضرب و تقسیم را دقیقاً انجام دهد اما هرگز ماشین حساب قادر به ابداع و ابتکار قاعده ریاضی نیست، یک ماشین ترجمه می تواند دقیقاً سخنان یا نوشته یک نفر را ترجمه کند ولی هرگز نظم دقیق آن ماشین قادر به تصحیح اشتباه گوینده نمی باشد.

چون در زندگی حیوانات کارهای ابداعی و ابتکاری بی سابقه دیده می شود جز این که آنها را معلول الهام از جهان بالا بدانیم توجیه دیگری ندارد قرآن مجید نام اینگونه الهام را وحی نهاده است. (۱)

۲- روشن بینی و تله پاتی

دانشمندان می گویند در نهاد انسان استعداد مرموزی وجود دارد که به مدد آن می تواند افکار دیگران را بخواند و از حوادثی که در نقاط دور دست رخ می دهد با نیروی مافوق حس، آگاهی پیدا می کند مبادله افکار و احساسات از راه دور به واسطه حس مخصوص کاملاً یک امر عملی است هرچند از طریق وسایل فنی نوین از قبیل

ص : ۲۳۵

۱- [۱] سوره نحل، آیه ۶۸، مشروح این بحث را می توانید در کتاب «راه خداشناسی» تألیف نگارنده، ص ۲۴۵-۲۶۲ بخوانید.

تلویزیون، رادیو، تلفن و تلگراف، افکار را مبادله می کنند ولی دانش، برای چنین مبادله ای راه دیگری به نام «تله پاتی» و یا «حس روشن بینی» معتقد است.

فرق «تله پاتی» با روشن بینی این است که روشن بینی همان قدرت درک اتّفاقی است از فاصله های دور زمانی و مکانی، آن هم بدون وسائل حسی ولی «تله پاتی» کیفیتی است که به وسیله آن افکار و هیجانات و احساسات از مغزی به مغز دیگر بدون وسیله حس منتقل می شود و در حقیقت روشن بینی و تله پاتی دو روی یک سکه هستند و هر دو نام مناسبی می باشند برای دید دوّم انسان چه در خواب و چه در بیداری.

امروز «پوگیسم» در این زمینه به وسعت نظر بیشتری قائل شده است و زندگی را «موج» می داند و برای آن امواج گیرنده و فرستنده می شناسد و معتقد است که امواج را همچنان که با سیم می توان گرفت با اندیشه نیز می توان دریافت، اندیشه را موجی می شناسد که بعد از آفریده شدن به ارتعاش می آید و در صورت وجود گیرنده قابل گرفتن است.

۳_ ارتباط با ارواح

ارتباط با ارواح به صورت های مختلفی انجام می گیرد که صورت روشن و قابل اعتماد آن این است که استاد ماهر این فن، شخصی را که برای این کار آمادگی دارد، با نگاه و تلقین خواب می کند و روح او به سؤالات استاد پاسخ می دهد و گاهی در این تماس از اسرار نهفته پرده برداشته می شود.

تماس با ارواح به صورت علمی از جهات گوناگون قابل مطالعه می باشد، در این زمینه کتابها و رساله های فراوانی به وسیله دانشمندان شرق و غرب نگارش یافته و صفحات زیادی از برخی دوائر المعارف های علمی را به خود اختصاص داده است.

دانشمندان این فن و کسانی که سالیان دراز در این راه کوشیده اند اظهار

می‌دارند که توانسته‌اند با مجاهدت‌های پیگیر و آزمایش‌های فراوان از روی گوشه‌ای از جهان مرموز و ناشناخته ارواح، پرده بردارند و کارهای خارق‌عادت و حیرت‌انگیزی را که به وسیله آنها انجام می‌شود از نزدیک مشاهده نمایند. نویسنده دائرة المعارف قرن بیستم در جلد چهارم کتاب خود، در باره روح، جدولی از اسامی دانشمندان مشهور را که به واقعیت این علم اعتراف کرده‌اند، ارائه می‌دهد در این جدول نام چهل و هفت نفر از دانشمندان بزرگ فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان و آمریکا آمده است.

البته باید دانست که ارتباط با ارواح به طور اجمال مطلبی است صحیح، ولی هرگز نمی‌توان گفتار هر مدعی را در این باره پذیرفت بلکه باید با قرائن و علائم راستگویان را از دروغگویان تمیز داد.

۴_ الهام به افراد

گاهی ممکن است مطلبی به قلب القا شود و انسان یک مرتبه خود را بر مطلبی واقف و آگاه بیند، به این نوع القاء در اصطلاح، الهام می‌گویند.

این گونه الهامات به قدری در هر زمان و مکان فراوان است که باید آن را در ردیف حوادث معمولی قرار داد حتی منشأ بسیاری از اختراعات و اکتشافات علمی و ابتکارات و مضامین عالی شعری همین الهام است.

قرآن مجید نمونه‌ای در این مورد نقل می‌کند و می‌فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...) (قصص/۷)

«به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده...».

۵_ خواب‌های راستین

خواب، انواع و اقسامی دارد که یک نوع آن مورد نظر ما است و آن خواب‌هایی است که از یک واقعیت جدا از اندیشه و ذهن، از واقعیتی محکم و استوار و پایبرجا

گزارش می دهد این نوع خواب های الهی است که ما را با جهان خارج از خود مربوط می سازد و از روی حقایق دور از محیط ذهن و اندیشه پرده برمی دارد و این قبیل خواب ها به اندازه ای زیاد است که هرگز نمی توان آن را انکار کرد. قرآن نمونه های پیچیده ای در سوره «یوسف» نقل می نماید.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در باره این نوع خواب ها فرموده است:

«إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنَ النَّبُوَّةِ» (۱) «رؤیای صادق، بخشی از نبوت است».

آبر آگاهی و فلاسفه اسلام

۱- شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب «اشارات» در «نمط هشتم» می گوید:

اگر عارفی از غیب خبر داد و آینده، درستی آن را ثابت کرد او را تصدیق کن و به او ایمان بیاور زیرا چنین آگاهی ای یک رشته اسباب طبیعی دارد.

و نیز در تنبیهات این نمط، به برهان این مطلب اشاره کرده می گوید:

وقتی اشتغالات روح از طریق حواس کم شد، برای روح انسان فرصتی دست می دهد که خود را از دست قوای طبیعی خلاص کرده و به جانب قدس پرواز کند و صورت هایی را در آنجا ببیند و این حالت گاهی در خواب و در حال بیماری به انسان عادی نیز رخ می دهد.

و نیز در جای دیگر می گوید:

اگر به تو گفتند که فلان عارف کاری انجام می دهد و یا به جسمی حرکت

ص : ۲۳۸

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۶۳۵، چاپ قدیم، این نوع خوابها که به طور مستقیم با آینده سر و کار دارد، نه با گذشته، نمی تواند علت مادی داشته باشد و هرگز نمی توان پرونده این خوابها را در گذشته جستجو نمود بلکه این نوع خوابها فاقد پرونده است و ما در کتاب «راز بزرگ رسالت» درباره این نوع خوابها سخن گفته ایم.

می بخشد یا خود حرکتی می کند که از توانایی دیگران بیرون است این سخن را انکار مکن زیرا برای این کار یک سلسله اسباب، وجود دارد که اگر تو نیز از آن راه وارد شوی به همان مقصد می رسی.

باز می گوید: تجربه و آزمایش به روشنی ثابت کرده است که انسان در موقع خواب می تواند با جهان خارج تماس بگیرد و اطلاعاتی کسب کند، اکنون چه مانعی دارد که انسان در موقع بیداری دارای چنین قدرتی باشد و تجربه و آزمایش نیز این حقیقت را ثابت کند. (۱)

۲_ شیخ شهاب الدین سهروردی که در فلسفه الهی و ریاضات نفسانی عملی، کم نظیر بود در باره آگاهی انسان از غیب، چنین می گوید:

«هروقت شواغل حواس ظاهری کاهش یافت در این وقت، نفس انسان از دست قوای طبیعی، رهایی جسته و بر یک سلسله امور غیبی تسلط می یابد» سپس می گوید:

«اگر انسان های کامل مانند پیامبران و اولیا از غیب خبر می دهند، به خاطر نوشته هایی است که می بینند و یا امواج و یا صداهای دل انگیز و هولناکی است که می شنوند و یا صورت هایی است که مشاهده می کنند و با آنان سخن می گویند، و سپس از غیب خبر می دهند.» (۲)

۳_ صدر المتألهین در تعالیک خود بر «حکمت اشراق» امکان آگاهی از غیب

ص : ۲۳۹

۱- [۱] اشارات، ج ۳، ص ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۷ و ۳۱۴.

۲- [۲] حکمت اشراق، مقاله پنجم.

را به گونه ای مشروح مورد بحث قرار داده و می گوید: «نفس بر اثر اتصال با جهان عقل و یا عالم مثال (جهان صور اشیاء)، آگاهی هایی کسب می کند» سپس مطلب را با براهین عقلی روشن می سازد.

هدف از نقل این کلمات این است که روشن گردد دانشمندان و پی افکنان علوم بشری از گذشته و حال، آگاهی از غیب را برای بشر معمولی ممکن، بلکه واقع شده میدانند و جایی که آگاهی از غیب برای بشر معمولی ممکن و واقع شده باشد در امکان آن برای پیامبران و امامان معصوم جای شک و تردیدی باقی نخواهد ماند.

در پایان این بخش لازم است نکته ای را تذکر دهیم:

هدف از نقل سخنان دانشمندان دیروز و امروز این است که بدانیم علوم بشری موضوع آگاهی از غیب را، یک امر ممکن بلکه محقق، می داند و با چنین تصدیق و توصیفی، نباید در امکان آن شک و تردید داشته باشیم. ولی باید توجه داشت که آگاهی پیامبران و امامان معصوم بر غیب، از طریقی است، غیر از طریق های عادی که در این بخش درباره آنها سخن گفتیم، و اشتراک در نتیجه، گواه بر اتحاد در راه نیست.

و نیز اگر ما در این بخش از کشف و شهود و اشراق و یا ارتباط با ارواح سخن گفتیم و به آنها استشهاد کردیم، نه به این معنی است که گفتار هر مدعی کشف و اشراق را بپذیریم، یا به تصدیق هر مدعی ارتباط با ارواح، صحه بگذاریم بلکه هدف، تصدیق اجمالی است و اینکه حدود و خصوصیات آنها چیست فعلاً از قلمرو بحث ما بیرون می باشد.

چند نمونه از آیات قرآن در باره علم غیب پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اکنون وقت آن رسیده با آیاتی که بر آگاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پشت پرده غیب گواهی می دهند آشنا شویم. و در این مورد به ذکر چند آیه بسنده می کنیم.

۱_ (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا). (جن/۲۶_ ۲۷).

«خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی کند مگر بندگان که مورد رضایت او باشند و آن بندگان عبارتند از فرستادگان او، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد».

مفاد آیه بسیار روشن است و به خوبی می فهماند که علم غیب، از خدا است و او فرستادگان خود را از غیب آگاه می کند. (۱)

۲_ (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ * وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ). (تکویر/۲۲_ ۲۴)

«محمّد (صلی الله علیه و آله) دیوانه نیست و فرشته را در افق روشن دیده است و او بر غیب بخیل نیست (علم غیب را که بر او القا می شود اگر صلاح باشد به شما می گوید و بخل نمی کند و از شما پوشیده نمی دارد)».

بنابراین به خوبی از آیه فهمیده می شود که خداوند رسول گرامی خود را توسط فرشته وحی بر غیب آگاه کرده است.

۳_ (وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا تَبَأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ فَلَمَّا تَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ...). (تحریم/۳)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، رازی را به یکی از همسران خود گفت (وبه او سفارش کرد که آن راز را فاش نکند) ولی او، راز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به دیگری گفت، خدا پیامبر را از جریان آگاه ساخت و به او خیر داد که همسرش، راز او را به دیگری گفته است پیامبر با این که آگاه شد همسرش همه راز را به دیگری گفته است اما به قسمتی

ص : ۲۴۱

۱- [۱] به تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۶۳ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۵ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۶۸ و المیزان، ج ۴، ص ۷۹ مراجعه شود.

از آن اشاره کرد و به قسمت دیگر اشاره نکرد یعنی به همسرش گفت رازی را که به تو سپردم، فاش ساخته ای، همسرش او را تصدیق کرد و پرسید چه کسی تو را از جریان آگاه ساخت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (تَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ): «خدای دانا و آگاه مرا آگاه ساخت».

دقت در مجموع آیه، بخصوص جمله آخر: (تَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ) به روشنی گواهی می دهد که خداوند او را از غیر راه وحی قرآنی از پس پرده غیب آگاه کرده است.

از آیاتی که تا اینجا نقل شد، به خوبی استفاده می شود پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بسان دیگر پیامبران الهی چون آدم، نوح، یعقوب، یوسف، صالح، داود، سلیمان و عیسی، از غیب، خبر می داد.

آگاهی از غیب منحصر به پیامبران نیست

در خاتمه، برخی از آیات که دلالت می کند که افرادی از غیر پیامبران هم از غیب آگاهی داشته اند نقل می شود تا واضح گردد که آگاهی از غیب منحصر به پیامبران الهی نیست، بلکه خدا به هر یک از بندگانش خاص خود که بخواهد چنین عنایتی می کند و او را با غیب این جهان آشنا می سازد:

(إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ* وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ). (آل عمران/ ۴۵- ۴۶)

«هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم خدا تو را به فرزندی نوید می دهد که نام وی مسیح عیسی فرزند مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست و در گهواره با مردم سخن می گوید و از صالحان است».

این نه تنها مریم است که از طریق غیب از یک رشته رویدادهای آینده آگاه شده است بلکه در این مورد همسر ابراهیم و مادر موسی نیز با او همراه می باشند. قرآن در باره همسر ابراهیم چنین می گوید:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا... وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (هود/۶۹ و ۷۱).

«فرستادگان ما (فرشتگان) با مژده به نزد ابراهیم رفتند و گفتند: سلام بر تو... و همسر وی که ایستاده بود خندید، او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم».

قرآن در باره مادر موسی که از طریق غیب از سرنوشت فرزند خود آگاه شده است چنین می فرماید:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْفَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص/۷).

«به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده آنگاه که بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن و نترس و غمگین مباش. ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران مرسل قرار می دهیم».

به طوری که مشاهده می کنید در این آیات کسانی که از طبقه پیامبران نیستند از طریق غیب از حوادث آینده آگاه شده اند.

۳۵- پیامبر اُمّی و درس نخوانده

آیات موضوع

۱_ (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (اعراف/۱۵۲)

۲_ (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (اعراف/۱۵۸).

۳_ (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ). (بقره/۷۹).

۴_ (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا). (قصص/۵۹).

۵_ (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). (سوره)

۶_ (وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلِمْتُمْ فَإِنْ أَسْلِمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ). (آل عمران/۲۰)

۷_ (وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا) (بقره/۷۸)

۸_ (أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ). (يونس/۲)

۹_ (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا* وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا* قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) (فرقان/۴-۶):

۱۰_ (وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبِطُلُونَ) (عنكبوت/۴۸).

۱۱_ (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (يونس/۱۶).

۱۲_ (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) (انعام/۳۸).

۱۳_ (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) (طه/۵۲).

ترجمه آیات

۱_ «آنان که پیروی می نمایند از فرستاده خدا، پیامبر «امی» که نبوت و صفات و نشانه های او را در تورات و انجیل که نزدشان هست

می یابند، آنان را به نیکی فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد، پاکیزه ها را به آنها حلال و پلیدیها را بر آنان تحریم می کند ، بارهای سنگین (تکالیف شاق) و زنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد، آنها که به او ایمان آورده اند و او را گرامی داشته اند و یاری نموده اند و از نوری که به او نازل شده پیروی کرده اند _ آنان _ رستگارانند».

۲_ «ای مردم من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است و خدایی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، به خدا و فرستاده او _ پیامبر «امّی» ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد _ ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

۳_ «وای بر کسانی که کتاب (تورات محزّف) را با دست خود می نویسند(سپس آن را به خدا نسبت داده و می گویند) این کتاب از جانب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که دستهای آنان نوشته و وای بر آنها از چیزی (عذابی) که کسب می کنند».

۴_ «شایسته پروردگار تو نیست که (اهل) آبادیها را نابود سازد مگر اینکه قبلاً در «أمّ القرای» آنها، پیامبری را برانگیزد».

۵_ «اوست که در میان درس نخوانده ها پیامبری از خود آنان برانگیخت، آیات الهی را بر آنان می خواند و آنها را از پلیدیها پاکیزه می گرداند و کتاب و حکمت می آموزد هرچند در گذشته در گمراهی آشکار بودند».

۶_ «به آنان که کتاب داده شده و همچنین «أمّیها» بگو آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آورده باشند هدایت شده اند، و اگر روی برگردانند، بر تو است ابلاغ، و خدا به بندگان خود بینا است. دسته ای از اهل کتاب درس نخوانده هایی هستند که از کتاب جز آرزوهای «واهی و پندارها»

چیزی نمی دانند. آیا برای مردم مایه شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادیم که مردم را بیم، و افراد با ایمان را بشارت دهد که برای آنها نزد پروردگارشان سابقه نیکو و یا منزلت نیک است».

۷_ «گروه کافر گفتند که این قرآن دروغی بیش نیست که به دروغ آن را به خدا بسته است، و گروهی او را در این کار یاری کرده اند حَقّاً که سخن بی اساس و ناروایی گفته اند».

۸_ «گفتند: قرآن افسانه های پیشینیان است که آنها را نوشته (و یا برای او نوشته اند) و این داستانها صبح و شام بر او القا می گردد».

۹_ «بگو قرآن را آن کسی فرو فرستاده که از راههای آسمانها وزمین آگاه است. او آمرزنده و مهربان می باشد».

۱۰_ «تو هرگز (از دوران کودکی تا لحظه نزول وحی) نه کتابی را می خواندی، و نه با دست چیزی را می نوشتی، (زیرا اهل خواندن و نوشتن نبودی) در این صورت باطل گرایان در کتاب تو به شک می افتادند (و آن را محصول تراوش فکر تو و یا نگارش از کتابهای پیشینیان می انگاشتند)».

۱۱_ «بگو: اگر خدا می خواست من آیات را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی کردم، من مدتها پیش از این در میان شما زندگی کرده ام، آیا نمی اندیشید».

۱۲_ «جنبندگان روی زمین، و مرغانی که در هوا به پرواز در می آیند، مانند شما امتهایی هستند، ما چیزی را در جهان آفرینش ترک نکردیم، سپس به سوی پروردگار خود باز می گردند».

۱۳_ «علم حوادث گذشته، پیش پروردگارم موجود است نه گم می کند و نه فراموش می نماید».

واژه «أُمِّي» به شکل‌های «أُمِّي»، «أُمِّيُون» و «أُمِّيِن» شش بار (۱) در قرآن وارد شده و در همه جا مقصود از آن یک چیز بیش نیست و آن انسان یا انسانهایی است که به همان وضع که از مادر متولد شده اند، باقی بمانند و مقصود از بقاء به همان کیفیت، این است که وضع او نسبت به خواندن و نوشتن تغییر نکند و اگر در روزهای نخستین قادر به خواندن و نوشتن نبود به همان حالت باقی بماند و وضعیتش دگرگون نگردد؛ در زبان عرب به چنین وضع دست نخورده و دگرگون نگشته ای، «أمیه» و به شخص آن «أمی» می گویند و مفهوم «أمی» در زبان فارسی «درس نخوانده» و مفهوم دور از واقع آن در زبان عامیانه «بی سواد» است از آنجا که تعبیر اخیر، دور از مفهوم واقعی آن می باشد، و تا حدی اهانت به شمار می رود، باید از به کار بردن آن جداً خودداری کرد و در تفسیر معنای «أمی» و ترجمه آیات، لفظ «درس نخوانده» را برگزید.

قرآن در دو مورد، پیامبر گرامی را، به لفظ «أمی» توصیف می کند و می رساند که او پیش از بعثت تا لحظه نزول آیات «أمی» بوده است آنجا که می فرماید:

۱_ (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (اعراف/۱۵۲)

«آنان که پیروی می نمایند از فرستاده خدا، پیامبر «أمی» که نبوت و صفات و نشانه های او را در تورات و انجیل که نزدشان هست می یابند، آنان را به نیکی فرمان

ص : ۲۴۸

۱- [۱] به سوره های اعراف آیه های ۱۵۷ و ۱۵۸ و بقره آیه ۷۸ و آل عمران آیه های ۲۰ و ۷۵ و جمعه آیه ۲ مراجعه فرمایید.

می دهد و از بدیها باز می دارد، پاکیزه ها را به آنها حلال و پلیدیها را بر آنان تحریم می کند، بارهای سنگین (تکالیف شاق) و زنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد، آنها که به او ایمان آورده اند و او را گرامی داشته اند و یاری نموده اند و از نوری که به او نازل شده پیروی کرده اند آنان رستگارانند».

خداوند در این آیه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را با صفات «دهگانه (۱)» که بخش اعظم از دلایل نبوت و گواه صدق ادعای او را تشکیل می دهد توصیف می کند، و یادآور می شود که او صفاتی به شرح یاد شده در زیر دارد:

۱_ رسول ۲_ نبی ۳_ اُمّی ۴_ نشانه های او در تورات و انجیل نوشته شده ۵_ به نیکبها فرمان می دهد. ۶_ از بدیها باز می دارد. ۷_ پاکیزه ها را حلال می شمرد. ۸_ پلیدیها را تحریم می کند. ۹_ بارهای سنگین را برمی دارد. ۱۰_ زنجیرها را می شکند.

این اوصاف دهگانه، جز دو وصف نخست، همگی دلایل صحّت نبوت او به شمار می روند و در هیچ یک از آیات قرآن، گواههای حقانیت او، یکجا بسان این آیه مورد بحث، وارد نشده است. که گویی آیه می خواهد جهانیان را با براهین ادعای او آشنا سازد و بگوید که دلایل نبوت او این است که:

۱_ او یک فرد اُمّی و درس نخوانده است و با این حال کتابی آورده است که جهانیان را یارای مقابله با آن نیست و احدی در عظمت تعالیم و کتاب او شک و تردید ندارد و از نظر محاسبات عقلی محال است انسان درس نخوانده و پرورش یافته در محیط جهل و نادانی، از نزد خود _ بدون استمداد از غیب _ خلاق یک چنین تعالیم و پدید آورنده یک چنین کتاب با عظمتی باشد.

۲_ صفات و خصوصیات و نبوت او در کتابهای تورات و انجیل که هم اکنون

ص : ۲۴۹

۱- [۱] رازی در تفسیر خود مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۳۰۹، صفات موجود در آیه را به نه تا می رساند و در حالی که اگر «اصر» و «اغلال» را دو چیز مختلف بشماریم، تعداد آن به ده تا می رسد.

نزد پیروان آنها موجود است نوشته شده است و آورندگان آن دو کتاب از رسالت او گزارش داده اند. چنانکه می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾. (اعراف/۱۵۸).

«ای مردم من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است و خدایی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، به خدا و فرستاده او _ پیامبر «امی» ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد _ ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

«امی» در لغت عرب

اشاره

ابن فارس ریشه شناس زبان عرب، در کتاب «مقایس» یادآور می شود که «ام» در لغت یک معنی بیش ندارد و آن اصل و ریشه است و دیگر معانی آن همگی به گونه ای به آن باز می گردند؛ آنگاه از خلیل بن احمد فراهی نقل می کند که وی می گوید: هر چیزی که اشیاء دور و برش به آن بیوندد به آن «ام» می گویند و به همین مناسبت به دماغ «أم الرأس» و مرکز روستاهای اطراف «أم القرى» و به فاتحه الکتاب «أم القرآن» و به لوح محفوظ «أم الكتاب» و به کهکشان «أم النجوم» می گویند؛ آنگاه می افزاید: «امی» کسی است که به همان حالت و طبیعت که از مادر زاییده شده، بماند. در این صورت اگر به «مادر»، «ام» می گویند، برای این است که ریشه انسان به شمار می رود، و اگر فرد ناآشنا به خواندن و نوشتن را «امی» می نامند برای این است که بر وضع نخستین خود باقی است تو گویی آن را از مادر گرفته است. از این جهت به کلیه عوارض ارثی در زبان مردم «مادری» می گویند.

روی این اساس مفسران محقق، همگی لفظ «امی» را با جمله «لا یکتب ولا یقرء» (نمی نویسد و نمی خواند) تفسیر می کنند و در این مورد علاوه بر تصریح اهل

لغت به حدیث صحیح بخاری استناد می‌جویند که وی از پیامبر نقل نموده که آن حضرت چنین فرمود: «إِنَّا أُمَّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ»: «ما جمعیت امّی هستیم که نمی‌نویسیم» (۱). در این حدیث جمله «لا نکتب» مفسّر کلمه «امّیه» است که صفت «امّیه» می‌باشد.

گواه روشن بر اینکه مقصود از «امّی» فرد درس نخوانده است آیه زیر می‌باشد:

«وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». (بقره/۷۸).

«برخی از آنان (یهود) امّی هستند که از کتاب «تورات» جز یک مشت آرزو (۲) چیزی نمی‌دانند بلکه فقط گمان می‌کنند (که می‌دانند)».

جمله «لا- يعلمون» که پس از «امّیون» وارد شده. مفسّر کلمه قبل می‌باشد، یعنی گروهی از یهود درس نخوانده‌اند که از واقعیت تورات و محتوای آن آگاه نمی‌باشند و کتاب واقعی را از محرّف آن تمیز نمی‌دهند. و چون «امّی» هستند آگاهی آنان از کتاب به صورت آرزو درآمده است. در آیه بعد می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (بقره/۷۹).

«وای بر کسانی که کتاب (تورات محرّف) را با دست خود می‌نویسند (سپس آن را به خدا نسبت داده و می‌گویند) این کتاب از جانب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که دستهای آنان نوشته و وای بر آنها از چیزی (عذابی) که کسب می‌کنند».

مطالعه این دو آیه جای شک و تردید باقی نمی‌گذارد که امّی در آیه به معنی

ص: ۲۵۱

۱- [۱] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲- [۲] مقصود از آرزو پندارهای سست است که یهودیان درباره خود داشته و دارند، مانند امت برگزیده و غیره.

کسی است که قادر به خواندن و نوشتن نیست و قرآن امت یهود را بر دو گروه تقسیم می کند: ۱- گروه درس نخوانده که از تورات چیزی نمی دانند. ۲- گروه درس خوانده که از سواد خود سوء استفاده کرده و به تکثیر تورات محرف می پردازند، تا از این طریق پولی به دست آورند و اگر گروه نخست، قدرت خواندن و نوشتن داشتند فریب تحریف گروه دوم را نمی خوردند و صحیح را از باطل تمیز می دادند.

اکنون لازم است به توضیح دو نظریه شاذ و غیر معروف در باره «امّی» پردازیم:

الف: آیا «امّی» منسوب به «أمّ القری» است؟

در برخی از تفاسیر تصوّر شده است که «أمّ القری» یکی از نامهای «مکه» است و عرب هر انسان منسوب به آن نقطه را «امّی» می گوید، در هر جا که پیامبر با این لفظ (امّی) توصیف شود، مقصود از آن این است که او از اهل «أمّ القری» است. یعنی «مکی» در مقابل «مدنی» و «مصری» و غیره.

این احتمال از سه نظر کاملاً بی اساس است:

اولاً: «أمّ القری» از اسامی مکه نیست، بلکه دارای مفهومی کلی است که بر مکه و غیره مکه به طور یکسان اطلاق می گردد و همان طور که در آغاز بحث از «مقایس» نقل کردیم، مرکز روستاها و به اصطلاح امروز بخشداریها و فرمانداریها را «أمّ القری» می نامند، و اگر به مکه نیز «أمّ القری» گفته شده، به خاطر مرکزیتی بود که نسبت به توابع داشت، و پیوسته قبایل اطراف در شعاع چند صد کیلومتری برای رفع نیازمندیهای خود به آن نقطه رفت و آمد می کردند و قرآن نیز این لفظ را به صورت یک مفهوم کلی - نه به صورت نام خاص مکه - به کار می برد، چنانکه می فرماید:

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا). (قصص/۵۹): شایسته پروردگار تو نیست که (اهل) آبادیها را نابود سازد مگر اینکه قبلاً در «أمّ القرای» آنها، پیامبری را برانگیزد.

به حکم اینکه آیه از یک مشیت گسترده الهی گزارش می دهد طبعاً مقصود از «أمّ القری» در این آیه خصوص مکه نیست، بلکه مقصود این است که هلاک امتها در گذشته، پیوسته پس از اتمام حجت و بعد از اعزام رسول در مرکز آن منطقه ها بوده است.

ثانیاً: از نظر قواعد ادبی، کلمات مرکب که با واژه های «ابن» و «أب» و «أم» آغاز می شوند، به هنگام نسبت، لفظ اولشان حذف شده و «یاء» نسبت به کلمه دوّم وارد می شود، مثلاً در «ابن الزبیر» زبیری و در «ابی بکر» بکری و در «أمّ القری» قروی می گویند؛ زیرا اگر «یاء» نسبت به جزء نخست کلمه مرکب وارد شود، کاملاً اشتباه رخ میدهد و «منسوب الیه» معلوم نمی گردد. (۱)

ثالثاً: اگر مقصود از «امّی» همان «مکی» باشد آوردن آن در میان دیگر صفات دهگانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) که برهان نبوت او به شمار می رود بی تناسب خواهد بود؛ زیرا مکی و مدنی بودن در حقیقت ادعای او دخالتی ندارد، آنچه در این مورد می تواند مؤثر باشد این است که او «امّی» (درس نخوانده) باشد، ولی تعالیم و کتاب او، نقطه عطفی در تمدن بشر گردد و تمام خردمندان جهان در برابر دستورات استوار او سر تعظیم فرود آورند.

قرآن در آیه دیگر به این حقیقت چنین اشاره می کند:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). (سوره جمعه/۲).

«اوست که در میان درس نخوانده ها پیامبری از خود آنان برانگیخت، آیات الهی را بر آنان می خواند و آنها را از پلیدیها پاکیزه می گرداند و کتاب و حکمت می آموزد هرچند در گذشته در گمراهی آشکار بودند».

جمله (فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ) می رساند که خدا در میان قوم درس نخوانده،

ص : ۲۵۳

فردی از خودشان که او نیز مانند آنان «اُمّی» بود برانگیخت ولی او در عین اُمّی بودن با تعالیم خود، معجزه آفرید و به قول حافظ:

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد *** دل ریمده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت *** به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

واگر در برخی از روایات، اُمّی به معنی منسوب به «اُمّ القری» وارد شده است، باید از نظر سند و پایه دلالت، مورد بررسی قرار گیرند. (۱)

ب: «اُمّی» نا آشنا به متون سامی

در برخی از آیات قرآن «اُمّی» در برابر «اهل کتاب» قرار گرفته، چنانکه می فرماید:

(وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَ أَسْلِمْتُمْ فَإِنْ أُسْلِمُوا فَقَدْ أَسْلَمُوا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ). (آل عمران/۲۰)

«به آنان که کتاب داده شده و همچنین «اُمّیها» بگو آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آورده باشند هدایت شده اند، و اگر روی برگردانند، بر تو است ابلاغ، و خدا به بندگان خود بینا است.»

در این آیه به حکم «تقابل» باید گفت: مقصود از اُمّی کسی است که با متن های قدیم سامی آشنایی نداشته و از پیروان مذاهب یهودی یا مسیحی _ که در آیه به عنوان «اهل الکتاب» نامیده شده اند _ نباشد و اگر در قرآن کلمه «اُمّیون» برای اعراب پیش از اسلام که پیرو تورات و انجیل نبودند بکار رفته است، به خاطر این است که نسبت به متن های مقدّس سامی بی اطلاع بودند و مؤید این نظر این است که در

ص : ۲۵۴

۱- [۱] دلالت و سند این نوع روایات در کتاب مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۳۳۷، مورد بررسی قرار گرفته است.

برخی از آیات، «اُمّی» به معنی ناآگاه از تورات تفسیر شده است، چنانکه می فرماید:

(وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا) (بقره/۷۸): «دسته ای از اهل کتاب درس نخوانده هایی هستند که از کتاب جز آرزوهای «واهی و پندارها» چیزی نمی دانند».

پاسخ: یک چنین تفسیری، جز اجتهاد در مقابل نص، چیزی نیست و دو آیه ای که مورد استشهاد قرار گرفته است بر مقصود او گواهی نمی دهند زیرا فرهنگ نویسان زبان عرب اتفاق نظر دارند که «اُمّی» به معنی فرد درس نخوانده و کسی است که قادر به خواندن و نوشتن نمی باشد. در این صورت تخصیص چنین معنای وسیعی به خصوص کسی که ناآشنا به متون سامی باشد کاملاً بی جهت است.

و به بیانی دیگر: «اُمّی» کسی است که اصلاً با خواندن و نوشتن رابطه ای نداشته باشد و اگر در میان صدها زبان رایج در میان بشر، بتواند با یک زبانی بنویسد و آن را بخواند او را «اُمّی» نمی خوانند.

اگر در آیه نخست «اُمّی» در مقابل اهل کتاب قرار گرفته، به خاطر این است که یهودیان و مسیحیان شبه جزیره، بر خلاف عرب جاهلی غالباً درس خوانده بودند و با خواندن و نوشتن _ حداقل با زبان کتاب مذهبی خود _ آشنایی داشتند ولی عرب جاهلی اصلاً خواندن و نوشتن، حتی با زبان مادری خود رابطه ای نداشت. بنابر این در مفهوم «اُمّی» ناآشنایی به متون سامی، نهفته نمی باشد و «لذا _ اگر این لفظ در مقابل ملت های سوئیسی و سوئدی که به صورت گسترده درس خوانده می باشند قرار بگیرد مفهوم آن تغییر نکرده، باز به همان معنای درس نخوانده خواهد بود، نه خصوص ناآشنا با متون سوئیسی و سوئدی».

از این بیان، مفاد آیه دوم نیز روشن می گردد زیرا در آن آیه اهل کتاب را به دو گروه تقسیم می کند: اُمّی و غیر اُمّی، ناآشنا به کتاب و آشنا به آن، چنانکه می فرماید: (وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا). (بقره/۷۸): «برخی از

آنان اُمّی هستند که از کتاب جز یک مشت آرزو چیزی نمی دانند».

درست است که مقصود از «اُمّی» در آیه، فرد ناآشنا به متون سامی است، ولی این نه به خاطر این است که این قید در مفهوم «اُمّی» نهفته و جزء معنی آن می باشد، بلکه از قرینه تقابل، چنین قیدی مفهوم می گردد، در موارد دیگر که چنین قرینه ای وجود ندارد، نمی توان این مفهوم را به معنای لفظ تحمیل کرد.

خلاصه این که: «اُمّی» به معنای درس نخوانده مطلق است و اگر در موردی به گروهی گفته شده که از خواندن متون خاصی مانند «عهدین» ناتوان باشند به خاطر یکی از دو جهت است:

۱_ ناآشنایی با این متون در آن زمان، ملازم با ناآشنایی با مطلق خواندن و نوشتن بود.

۲_ این خصوصیت از زمینه تقابل استفاده می شود، در این صورت نمی توان آن را در معنی «اُمّی» داخل دانست بنابراین «اُمّی» کسی است که در محیط اهل کتاب با زبان عهدین نخواند و ننویسد و در میان عرب جاهلی با زبان عربی از نظر خواندن و نوشتن، ناآشنا باشد و همچنین است در محیط های دیگر.

او نمی خواند و نمی نوشت

جامعه «اُمّی» و درس نخوانده عرب جاهلی، در برابر معجزه بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) (قرآن) شگفت زده شده و گیج و مبهوت گشته بود، او هرگز باور نمی کرد که به فردی از آنان از جانب خدا، کتاب با عظمتی وحی گردد که به مردم بیم و نوید دهد، چنان که قرآن از آنان نقل می کند.

(أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ). (یونس/۲)

«آیا برای مردم مایه شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادیم که مردم را

بیم و افراد با ایمان را بشارت دهد که برای آنها نزد پروردگارشان سابقه نیکو و یا منزلت نیک است».

تلاش عرب جاهلی این بود که معجزه قرون و اعصار (قرآن) را به گونه ای توجیه کنند که ارتباطی به جهان غیب و آموزش الهی نداشته باشد و در این مورد به تفسیرهایی پرداخته اند که در محل خود خواهد آمد.

یکی از پندارهای خام آنان در باره قرآن این بود که آیات، ذیل آن را بیان می کند:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ لِإِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ عَلَيْهِ سَلَامٌ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) (فرقان/۴)

«گروه کافر گفتند که این قرآن دروغی بیش نیست که به دروغ آن را به خدا بسته است و گروهی او را در این کار یاری کرده اند حَقًّا که سخن بی اساس و ناروایی گفته اند».

(وَقَالُوا أَأُتُوا الْبُرْهَانَ وَاللَّيْلَ وَالنَّجْمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّجْمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) (فرقان/۵)

«گفتند: قرآن افسانه های پیشینیان است که آنها را نوشته (و یا برای او نوشته اند) و این داستانها صبح و شام بر او القا می گردد».

در این آیات دو نوع تهمت به پیامبر زده شده است:

۱_ این کتاب از آن خدا نبوده و افترا بی است که به او بسته شده و او در تنظیم آن در برخی قسمتها از دیگران کمک گرفته است (إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ لِإِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ عَلَيْهِ سَلَامٌ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

۲_ این کتاب را از روی کتابهای پیشینیان نوشته است و مطالب آن صبح و شام بر او القا می گردد.

این آیات و همچنین آیات مشابه، حاکی است که برخی از مشرکان مکه تلاش می نمودند که قرآن را تراوش فکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قلمداد کنند و به دیگران القا کنند که او به

کمک گروهی (لابد پریها و کاهنان) دست به تألیف آن زده است و یا آن را مجموعه ای بدانند که از روی عهدین وغیره تنظیم شده است.

در چنین شرایطی قرآن به تکذیب این نسبت پرداخته و به طور اجمال می فرماید: (قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً) (فرقان/۶): «بگو قرآن را آن کسی فرو فرستاده که از نهای آسمانها وزمین آگاه است. او آمرزنده و مهربان می باشد».

قرآن در سوره عنکبوت به طور تفصیل به ردّ این اندیشه پرداخته و با لحن قاطع می گوید: «تو ای پیامبر تا نزول وحی هرگز نه کتابی می خواندی و نه خطی می نوشتی در این صورت چگونه می توان گفت که این کتاب تراوش فکر تو است، یا آن را از کتابهای پیشینیان نوشته ای»، چنانکه می فرماید:

(وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطُلُونَ) (عنکبوت/۴۸).

«تو هرگز (از دوران کودکی تا لحظه نزول وحی) نه کتابی را می خواندی» و نه با دست چیزی را می نوشتی، (زیرا اهل خواندن و نوشتن نبود) در این صورت باطل گرایان در کتاب تو به شک می افتادند (و آن را محصول تراوش فکر تو و یا نگارش از کتابهای پیشینیان می انگاشتند».

اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مدتی در دوران کودکی گرد کتاب می گشت و همچون کودکان نوآموز و دانش آموز، مشق می کرد، آیا می توانست پس از نزول قرآن چنین ندایی را در مکه در میان گروهی که از تمام خصوصیات زندگی وی آگاهی داشتند، سردهد؟ و با ندای رسا بگوید: مردم همه شما می دانید که من پیش از بعثت اصلاً کتابی نخوانده ام و خطی ننوشته ام، چگونه می گوئید من مضامین آیات قرآن را از کتابهای دیگران گرفته ام؟ در زبان عربی اگر کسی بگوید: «ما جائتی مِنْ أَحَدٍ» و لفظ «مِنْ» را که زائد است بکار ببرد منظور تأکید شمول نفی است، یعنی هیچ کس نیامد و فرق میان جمله مزبور و جمله «ما جائتی أَحَدٌ» این است که در دومی می توان

احتمال داد که یکی دو نفر آمده، ولی متکلم روی مسامحه آمدن آنها را به حساب نیاورده است. عرب برای نفی این احتمال سر لفظ «أحد» لفظ «مِنْ» می آورد تا نفی، واقعی و حقیقی باشد.

اتفاقاً آیه یاد شده از این قبیل است، برای رفع هر نوع احتمال لفظ «مِنْ» آورده شده تا نفی به صورت استغراق واقعی باشد، یعنی: «هیچ نوع کتابی را نمی خواندی و نمی نوشتی».

خلاصه یکی از قواعد زبان عربی این است که نکره در قلمرو نفی موجب عموم و گستردگی است مانند «ما جائنی أحد» و «ما كنت تتلوا من كتاب» خصوصاً اگر، با «مِنْ» همراه باشد.

قرآن نه تنها در این مورد به ردّ این اندیشه پرداخته، بلکه در آیه دیگر به پیامبر دستور می دهد که زندگی خود را به رخ مردم بکشد و بگوید: «مردم! من عمری در میان شما بوده ام و کیفیت زندگی من برای شما روشن است، چگونه به من می گوئید این قرآن را عوض کنم!» چنانکه می فرماید:

(قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (یونس/۱۶)

«بگو: اگر خدا می خواست من آیات را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی کردم، من مدت‌ها پیش از این در میان شما زندگی کرده ام، آیا نمی اندیشید».

یعنی: اگر فکر می کنید قرآن از تراوشهای فکر من است و در سایه آشنایی با خواندن و نوشتن و ارتباط با علما و دانشمندان دست به تألیف چنین کتابی زده ام و هم اکنون به درخواست شما باید آن را تبدیل کنم، چه بهتر به زندگی پیشین من بنگرید اگر من دارای چنین قدرتی بودم، باید بسیاری از مطالب این کتاب را در دوران قبل از بعثت، گفته باشم و در محافل و مجالس نمونه هایی از آن تراوش کرده باشد. در حالی که چهل سال در میان شما زندگی کرده ام و از من چیزی در این رابطه مشاهده نکرده اید، چرا درست نمی اندیشید!؟

در این جا به روشنی ثابت گردید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی یک رشته مصالح اجتماعی قبل از بعثت با مسئله خواندن و نوشتن آشنایی نداشت و او یک فرد اُمّی بود، و هرگز نزد کسی برای آموزش زانو نزده بود، و نه از طریق غیب نیز، با خواندن و نوشتن آشنا گشته بود. زیرا اگر از ناحیه غیب هم با آن دو آشنا بود، هرگز قرآن او را به لفظ «اُمّی» توصیف نمی کرد، زیرا در این صورت (هرچند از ناحیه غیب) در پیامبر تحوّل رخ داده و از کیفیت روز نخست، به کیفیت دیگر متحول شده است. در حالی که قرآن می گوید: «او اُمّی است، و به همان حالت نخست باقی است».

اما آشنایی پیامبر با خواندن و نوشتن پس از بعثت، خود مسئله جداگانه ای است که در جلد سوم «مفاهیم القرآن»، و کتاب «در مکتب وحی» درباره آن سخن گفته ایم.

تأویل ناروا

یکی از نویسندگان اسلامی (۱) تحت تأثیر «شرق شناسان» خارجی قرار گرفته، در رساله ای اصرار ورزیده است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به خواندن و نوشتن آشنا بوده است و با اتخاذ چنین موضع، کوشیده است که آیه را به نادرست تأویل کند، اینک برای آشنا شدن خوانندگان به نقل تأویل، آنگاه به نقد آن می پردازیم:

در «قرآن» کتاب به معنای هر نوع کتابت و نوشته نیست، بلکه به معنای نوشته های مذهبی و مقدّس تورات و انجیل می باشد که در زبان عربی که زبان پیامبر بود، ناشناس بوده است و واقعیت این است که یهودیان می گفتند: حضرت اظهارات خود را از روی کتابهای مقدّس ایشان نقل می کند، آیه فوق نازل گردید و فرمود که پیامبر زبان این نوشته های مقدّس را که پیش از قرآن بوده، نمی دانسته است، نه آن که پیامبر

ص : ۲۶۰

۱- [۱] دکتر عبد اللطیف هندی رساله ای به زبان انگلیسی در این موضوع نگاشته و این رساله به زبانهای اردو و فارسی ترجمه شده است. نگارنده با نگارش رساله مستقلی به نام «در مکتب وحی» به ردّ آن پرداخته است. برای تفصیل بیشتر به آن رساله مراجعه فرمایید.

نمی توانست به زبان عربی که زبان مادری وی بود (و قرآن نیز به همان زبان نازل گردیده) بخواند و بنویسد».

رَدِّ تَأْوِيلِ نَارِوَا

این تصرّف و تأویل از جهاتی مردود است:

الف: «کتاب» در آیه به صورت نکره وبدون «الف ولام» آمده است و نکره پس از جمله نفی (ما کنت تتلوا) بنا به دستوری که نقل کردیم برای نفی جنس کتاب، اعم از عربی و عبری و فارسی و سریانی، خواهد بود نه برای نفی یک نوع خاص، (کتابهای مقدّس)، چنانکه تأویل گر تصوّر نموده است و این دستور هرگز استثنا ندارد و در قرآن جمله هایی مانند جمله فوق، فراوان است مانند: (وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ) (حج/۱۸): «هر کس را خدا خوار سازد هیچ کس نمی تواند او را گرامی سازد».

گواه ما بر اینکه مقصود از «کتاب» در آیه مطلق کتاب است _ خواه عبری خواه عربی، این است که در آیه قبل، موقعی که در باره انجیل و تورات سخن می گوید، لفظ کتاب را با الف و لام که اشاره به معروفیت و معهودیت آنها است، به کار می برد چنانکه می فرماید:

(وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ).
(عنکبوت/۴۷)

«همچنین برای تو کتاب (قرآن) فرو فرستادیم و کسانی که به آنها کتاب (انجیل و تورات) داده ایم، به آن ایمان می آورند و آیات خدا را کسی جز گروه کافران انکار نمی کند».

در آیه مورد بحث، لفظ کتاب به طور نکره وبدون الف ولام به کار رفته است چنانکه می فرماید: (وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ) (عنکبوت/۴۸) و اگر مقصود از کتاب در آیه مورد بحث همان کتابهای عهدین باشد، لازم بود مانند ما

قبل، کتاب را به طور معرفی، توأم با الف ولام به کار ببرد، و بفرماید: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ الْكِتَابَ».

ب: اینکه ادعا می کنند: «در قرآن، کتاب اصولاً به معنای هر نوع کتاب و نوشته نیست بلکه به معنی همان نوشته های مذهبی و مقدس تورات و انجیل است» درست روشن نیست. ما اکنون آیاتی را در این جا می آوریم، که مقصود از آن کتب عهدین نیست بلکه کتاب علاوه بر کتب مقدسه، در مصادیق مختلفی به کار رفته است :

۱_ کتاب یعنی قرآن مجید: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) (بقره/۲).

۲_ کتاب یعنی فرض و آنچه خدا بر ما نوشته و واجب کرده است: (وَ الْمُحْصِيَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) (نساء/۲۴): «حرام است که زنان شوهردار را بگیرید، مگر زنان مشرکی که اسیر شما گردند، مفروض و مکتوب خدا در حق شما همین است».

کتاب در آیه ۲۳۵ از سوره بقره هم به همان معنی آمده است.

۳_ کتاب به معنای هستی و رمز تکوین: (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) (انعام/۳۸).

«جنبندگان روی زمین، و مرغانی که در هوا به پرواز در می آیند، مانند شما امتهایی هستند، ما چیزی را در جهان آفرینش ترک نکردیم، سپس به سوی پروردگار خود باز می گردند».

۴_ کتاب یعنی لوح محفوظ:

(قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) (طه / ۵۲).

«علم حوادث گذشته، پیش پروردگار موجود است نه گم می کند و نه فراموش می نماید».

و همچنین آیه های ۳ و ۱۱ و ۷۵ از سوره های سباء و فاطر و نحل به آن معناست.

۵_ کتاب به معنای نامه اعمال:

(مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَهُ وَلَا كَبِيرَهُ إِلَّا أَحْصِيهَا) (کهف/۴۹): «چه شده که این نامه، تمام اعمال کوچک و بزرگ را شمرده است».

و به این معناست کتاب در آیه های ۶۲ مؤمنون و ۳۰ سباء و ۶۹ زمر و ...

۶_ کتاب یعنی نامه شخصی:

(الْقِيَامِ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ) (نمل/۲۹): «نامه ای به من رسیده است».

از این موارد و موارد دیگر (آیاتی که لفظ کتاب در آنها وارد شده است روشن می شود که لفظ کتاب در مصادیق مختلف به کار رفته که غیر کتب عهدین است و با بودن چنین آیات زیاد، چگونه آقای نویسنده (عبد اللطیف هندی) ادعا دارد که کتاب در قرآن به معنای انجیل و تورات و امثال آنها می باشد.

ج: اگر آیه به این معنی باشد که پیامبر قبل از بعثت، کتابهای مقدس انجیل و تورات را نخوانده است هدف تأمین نمی شود زیرا در این صورت جای این احتمال باقی می ماند که پیامبر از آنجا که مدتها با خواندن و نوشتن کتابهای عربی سر و کار داشته، به کمک برخی از نصاری و یهود _ که آشنا به زبان کتاب خود بودند _ مطالب قرآن را از آنها استخراج کرده و در قالب انشاء عربی ریخته است و آنها را از حفظ می خواند، چنان که در سوره فرقان این احتمال را از مشرکان نقل می کند:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا) .

«کافران می گویند این قرآن دروغی است که به خدا بسته است و گروهی دیگر او را در این قسمت یاری نموده اند، به راستی که آنها در این نسبت ستم کرده و سخن باطل می گویند».

ص : ۲۶۳

قرآن برای رفع چنین احتمالی در آیه مورد بحث می گوید: «تو هرگز با خواندن و نوشتن سروکاری نداشتی، تو هیچ گاه کتابی را نخوانده ای و قلم روی کاغذ نگذاشته ای زیرا در این صورت، خرده گیران در آیین تو تردید می کردند».

خلاصه این که اگر شما این آیه را به دست هر عرب و یا آشنا به زبان عربی بدهید می گوید نظر آیه این است که پیامبر اصلاً با خواندن و نوشتن سروکار نداشته است .

وانگهی هرگاه مراد از کتاب، همان کتابهای مقدس باشد در این صورت جمله «ولا تخطّه» زائد خواهد بود زیرا هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قدرت خواندن کتابهای فوق را داشت، به طور واضح قدرت بر نوشتن آنها نیز خواهد داشت و دیگر لازم نبود بفرماید: «... لا تخطّه» (دقت کنید که ضمیر تخطه به کتاب بر می گردد) ولی به طوری که ما معنی کردیم، آوردن آن مفید و سودمند خواهد بود، زیرا مفاد آیه در این صورت، یک کلام ساده و عمومی می باشد؛ می گویند فلانی به طور کلی با خواندن و نوشتن سروکاری ندارد و با خواندن و نوشتن آشنا نیست.

۳۶- عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نظر قرآن

آیات موضوع

۱- (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا * وَلَوْلَا أَنْ تَبَشِّرَكَ لَقَدْ كَادَتْ تَزُكُّنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا) (اسراء/ ۷۳ - ۷۵).

۲- (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضَمُّوكَ وَ مَا يُضَمُّونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا). (نساء/ ۱۱۳).

۳- (وَلَنْ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ) (بقره/ ۱۲۰).

۴- (وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَجِبَنَّ عَلَيْكَ * وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (زمر/ ۶۵).

۵- (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلَ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) (حاقه/ ۴۴-۴۷).

۶_ (وَ اسْتَغْفِرِ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً) (نساء/۱۰۶).

۷_ (وَ اسْتَغْفِرِ لِدُنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ) (غافر/۵۵).

۸_ (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرِ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَ مَثُوبِكُمْ) (محمد/۱۹).

۹_ (وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً) (نصر/۳).

۱۰_ (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَسْبِيَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ). (توبه/۴۳)

۱۱_ (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً * وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصراً عَظِيماً) (فتح/۱-۳).

۱۲_ (عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى * أَمَا مِنْ اسْتَعْجَلِي * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى * وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى * وَ أَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَ هُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى * كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ).

ترجمه آیات

۱_ «آنان (مشركان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود برمی گزیدند. اگر به تو استواری نمی بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی. در این صورت دو برابر مجازات (مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما، یآوری پیدا نمی کردی.»

۲_ «اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، و آنان جز خویش کسی را گمراه نمی سازند(و در پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی رسانند، خدا آنچه را که تو نمی دانی به تو آموخت و کرم خدا در حق تو بزرگ است.»

۳_ «اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی و یابوری نیست.»

۴_ «بر تو و بر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عملهای نیک تو حبط و بی اثر می گردد و از زیانکاران می باشی.»

۵_ «اگر او (پیامبر) سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می گیریم، و رنگ حیات او را قطع می کنیم، و کسی از شما مانع از این کار نمی شود.»

۶_ «از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده و رحیم است.»

۷_ «برای گناهت طلب مغفرت نما، و خدا را عصرگان و صبحگان با ثنای او، تنزیه کن.»

۸_ «بدان خدایی جز او نیست و بر گناهت و افراد با ایمان از مرد وزن طلب مغفرت بنما خدا از کارها و حرکات و سکناات شما آگاه است.»

۹_ «از او طلب مغفرت نما او توبه پذیر است.»

۱۰_ «خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟»

۱۱_ «ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم و متأخر تو را بیامرزد، و نعمت خود را در باره تو تمام سازد، و تو را به راه راست هدایت نماید و تو را با نصرت قدرتمندی کمک کند.»

۱۲_ «چهره درهم کشیده، و روی برگردانده، آنگاه که نابینا به سوی او آمد، تو چه می دانی شاید خویش را تزکیه کند، یا به یاد آورد و یادآوری

او سود بخشد، اما آن کس که خود را بی نیاز از (هدایت تو) پنداشته، تو به او روی می آوری، بر تو چیزی نیست اگر خود را پاک نسازد، و اما آن کس که به سوی تو آمده و کوشش می کند، و از (مخالفت خدا) می ترسد، تو از او اعراض می کنی. چنین نیست قرآن وسیله یادآوری است، هر کس بخواهد آن را یاد می آورد».

تفسیر آیات

اشاره

مصونیت و پیراستگی پیامبر از خلاف و خطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه گانه است، و این مراحل عبارتند از:

۱_ مصونیت مطلق (عمدی و سهوی) در تبلیغ شریعت.

۲_ عصمت از خلاف و گناه در رفتار و گفتار.

۳_ پیراستگی از خطا و لغزش در جریانهای عادی.

کلید دلائل عقلی و نقلی که در جلد پنجم بر مصونیت پیامبران در دو مقام نخست اقامه شد، در باره پیامبر عالیقدر به روشنی حاکم است و نیازی به تکرار نیست. ولی دو چیز سبب شد که بار دیگر به عصمت بازگردیم و پیراستگی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را مستقلاً عنوان کنیم.

الف: وجود آیاتی که به طور خصوصی مشعر و یا دال بر مصونیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشند، گرچه ما دو آیه بیشتر مطرح نمی کنیم.

ب: در بحث گذشته در مرحله سوم از مصونیت یعنی پیراستگی پیامبران از خطا و لغزشهای عادی در غیر امر تبلیغ و تبیین شریعت، اصلاً گفتگو نکردیم، لذا لازم است بار دیگر به عصمت بازگردیم و در دو مرحله اخیر تحت عنوان مصونیت خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از خلاف و گناه و همچنین پیراستگی مطلق پیامبران از خطا و لغزش به بحث و گفتگو پردازیم ولی از آنجا که دلیل عقلی عصمت از گناه در بحث یاد شده به طور روشن بیان گردید فقط به دلیل نقلی آن می پردازیم و در بحث

دیگر یعنی پیراستگی از خطا و لغزشهای سهوی به توضیح دلیل عقلی آن به ضمیمه دلیل قرآنی خواهیم پرداخت.

پیراستگی از گناه

گذشته از آیات فراونی که بر عصمت همه پیامبران از گناه دلالت دارند، می توان از آیه ذیل مصونیت او را از گناه استفاده کرد:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الدِّي أَوْ حِينَا إِلَيْكَ لِيَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا﴾ .

«آنان (مشرکان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود برمی گزینند».

﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْنَيْنَاكَ لَفَدَّ كِدَّتْ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ .

«اگر به تو استواری نمی بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی».

﴿إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاهِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾. (اسراء/ ۷۳ - ۷۵).

«در این صورت دو برابر مجازات (مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما، یآوری پیدا نمی کردی».

مفسران در باره علت نزول آیات، شأن نزولهای گوناگونی نقل کرده اند که بسیاری از آنها به خاطر مکی بودن آیات، صحیح و استوار نیست. تنها شأن نزولی که با زمان نزول آنها تطبیق می کند، همان است که ابی حفص «صائغ» از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که قریش به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشنهاد کردند که آنها خدای او را یک سال پرستند مشروط بر این که پیامبر نیز بتان قریش را به همین اندازه پرستش نماید.

اختلاف شأن نزولها در مفاد آیه تأثیری ندارد آنچه مهم است این است که در آیه (وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَادَتْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ) دقت کافی انجام دهیم و برای توضیح دلالت آیه نکاتی یادآور می شویم:

۱_ برخی از کوتاه نظران خواسته اند آیه را گواه بر عدم عصمت پیامبر بگیرند، در حالی که از نظر محققان آیه از دلایل نقلی عصمت او می باشد و در حقیقت، باریک بینان و ژرف نگران از درختی که در نظر مخالفان تلخ است میوه شیرین چیده خلاف مقصود آنان را استخراج کرده اند.

۲_ لازم است در تعیین فاعل فعل «کادوا» که ضمیر متصل (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ) از آن حاکی است، دقت کنیم. ظاهر آیه نشان می دهد که مقصود از ضمیر «کادوا» همان مشرکان است و فاعل «لَيَفْتِنُونَكَ» نیز از آن حاکی می باشد، خلاصه، مفاد آیه این است: مشرکان نزدیک شدند که او را بفریبند، و در این آیه سخنی از نزدیک شدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) به میان نیامده است.

۳_ آیه (وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَادَتْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) از دو جمله که یکی شرط (تَبْتَئَاكَ) و دیگری جزا (لَقَدْ كَادَتْ تَزْكُنُ) تشکیل یافته است و لفظ «لولا» در زبان عرب، معادل «اگر نبود» (یا اگر نه این بود) در زبان فارسی است در این صورت مفاد آیه این است اگر نه این بود که تو را ثابت قدم نگه داشتیم، نزدیک بود که به آنها متمایل شوی، ولی تثبیت الهی مانع از تحقق نزدیکی شد، نه تنها میل و انعطافی از تو سر نزد، بلکه به آن هم نزدیک نشدی.

۴_ این تثبیت الهی، جز تثبیت در مرحله فکر و اندیشه، آنگاه در مرحله عمل و رفتار چیزی نیست؛ یعنی لطف الهی آنچنان شامل حال او گردید که قرب به مشرکان و سازش با آنها در باره پرستش بتان آنها، نه در ذهن و اندیشه او جوانه زد و نه در خارج جامه عمل پوشید.

تثبیت به این معنی جز عصمت و «تسدید» پیامبر به وسیله روح القدس و غیره

چیز دیگری نیست.

۵_ باید توجه داشت که این تثبیت به یک مورد و دو مورد اختصاص ندارد، بلکه پیوسته شامل حال او می باشد زیرا آنچه که سبب شد خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این مورد خاص، استقامت قدم و استواری گام بخشید، در دیگر موارد نیز وجود دارد، وجهتی ندارد که در یک مورد او را تثبیت کند و در مراحل دیگر او را به خود واگذارد.

۶_ تثبیت الهی آنچنان نیست که عنان اختیار و آزادی را از کف بر بیاورد و دیگر، پیامبر تثبیت شده نتواند برخلاف آن کاری صورت دهد بلکه با این وضع می تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند برای بیان این جهت در آیه سوم می فرماید:

(إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا).

«در این موقع دوبرابر عذاب (مشرکان) را در زندگی این جهان و جهان دیگر به تو می چشانیم، آنگاه در برابر ما یآوری پیدا نمی کردی.»

با توجه به این نکات روشن شد که نه تنها مفاد آیه در کام «عدلیه» که عصمت را حالت لازم در پیامبران می دانند، تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین و نوید بخش است و آن این است که خداوند پیامبر خود را به خود او واگذار نمی کند و در مظان لغزشها و سراشیبیها به او تثبیت و استواری می بخشد و او را از قرب و نزدیک شدن به گناه _ تا چه رسد به ارتکاب آن _ باز می دارد.

و در حقیقت، جمله (وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنُ) بسان (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ أَنْ يُضِيعُواكَ) (نساء/۱۱۳) است جز این که آیه مورد بحث مربوط به تثبیت در برابر گناه و آیه دوم مربوط به صیانت پیامبر از لغزشهای سهوی و غیر عمدی است و با صرف نظر از این تفاوت شیوه بیان و نحوه دلالت در هر دو آیه یکسان است و هم اکنون در بحث بعد که درباره پیراستگی پیامبر از خطا است گفتگو می کنیم، و درباره آیه توضیح کافی خواهیم داد.

مصونیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خطا و اشتباه در امور زندگی و جریانهای عادی از جمله مسائلی است که در علم کلام درباره آن بحث و گفتگو شده و اقوال فراوانی در باره آن به چشم می خورد، در این مورد، خرد برای حفظ اعتماد مردم به گفتار و رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصونیت را یک حالت لازم و شرط حتمی تلقی می کند:

خطا و اشتباه در غیر تبلیغ دین به دو صورت متصوّر است:

الف: خطا در انجام وظیفه مذهبی اعمّ از فردی مانند اشتباه در رکعات نماز و یا اجتماعی مانند کشتن فرد بی گناه.

ب: اشتباه در امور روزانه زندگی.

مسئله جلب اعتماد مردم که عامل مهم در پیشرفت مقاصد پیامبران است ایجاب می کند که پیامبران در قسمت عمل به وظائف مذهبی اعمّ از فردی و اجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت عمل به وظایف مذهبی اعمّ از فردی و اجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت کم کم سبب می شود که مردم در تعالیم و گفته های آنان به دیده شک و تردید بنگرند و با خود چنین بیندیشند که وقتی پیامبر در عمل به وظایف، اشتباه و خطا می کند، از کجا معلوم که در بیان تعالیم دچار اشتباه نشود؟.

این اندیشه ایجاب می کند که پیامبران در کارهای عادی و جریانهای روزمره نیز از اشتباه و خطا مصون باشند، زیرا اشتباه در این مورد از اعتماد مردم می کاهد و سبب می شود که مردم به تعالیم او از دیده دیگری بنگرند.

اشتباه نشود! ما نمی گوییم اشتباه در امور زندگی ملازم با اشتباه در بیان وظائف و تعالیم است زیرا چه بسا ممکن است مردی از جانب خدا در قسمت دوّم مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی دچار خطا و لغزش گردد و تفکیک میان این

دو کاملاً صحیح و پابرجاست.

این تفکیک برای دانشمندان کاملاً امکان پذیر است، ولی روی سخن در این جا با افراد دیگر است که نمی توانند به این نوع از مسائل با دیده تفکیک بنگرند، بلکه همه را به یک چوب می رانند و وجود شک و تردید یا خطا و خلاف در زندگی عادی پیامبر، موجب جوانه زدن شک در دیگر امور مربوط به نبوت می شود.

خداوند برای پیشرفت مقاصد بعثت، باید پیامبران را با مصونیت و پیراستگی کامل مجهز سازد، تا از این جهت اعتماد صد در صد مردم را به آموزگاران وحی جلب نماید و در نتیجه هدف و مقصد بعثت که تربیت و گرایش مردم به خدا است جامه عمل بپوشد.

امام ششم (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«رُوحُ الْقُدُسِ تَحْمِلُ التُّبُوهُ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَسِيْهُو»: «روح القدس حامل نبوت است، او نمی خوابد و غفلت نمی کند و از او اشتباهی رخ نمی دهد».^(۱)

تا اینجا با داوری خرد در مسئله تجویز خطا و سهو بر پیامبران آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با منطق قرآن در این مورد نیز آشنا شویم، طبعاً منطق هر دو یکسان بوده و کوچک ترین اختلافی میان آن دو نخواهد بود.

قرآن و خطا و سهو پیامبران

از آیه زیر می توان مصونیت پیامبر الهی را از اشتباه و سهو استفاده کرد.

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يُضِلُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا». (نساء/۱۱۳).

ص : ۲۷۳

۱- [۱] بصائر الدرجات، ص ۱۳۴.

«اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، و آنان جز خویش کسی را گمراه نمی سازند(و در پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی رسانند، خدا آنچه را که تو نمی دانی به تو آموخت و کرم خدا در حق تو بزرگ است.»

مفسران در شأن نزول آیه، جریانهای مختلفی یاد کرده اند که نقل آنها مایه گستردگی سخن است؛ در این جا ما یکی را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

زره فردی از صحابه پیامبر به سرقت رفت صاحب آن به یک نفر از طایفه «بنی ابیرق» ظنین شد، سارق وقتی متوجه خطر شد، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر پاکی او گواهی دهند و وجود زره را در خانه یهودی گواه بر برائت او گیرند. در این شرایط «سارق» تبرئه شد و یهودی متهم گردید، خدا پیامبر خود را از جریان آگاه ساخت و آیه یاد شده به ضمیمه آیه ای که یادآور می شویم، فرود آمد. این شأن نزول خواه صحیح باشد یا نباشد، بالأخره از مجموع شأن نزول هایی که در این مورد نقل شده است، استفاده می شود که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود، و گروهی با صحنه سازی می خواستند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فریب داده و ظواهر قضیه را به رخ پیامبر بکشند تا وی برخلاف حق حکم نماید، ولی خداوند او را از خطا و اشتباه حفظ و صیانت نمود و پرده از چهره حقیقت برداشته شد و چیزی را که او نمی دانست به او آموخت و کرم خدا نسبت به پیامبر، بزرگ است؛ اکنون باید ببینیم چگونه آیات مورد بحث بر مصونیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خطا گواهی می دهد.

در آیه مورد بحث سه جمله باید مورد توجه قرار گیرد:

الف: (وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ) .

ب: (وَ عَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) .

ج: (وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) .

جمله نخست ناظر به مبانی داوری اوست و آن کتاب و سنت (حکمت) می باشد. آگاهی از این دو منبع وسیع تشریح، مایه مصونیت در احکام الهی می گردد و در نتیجه پیامبر در تبیین احکام خدا هرگز دچار اشتباه و لغزش نمی گردد زیرا آنچه بشر تا روز رستاخیز به آن نیاز دارد در این دو منبع وارد شده است ولی روشن است که علم به قوانین کلی، مایه مصونیت از اشتباه در موضوعات، و جزئیات، و به اصطلاح در تطبیق آن کلیات بر موارد خود، نمی گردد بلکه برای مصونیت از اشتباه، به چیز دیگری نیاز دارد.

در همان مورد شأن نزولی که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع قرار گرفته بود، و خداوند او را از لغزش حفظ کرد، او از تمام احکام کلی الهی آگاه بود مع الوصف علم به کلیات، موجب مصونیت او نگردید بلکه این علم به ضمیمه امر دیگر، به او مصونیت داد و این امر دوّم همان است که در جمله دوّم وارد شده است آنجا که می فرماید:

(وَعَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُونَ): «چیزی را که نمی دانستی به تو آموخت» این کدام علم است که پیامبر نمی دانست و خدا به او آموخت؟ آیا علم به احکام کلی الهی است که در کتاب و سنت آمده است، یا مقصود علم به واقعیات و خصوصیات وقایع و جریانها است؟ شکی نیست که احتمال نخست کاملاً بی اساس است زیرا علم به کلیات احکام کلی در جمله پیشین به روشنی بیان گردید، دیگر نیازی به تکرار و تأکید نیست و هیچ کس احتمال نمی دهد که پیامبر الهی، از احکام شریعت خود بی اطلاع باشد، تا زمینه تأکید فراهم گردد.

مقصود از این جمله همان احتمال دوّم است یعنی پرده از چهره واقعیات برداشت و او را در جریان توطئه بر لغزاندن پیامبر، و وارد آوردن تهمت بر یک بی گناه قرار داد و این همان است که در آیه دیگری که در این رابطه نازل گردیده با جمله (بِمَا أَرَيْكَ اللَّهُ) بیان گردیده است چنانکه می فرماید:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَيْكَ اللَّهُ وَلَا تُكُنْ

در این آیه برای داوری پیامبر (صلی الله علیه وآله)، دو اصل بیان گردیده است:

۱_ (أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ): «کتاب را بر تو فرو فرستادیم».

۲_ (بِمَا أُرِيكَ اللَّهُ): «به سبب آنچه که به تو ارائه نموده است».

و «باء» در کلمه «بما» به معنی «سببیت» است یعنی خداوند کتاب را برای تو فرستاد تا در سایه آن به ضمیمه آنچه که از حقایق برای تو ارائه کرده است، داوری نمایی و هرگز نلغزی.

بنابراین، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) گذشته از علم به کتاب و سنت، با علم و آگاهی خاصی مجهز است که از آن در دو آیه قبل گاهی با جمله: (وَعَلَّمَكُمَا لِمَ لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُونَ) تعبیر آورده است.

و گاهی آن را با جمله (بِمَا أُرِيكَ اللَّهُ) بیان کرده است.

برای این که تصوّر نشود که این نوع مصونیت، مخصوص به یک مورد یا در خصوص داوری است و باب اشتباه به روی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد دیگر باز است، خداوند در آیه مورد بحث جمله سوم را می آورد و می فرماید:

(كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا): «کرم خدا بر تو بسیار بزرگ است».

جایی که خداوند چیزی را بزرگ بشمارد، باید حساب آن را از چیزی که ما بزرگ می نماییم، جدا کرد، فضل و کرم بزرگ نشانه آن است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در مسیر زندگی در قضاوتها و داوریها، در معاشرتها و برخوردها از خطا و لغزش مصون می باشد.

خلاصه: به خاطر مصلحتی که در امر رسالت نهفته است و برای این که پیامبر اسوه والگو و سرمشق امت است، باید در مسیر زندگی به گونه ای باشد که امت در باره او احتمال اشتباه و خطا ندهد تا در مسئله اطاعت از رفتار و گفتار او، دچار سرگردانی و دودلی نشوند.

اشاره

مخالفان عصمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در مرحله خلاف و گناه و یا مصونیت او از خطا و لغزش با یک رشته آیات و احادیثی استدلال کرده اند، و از این طریق اذهان ساده لوحان را نسبت به اصل عصمت مشوش ساخته اند، برای تکمیل مطلب باید مجموع دلایل آنان مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

نخست آیات را وارد بحث می کنیم آنگاه به توضیح پاره ای از روایات می پردازیم.

۱- اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی...

خدا پیامبر را با یک رشته «قضایای شرطیه» مورد خطاب قرار می دهد :

(وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) (بقره/۱۲۰).

«اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی و یاور نیست.»

در همین سوره در آیه ۱۴۵ همین مضمون نیز وارد شده جز این که در آخر آیه به جای (مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) جمله (إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ) آمده است و در سوره رعد آیه ۳۷ آیه نخست بدون کم و زیاد وارد شده جز این که به جای (وَلَا نَصِيرًا) کلمه (وَلَا وَاق) آمده است.

این آیات و مشابه آنها که هم اکنون یادآور می شویم، کوچک ترین گواه بر نفی عصمت نیست زیرا: این آیات به صورت قضیه شرطیه وارد شده و یک چنین قضایایی هرگز گواه بر تحقق شرط (پیروی از هوی و هوسها) نیست، بلکه با پیراستگی کامل

شخص نیز سازگار است. این گونه گزارشها به صورت قضایای شرطیه گواه بر آن نیست که روزی طرفین آن محقق می گردد؛ خداوند به پیامبر خود می گوید:

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» (اسراء/۸۶).

«اگر بخواهیم آنچه را که بر تو وحی کردیم از تو می گیریم و هرگز مدافعی بر خود پیدا نمی کنی».

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا» (اسراء/۸۷).

«اگر ما چنین نمی کنیم) به خاطر رحمت خداست بر تو و بر پیروان تو! و کرم خدا بر تو بزرگ است».

در حالی که خدا از تعلق مشیت وی بر گرفتن وحی از پیامبر به صورت قضیه شرطیه سخن می گوید، همگی می دانیم که چنین مشیتی هرگز انجام نخواهد گرفت. بلکه خدا به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود، شریعت خویش را تکمیل خواهد نمود.

این گونه آیات که خدا پیامبر خود را به صورت قضیه شرطیه تهدید و توییح می کند، بیش از آن است که در این جا منعکس گردد فقط دو آیه دیگر را متذکر می شویم آنگاه به بیان نکته این گونه خبرها می پردازیم.

«وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيُخِطَبَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر/۶۵).

«بر تو و بر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عملهای نیک تو حبط و بی اثر می گردد و از زیانکاران می باشی».

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (حاقه/۴۴-۴۷).

«اگر او سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می گیریم، و رگ حیات او را قطع می کنیم، و کسی از شما مانع از این کار نمی شود».

همه این اخبار و گزارشها که به صورت «اگر» وارد شده دلیل بر تحقق طرفین نمی گردد تا با مسئله عصمت منافات داشته باشد. تنها سؤالی که در اینجا باقی است این است که هدف از طرح این گونه احکام شرطی که هیچ گاه عملی نمی گردد چه بوده است در این جا می توان از میان نکات متنوع به دو نکته اشاره کرد:

۱_ این قضایا ناظر به طبیعت انسانی پیامبران است که صدور گناه و خلاف را از آنان کاملاً ممکن می سازد. پیامبران طبیعت مافوق انسانی و بشری ندارند که بر عصیان و گناه قادر و توانا نباشند بلکه از آن نظر که انسانند، بسان افراد دیگر در معرض لغزشها و توبیخها می باشند و اگر مشمول عنایت الهی (عصمت) نشوند، تحقق گناه از آنها کاملاً مترقب خواهد بود؛ این تنها عنایت ربانی است که با افاضه عصمت، صدور گناه را به صورت «محال عادی» در می آورد و بر آنها قداست و طهارت می بخشد.

این بخش از آیات ناظر به جنبه های بشری آنان می باشد و در این قلمرو، عصمت و مصونیتی مطرح نیست و اگر پیامبران مصون و پیراسته اند به خاطر جنبه دیگر از شخصیت آنها است که آنان را به صورت موجودی الهی در می آورد که هرگز از در مخالفت وارد نمی شوند.

۲_ این آیات همگی جنبه تربیتی دارد و هدف تعلیم دیگران است در قالب خطاب به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله)، و این نوع خطابهای حاد و تند نه تنها تعصب جاهلی و عناد و نادان را تحریک نمی کند بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریک و تشویق می نماید و با خود چنین می اندیشد جایی که پیامبر با آن عظمت در صورت صدور خلاف و گناه به توبیخ و کیفر محکوم می شود، تکلیف من جاهل روشن است.

یکی از راههای تربیت صحیح تفهیم حقیقت در ضمن گفتگو در باره دیگران است و در این مورد در زبان عرب می گویند: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَه» و در زبان فارسی می گویند: «به در می گویم تا دیوار بشنود!».

کسانی که این نوع خطابها را دستاویز اندیشه های کج خود قرار می دهند با الفبای قرآن آشنا نمی باشند و از اصول تربیت صحیح ناآگاه هستند و با توجه به این اصل، هر نوع تصوّر نادرست، در مورد عصمت حضرت رسول کاملاً برطرف می گردد.

با توجه به این اصل، هدف بسیاری از آیات که دستاویزی برای منکران عصمت شده است روشن می گردد و برای تکمیل مطلب بخشی از این آیات را می آوریم:

۱_ مسلمانان مدّتی به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند، سپس روی مصالحی دستور آمد که به سوی کعبه نماز گزارند، در این موقع مسئله تغییر قبله جنجالی میان یهود و منافقان برپا کرد که آیات قرآن و احادیث از آن حاکی است. قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر بر ایرادهای ناآگاهان از علل تشریح پاسخ می گوید آنگاه رو به پیامبر می کند و می فرماید:

(الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْفِرِينَ) (بقره/۱۴۷): «حق، از برای پروردگار تو است پس هیچ شکی به دل راه مده!».

قرآن مسئله الوهیت مسیح را ابطال می کند و تولّد او را از مریم باکره، بسان آفرینش آدم از خاک می داند که هیچ کدام گواه بر «فرزند بودن» آنها نسبت به خدا نیست آنگاه رو به پیامبر می کند می فرماید:

(الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُكْفِرِينَ) (آل عمران/۶۰): فرمان و سخن خدا حق است، هرگز در این مورد شك و تردید به خود راه مده!».

پیامبر که جهان غیب برای او به صورت شهود در آمده و فرشته وحی را دیده و سخن او را شنیده و آیات خدا را در شب معراج مشاهده کرده است هرگز شك و تردید به خود راه نمی دهد. هدف، تذکر دیگران است که هرگز فریب سخنان پوچ دیگران را نخورند و خود را در آتش شك نسوزانند.

۲_ خداوند در مسئله قضاوت در باره فردی که تفصیل آن در دلائل عصمت پیامبر از خطا و لغزش گذشت پیامبر خود را چنین خطاب می کند:

(وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا) (نساء/ ۱۰۷).

«از آنها که به خود خیانت کرده اند دفاع مکن، خداوند افراد خیانت پیشه و گنهکار را دوست نمی دارد.»

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا) (نساء/ ۱۰۵).

«کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که پروردگارت ارائه کرده داوری کنی، هرگز حامی افراد خائن مباش!».

این نوع خطابها به خاطر هدایت گروهی است که صراحت گویی را تحمل نمی کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است اما از دیگران! از این جهت بهترین راه سخن گفتن با این طایفه، سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است حدیث دیگران هرچه هم تلخ و زهر آگین باشد چون در باره دیگران است واکنش حاد و تندى نخواهد داشت.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مسئله زره مسروقه، ناچار بود که طبق ظواهر داوری کند و هرگز نه از خائنی دفاع کرد و نه طرفدار خائنی بود، این ضوابط قضایی است که گاهی با واقع تطبیق نمی کند و در نتیجه حق پایمال می گردد لذا خداوند فوراً پیامبر را در جریان واقع قرار داد (بِما أَرَىكَ اللَّهُ) و خطایی از او سر نزد!

ولی خداوند برای سرکوبی گروهی که عالمانه به سود خائنی گواهی داده بودند به پیامبر خود خطاب می کند تا آنان حساب خود را دانسته باشند.

۳_ خداوند در سوره اسراء فرمانهای حکیمانه ای دارد که ما از آنها به عنوان «منشور جاوید» یاد کردیم و این فرمانها با مضمون واحدی آغاز و پایان یافته است.

آنجا که می فرماید:

(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا) (اسراء / ۲۲): «با خدا، خدای دیگری قرار مده که مذموم و بی یاور می شوی».

و در پایان «منشور» می فرماید: (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا) (اسراء / ۳۹): «با خدا، خدای دیگر قرار مده که سرزنش و رانده شده در جهنم می افتی».

تحلیل این نوع خطابها و دستورها در همگی یکی است و همگی ناظر به یک و یا دو جهت است:

۱_ صدور هر نوع خلاف و گناه از فرد معصوم از آن نظر که انسان است کاملاً ممکن و مترقب می باشد و این نوع خطاب ناظر به این ویژگی است نه از آن نظر که او معصوم و پیراسته از گناه می باشد.

۲_ مورد خطاب در ظاهر، پیامبر است ولی مخاطب واقعی امت او است و این نوع سخن گفتن در میان تمام ملل جهان رایج است.

باتوجه به این دو بیان و با توجه به این که قسمتی از این آیات در این صفحات منعکس شده، نیاز به نقل آیات دیگر نیست.

۲_ هدف از طلب مغفرت ها چیست؟

قرآن در مواردی به پیامبر دستور می دهد که از خدا طلب مغفرت نماید و در برخی از موارد کمله «ذنب» را نیز بر آن اضافه می کند مثلاً در سوره نساء آیه ۱۰۶ می فرماید:

(وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا): «از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده و رحیم است».

و در سوره غافر آیه ۵۵ می فرماید: (وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ): «برای گناهت طلب مغفرت نما و خدا را عصرگاهان و صبحگاهان با ثنای او، تنزیه کن».

و در سوره محمد (صلی الله علیه و آله) آیه ۱۹ فرمان می دهد که هم بر خود وهم بر افراد با ایمان طلب آمرزش کند آنجا که می فرماید:

(فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَ مَثُوبِكُمْ).

«بدان خدایی جز او نیست و بر گناهت و افراد با ایمان از مرد وزن طلب مغفرت بنما خدا از کارها و حرکات و سکنات شما آگاه است».

در سوره نصر آیه ۳ می فرماید: (وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا) از او طلب مغفرت نما او توبه پذیر است».

اکنون سؤال می شود چگونه دستور طلب مغفرت با عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وفق می دهد؟

پاسخ: آگاهی از مفاد این آیات با شناخت مسئولیتهای پیامبران و این که شخصیتهای بزرگ، مسئولیتهای خطیرتری دارند و چه بسا ممکن است عملی از نظر خرد، در محیطی جرم و گناه شمرده شود، در حالی که همان عمل نسبت به محیط دیگر دارای چنین حالتی نباشد. کاملاً امکان پذیر است و برای توضیح یادآور می شویم:

دستورهای الهی در واجبات و محرمات منحصر نمی شود، بلکه در کنار واجبات، مستحبات و در کنار محرمات، مکروهات نیز وجود دارد، واجب شرعی چیزی است که باید انجام شود و ترک آن موجب مؤاخذة و عقاب است و حرام شرعی چیزی است که باید ترک شود و انجام آن موجب عذاب است.

امّا مستحبات و مکروهات در عین اینکه ترک و انجام آن، کیفر و مؤاخذة ای همراه ندارد، ولی گاهی شرایط به گونه ای می شود که عقل و خرد آن را فرض و لازم

می شمارد. البته این سخن نه به این معنی است که مستحب، واجب و یا مکروه، حرام شرعی می گردند _ زیرا حدود و احکام الهی هیچ گاه تغییر نمی پذیرند _ بلکه هدف این است که عقل و خرد، با توجه به آن شرایط، انجام مندوب و ترک مکروه را لازم و ضروری می داند و آن را در نزد خود یک نوع واجب قلمداد می نماید و اگر شخصی در آن شرایط به ندای خرد گوش ندهد، در اصطلاح شرع «تارک اولی» و در نزد خرد، مذنب و گنهکار شمرده می شود؛ درست است که انجام دادن مستحبات و ترک مکروهات، مایه جمال و آرایش رفتار و کردار است، و مخالفت با آنها پی آمدی در بر ندارد، ولی گاهی خرد با توجه به یک رشته شرایط از قبیل علم و آگاهی بیشتر به مقام آمر و فرمانده و داشتن مسئولیتهای خطیرتر، عمل به آنها را بسان عمل به فرایض و ترک محرمات، لازم می شمارد و در صورت مخالفت، خود را ملزم به اظهار پوزش و طلب غفران می داند.

برای روشن شدن این حقیقت (که چه بسا رفتاری در محیط و شرایطی خاص، کار خوب و یا لااقل بی عیب تلقی می گردد ولی همان کار در شرایط دیگری عیب و مذموم شمرده می شود) دو مثال می آوریم:

۱_ زندگی یک انسان بیابانی را در نظر بگیرید که از آداب معاشرت فقط یک سری آداب بسیط و ضروری را می داند، چنین افرادی به حکم دور بودن از تمدن و سواد اعظم، از آداب و رسوم انسانی دور می باشند و به خاطر همین دوری از تمدن نمی توان انتظار داشت که آداب و رسوم انسانی را کاملاً رعایت کند در حالی که از یک انسان شهرنشین و بزرگ شده در سواد اعظم، انتظار دیگری است اگر او در رفتار و کردار خود، ظرافت های اخلاقی را رعایت نکند، کاملاً تویخ می شود و مورد نکوهش قرار می گیرد.

در میان شهر نشینان، انتظار از یک فرد درس خوانده و تحصیل کرده، غیر از انتظار از افرادی عادی و معمولی است هم چنانکه انتظار از ساکنان بخشها و شهرها غیر از انتظار از ساکنان مراکز استانها است. بنابراین کارهایی که افراد عادی انجام

می دهند، اگر یک فرد فوق العاده آن را انجام داد، قبیح وزشت شمرده می شود و لذا در محیطهای نظامی، یک لحظه تأخیر، یک سخن خشن، یک حرکت نابجا، یک نگاه نامحسوس به چپ و راست، خطا و گناه شمرده می شود و انضباط نظامی ایجاب می کند که فرد با تمام این ظرائف و دقائق آشنا گردد و به آن عمل کند.

بنابراین هرچه مقام بزرگتر، و مسئولیتها بیشتر باشد، تکالیف افزایش یافته و الزامات بیشتر می شود.

۲_ حال عاشق دل بسته ای را در نظر بگیرید که با تمام ذرات وجود خود وابسته به معشوق است ولی غفلت او از مورد علاقه هرچه هم کم باشد _ حتی اگر در آن لحظه به کارهای ضروری خود برسد _ جرم و گناه شمرده می شود، زیرا ارزش عشق، به استمرار توجه، بستگی دارد و غفلت از او و توجه به غیر، از ارزش آن می کاهد و اگر چنین کرد، برای جبران، باید راه توبه را در پیش گیرد.

بنابراین اشتغال به کارهای ضروری از خوردن و آشامیدن، هرچند، ذاتاً مطلوب و بدون اشکال است، ولی آنگاه که موجب انقطاع از معشوق و اشتغال به غیر او می شود، در قاموس عشق، ذنب و گناه است! و لذا افراد عاشق و یا مصیبت زده از اکل و شرب، اعراض نموده و به مقدار بس ضروری که حافظ رمق آنان باشد اکتفا می کنند.

با توجه به این مثالها می توان هدف از «استغفارها» را به دست آورد و مصداق «ذنب» را _ که به معنای گناه است _ تحدید کرد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به حکم آیات عصمت، از هر نوع مخالفت با قوانین الهی مصون و محفوظ می باشد و هرگز واجبی را ترک نمی کند و یا حرامی را مرتکب نمی شود و وظایف عرفانی و اخلاقی او هم در دو بخش (عمل به واجبات و ترک محرمات) خلاصه نمی گردد و مقتضای عرفان و معرفت او نسبت به مقام ربوبی ایجاب می کند که در وجود او لحظه ای انقطاع رخ ندهد و شایسته تر را بر شایسته مقدم بدارد و آداب و شئون مقام ربوبی را به نحو اکمل رعایت کند، هرگاه او به مقتضای طبع بشری در

موردی موفق به رعایت این وظایف عرفانی نشد و شایسته را بر شایسته تر، مقدّم داشت و لحظه ای به غیر مقام ربوبی پرداخت و در او نوعی انقطاع رخ داد، یک چنین اعمالی در این شرایط در منطق عرفان جرم و گناهی محسوب می شود که استغفار و انابه لازم دارد، هر چند در منطق شرع و با توجه به موازین کتاب و سنت، جرم و گناه نیست.

هر گاه شأن نزول برخی از این آیات و یا قرائنی که در اطراف آنها وجود دارد، مورد دقت قرار گیرد، روشن می گردد که استغفار به خاطر یکی از این امور بوده که عرفان و معرفت فوق العاده نبوی ایجاب می کرد که او کار را به صورت دیگری انجام دهد. این همان است که در اصطلاح مفسران به آن «ترک اولی» می گویند.

اگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در این آیات، به طلب مغفرت مأمور گردید و یا پیامبران دیگر شخصاً به طلب مغفرت برخاسته و نوح و ابراهیم و موسی همگی گویندگان کلمه «اغفر» شدند همه به همین معنی است مثلاً:

حضرت نوح می گوید: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا) (نوح/۲۸): «پروردگارا من و والدینم و آن کسی را که وارد خانه ام می شود ببامرز».

حضرت ابراهیم می گوید: (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) (ابراهیم/۴۱): «بارالها! من و والدینم و مؤمنان را، روزی که حساب بر پا می شود، ببامرز».

حضرت موسی می گوید: «خدایا من و برادرم را ببخش و ما را در رحمت خود وارد ساز».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (سَيَجْعَلُنَا وَ اطْعَنَّا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ) : «شنیدیم و اطاعت نمودیم، خدایا خواهان مغفرت تو هستیم و به سوی توست بازگشت».

تمام این مغفرت ها، ناظر به جهتی است که بیان گردید و هر انسانی هر چه

هم از نظر کار و کوشش و سعی و تلاش برای کسب رضایت خدا در درجه استوار و بس ستوده ای باشد وقتی عمل و کار خود را با آن مقام می‌سنجد، کار خود را شایسته مقام ربوبی ندانسته و به قصور خود اعتراف می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ».

مسلم در صحیح خود از فردی به نام «مزنی» نقل می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ» (۱): «پرده‌هایی بر قلب من هجوم می‌آورد و من هر روز صد مرتبه استغفار می‌کنم».

مفسران حدیث در توضیح حدیث فوق لطایفی را ذکر کرده‌اند که به حق ظریف و زیبا است. (۲)

باز پیامبر طبق نقل مسلم در صحیح خود فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِائَةَ مَرَّةٍ»: «ای مردم به سوی خدا باز گردید و من هر روز صد مرتبه توبه می‌کنم».

ما در گذشته در کتاب پرسشها و پاسخها این مطلب را به نوعی مطرح کرده و از آن پاسخ داده ایم برای تکمیل مطلب آن را به گونه زیر در این جا مطرح می‌کنیم:

آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟ با اینکه می‌دانیم پیامبر و امامان (علیهم السلام) معصوم از گناه هستند و هیچ گاه از آنها گناه صادر نمی‌شود، در عین حال در برخی از دعاهایی که از آن بزرگواران رسیده است، دیده می‌شود که آنان در ظاهر اقرار به گناه خود کرده و از پیشگاه پروردگار، خواستار آمرزش گناهان خویش شده‌اند.

نمونه‌ها

مثلاً در دعای معروف «کمیل» علی (علیه السلام) به پیشگاه خدا عرض می‌کند:

ص: ۲۸۷

۱- [۱] صحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۲، باب استحباب الاستغفار و الاستكشاف منه، لفظ یغان صیغه مجهول از ماده «غین» به معنی ستر و پرده و ابر است.

۲- [۲] به شفای قاضی عیاض مراجعه فرمایید.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهَيْتَكَ الْعِصْمَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا».

«بار خدایا آن گناهان مرا که رابطه ام را از تو قطع می کند ببخش بارالها هر گناه و خطایی که از من سرزده همه را بیامرزا!...».

آیا منظور آنها از این تعبیرات، تنها مردم بوده که طرز مکالمه با خدا و طریق طلب آمرزش را یاد بگیرند و یا آنکه حقیقت دیگری در این نوع تعبیرات نهفته است؟

پاسخ: دانشمندان اسلامی از قدیم به این ایراد، توجه داشته و پاسخهای گوناگون به آن گفته اند که شاید روح همه آنها یک چیز باشد و آن این است که گناه و معصیت، در این گونه موارد، همه جنبه نسبی دارد، نه این که از قبیل گناهان مطلق و معمولی باشد. توضیح اینکه: در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی انتظاراتی که از افراد مختلف می رود همه یکسان نیست.

ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می نمایم:

هنگامی که عده ای برای انجام یک خدمت اجتماعی پیشقدم می شوند و تصمیم می گیرند مثلاً یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک کارگر و فرد معمولی که درآمدش برای مخارج خودش کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، اما اگر همین مبلغ را یک فرد بسیار ثروتمند و پولدار بدهد، نه تنها قابل تقدیر نیست، بلکه نوع نفرت و ناراحتی و انزجار نیز ایجاد می کند.

یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می شد، از یک فرد دیگر، کار ناپسندی شمرده می شود با آنکه از نظر قانونی چنین شخصی به هیچوجه مرتکب حرام و خلافی نشده است.

دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا تذکر داده شد، این است که

انتظاراتی که از هر کس می رود، بسته به امکانات او است یعنی: عقل او، دانش او، ایمان او، و بالأخره قدرت و توانایی او است. ای بسا کاری که انجام آن از یک نفر، عین ادب، خدمت، محبت و عبادت، شمرده می شود، اما از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمیت، و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می گردد.

اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران و امامان را در نظر بگیریم و اعمال آنها را با آن موقعیت فوق العاده عظیم مقایسه نماییم.

آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوط می باشند و شعاع علم و دانش بی پایان، بر دل‌های آنها می تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دیگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالیترین درجه قرار دارد، خلاصه آنها به اندازه ای به خدا نزدیکند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزش محسوب می شود. بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می شود، برای آنها «گناه» به حساب آید.

گناهانی که در آیات و سخنان پیشوایان بزرگ دینی، به آنها نسبت داده شده، و یا خود در مقام طلب آمرزش از آنها برآمده اند، همه از این قبیل است یعنی مقام و موقعیت معنوی آنها و علم و دانش و ایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص و همیشگی به خداوند داشته باشند «گناه» شمرده شده است و جمله معروف «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» (۱) نیز ناظر به همین حقیقت است.

فیلسوف عالیقدر شیعه، خواجه نصیر الدین طوسی نیز در یکی از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می دهد:

«هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود، و یا امر واجبی را ترک کند، معصیتکار است و باید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است. ولی

ص : ۲۸۹

۱- [۱] اعمال نیک خوبان، گناه مقربان خدا محسوب می شود.

هرگاه امور مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از گناه قسم اول معصومند. گناهایی که در قرآن و روایات به برخی از انبیاء گذشته مانند: آدم، موسی، یونس... نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اول، و هرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجه به خدا آنی غافل شود این نیز برای اهل حقیقت، نوعی گناه به شمار می آید و بایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آمرزش نماید. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناهان خود کرده و از خدا آمرزش و بخشش خواسته اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است، نه از نوع اول و دوم» (۱).

بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه، مرحوم «علی بن عیسی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمه فی معرفه الأئمه» ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) نوشته در اینجا نقل نمایم.

او می نویسد: امام هفتم، دعایی دارد که آن را هنگام سجده شکر می خوانده و در آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است. (۲)

من هنگامی که آن دعا را دیدم در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم و با خود گفتم چگونه از کسی که شیعه، عقیده به عصمت او دارد اینگونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است صادر می شود؟ هرچند که فکر کردم فکرم به جایی نرسید تا روزی فرصتی دست داد و با «رضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس» در یکجا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم او فرمود:

«مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، و من در

ص : ۲۹۰

۱- [۱] اوصاف الاشراف، ص ۱۷.

۲- [۲] برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۳.

جواب او گفتم، این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است».

من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم و با خود گفتم آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در سجده های نیمه شب خود می خواند و در آن ساعتها کسی کنارش نبوده تا منظورش تعلیم آنها باشد؟

مدّتی از این واقعه گذشت، روزی «مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، و من همان پاسخ اوّل و ایرادی را که به آن داشتم، به او گفتم، آنگاه اضافه کردم که شاید معنای صحیح این دعا جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته است.

بیان «ابن طاووس» مشکل من را حل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دار فانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی از توجهات امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) مشکلم حل شد، و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می نویسم:

«اوقات پیامبران وائمه (علیهم السلام) مشغول به ذکر خدا است، و دل‌های آنها بسته به جهان بالا است، آنها همیشه، همچنانکه معصوم فرموده است: خدا را آنچنان عبادت کن مثل اینکه تو او را می بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند، مراقب این حقیقتند. آنها همیشه متوجه او و به تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه ای از این حالت غافل شوند، و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه و خطا می دانند، و از خدا طلب آمرزش می نمایند. و گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَ إِنِّي أَسْتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً» و جمله معروف «حَسَبَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» و نظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم» (۱).

ص : ۲۹۱

۳_ عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟

سؤال: آیه چهل و سه سوره توبه دلالت دارد بر این که گروهی از منافقان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و با طرح عذرهای گوناگون اجازه خواستند که در جنگ تبوک شرکت نکنند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز عذر آنان را به ظاهر پذیرفت و اجازه داد.

در این موقع وحی قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را چنین مورد خطاب قرار داد:

(عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَافِرِينَ). (توبه/۴۳)

«خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟».

محل پرسش در آیه دو مورد است:

الف: (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ) و عفو با عصمت سازگار نیست.

ب: (لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ) که لحن توییح و عتاب دارد.

پاسخ: در باره پرسش نخست یادآور می شویم که جمله (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ) را می توان به دو نحو معنی کرد و هر دو معنی مطابق قانون زبان عربی است ولی باید دید قرینه، کدام یک از دو معنی را معین می کند:

۱_ جمله خبری باشد به معنی اخبار از تحقق عفو در گذشته یعنی خدا تو را ببخشد چنانکه می گوئیم «نَصِيرَ زَيْدٍ عَمْرًا: زید عمرو را کمک کرد».

۲_ جمله خبری باشد امّا نه به معنی اخبار از گذشته بلکه به معنای انشاء و درخواست عفو از خدا، یعنی خدا تو را ببخشد؛ مانند «أَيْدِكَ اللَّهُ: خدا تو را کمک کند».

بنابر معنی اول، جمله، جمله خبری است و هدف از آن گزارش از تحقق

مفاد آن است در این صورت در نظر برخی سخن تلویحاً دلالت می کند که از مخاطب رفتاری سر زده بود که مشمول عفو الهی شد. ولی این نظر کاملاً بی پایه است زیرا هر انسانی هر چه هم از نظر قداست و طهارت در درجه عالی و برتر باشد، در مقام سنجش و نسبت، خود را بی نیاز از عفو الهی نمی داند و «آنان که غنی ترند محتاج ترند» و «هر که بامش بیش برفش بیشتر» و عارفان الهی و مقربان در گاه حق، وقتی به عظمت مسئولیت خود و بزرگی مقام ربوبی می نگرند به قصور و نامرغوبی اعمال خود پی برده و بی اختیار به تضرع و لابه در می آیند و می گویند «ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ: ما تو را آن طور که شایسته است عبادت نکردیم».

اگر معصیت بندگان عادی نیاز به درخواست عفو الهی دارد ترک اولای معصومان و انجام برخی از مباحات عارفان در شرایط خاص، بی نیاز از عفو نیست.

بنابر احتمال دوم، جمله به ظاهر، جمله خبری است اما در باطن، انشاء و دعا و درخواست عفو الهی و رحمت اوست یعنی خدا تو را ببخشد، و یا تو را رحمت کند. یک چنین درخواستها در باره هیچ فردی دلیل بر صدور خلاف و گناه از او نیست تا چه رسد به نبی گرامی، زیرا چنین درخواستی در مقام احترام و تکریم و توقیر و بزرگداشت افراد به کار می رود و هرگز ملازم با صدور معصیت و گناه از طرف نمی باشد و لذا اگر ما به کسی بگوییم: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ» مفاد آن این نیست که آن شخص دچار گناه بوده و هم اکنون مذنب و گنهکار است و باید در حق او چنین دعایی کرد.

با این بیان روشن گردید که آیه بنابر هر دو احتمال گواه بر صدور گناه و خلاف نیست و ظاهر آیه این است که این جمله جمله انشائی و دعا است آن هم به منظور تکریم پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله).

از این بیان پاسخ مورد دوم نیز واضح می شود زیرا درست است که لحن آیه لحن اعتراض است ولی اعتراض بر چه؟! اعتراض بر ترک اولی و افضل است نه بر انجام حرام، گواه ما تعلیلی است که پس از این جمله آمده است زیرا گروه منافق که

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه گرفتند که در جهاد تبوک شرکت نکنند و پیامبر نیز اجازه داد، دارای دو ویژگی بودند:

الف: خواه پیامبر اجازه می داد، یا اجازه نمی داد آنان هرگز در جهاد شرکت نمی کردند، و استجازه آنان جز ظاهر سازی و حفظ حریم چیز دیگری نبود آیه یاد شده در زیر علاوه بر جمله (وتعلم الکاذبین) در خود آیه مورد بحث بر این مطلب گواهی می دهد.

(وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ). (توبه/۴۶)

«اگر آنان راست می گفتند و بنای رفتن به میدان جهاد داشتند، وسیله ای برای آن فراهم می ساختند، ولی خدا حرکت آنها را مکروه داشت و از شرکت در جهاد بازشان داشت و به آنان گفته شد با قاعدین (افراد کودک و پیر و بیمار) بنشینید».

آیه به روشنی می رساند که آنان در فکر شرکت در جهاد نبودند و اصلاً چنین تصمیمی نداشتند، در این صورت، استجازه چنین گروهی جز به خاطر حفظ ظاهر و به اصطلاح رد گم کردن چیز دیگری نبوده است.

ب: این گروه بر فرض شرکت در جهاد نه تنها گرهی از کار نمی گشودند، بلکه جز اضطراب و تردید چیزی نمی افزودند چنانکه می فرماید:

(لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمُ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). (توبه/۴۷)

«اگر همراه شما خارج می شدند، جز شک و تردید نمی افزودند و در میان شما به فتنه انگیزی می پرداختند و در میان شما افراد دهن بین است که پذیرای سخنان آنها هستند و خدا از ظالمان آگاه است».

بنابر این، پذیرفتن استجازه گروهی که یا قصد شرکت در جهاد نداشتند و بر فرض شرکت جز ضرر چیزی نصیب اسلام و مسلمانان نمی کردند، مصلحتی را

تقویت نمی کند، تنها چیزی که با پذیرفتن استجازه آنان فوت شد، مصلحت شخصی خود پیامبر بود، که اگر اجازه نمی داد و آنها شرکت نمی کردند، سرانجام مشت دروغین آنها باز می شد و او و مسلمانان به ماهیت آنها زودتر پی می بردند چنانکه می فرماید:

(لَمْ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ): «چرا اذن دادی (بهتر بود اذن ندهی) تا مؤمنان راستگو را از دروغگویان، به روشنی بشناسی» و تقویت یک چنین مصلح با توجه به آن دو ویژگی و سوگندهای فراوانی که منافقان می خوردند، جز ترک اولی، چیز دیگری نمی تواند باشد.

بلکه می توان گفت در این مورد حتی ترک اولائی نیز صورت پذیرفته است و آیه هدف دیگری را تعقیب می کند و آن اظهار ملاحظت و مهربانی به رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) است؛ گویی آیه می خواهد بگوید: ای پیامبر خدا! چرا تا این حد انعطاف و نرمش نشان دادی و در حجب و حیا و فروتنی به آنها اذن دادی و نگذاشتی ماهیت کثیف دشمنان بر تو آشکار گردد و دوست و دشمن خود را از هم بازشناسی؟

هدف از این خطابه‌های تند، بیان ماهیت منافقان دروغگو است ولی در لباس عتاب به عزیزترین افراد که به حکم عواطف بی پایان، مانع از رسوا شدن دشمن خود گردد. البته لطایف این نوع سخن گفتن را کسی می فهمد که از شیوه سخن گفتن شخص بزرگ با فرد عزیز آگاه باشد.

در اینجا ذکر این نکته را لازم می دانیم که درست است که پیامبر از این طریق از شناسایی دشمن خود محروم گردید اما او از دو راه دیگر می توانست منافقان را از مؤمنان و راستگویان را از دروغگویان تمیز دهد:

الف: طرز سخن گفتن: لحن سخن گفتن منافق کاملاً با یک فرد مؤمن مخلص تفاوت داشت و از این طریق پیامبر (صلی الله علیه و آله) می توانست آنان را بشناسد چنانکه می فرماید:

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُھُمْ فَلَعَرَفْتُمُھُمْ بِسِمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ). (محمد/۳۰)

«اگر بخواهیم آنان را نشان تو می دهیم تا آنان را با قیافه های خود بشناسی، البته آنها را از طرز سخن گفتن می شناسی، خدا از کارهای شما آگاه است».

ب: از طریق آگاهی سوم، یعنی علم غیب که نه علم حسی است و نه عقلی و این حقیقت در آیه یاد شده وارد شده است :

(مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) (آل عمران/۱۷۹).

«ممکن نیست که خدا افراد با ایمان را به آن صورتی که هم اکنون هستند واگذارد، تا ناپاک را از پاک جدا سازد، ممکن نیست خدا شما را به اسرار پنهانی مطلع کند، ولی آن دسته از رسولان را که بخواهد بر این اسرار آگاه می سازد».

این آیه با در نظر گرفتن آغاز و پایان آن می رساند که خداوند رسولان خود را از حقیقت این دو گروه (منافق و مؤمن) از طریق علم غیب آگاه می سازد، بنابراین اگر پیامبر از این طریق، از شناسایی محروم گشت و به شناسایی آنان موفق نشد، ولی از دو راه دیگر، آنها را می شناسد. تنها چیزی که از دست رفت و قابل جبران نبود، این بود که افراد با ایمان از شناسایی آنها محروم شدند و این چیزی نیست که آن را بتوان گناه نامید.

۴_ مقصود از «بخشیدن ذنب» پیامبر چیست؟

اشاره

سؤال: اگر پیامبران خدا بالأخص پیامبر گرامی ما از هر خلاف و گناهی پیراسته اند، پس مقصود از «مغفرت ذنب» پیامبر بزرگوار ما که در آغاز سوره «فتح» آمده است، چیست؟

ص : ۲۹۶

پاسخ: بزرگ ترین دستاویز مخالفان عصمت نسبت به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) همین آیه است که خدا در آن از مغفرت «ذنب» پیامبر خبر می دهد آن هم، اعم از ذنب متقدم و متاخر آنجا که می فرماید:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا* وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾ (فتح/۱-۳).

«ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم و متاخر تو را ببامرزد، و نعمت خود را در باره تو تمام سازد، و تو را به راه راست هدایت نماید و تو را با نصرت قدرتمندی کمک کند».

ولی اگر در مجموع آیات سه گانه دقت کافی به عمل آید، روشن می شود که مقصود چیز دیگری است و به ذنب شرعی _ که کتاب و سنت آن را ذنب می داند و برای آن کیفر تعیین می نماید _ ارتباطی ندارد و برای توضیح این قسمت نکاتی را یادآور می شویم و توجه به این نکات هدف آیه را روشن می سازد.

۱_ مقصود از فتح چیست؟

در باره این فتح در میان مفسران سه احتمال وجود دارد:

۱_ فتح مکه. ۲_ فتح خیبر. ۳_ صلح حدیبیه.

دو احتمال نخست با سیاق آیات سازگار نیست زیرا متون آیات سوره _ چنانکه بعداً خواهیم گفت _ ناظر به صلح حدیبیه می باشد.

به خاطر وجود چنین دشواری در این دو احتمال، برخی بر آن شدند که بگویند آیه به معنی گزارش از تحقق پیروزی در گذشته نیست، بلکه مقصود گزارش از تقدیر و قضای الهی است که در آینده چنین فتحی انجام خواهد گرفت و معنای «إِنَّا فَتَحْنَا»، «إِنَّا قَضَيْنَا الْفَتْحَ» است یعنی چنین پیروزی و فتحی را مقدر ساختیم.

مشکلی که در احتمال سوم وجود دارد این است که آیه از «فتح» و پیروزی

سخن می گوید و صلح حدیبیه، سازش بود، نه پیروزی. ولی این اشکال کاملاً قابل دفع است زیرا: درست است که صلح حدیبیه به ظاهر صلح و سازش بود نه پیروزی و غلبه بر دشمن، اما همین صلح به اندازه ای سود به حال اسلام داشت که فتح خیبر و مکه را باید یکی از ثمرات آن شمرد و ما نتایج چشمگیر این پیمان را در کتاب «فروع ابدیت» به صورت گسترده نوشته ایم. علاقمندان به آنجا مراجعه کنند در هر حال احتمال سوم از دو احتمال نخست روشن تر است و این احتمال را دو مطلب تأیید می کند:

الف: آیاتی در خود سوره گواهی می دهند که مقصود از آن صلح حدیبیه است مانند:

۱_ (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) (فتح/۱۸).

«خداوند آنگاه از مؤمنان خشنود شد که زیر درخت با تو بیعت می کردند» و این بیعت در صلح حدیبیه انجام گرفت.

۲_ (وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا) (فتح/۲۴).

«او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در سرزمین مکه بازداشت، پس از آن که شما را بر آنها پیروز کرد، خدا به آنچه که انجام می دهید، بینا است».

مفسران می نویسند: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صلح حدیبیه در سرزمین «تنعیم» فرود آمد، ناگهان هشتاد یا سی جوان مسلح قرشی از طریق کوه ظاهر شدند و هدف آنان ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کشتن یاران او بود، ولی بر اثر دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاری صورت ندادند و همگی اسیر شدند. (۱)

۳_ روشن تر اینکه در ذیل آیه بیست و هفتم پس از بیان سرگذشت حدیبیه

ص : ۲۹۸

جمله (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا) آمده است و معنی آن این است که در کنار این «فتح مبین» فتح نزدیکی قرار داده است که همان فتح مکه است از این جمله معلوم می شود که «فتح مبین» غیر از «فتح قریب» است، و مقصود از «فتح قریب» حتماً فتح مکه می باشد.

ب: واحدی در «اسباب النزول» خود که مرجع نسبتاً موثقی برای شأن نزول آیات است روایاتی نقل می کند که همگی حاکی از آن است که شأن نزول آیات صلح حدیبیه است.

روایاتی که محدثان شیعه نقل کرده اند مختلف است علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود^(۱) فتح را مربوط به فتح حدیبیه می داند، ولی صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» و ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» بنابه روایتی آن را مربوط به فتح مکه می داند و اگر روایت صدوق از نظر سند بی اشکال باشد، باید روایت دوم را پذیرفت و «فتحنا» را به گونه ای مانند حکم به فتح و تقدیر آن تفسیر کرد.

در هر حال خواه مقصود صلح حدیبیه باشد، یا فتح مکه این اختلاف تأثیری در هدفی که ما آن را تعقیب می کنیم، ندارد.

۲_ مقصود از «ذنب» چیست؟

«ذنب» بر وزن بند _ به معنی جرم است که در فارسی آن را گناه می نامند. ابن فارس در المقاییس می گوید: «ذنب» به معنی جرم و ذنب _ بر وزن طلب _ به معنی دُم حیوان، و گاهی در معنای «حظ» و «نصیب» به کار می رود.^(۲)

ابن منظور می گوید: ذنب به معنی اثم و جرم و معصیت و جمع آن «ذنوب» است.

ص : ۲۹۹

۱- [۱] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲- [۲] المقاییس، ج ۲، ص ۳۶۱.

حضرت موسی در مناجات خود با خدا، آنگاه که او را به رسالت مبعوث ساخت و فرمان داد که به سوی فرعون برود، چنین گفت:

«وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» (شعر/۱۴): «بر گردن من گناهی دارند از آن ترسم که مرا بکشند» و مقصود از آن، قتل «قبطی» است که به وسیله موسی در مصر کشته شد. (۱)

و در آیه دیگر به این ذنب به عنوان قتل نفس اشاره شده است.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» (قصص/۳۳): «من از آن گروه، انسانی را کشته ام از آن می ترسم که مرا بکشند».

بنابراین در این که ذنب به معنی جرم و گناه است، نباید تردید کرد، در قرآن این واژه در هفت مورد وارد شده و مقصود از همه، جرم است قرآن خدا را چنین توصیف می کند: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» (غافر/۳): «بخشاینده گناهان و پذیرنده توبه ها است» و در باره فرزندان زنده به گور شده می فرماید: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (تکویر/۹): «آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال می شود به چه گناهی کشته شد؟» و همچنین است موارد دیگر.

مهم این نیست که بدانیم معنی ذنب چیست، مهم این است که بدانیم که ذنب یک معنی نسبی است که در باره آن انظار و دیدها کاملاً ممکن است مختلف باشد، چه بسا کرداری در نظر فرد یا گروهی جرم و گناه محسوب شود در حالی که همان کردار در نظر فرد و یا گروه دیگر کاملاً یک کردار مطلوب به شمار رود، چه بسا کردار و رفتاری از شخص جائر مطلوب است ولی همان کردار از شخصی دیگر نامطلوب و مذموم می باشد.

تصوّر این که ذنب به معنای مخالفت با تکلیف الزامی الهی است که کیفر به دنبال دارد کاملاً بی پایه است، بلکه حقیقت جرم و گناه، عصیان و طغیان و به

ص : ۳۰۰

اصطلاح قانون شکنی است و امّا قانون چه کسی آیا قانون خدا، یا قانون غیر خدا؟ آیا قانون مطلق که تمام انسانها را در بردارد؟ یا قانون نسبی که از آن گروه برجسته است؟

و هرگز در لفظ ذنب خصوصیتی به نام خدا یا غیر خدا یا قانون مطلق و یا نسبی نهفته نیست و باید خصوصیات را از قرائن خارجی به دست آورد و این مطلب راه حلّ مشکل آیه است که بعداً توضیح داده می شود.

۳_ غفران در لغت عرب

غفر و غفران به معنی ستر و پوشیدن است و اگر به کلاهخود «مغفر» می گویند به خاطر این است که سر را می پوشاند.

عرب به موی گسترده ای که گردن و پایین تر از آن را می پوشاند، غفر می گوید (۱) و قریب به این مضمون، عبارت لسان العرب است تا آنجا که یادآور می شود جمله «عَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ» به معنی «سَتَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ» است، البته این لفظ در موردی به کار می رود که متعلّق آن نامطلوب و ناپسند باشد.

۴_ چگونه پیروزی علت مغفرت است؟

ظاهر آیه می رساند که «هدف» از انجام چنین فتحی این بود که خدا گناهان متقدّم و یا متأخّر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ببخشد ولی غفران ذنب در صورتی می تواند هدف و غایت شمرده شود که یک نوع رابطه ای میان آن دو باشد. در صورتی که به حسب ظاهر میان فتح و غفران، چنین رابطه ای وجود ندارد، زیرا موفقیت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) و چیرگی او بر دشمن می تواند، مایه نشر و گسترش اسلام، و یا شهرت و بلندآوازی پیامبر باشد، نه مایه بخشوده شدن گناه وی.

ص : ۳۰۱

این همان نکته مهم در آیه است که اگر به صورت صحیح تحلیل گردد، مخالف عصمت، کاملاً خلع سلاح می گردد. اصولاً کسانی که با این آیه بر نفی عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) استدلال می نمایند از توضیح این رابطه غفلت جسته و در نتیجه، گام در بیراهه نهاده اند. بیان این رابطه و این که چگونه پیروزی سبب شد که خدا گناهان او را ببخشد، کلید فهم آیه است. هرگاه مقصود از «ذنب»، «گناه شرعی و مخالفت با امر الهی» باشد، یک چنین مغفرتی نمی تواند هدف پیروز شدن پیامبر و یا غایت آن باشد زیرا هیچ گونه رابطه منطقی میان آن دو نیست و در این موقع مفهوم آیه به صورت مبهم در می آید زیرا چگونه می تواند پیروز شدن در جنگ، سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده انسانی گردد و یک چنین تلازم شبیه گفتار گوینده ای می شود که در زبانها معروف است.

گنه کرد در بلخ آهنگری

به شوستر زدند گردن مسگری

ولی هرگاه مقصود از آن «ذنبی» باشد که قریش او را به آن متهم می کردند به شرحی که هم اکنون یادآور می شویم، در این صورت رابطه میان این دو فعل روشن می گردد.

شکی نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نخستین لحظه دعوت خود، گام بر خلاف روش نیاکان آنان برداشت و راه و روش آنان و خدایان دروغین آنان را که پرستش می کردند، نکوهش نمود، و سرانجام آیین او مایه تفرقه و دو دستگی گشت، از این جهت وی در نظر آنان مجرم و خلافکار شمرده شد _ لذا _ سران قریش در دیدار خود با ابوطالب به عنوان شکایت چنین گفتند:

«إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ سَبَّ آلِهَتَنَا وَ عَابَ دِينَنَا وَ ضَلَّلَ آبَاءَنَا فَإِذَا مَا أَنْ تَكْفُهُ عَنَّا وَ إِذَا مَا أَنْ تُخَلِّي بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ» (۱)

«برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفته و آیین ما را به زشتی یاد کرده و افکار

ص : ۳۰۲

و عقاید ما را باطل، و نیاکان ما را گمراه قلمداد کرده است یا او را از این کار بازدار، و یا حمایت خود را از او بردار».

جرمهای او پیش از هجرت بر محور چنین مسائل دور می زند در حالی که جرم او از نظر قریش پس از هجرت شدیدتر شد زیرا او موجب برخوردهای نظامی و نبردهای خونین در بدر و احد و احزاب گردید و در نتیجه گروهی از بزرگان قریش به خاک مذلت افتادند و سرانجام قریش با قیاسهای باطل خود، او را مجرمتر دانسته و هرگز از گناه او چشم نپوشیده بودند.

در صلح حدیبیه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) انعطاف و نرمش بسیار عظیمی از خود نشان داد آنان به عظمت روحی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پی بردند و بسیاری از آنان فهمیدند که در محاسبات خود، دچار اشتباه شده بودند، آنگاه که جانبازی جوانان مسلمان را در بیابان حدیبیه از نزدیک مشاهده کردند، معنویت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عظمت او در نظر آنان تجلی کرد، و در سال بعد که پیامبر برای انجام عمره با گروهی از یاران خود به زیارت خانه خدا مشرف شد، مشرکان با انضباط اسلامی و شعارهای کوبنده و در عین حال روح بخش و تقیید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مفاد صلح نامه، کاملاً آشنا شدند و در نتیجه از پیامبر چهره دیگری در قلوب آنان ترسیم گردید و انسان مجرم، به صورت یک انسان ملکوتی وارسته و مقیید به اصول اخلاقی و منادی صلح و صفا و خیرخواه انسانها تجلی کرد و همگان به خاطر مشاهده این نوع از صفات نیک، و کردار پسندیده خاطرات تلخ گذشته را اعم از قبل از هجرت و یا پس از آن، فراموش کردند و لذا به صورت فردی و یا دسته جمعی به تدریج سرزمین شرک را ترک می گفتند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پیوستند اسلام «خالد بن ولید» و «عمرو عاص» و افراد دیگر پیش از فتح مکه از ثمرات صلح حدیبیه و یا فتح آن است.

خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر نمود تا تمام این بدانگاریها و زشت اندیشیهای قریش در باره رسول گرامی از میان برود و مخالفان با قیافه معصومانه و ملکوتی او آشنا گردند و اگر این پیروزی نبود مخالفان بر عقیده خود نسبت به وی

این پیروزی نه تنها این نوع از جرمها و گناهان را برچید، و بر همه، پرده نسیان افکند، بلکه او را از یک رشته اتهامهایی مانند کاهن، ساحر و مفتری و کذاب و شاعر و اقتباس کننده کتابهای پیشینیان، و مانند اینها کاملاً تبرئه کرد زیرا یک فرد کاهن و یا ساحر، نمی تواند چنین دولت عظیمی را در یثرب تشکیل دهد که شعاع قدرت آن تا قلب جزیره برسد و سراسر قبائل و ساکنان شبه جزیره متوجه دین و آیین او گردند و هر روز، قلوب بیشتری را تسخیر کند.

اصولاً یکی از سنن اجتماعی این است که اگر فردی مدعی مقام و منصبی گردد و یا اصل و مکتبی را ارائه کند و یا مدعی اصلاح اجتماعی شود، روز نخست انواع ناسزاها و دشنام ها و بلکه تهمت ها به سوی او سرازیر می گردد ولی آنگاه که او به ادعای خود عینیت بخشید و عملاً دارای مقام و منصبی شد و اصل و مکتب خود را پیاده کرد و اصلاح خود را به گونه ای ارائه داد، طبعاً چنین عینیتی بر تمام آن همه اندیشه ها و ذهنیات خاتمه می بخشد.

حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از این اصل جدا نبود فتح و پیروزی چشمگیر پیامبر در حدیبیه و یا مکه جرم های خیالی قریش را پنهان ساخت، بلکه همه ناسزاگویی هایی که ممکن بود بدون پیروزی در ذهن عوام مؤثر افتد، رخت بر بست و دیگر در نظر مخالفان نه مجرم و گنه کار بود و نه کاهن و شاعر و یا ساحر و جادوگر، بلکه انسانی ملکوتی بود که با واقع بینی و درک واقعیتها و شناخت قوانین آفرینش و مصالح و مفاسد انسانها، از طریق وحی جهان عرب را به سعادت رهبری کرد.

۵_ مقصود از متقدم و متأخر چیست؟

در آیات سوره فتح هر چند حد زمانی این تقدم و تأخر بیان نشده ولی طبق بیان یاد شده می توان گفت مقصود حوادث مربوط به پیش از هجرت و پس از آن است و علت جداسازی این دو، از هم این است که گناهان پیش از هجرت از دایره لفظ

بیرون نبوده فقط گناه وی همان تبلیغ اسلام و سرانجام تفرقه بوده است. در حالی که یکی از گناهان او پس از هجرت تشکیل حکومت قدرتمندی بود که توانست در پرتو یک ارتش منظم، قوای کفر را درهم بشکند و قهرمانان آنها را به خاک مذلت بیفکند. و هرگز نمی توان گفت مقصود از گناهان متأخر، گناهان پس از نزول این سوره است زیرا غفران موقعی اطلاق می گردد که طرف بالفعل گناهی داشته باشد و پس از فتح حدیبیه ویا مکه از نظر قریش پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرتکب ذنبی نگشت که فتح، آن را بپوشاند.

با توجه به این مقدمات پنج گانه ، مفاد آیه آن چنان روشن می گردد که دیگر به توضیح زاید احتیاج نیست و کلید فهم مفاد آیه دو چیز است:

الف: مقصود از ذنب، ذنب الهی نیست، بلکه ذنبی است که قریش او را به آن متهم کرده بودند.

ب: هدف بودن مغفرت و پوشانیدن ذنوب در صورتی به نحو صحیح تجلی می کند که مقصود ذنب نسبی و حاکم و داور آن قریش و دشمنان پیامبر باشد، نه ذنب الهی و مخالفت با تکالیف الزامی خداوند بزرگ.

گفتاری از امام هشتم (علیه السلام): بیان یاد شده صورت گسترده از گفتار امام رضا (علیه السلام) است آنگاه که مأمون از حضرت مفاد آیه را سؤال کرد:

__ مأمون: ای فرزند پیامبر آیا از عقاید شما این نیست که پیامبران از گناه معصوم و پیراسته اند؟

__ امام (علیه السلام): چرا.

__ مأمون: پس معنی گفتار خدا در باره پیامبر بزرگوارمان چیست؟ آنگاه که فرمود: (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ)؟

__ امام (علیه السلام): هیچ کس در نزد مشرکان مکه به اندازه پیامبر خدا ، جرم نداشت آنان سیصد و شصت بت را می پرستیدند آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را به یکتا پرستی

دعوت کرد این کار بر آنان سخت گران آمد و همگی گفتند:

(أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ * وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَصَبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ) (ص/ ۵-۷).

«آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده این چیز عجیبی است بزرگان آنان (از محضر ابوطالب) بیرون آمدند و گفتند بروید در راه حفظ خدایان بردبار و با استقامت باشید این چیزی است که خواسته شده است ما این سخن را در آخرین شریعت نیز نشنیده ایم (طبعاً از افسانه های پیشینیان است) این جز دروغ چیزی نیست».

آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح کرد و خداوند، پیامبر را با خطاب (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا) مخاطب ساخت در این موقع گروهی از مشرکان مکه اسلام آوردند و برخی دیگر مکه را ترک گفتند و گروه دیگر که به حالت شرک باقی ماندند، نتوانستند یکتاپرستی را انکار نمایند از این جهت گناه او نزد مردم مکه بخشوده و پوشیده شد.

__ مأمون: خدا خیرت دهد ای ابالحسن (۱).

۵- عبوسی و روی گردانی از نابینا؟

سؤال: آیاتی از آغاز سوره عبس حاکی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از فرد نابینایی روی برگردانیده و به تبلیغ سران قریش پرداخت و وحی الهی بر توییخ او فرود آمد؛ در این صورت سؤال می شود که این تبعیض در تبلیغ و آن عتاب چگونه با عصمت او سازگار است؟

پاسخ: بزرگ ترین دستاویز مخالفان عصمت پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله)، پس از آیه سوره فتح، نخستین آیات از سوره عبس است. در آنجا پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) _ البته از

ص: ۳۰۶

نظر مخالفان عصمت _، به خاطر چهره درهم کشیدن و روی گردانیدن از فرد نابینا و توجه به سران شرک، مورد عتاب قرار گرفت، عتابی که حاکی از انجام کار غیر صحیح و نادرست می باشد.

برای روشن شدن مقصود مستدل، و توضیح مفاد آیات، نخست متون آیات مورد نظر را می آوریم آنگاه به تجزیه و تحلیل آنها می پردازیم.

(عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى * أَمَا مِنْ أَشْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ نَصِيحٌ * وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى * وَ أَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى).

«چهره درهم کشید، و روی برگرداند، آنگاه که نابینا به سوی او آمد، تو چه می دانی شاید خویش را تزکیه کند، یا به یاد آورد و یادآوری او سود بخشد، اما آن کس که خود را بی نیاز از (هدایت تو) پنداشته، تو به او روی می آوری، بر تو چیزی نیست اگر خود را پاک نسازد، و اما آن کس که به سوی تو آمده و کوشش می کند، و از (مخالفت خدا) می ترسد، تو از او اعراض می کنی.»

برای توضیح مفاد آیات و پایه استواری استدلال مستدل، نکاتی را یادآور می شویم.

۱_ شأن نزول آیات: در باره شأن نزول آیات دو روایت داریم که یکی از آنها مورد توجه مستدل است.

الف: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه فرزندان خلف، آهسته سخن می گفت و آنها را به خدا دعوت می کرد تا آنها اسلام آورند (و اسلام چنین افرادی که سران قریش بودند، موجب گرایش افراد بیشتری به این آیین می شد) در این موقع ناگهان عبد الله بن مکتوم مسلمان نابینا در حالی که از سخن گفتن پیامبر با سران قریش آگاه نبود، وارد شد، و با صدای بلند به طور مکرر گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ: ای پیامبر از آنچه که خدا

تو را آموخته است، به من بیاموز» درخواست مکرر او سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قطع کرد و این کار سبب شد که اثر ناخشنودی از کار عبد الله در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) پدید آید، و از او روی برگرداند و به گفتگوی خود با آنان ادامه دهد در این حادثه این آیات فرود آمد از آن به بعد هر موقع پیامبر عبد الله را می دید، می گفت آفرین بر کسی که خدایم در باره او مرا عتاب کرده. (۱)

ب: دوّمین شأن نزول این است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مردی از خاندان «أمیه» سخن می گفت، ناگهان عبد الله وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آن نابینا را بر آن مرد اموی مقدّم داشت این امر سبب شد که آن مرد اموی از دیدن او چهره درهم کشیده و از او اعراض کرد، خدا این حادثه را در این آیات نقل می کند. (۲)

۲_ شأن نزول نخست: داوری میان این دو شأن نزول، کار آسانی نیست، زیرا هر یک، مرجّح ویا مرجّحاتی دارد که کار داوری را مشکل می سازد و در هر حال شأن نزول نخست را دو چیز تأیید می کند:

الف: این شأن نزول را غالب مفسّران به عنوان شأن نزول منحصر، یا یکی از دو شأن نزول، نقل کرده اند و گرد آورنده شأن نزولها «واحدی نیشابوری» نیز آن را آورده و چیزی بر آن نیفزوده است.

ب: ظاهر خطابات ششگانه در آیات یاد شده با این، بیشتر وفق می دهد زیرا این آیات بسان شأن نزول نخست حاکی است که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چهره درهم کشید و رو گردانید و _ لذا _ خدا به او فرمود: (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّه يَزْكِي...) در حالی که بنابر شأن نزول دوّم، مبدأ این کارها یک فرد اموی بوده است در این صورت این سؤال پیش می آید که اگر دیگری مبدأ چنین کاری بوده است، پس چرا پیامبر مورد چنین خطابه‌های تند وحاد قرار گرفته است چرا خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (مَا يُدْرِيكَ

ص : ۳۰۸

۱- [۱] اسباب النزول واحدی، ص ۲۵۲ و گروهی از مفسّران این شأن نزول را نقل کرده اند.

۲- [۲] تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۳، و مجمع البیان، ص ۴۳۷؛ تنزیه الأنبياء، ص ۱۲۳.

لَعَلَّه يَزَكِّي)؟

جلال الدین مولوی _ که عنایت دارد که بسیاری از مسائل عرفانی خود را از کتاب وسنت، بگیرد _ دنبال شأن نزول نخست را گرفته و در این مورد می گوید:

چونکه اعمی طالب حق آمده است *** بهر فقر او را نباید سینه خست

تو حریص بر رشاد مهتران *** تا بیاموزند علم از سروران

۳_ اشکالات شأن نزول نخست: این شأن نزول اشکالاتی دارد که نمی توان به آسانی از آن گذشت و ما در این جا برخی از آنها را یادآور می شویم:

اولاً: هدف سوره نکوهش کسی است که هدایت متظاهران به غناء را بر هدایت افراد ناتوان و مستمند مقدم می دارد، و به اهل دنیا ولو یک بار توجه می نماید و از اهل آخرت روی برمی گرداند و به طور مسلم، پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در طول رسالت چنین نبوده، او بر هدایت همگان با خلق وسیع خود علاقمند بود و یک چنین حالت تبعیض آمیز در او نبوده است مگر این که گفته شود یک چنین روی گردانی و ادامه بحث با سران شرک تبعیض نبوده و اشتغال به امر اهم بوده است .

ثانیاً: قرآن پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را با «خلق عظیم» توصیف می کند و مفاد آن با این شأن نزول وفق نمی دهد چنانکه می فرماید:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (قلم/۴): «تو بر خوی عظیم و نیکو هستی».

مفسران می گویند سوره قلم، دومین سوره ای است که پس از سوره «علق» نازل شده است و همگی می دانیم که سوره «علق» نخستین سوره ای است که بر قلب مبارک او نازل گردیده است آیا صحیح است خدا در آغاز بعثت خلق و خوی پیامبر را ستایش کند، ولی بعداً او را به خاطر روی آوردن به متظاهر به غناء و روی گردانی از مستمند، نکوهش کند؟ خلاصه، آن خلق عظیم با این رفتار سازگار نیست مگر این که گفته شود چهره درهم کشیدن آن هم یکبار به خاطر مصلحت، منافات با خلق

ثالثاً: شأن نزول نخست با موازین عادی سازگار نیست زیرا فرض کنیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مسجد الحرام یا در بازار و یا خانه، با آنان سخن می گفت، در این حالت ورود عبد الله با آن سر و صدای مشکلی ایجاد نمی کرد، زیرا کافی بود پیامبر (صلی الله علیه وآله) از او یک لحظه درخواست سکوت کند، آنگاه به سخنان خود با مشرکان ادامه دهد، بدیهی است با وجود یک چنین راه حل آسانی بعید است پیامبر چهره درهم کشد، و از او روی برگرداند و به حالت ناخشنودی به سخنان خود ادامه دهد زیرا عبد الله مسلمان پاکدلی بود، وقتی متوجه می شد که پیامبر پیش از ورود او با دیگران سخن می گفت و آنان حق تقدّم دارند هرگز درخواست یک لحظه سکوت مایه ناراحتی او نمی گردید.

رابعاً: قرآن به هنگام دعوت خویشاوندان که در سومین سال هجرت تحقّق پذیرفت، به پیامبر چنین دستور می دهد:

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

(شعراء/۲۱۴): «خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده و بال و پرت را بر افراد با ایمان که از تو پیروی می کنند، بگستر».

و در سوره حجر آیه ۸۸ که آن نیز از سوره های مکی است فرمان می دهد که:

(وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ) و باز در همین سوره آیه ۹۴ دستور می دهد که (وَ اغْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ): «از مشرکان اعراض نما».

با این همه دستورهایی مؤکّد که برخی و یا همه قطعاً قبل از سوره «عبس» نازل شده است چطور متصور است که پیامبر از مؤمنی چهره درهم کشد و به کافری روی بیاورد، هر چند به خاطر جلب آنان به ایمان و تقویت اسلام باشد.

با توجه به این اشکالات نمی توان شأن نزول نخست را پذیرفت و عتابهای مؤکّد را متوجه به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) دانست هر چند قسمت اعظم این اشکالات در صورت

ثبوت شأن نزول قابل پاسخ می باشد.

جلال الدین مولوی شأن نزول یاد شده را پذیرفته و با حال عارفانه شاخ و برگی نیز بر آن افزوده آنجا که می گوید:

احمد! نزد خدا این یک ضریر *** بهتر از صد قیصر است و صد وزیر

احمد! اینجا ندارد مال سود *** سینه باید پر زعشق و درد و دود

اعمی روشندل آمد در مبد *** پند او را ده که حقّ اوست پند

شایسته رد، گفتار دیگری است که ناقلان روایت در این شأن نزول نقل کرده اند:

«وقال فی نفسه یقول هؤلاء الصنادید إنما أتباعه العمیان والعیبد فأعرض عنه و أقبل علی القوم یکلّمهم» «پیامبر در دل گفت بزرگان قریش خواهند گفت پیروان او کوران و بردگانند از این جهت از او روی برگردانید و رو به آنان آورد و با آنها سخن گفت».

اکنون باید پرسید این راوی چگونه از مکنون قلب پیامبر آگاه شد، آیا خود پیامبر این جمله را به او گفته یا او از پیش خود، چنین حدسی زد. گذشته از این، وضع پیروان او بر قریش چندان مخفی و پنهان نبود، تا پیامبر، از آشکار شدن وضع آنها ناراحت شود.

۴_ بررسی شأن نزول دوم: این شأن نزول بسان شأن نزول نخست خالی از اشکال نیست زیرا:

اولاً: نمی تواند توضیح دهنده تمام آیات دهگانه باشد، چون مفاد آن بیش از این نیست: وقتی آن مرد نابینا وارد شد آن مرد اموی از حضور او در جلسه پیامبر ناراحت شد و از فرد نابینا روی برگردانید و از او دوری جست. ولی این مقدار نمی تواند توضیح این آیات باشد:

(وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِي * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى * أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ

تَصَدَّى * وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي * وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى .

«چه می دانی شاید او تزکیه پذیرد، یا یادآوری او را سود بخشد، امّا آن کس که اظهار بی نیازی نموده، تو به او روی می آوری بر تو چیزی نیست اگر تزکیه نشود، امّا آن کس که نزد تو آمده، و کوشش می کند، در حالی که می ترسد، از او روی برمی گردانی.»

شأن نزول دوم به خاطر اجمال و کوتاه گویی، نمی تواند مفاد این آیات را روشن کند، زیرا فرض این است که آن مرد نابینا به سوی آن مرد اموی نیامده بود و از او درخواست هدایت نکرده بود تا خدا در حقّ او بگوید: (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى) و آن مرد اموی نیز به هدایت متظاهر به غنی نپرداخته بود تا خدا بفرماید: (أَمَّا مَنْ اسْتِغْنَى...) از این جهت این شأن نزول فقط می تواند دو آیه از آغاز آیات این سوره را روشن سازد و امّا مطالب دیگر مانند: امکان یادآوری فرد نابینا و یا عنایت به هدایت متظاهر به غنی، هرگز این شأن نزول آن هم به این اختصار قادر بر تفسیر آنها نیست.

ثانیاً: اگر مصدر این همه روی گردانی از اعمی و روی آوری به متظاهر به غنی آن فرد اموی است، پس چرا از آیه سوم به بعد شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته و چرا یک مرتبه از ضمائر غایب موجود در جمله (عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) به ضمائر مخاطب در آیه (وَمَا يُدْرِيكَ...) انتقال یافت؟ _ مع الوصف _ هر دو اشکال قابل پاسخ می باشد.

در باره اشکال نخست باید گفت: شأن نزول به صورت ناقص نقل شده است احتمال دارد که واقعیت به گونه ای بوده که می توانست مفهوم همه آیات دهگانه را تفسیر کند و الا همان طور که گفته شد روی گردانی یک فرد اموی، نمی تواند مفسّر تمام آیات دهگانه باشد.

در باره اشکال دوم می توان پاسخ روشنی گفت و آن اینکه: هرچند خطاب به

خطاب به ظاهر متعلق به پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ولی مقصود از خطاب شخص دیگری است.

شکی نیست که قبل از نزول آیه فردی بود که با آمدن فرد اعمی چهره درهم کشیده و روی برگردانیده و متوجه گفتگو با اغنیا شده بود به امید این که آنان را هدایت کند و اما این فرد چه کسی بوده، هرگز قرآن انگشت روی او نمی گذارد و با آوردن صیغه های «غایب» (عبس، تولى، جاءه) مطلب را کاملاً به صورت مبهم مطرح می کند ولی احتمال دارد مقصود فردی غیر از پیامبر باشد و اما چرا در اثنای سخن از ضمائر غایب به ضمیر حاضر و خطاب، انتقال یافته، علت آن این است که این نوع سخن گفتن از فنون بلاغت است، یعنی خطاب متوجه کسی گردد ولی مقصود از آن، فرد دیگری باشد و در «علم معانی» این نوع سخن گفتن به صورت یک قاعده مطرح می باشد. (۱)

از این جهت احتمال دارد که مقصود از این خطابات، همان مردی باشد که دچار چنین لغزشی شد، هرچند ظاهر خطاب، متوجه شخص پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) است، به دیگر سخن این نوع خطابات از قبیل «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَه» می باشد، و در زبان فارسی می گویند «به در می گوید تا دیوار بشنود» و کراً یادآور شدیم که قسمتی از خطابه‌های قرآن به پیامبر از این مقوله است یعنی خطاب به پیامبر است ولی مقصود امت و یا افراد خاصی می باشد.

۵- مقصود از خطاب و مخاطب خود پیامبر است: فرض کنید که شأن نزول نخست درست و استوار است و مقصود از این خطابات خود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) است همان طور که طرف خطاب خود او است، ولی این خطاب گواه بر صدور ذنب و گناه از او نیست زیرا پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با یک رشته محاسبات عقلانی که ایمان و اسلام این چند نفر می تواند در گسترش اسلام کاملاً مفید و سودمند باشد و توجه به

ص: ۳۱۳

۱- [۱] «من قُصِدَ بِهِ الْخِطَابُ غَيْرُ مَنْ الْقِيَ إِلَيْهِ الْخِطَابُ».

آن فرد نابینا سبب می شود که این افراد مجلس را ترک گویند و این نتیجه منتفی گردد، دست به چنین کاری زد و این کار در منطق عقلاء مطلوب است در حالی که در اخلاق اسلام راه و روش به گونه دیگر است و راه و روش در آن همان است که بعداً یادآور می شود، چنانکه می فرماید:

(كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ* فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ) : «چنین نیست قرآن وسیله یادآوری است، هر کس بخواهد آن را یاد می آورد».

این آیات بر فرض صحت شأن نزول، نخست حاکی است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) پیوسته مورد توجه وحی الهی بوده نه تنها حرکات و سکنات او مورد بازخواست بوده حتی نگاهها و خطوط چهره او مورد عنایت خدا بوده است.

خدا با جمله (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) تفهیم کرد که کار قرآن نوسازی انسان از مسیر ضمیر و فطرت و یادآوری آنچه که در ساختمان وجود او از طریق قضای الهی نوشته شده است می باشد، و همه افراد در برابر آن یکسانند و نباید عنایت به گروه خاصی که در صدد تزکیه و آموزش وحی نیستند سبب شود که فرد مستمند و آماده هرچند به صورت موقت، از تزکیه و تذکر محروم گردد و در هر حال چنین کاری با این محاسبه کار گناهی نیست.

این مطلب در صورتی روشن می گردد که توجه کنیم که طرف نابینا بود، و چهره درهم کشیدن و روی گرداندن یا عکس آن در نزد او یکسان بود و علت خطاب اموری بوده که در زیر یادآوری می شود.

۱_ خواست، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با بهره بیشتری از خوبیها و نیکیها آشنا سازد.

۲_ خواست، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به عظمت شأن مؤمن هدایت یافته آگاه سازد و به روشنی برساند که به دست آوردن دل مؤمن برای این که ایمان او استوار باشد از تحصیل دل مشرک به امید اینکه ایمان آورد، برتر است.

۳_ خواست برساند سران قریش که خود را بی نیاز از هدایت الهی می دانند

شایسته تذکر و تزکیه نیستند و پیامبر در باره آنان مسئولیتی ندارد: (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ * كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ).

نتیجه این که: شخصی که مورد نظر قرآن است روشن نیست و بر فرض این که آیات ناظر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد، چهره درهم کشیدن و روی گردانی از نابینا به خاطر هدایت گروهی که فکر می کرد که هدایت آنان مایه گسترش اسلام است، حرام نیست هر چند شایسته مقام نبوت این بود که ندای نابینا را لبیک بگوید و سران شرک را رها سازد.

ص: ۳۱۵

۳۷- پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله)

آیات موضوع

- ۱- (ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) (احزاب/۴۰).
- ۲- (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) (فرقان/۱).
- ۳- (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (فصلت/۴۱ و ۴۲).
- ۴- (وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ) (انعام/۱۹).
- ۵- (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (سباء/۲۸).

ترجمه آیات

- ۱- «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم کننده پیامبران است و خدا به همه چیز دانا است».
- ۲- «بزرگ است خدایی که «فرقان» (قرآن) را بر بنده خویش نازل کرد، تا بیم رسان جهانیان باشد».

۳_ «کسانی را که موقع نزول آن به انکار آن برخاستند، مجازات خواهیم کرد، به راستی قرآن کتابی ارجمند و عزیز است، باطل هرگز به آن راه ندارد نه از پیش و نه از پشت سرش، و این کتاب از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است».

۴_ «بگو این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر که را قرآن به او می رسد به وسیله این قرآن بیم دهم و انذار کنم».

۵_ «وما تو را به عنوان بشارت دهنده و بیم رسان برای همه مردم فرستادیم ولی بیشتر مردم نادانند».

تفسیر آیات

اشاره

کتر مسئله ای از نظر بدهت و روشنی به پایه مسئله «خاتمیت» می رسد و این که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، خاتم پیامبران و آیین او خاتم شرایع و آیینها و کتاب او آخرین کتاب سماوی است و این که با درگذشت او، باب وحی و تشریح به روی امت بسته شد و پس از او نه پیامبری خواهد آمد و نه تشریحی انجام خواهد گرفت و نه بر کسی وحی فرود خواهد آمد.

این حقیقت در قرآن مجید، در احادیث متواتر اسلامی و خطب و سخنان بزرگان و سروده شعرا وارد شده تا آنجا که یکی از القاب آن حضرت «خاتم النبیین» می باشد و در آن جز یک حزب سیاسی به نام بهائیت _ که به رنگ دین فعالیت تفرقه افکنی خود را آغاز کرده _ کسی شک نکرد و پس از فاصله اندکی در هند (موزه مذاهب) حزب سیاسی دیگری (قادیانی ها) که وابستگی آنها به دولت استعماری انگلیس کاملاً معلوم است تخم شک و تردید را در اذهان مردم ساده لوح آن قاره افشاند و به تأویل و تفسیر بس ناروای آیات پرداخت.

هدف در این بحث، پاسخ گویی به شبهات و یا پرسشهای خاتمیت نیست، بلکه مقصود، از ارائه نظر قرآن در این باره است و در این مورد فقط بعضی از آیات را

که وضوح بیشتری دارند وارد بحث می کنیم. (۱)

آیه نخست از آیات خاتمیت

(ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) (احزاب/۴۰).

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم کننده پیامبران است و خدا به همه چیز دانا است».

توضیح: از رسمها و سنتهای غلط زمان جاهلیت این بود که پسر خوانده خود را به منزله فرزند حقیقی خود می دانستند و با او بسان فرزندان واقعی خود رفتار می کردند، مثلاً اگر پسر خوانده ای همسر خود را طلاق می داد به خود اجازه نمی دادند که با همسر او ازدواج کنند. اسلام برای کوبیدن این نوع سنتهای غلط، پیامبر را مأمور کرد که با زینب، همسر زید (که پسر خوانده آن حضرت بود و همسر خود را طلاق داده بود) ازدواج کند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) با زینب ازدواج کرد. این ازدواج در میان مردمی که به خدا و رسول او ایمان راستین نداشتند و به این عادات و رسوم خود به شدت گرفتار بودند جنجالی برپا کرد، به طوری که می گفتند که چرا پیامبر با همسر سابق پسر خوانده خود ازدواج کرد؟

خداوند برای کوبیدن این افکار، در آیه مذکور چنین می فرماید:

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما که از نسل او نیستند، نیست و زید هم

ص: ۳۱۸

۱- [۱] در گذشته بحث بس گسترده ای درباره «خاتمیت» در سلسله بحثهای «مفاهیم القرآن» که تفسیر موضوعی است به زبان عربی بر قرآن، انجام گرفته و این بخش به صورت مستقل به وسیله دوست عزیز جناب آقای استادی به پارسی برگردانیده شده و کراراً چاپ شده است از این جهت در متن _ با اقتباس از ترجمه مذکور _ به فشرده گویی پرداختیم.

یکی از آنان است از این لحاظ ازدواج با همسر سابق زید برای او اشکالی ندارد، آری او پیامبر و فرستاده خدا است و پیوسته از اوامر خدا پیروی می کند و این ازدواج هم به فرمان خدا بوده است؛ آری او پدر شما نیست، بلکه خاتم پیامبران و آخرین پیامبر الهی است که باب نبوت و پیامبری به وسیله او ختم شده و پس از او پیامبر دیگر و شریعت دیگری نخواهد آمد و شریعت و پیامبری او تا روز قیامت باقی خواهد ماند».

لفظ «خاتم» در «خاتم النبیین»

لفظ «خاتم» را در آیه به چند صورت می توان خواند، ولی اختلاف در تلفظ آن، کوچکترین اثری در مفاد و معنی آن پدید نمی آورد، اینک احتمال های مختلف آن:

۱- «خاتم» بر وزن حافظ که به صورت اسم فاعل است، و مفاد آن ختم کننده است.

۲- «خاتم» به فتح تا، بر وزن عالم (جهان) و معنای آن آخر و آخرین است.

۳- «خاتم» به همان صورت دوّم، ولی به معنای چیزی که با آن اسناد و نامه ها را مهر می کردند.

۴- «خاتم» به فتح تا و میم بر وزن ضارب (فعل ماضی باب مضاربه) یعنی کسی که باب بعثت پیامبران الهی را ختم کرد.

خلاصه این که لفظ خاتم را به هرنحو بخوانیم، معنای آیه این است که محمّد (صلی الله علیه و آله) آخرین پیامبر الهی است و پیامبری و نبوت با آمدن او ختم شده و پس از او پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگری نخواهد آمد.

در طول ۱۴ قرن که از آغاز اسلام می گذرد، در تمام کتابهای لغت و تفسیر لغت خاتم و خاتم النبیین به همین معنا که بیان شد، تفسیر شده، و هیچ کس در معنای آن اختلاف نکرده است، برای اطمینان بیشتر می توانید به تفاسیر قرآن مجید

و نیز به کتب لغت و فرهنگ های عربی مراجعه کنید.

ما از باب نمونه گفتار چند نفر از آنان را در اینجا می آوریم و پیش از نقل گفتار دانشمندان، بهتر است که ابتدا به خود قرآن مجید و مواردی که در آن ماده «خ ت م» استعمال شده است، مراجعه کنیم و از خود قرآن برای دریافت معنای «خاتم النبیین» استمداد و استفاده کنیم.

در قرآن این لفظ در آیات زیر وارد شده است:

۱_ (يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ) (مطففین/۲۵).

«از شرابی خالص و مُهر خورده، نوشانده می شوند (که نشانه خالص بودن آن این است که سرشیشه و ظرف آن مهر شده است)».

۲_ (خَتَامُهُ مِسْكَ) (مطففین/۲۶).

«مُهر آن، از مشک است (به طوری که هنگام آشامیدن آن، آخرین چیزی که درک می شود بوی مشک است)».

۳_ (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ) (یس/۶۵).

«آن روز (روز قیامت) دهانهای آنان را مهر می کنیم و دستهای ایشان با ما صحبت می کنند و به اعمال آنان گواهی می دهند».

۴_ (أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَّهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً) (جاثیه/۲۳).

«آیا کسی را که خدای خود را هوس خویش قرار داده و از روی علم، گمراهی را اختیار کرده خدا بر گوش و دل او مهر نهاده و بر چشم او پرده ای قرار داده است، دیده ای؟».

۵_ (خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) (بقره/۷).

«خدا بر دلها و بر گوشهای آنان مهر زده و بر چشمهای آنان پرده است».

هنگامی که عناد و تعصب شخص کافر به درجه ای رسید که از ایمان و بازگشت او به سوی خدا نومییدی حاصل شد، در این موقع خداوند بر دل و قلب او مهر می زند، همچنان که ما، در شیشه ها را مهر و موم می کنیم! در این صورت دل و قلب آنها مانند ظرف مهر شده ای می شود که هیچ منفذی نداشته باشد، نه ایمان داخل آن می شود و نه کفر از آن خارج می گردد.

چنانکه ملاحظه می فرمایید: «ختم» در این آیه کنایه از خاتمه پیدا کردن کار است، یعنی کفر و الحاد و تاریکی روح آنان به درجه ای می رسد که جای امید برای تأثیر نور حق و کلمات الهی در آنها باقی نمی ماند، همانطور که مهر کردن نامه علامت آن است که نویسنده همه مقصود خود را نوشته و چیز دیگری باقی نمانده است.

بنابراین معنای ختم نبوت این است که موضوع نبوت به مرتبه نهایی رسیده و به وسیله پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) باب نبوت و پیامبری مهر شده و به روی هیچ کس تا دامنه قیامت باز نخواهد شد.

گفتار دانشمندان در معنای خاتم

۱_ «ابن فارس» که یکی از بزرگترین دانشمندان علم لغت است می نویسد: معنای اصلی ختم به آخر رسیدن است، در زبان عربی می گویند: «خَتَمْتُ الْعَمَلَ» یعنی کار را به آخر رساندم، و همچنین می گویند: «خَتَمَ الْقَارِئُ السُّورَةَ» یعنی قاری قرآن، سوره را به پایان رسانید و تا آخر آن را خواند، و از همین باب است ختم به معنای مهر کردن، زیرا آخرین مرحله حفظ بعضی از اشیاء این طور است که درب ظرف و شیشه را مهر و موم می کنند.

«خاتم»_ به فتح و کسر تا _ هم از همین باب است، زیرا مرسوم است که به

وسيله خاتم يعنى «مهر» يا «انگشتری» نامه ها و نوشته ها را ختم می کنند و مهر کردن نامه حاکی از آن است که نامه به پایان رسیده است.

و پیامبر ما را «خاتم الأنبياء» می گویند چون آخرین پیامبر الهی است و «خاتمه مسک» که در قرآن مجید آمده است یعنی آخرین چیزی که از آشامیدن آن شراب درک می کنند، بوی مشک است. (۱)

۲- «ابوالبقاء عبکری» دانشمند معروف در ذیل آیه (وَ لَکِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ) می نویسد: «خاتم _ به فتح تا _ یا فعل ماضی از باب مفاعله است یعنی محمّد (صلی الله علیه و آله) پیامبران الهی را ختم کرد. و یا مصدر است که بنا بر این «خاتم النبیین» به معنای ختم کننده پیامبران خواهد بود زیرا مصدر در این قبیل موارد به معنای اسم فاعل است».

و یا آن طور که دیگر دانشمندان گفته اند: خاتم _ به فتح تا _ اسم است به معنای آخر و آخرین و یا آن طور که بعضی دیگر گفته اند به معنای اسم مفعول است خاتم النبیین یعنی «مَخْتُومٌ بِه النَّبِيُّونَ» یعنی پیامبران الهی به وسیله پیامبر اسلام مهر و ختم شده اند.

این چهار احتمال در صورتی است که خاتم به فتح تاء قرائت شود.

و اگر به کسر تا قرائت شود _ چنانکه شش نفر از «قراء سبعه» این طور قرائت کرده اند _ نیز به معنای آخر و آخرین است.

خلاصه بنا بر هر یک از این پنج احتمال، معنای آیه این است که محمّد (صلی الله علیه و آله) آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد. (۲)

۳- «فیروز آبادی» در فرهنگ خود می نویسد:

ص : ۳۲۲

۱- [۱] المقایس / ماده خ ت م.

۲- [۲] التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۰۰.

ختم به معنای مهر کردن است و در زبان عربی می‌گویند: «خَتَمَ عَلَى قَلْبِهِ» یعنی قلب و دل او را جوری کرد که چیزی نفهمد و روحيات بد او از او خارج نشود (مثل ظرف مهر کرده ای که نه چیزی از آن خارج می‌شود و نه چیزی داخل می‌شود) و باز می‌گویند: «خَتَمَ الشَّيْءَ» یعنی به آخر آن چیز رسید.

و «خِتَام» بر وزن کتاب به گلی گفته می‌شود که به وسیله آن درهای ظرف و شیشه را مهر می‌کنند و «خاتم» به آن چیزی گفته می‌شود که روی آن گل زده می‌شود و به معنای «انگشتی» هم آمده است. (۱)

در زمانهای سابق بیشتر افراد نام خود را روی انگشتی نقش می‌کردند و همان انگشتی، مهر آنها بود که به وسیله آن نامه‌ها و نوشته‌های خود را مهر می‌کردند پس «خاتم» به معنای انگشتی هم، از همان ریشه «ختم» به معنی مهر کردن و به آخر رسانیدن گرفته شده است.

۴- «جوهری» در لغتنامه خود می‌نویسد:

ختم به معنای رسیدن به آخر و «اخْتَمَّ» در مقابل «اِفْتَتَحَ» است؛ یعنی افتتاح به معنای شروع کردن و آغاز کردن و باز کردن و اختتام به معنی به پایان رساندن و تمام کردن و به آخر رسیدن است و «خاتم» به کسر تا و به فتح تا هر دو به یک معنا است و «خَاتَمُ الشَّيْءِ» یعنی آخر آن چیز و «خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ» از القاب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است. (۲)

۵- «ابن منظور» در لغتنامه بزرگ خود می‌نویسد:

«خَتَامُ الْقَوْمِ» یعنی آخرین فرد قوم و خاتم از نامهای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است و خاتم النبیین در آیه (وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) به معنای آخرین پیامبر

ص: ۳۲۳

۱- [۱] قاموس اللغة: ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- [۲] مختار الصحاح، ص ۱۳۰.

است و یکی از نامهای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) «عاقب» است و آن نیز به معنای آخرین پیامبر است. (۱)

۶_ ابو محمد دمیری در منظومه خود چنین می گوید:

وَالْخَاتِمُ الْفَاعِلُ قُلُّ بِالْكَسْرِ *** وَمَا بِهِ يُخْتَمُ فَتَحاً يَجْرِي

یعنی خاتم به کسر تاء به معنای ختم کننده، و به فتح تاء به معنای مهری است که به وسیله آن نامه و چیزهای دیگر را مهر می کنند. (۲)

۷_ بیضاوی مفسر معروف می نویسد:

خاتم النبیین یعنی آخرین پیامبری که پیامبران الهی را ختم کرد و به پایان رسانید و اگر طبق قرائت عاصم به فتح تا بخوانیم، یعنی پیامبری که به وسیله او سلسله پیامبران الهی ختم شدند و به پایان رسیدند (همانطور که نامه هنگامی که به پایان می رسد ختم و مهر می شود). (۳)

۸_ «راغب اصفهانی» در فرهنگ پر ارج خود «مفردات» می نویسد:

در زبان عربی می گویند: «خَتَمْتُ الْقُرْآنَ» یعنی قرآن را به آخر رسانیدم و تا پایان آن خواندم، و به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) «خاتم النبیین» گفته می شود به جهت این که آن حضرت، نبوت را ختم کرد یعنی با آمدن خود رشته نبوت را به آخر رسانید. (۴)

۹_ در تفسیر جلالین می نویسد:

خاتم _ به فتح تا _ به معنای وسیله ختم است یعنی چیزی که با آن نامه و چیزهای دیگر را مهر می کنند و معنای جمله «خاتم النبیین» این می شود: پیامبران الهی به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ختم شدند. (۵)

ص : ۳۲۴

۱- [۱] لسان العرب، ج ۱۵، ص ۵۵.

۲- [۲] التیسیر فی علوم القرآن، ص ۹۰.

۳- [۳] أنوار التنزیل، ص ۳۴۲.

۴- [۴] مفردات راغب، ص ۱۴۲.

۵- [۵] تفسیر جلالین ذیل همین آیه.

امّا مهر کردن نامه ها و سندها میان زمامداران پیش از اسلام و بعد از اسلام مرسوم و معروف بوده است و بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده اند که: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواست نامه ای برای زمامدار روم بنویسد یاران آن حضرت یادآوری نمودند که زمامداران، نامه ای را که مهر نشده باشد، قبول نمی کنند، حضرت دستور داد انگشتی از نقره ساختند و روی آن نقش نمودند «محمد رسول الله» و از آن پس آن حضرت نامه های خود را با آن انگشتی مهر می کرد.

سپس ابن خلدون می افزاید:

«در زبان عربی می گویند: «خَتَمْتُ الْأَمْرَ» یعنی به آخر آن رسیدم و نیز می گویند «خَتَمْتُ الْقُرْآنَ» یعنی قرآن را تا آخر آن خواندم و «خاتم النبیین» یعنی آخرین پیامبر.

و نیز اضافه می کند که: مهر کردن نامه به وسیله خاتم و انگشتی، علامت تمام شدن نامه و به پایان رسیدن مقصود نویسنده و صحیح بودن نوشته و نامه است و اگر نامه یا نوشته و سندی مهر نداشته باشد ناتمام است و اعتبار نخواهد داشت»^(۱).

از این اتفاق نظر میان فرهنگ نویسان زبان عربی استفاده می شود که واژه «خت م» یک معنا بیشتر ندارد و آن معنا «رسیدن به آخر» است و خاتم به کسر تا به معنای ختم کننده و آخر و آخرین است، و به فتح تا یا فعل ماضی است به معنای «ختم کرد و به آخر رسانید» و یا اسم است به معنای آخرین و یا به معنای مهر و انگشتی که نامه را به آن ختم و مهر می کنند تا علامت به پایان رسیدن نامه باشد و همه این مفاهیم به همان ریشه برمی گردد و در تمام استعمالات همان معنای به آخر رسیدن مقصود است.

ص: ۳۲۵

و آنچه در بعضی از کتابهای لغت آمده است که خاتم به معنای انگشتری است باز با ریشه لغوی آن تناسب کامل دارد، و معنای جداگانه ای نیست تا کسی خیال کند که یکی از معانی «خاتم» انگشتری است زیرا همانطور که گفته شد در دورانهای قبل چنین مرسوم بوده است که با انگشتری که نام صاحبش بر آن نقش شده بود نامه ها و نوشته ها و سندها را مهر می کردند و در حقیقت انگشتری آنها مهرشان بود همان طور که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم انگشتری داشتند که مهر ایشان بود و نامه های خود را با آن مهر می کردند» (۱).

در «قاموس اللغه» آمده است: «الخاتم ما يُوضَعُ عَلَى الطَّيْنَةِ وَ حُلِيِّ الإِصْبِيعِ» (۲) ولی منظور صاحب قاموس این است که بگوید خاتم به معنای انگشتری هم آمده است و جمله «حلی الاصبیح» را به جای انگشتری به کار برده است نه این که بخواهد بگوید خاتم به معنای «زینت» آمده است و اینکه بعضی از «مبلغین» بهایی گفته اند «خاتم» در لغت به معنای «زینت» آمده است، و به کلام صاحب قاموس استدلال کرده اند، دلیل بر بی اطلاعی و مغالطه کاری آنان است و الا هیچ شخص با انصافی نمی تواند بااستناد به این عبارت قاموس بگوید صاحب قاموس گفته است: خاتم به معنای زینت آمده است.

کواه دوّم از قرآن بر خاتمیت

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا). (فرقان/۱)

«بزرگ است خدایی که "فرقان" (قرآن) را بر بنده خویش نازل کرد، تا بیم رسان جهانیان باشد».

این آیه آشکارا می رساند که هدف از نازل شدن قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) این است که

ص : ۳۲۶

۱- [۱] الطبقات الكبرى، ج ۱، قسم دوّم، ص ۱۶۱ - ۱۶۰.

۲- [۲] قاموس اللغه، ج ۴، ص ۱۰۲.

قرآن یا خود پیامبر، نذیر و بیم رسان همه مردم از روز نزول قرآن تا روز قیامت باشد.

راغب اصفهانی در فرهنگ خود بحث گسترده ای درباره لفظ «عالم» نموده است و پس از بررسی های زیاد می گوید: مجموع جهان آفرینش را «عالم» می گویند، و علت اینکه این لفظ به صورت جمع در آمده است، این است که هر نوعی از انواع جهان برای خود «عالمی است چنانکه می گویند: عالم خاک، عالم انسان، عالم حیوان.

و اما جهت اینکه به صورتی جمع بسته شده است که معمولاً الفاظی را به آن صورت جمع می بندند که مفرد آن فقط بر عاقل گفته می شود، این است که عالم انسان جزء این عالم ها است و چون انسان از «ذوی العقول» است، از باب غلبه عاقل بر غیر عاقل، جمعی که مناسب با انسان است آورده اند.

بعضی گفته اند علت چنین جمع بستن این است که منظور از «عالمین» فقط فرشتگان و جن و انس می باشد و این هر سه از «ذوی العقول» هستند از این جهت به صورتی جمع بسته شده است که «ذوی العقول» را به آن صورت جمع می بندد.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است که منظور از «عالمین» انسانها هستند و خداوند هر انسانی را عالمی جدا به حساب آورده است و نیز آن حضرت فرموده است: عالم دو عالم است، عالم بزرگ که منظور جهان خلقت است و عالم کوچک که منظور انسان است زیرا نقشه خلقت انسان با نقشه خلقت جهان شباهت دارد. (۱)

ص: ۳۲۷

۱- [۱] مفردات راغب، ص ۳۴۵ _ گفتار امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: مقصود از «عالمین» «انسانها» است آیاتی از قرآن آن را تأیید می کند مانند: (أَوَلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ) (حجر/ ۷۰) مردم به لوط گفتند: آیا ما تو را از حمایت کردن «انسانها» نهی نکردیم؟

زمخشری در ذیل آیه (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) می نویسد:

منظور از عالم، فرشتگان و جن و انس می باشد و بعضی گفته اند که منظور همه مخلوقات خدا است که به وسیله آن، علم به وجود آفریدگار جهان حاصل می شود و این که به صورت جمع گفته شده است برای این است که همه افراد آن را شامل گردد. (۱)

نتیجه این که خواه «عالمین» در آیات دیگر قرآن مجید به معنای انسانها باشد یا به معنای انسانها و جن ها و فرشتگان یا به معنای همه جهان خلقت، در آیه مورد بحث حتماً منظور، انسانها و مطلق صاحبان عقل می باشد، البته صاحبان عقلهایی که مکلف باشند یعنی از طرف خدا موظف باشند که از روی اختیار کارهایی را انجام بدهند.

زیرا کلمه «نذیر» که در آیه مورد بحث وجود دارد بزرگترین دلیل بر این است که منظور از «عالمین» در این آیه کسانی هستند که قابل بیم و انذار باشند و آنها فقط صاحبان عقل و کسانی که به تکالیف الهی مکلف هستند، می باشند.

بنابراین، از این آیه به خوبی استفاده می شود که رسالت و انذار قرآن و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) مربوط به همه زمانها و همه مردم است و اختصاص به زمان و مردمی معین ندارد، زیرا آیه به طور مطلق و بدون قید و شرط می گوید: قرآن یا پیامبر را برای این فرستادیم تا نذیر و بیم دهنده همه انسانها باشد، هرگز آن را به زمان و مکان خاصی محدود نساخته است.

پاسخ به یک سؤال: ممکن است گفته شود که چون در برخی از آیات و نیز در استعمالات عرب کلمه «عالمین» به معنای «جمعیت زیادی از انسانها» به کار می رود، پس به طور جزم و قطع نمی توان گفت منظور از «عالمین» در آیه مورد بحث، همه جهانیان می باشد زیرا احتمال دارد در آیه هم منظور همان «جمعیت زیاد» باشد یعنی خدای متعال قرآن را فرستاد تا بیم دهنده جمعیتهای زیادی باشد

ص: ۳۲۸

واین غیر آن است که بگوییم بیم دهنده مردم تا روز رستاخیز باشد!

پاسخ این گفتار این است که «عالمین» در عرف عرب واصطلاح قرآن مجید در سه معنا استعمال می شود:

۱_ تمام مخلوقات خدا، مانند:

(قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مُوقِنِينَ) (شعراء/ ۲۴_ ۲۳).

«فرعون گفت: پروردگار «عالمین» کیست؟ موسی جواب داد: پروردگار آسمانها و زمین و هرآنچه ما بین زمین و آسمان است اگر اهل یقین هستید».

۲_ «مخلوقاتی که دارای عقل و شعور هستند یعنی فرشته و انسان و جن مانند: (وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ) (آل عمران/ ۱۰۸):
«خدا برای جهانیان ستمی نمی خواهد».

۳_ انسانها، مانند: (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ) (شعراء/ ۱۶۵): «چرا شما از انسانها به مردها رو می کنید (واز سنت طبیعی و مشروع که ازدواج با زنها است، استفاده نمی کنید؟)».

بنابر این اگر «عالمین» در غیر این سه معنا یعنی به معنای جمعیت زیاد استعمال شود، احتیاج به قرینه دارد چون در آیه مورد بحث قرینه ای وجود ندارد احتمال این که منظور از عالمین جمعیت زیادی از انسانها باشد، بی جهت خواهد بود.

زمخشری در ذیل آیه (يا بني إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ- إِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) (۱) می گوید: عالمین به معنای جمعیت زیاد است.

گفتار زمخشری از جهاتی درست نیست زیرا اولاً: با گفتار ابن عباس که

ص : ۳۲۹

۱- [۱] «ای فرزند اسرائیل! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و شما را بر مردم زمان خود برتری دادم، به یاد آرید» (بقره/ ۴۷).

می گوید: مراد از عالمین در این آیه همه انسانهای موجود در آن عصر بوده اند، موافق نیست.

ثانیاً: اگر گفتار زمخشری و یا نظر ابن عباس را در آیه فوق بپذیریم، به قرینه آیه دیگری است که می گوید: اُمَّتِ اسْلَامِیْ بِرِ هَمَّهٖ اَمَّتْهَا فِضِیْلَتٌ وَبِرْتَرِیْ دَارَنْد.

(كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) (آل عمران/۱۱۰).

«شما بهترین اُمَّتها هستید که برای این مردم نمودار شده اید در حالی که مردم را به نیکی وا می دارید و از بدی و زشتی باز می دارید و به خدا ایمان دارید».

از این آیه استفاده می شود که اُمَّتِ اسْلَامِیْ بر همه اُمَّتها برتری دارند، این آیه قرینه می شود که بنی اسرائیل بر مردم زمان خود یا بر انبوهی از مردم، فضیلت و برتری داشته اند نه بر همه مردم جهان تا روز قیامت که شامل اُمَّتِ اسْلَامِیْ هم بشود.

شبهه آیه مورد بحث آیه دیگری است در سوره آل عمران که در باره حضرت مریم می گوید: (إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰیكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰیكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ) (آل عمران/۴۲).

«ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان زمانه خود برتری داده است».

در تفسیر این آیه گفته اند منظور برتری مریم بر زنان زمان خود می باشد، به دلیل اینکه در روایات زیادی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فاطمه زهرا بر همه زنان جهان برتری دارد مانند:

عایشه می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در روزهای آخر عمر خویش به فاطمه زهرا (علیها السلام) گفت: آیا نمی خواهی (راضی نیستی) که سیده و سرور همه زنهای با ایمان باشی؟ (۱)

ص : ۳۳۰

علاقه مجلسی روایات این باب را در بحار الأنوار نقل کرده است (۱) علاقمندان می توانند به آنجا مراجعه کنند.

خلاصه اگر در این دو آیه، از «عالمین» انبوهی از انسانها اراده شده است نه همه انسانها، به خاطر قرینه خارجی و دلیل دیگری است که این معنا را اثبات می کند و اگر قرینه و دلیل دیگری نبود، معنای «عالمین» در این دو آیه هم، همان جهانیان و همه انسانها است و چون، چنین در آیه مورد بحث قرینه ای وجود ندارد باید گفت مقصود همان معنای اولی و ظاهری آن است یعنی معنای آیه این است: بزرگ است خدایی که قرآن را بر پیامبرش نازل کرد تا به وسیله قرآن همه انسانها را انذار نماید، در این صورت رسالت و پیامبری او برای همه انسانها تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

گواه سوم قرآن، برای خاتمیت

(إِنَّ الْمَذِينِ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (فصلت/۴۱ و ۴۲).

«کسانی را که موقع نزول قرآن به انکار آن برخاستند، مجازات خواهیم کرد، به راستی قرآن کتابی ارجمند و عزیز است، باطل هرگز به آن راه ندارد نه از پیش و نه از پشت سرش، و این کتاب از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است».

در این آیه شریفه مقصود از «ذکر» قرآن است به دلیل آیاتی که ذیلاً نقل می شود:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (حجر/۹).

«ما قرآن را نازل ساختیم و ما حافظ و نگهدار آن هستیم».

ص : ۳۳۱

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ (حجر/۶).

«به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گفتند: ای کسی که قرآن به او نازل شده است تو مجنون هستی.»

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل/۴۴).

«ما قرآن را به تو نازل ساختیم تا برای مردم آنچه را که برای ایشان نازل شده است بیان کنی شاید اندیشه کنند.»

در تمام این آیات مقصود از «ذکر» قرآن مجید است و ضمیر «لا یأتیه» به «ذکر» بر می گردد. و بنا بر این معنای آیه این می شود: قرآن کتابی است که به هیچ وجه، باطل به آن راه ندارد.

نفوذ باطل به قرآن به چند صورت متصور است:

۱_ تحریف آیات قرآن.

۲_ احکام آن به وسیله کتاب دیگر نسخ و باطل شود.

۳_ جریان هایی که قرآن خبر داده است مطابق با واقع نباشد و بطلان آن برای مردم روشن شود.

از آیه به طور روشن استفاده می شود که هیچ کدام از اینها به قرآن مجید راه ندارد و این کتاب بر اثر حقانیت پیوسته تا روز رستاخیز حجت می باشد.

و نیز همین معنا از آیه (إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (۱) استفاده می شود.

ص : ۳۳۲

۱- [۱] ما قرآن را نازل ساختیم و آن را تا روز قیامت از باطل شدن و آن را _ در مقابل راه پیدا کردن هر باطلی به آن _ نگهداری و حفظ خواهیم کرد.

طبق مفاد این دو آیه، قرآن کتاب حق و استواری است که باطل به آن راه ندارد و تا روز قیامت از نفوذ باطل به آن مصون و محفوظ می باشد و نتیجه این می شود که حجیت قرآن ابدی باشد و ابدی بودن حجیت قرآن مساوی است با ابدی بودن رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و شریعت اسلام و این که پس از او پیامبر و شریعت دیگری نخواهد آمد.

به بیان دیگر: هنگامی که حقانیت همیشگی قرآن و شریعت اسلام تا روز رستاخیز ثابت شد اگر کتاب و شریعت دیگری بیاید یا عین شریعت اسلام خواهد بود و یا غیر آن، اگر عین آن باشد، نیاز و احتیاجی به دوّمی نیست و اگر مخالف شریعت اسلام باشد یعنی قسمتی از احکام آن مخالف و نقیض احکام اسلامی باشد یا باید هر دو حق یا یکی حق و دیگری باطل.

اگر بگوییم هر دو حق است نتیجه این می شود که دو حکم متناقض هر دو حق باشد و این محال است.

پس باید یکی حق باشد و دیگری باطل و از آنجا که قرآن به صراحت کامل حقانیت ابدی شریعت اسلام و قرآن مجید را تصدیق نموده است، نتیجه این می شود که کتاب و شریعت بعدی باطل باشد یعنی کتاب و شریعت آسمانی نبوده و آورنده آن به دروغ چنین نسبتی را به خدای متعال داده است.

گواه چهارم از قرآن برای خاتمیت

(وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ) (انعام/۱۹).

«بگو این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر که را قرآن به او می رسد به وسیله این قرآن بیم دهم و انذار کنم».

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر این آیه می نویسد:

«یعنی این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن شما و تمام کسانی را که

تا روز قیامت قرآن به آنها می‌رسد از عذاب الهی بترسانم و از این رو پیامبر گرامی فرمود: هر کس از دعوت من به توحید و خداپرستی با خیر شود قرآن به او رسیده است یعنی بر او اتمام حجت شده است حتی بعضی از دانشمندان گفته‌اند: هر کس قرآن به او برسد مانند آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده و از شخص آن حضرت معارف و حقایق اسلام را شنیده باشد و اصولاً خود قرآن هر کجا باشد مردم را به خداپرستی دعوت می‌کند و از عذاب الهی می‌ترساند» (۱).

بنابراین از این آیه هم به خوبی استفاده می‌شود که رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) تا قیامت ادامه دارد، البته این معنا که برای آیه ذکر شد در صورتی است که (مَنْ بَلَغَ) را عطف بر ضمیر (لَأُنذِرَكُمْ) بگیریم.

گاهی تصوّر می‌شود که جمله (وَمَنْ بَلَغَ) عطف بر ضمیر فاعل در (لَأُنذِرَكُمْ) است و مفاد آیه در این صورت چنین می‌شود: من و هر کس که قرآن به او برسد باید مردم را از عذاب خدا بترسانیم. بنا بر این احتمال، آن کس که قرآن به او می‌رسد تبلیغ کننده قرآن می‌شود نه تبلیغ شونده. ولی این احتمال از نظر قواعد عربی غیر صحیح است، زیرا هیچ گاه عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون فاصله قرار گرفتن یک ضمیر منفصل انجام نمی‌گیرد چنانکه می‌گویند: «نَصَّيْرَتَ أَنْتَ وَ زَيْدٌ : تو و زید کمک کردید» در این مثال زید عطف بر ضمیر متصل «نصرت» است امّا چنانکه ملاحظه می‌فرمایید لفظ «أنت» بین معطوف و معطوف علیه فاصله شده است.

گواه پنجم از قرآن برای خاتمیت

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (سباء/۲۸).

ص : ۳۳۴

«وما تو را به عنوان بشارت دهنده و بیم رسان برای همه مردم فرستادیم ولی بیشتر مردم نادانند».

آنچه پس از دقت و تأمل در این آیه معلوم می شود این است که کافه به معنای عامه، حال از برای «الناس» می باشد و تقدیر آیه این است «وما أرسلناك إلا للناس كافه: یعنی ما تو را مبعوث نساختم و نفرستادیم مگر برای همه مردم» و این جمله مساوی است با این جمله که گفته شود: «رسالت تو عمومی و جهانی و ابدی است» زیرا در غیر این صورت پیامبر همه مردم نخواهد بود.

اما احتمال اینکه «کافه» به معنای «بازدارنده مردم از گناه» و حال از «ك» (أرسلناك) باشد بسیار ضعیف است به دو دلیل:

۱_ با بودن کلمه (نذیراً) در ذیل آیه نیازی به کلمه «کافه» به آن معنا نیست زیرا اگر «کافه» به معنای بازدارنده است منظور این است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با تذکر و یادآوری عذابهای الهی که برای گناهان و کارهای زشت مقرر شده است مردم را از گناه باز دارد مثلاً بگوید: شراب نخورید زیرا شرابخوار به عذابهای دردناک الهی گرفتار خواهد شد و روشن است که معنای «انذار» هم همین است زیرا انذار به معنای ترساندن مردم است از عذاب الهی.

۲_ در قرآن مجید همه جا کلمه کافه به معنای عامه استعمال شده است مانند:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً (بقره/۲۰۸).

وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً (توبه/۳۶).

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً (توبه/۱۲۲).

در تمام این آیات «کافه» به معنای «عامه» آمده است و نیز در روایتی که ذیلاً نقل می شود همین معنا را تأیید می کند:

۱_ ابوهریره می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أُرْسِلْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَبِي»

خُتِمَ النَّبِيُّونَ» (۱): من به سوی همه مردم مبعوث شده ام و پیامبران الهی با من ختم شدند و پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.

۲- خالد بن معدان می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً» (۲) من به سوی همه مردم مبعوث شده ام.

توجه دارید که در این دو روایت کافه به معنای عامه و حال برای «الناس» می باشد و این خود دلیل روشنی است بر این که کافه در آیه مورد بحث هم، به معنای عامه و حال از «الناس» می باشد و در حقیقت باید گفت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در این دو روایت مضمون همین آیه را بازگو کرده اند.

در پایان این بحث باید این نکته را گوشزد کنیم که آیاتی که به آنها برای خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) استدلال شده است از نظر دلالت بر دو نوع می باشد.

۱- آیه (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) که با صراحت کامل می رساند که باب نبوت به طور مطلق بسته شده، خواه دارنده آن دارای کتاب و شریعت باشد و یا تنها مروّج شریعت پیامبر پیشین شمرده شود.

۲- چهار آیه دیگر، فقط این اندازه دلالت دارد که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و شریعت اسلام شریعت، و کتاب آسمانی دیگر که ناسخ قرآن و شریعت اسلام باشد نمی آید و بیش از این دلالت ندارند و منظور ما هم از استدلال به این چهار آیه همین بوده است یعنی خواسته ایم ادعای کسانی را که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ادعای نبوت و آوردن کتاب و شریعت جدیدی کرده اند، باطل سازیم (۳).

ص : ۳۳۶

۱- [۱] الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- [۲] همان.

۳- [۳] لازم است تذکر دهیم که در قرآن مجید غیر از این ۵ آیه آیات دیگری هم در این زمینه وارد است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می نمایم.

۳۸- علاقه به هدف، بردباری و نیايش در نیمه شب و علم گسترده

آیات موضوع

۱- (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) (کهف/۶).

۲- (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ) (نمل/۷۰).

۳- (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسَكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) (فاطر/۸۰).

۴- (فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ) (یس/۷۶).

۵- (فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (آل عمران/۱۵۹).

۶- (وَ لَا تَسِيْءْ بِتَوْبِ الْحَسَنِ وَ لَا السَّيِّئَةِ اِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ* وَ مَا يُلْقِيهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقِيهَا اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيْمٍ) (فصلت/۳۴-۳۵).

۷- (وَ اِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ* وَ اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيْمٍ* فَسْتَبْصِرْ وَ يُبْصِرُونَ* بِاَيِّكُمْ الْمَقْتُوْنَ) (قلم/۳-۶).

٨_ (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) (مدثر/٧):

٩_ (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) (احقاف/٣٥).

١٠_ (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (اسراء/٧٩).

١١_ (يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نَصِيفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَإِذْ كَرِهَ اللَّهُ لِسْمِ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا) (مزمل/١-٨).

١٢_ (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ) (مزمل/٢٠).

١٣_ (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ) (طه/٢-٣).

١٤_ (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) (نساء/١١٣).

١٥_ (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) (آل عمران/٧).

١٦_ (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَعْفِفُونَ) (انفال/٣٣).

١٧_ (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (اسراء/٧٩).

١٨_ (وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ * وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) (الضحى/٥-٦).

١٩_ (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (توبه/۱۲۸).

۲۰_ (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) (کوثر/۱-۳).

۲۱_ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ- مُبَشِّرًا وَ- نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا) (احزاب/۴۵).

۲۲_ (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جُنَابِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (نساء/۴۱).

۲۳_ (وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَيُتْرَدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (توبه/۱۰۵).

ترجمه آیات

۱_ «شاید جان خود را به دنبال آنان آنگاه که به رسالت تو ایمان نیاورند از دست بدهی!».

۲_ «برگستاخی کافران غم مخور، از مکر و حيله آنان بر خود فشار مده».

۳_ «جان خود را بر اثر شدت تأسّف بر آنها از دست مده، خداوند از آنچه که انجام می دهند آگاه است».

۴_ «سخنان آنان تو را غمگین مسازد، ما از کارهای پنهانی و آشکار آنان آگاهیم».

۵_ «در پرتو رحمت الهی، در برابر تندی آنها، نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، از آنان در گذر و در باره آنان طلب آمرزش کن و در کارها مشورت بنما».

۶_ «هرگز بدی و نیکی یکسان نیست بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت، بسان دوستان گرم و صمیمی شوند. به این شیوه اخلاقی

افرادی نائل می شوند که دارای صبر و بردباری بوده و بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) داشته باشند».

۷_ «تو بر خوبی بزرگ هستی به زودی می بینی و می بیند که کدامیک، مجنون است».

۸_ «برای خدا در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش»

۹_ «بسان پیامبران اولوالعزم صبر بنما و در باره آنان، عجله مکن».

۱۰_ «برخی از شب را برخیز! با قرآن و یا نماز به عبادت پرداز و این یک برنامه اضافی است، شاید خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

۱۱_ «ای جامه به خود پیچیده، شب را جز اندکی بپاخیز، نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن یا برآن بیفزا، قرآن را با ترتیل (با تأنی و آرام) بخوان، به همین زودی گفتار گران بر تو القاء می کنیم ساعات و اوقات شب، مایه پا برجایی و استواری گفتار است. برای تو در روز، رفت و آمد طولانی است. نام پروردگار خود را به یاد آر و به او توجه نما».

۱۲_ «خدای تو می داند که تو با جمعی از افرادی که با تو هستند نزدیک به دو سوّم و یا نصف و یک سوّم شب را به عبادت می گذرانی».

۱۳_ «قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی بلکه مایه یادآوری است برای کسانی که از مخالفت خدا بترسند».

۱۴_ «کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخت و کرم خدا در باره تو بزرگ است».

۱۵_ «تأویل متشابه یا قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند».

۱۶_ «هرگز خدا آنان را مجازات نمی کند تا تو در میان آنان هستی همچنانکه عذاب نمی فرستد تا طلب آمرزش می نمایند».

۱۷_ «برای نماز نافله در برخی از شب برخیز تا خدا تو را برای مقام بس

پسندیده ای برانگیزد».

۱۸_ «سرای دیگر برای تو از این جهان بهتر است، خدا به زودی آن قدر به تو می بخشد که راضی شوی!».

۱۹_ «پیامبری از خود شما به سویتان آمد، که مشقت و رنجهای شما بر او سخت و گران است، بر ایمان آوردن شما، حریص و علاقمند، به مؤمنان رثوف و مهربان است».

۲۰_ «ما به تو خیر کثیر دادیم (به شکرانه این نعمت) برای خدا نماز بگزار و دستهای خود را در حال نماز تا گلو، بالا ببر (یا قربان کن) بدخواه تو، عقیم است».

۲۱_ «ای پیامبر ما تو را به عنوان گواه و بشارت و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغ فروزان، فرستادیم».

۲۲_ «حال آنان چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم و تو را گواه بر اعمال آنها قرار می دهیم».

۲۳_ «بگو هر کاری می خواهید انجام دهید به زودی خدا و رسول او و افراد با ایمان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی خدای آگاه از پنهانی و آشکار، بازگردانیده می شوید و شما از آنچه که انجام داده اید، گزارش می دهد».

تفسیر آیات

اشاره

در میان مقامات اجتماعی، هیچ مقامی ارزشمندتر و در عین حال سنگین تر و مشکل تر از منصب رهبری نیست و تا فردی دارای مجموعه ای از کمالات و سجایای انسانی و محاسن اخلاقی نباشد، نمی تواند شایسته این مقام گردد و به دیگر سخن: رهبر باید دارای توده ای از خوبیهای متضاد باشد که در هر مناسبتی از آنها بهره بگیرد مثلاً قاطعیت را با دور اندیشی، درستی را با نرمی، شکوه را با

درویشی، خوش بینی را با احتیاط لازم، به هم آمیزد، و با روانشناسی و موقع شناسی کامل در هر فرصتی ابزار مناسب آن را به کار گیرد.

اگر در رهبر یک سلسله صفات مثبت لازم است پیراستگی از یک رشته اوصاف منفی نیز دست کمی از لزوم صفات مثبت ندارد. مثلاً آدمی که تحمّل انتقاد و شنیدن عقیده مخالف را ندارد و در مشکلات فاقد شکیبایی لازم است و بر او روح «قبضه کردن مناصب و توقع اطاعت کورکورانه دیگران» حکم فرما است، رهبری او زیانبار و فاجعه انگیز است چه بهتر به اصلاح خویش پردازد، آنگاه در باره «قیادت» بیندیشد.

نایابی و عدم اجتماع یک چنین اوصاف مثبت و منفی، مسئله رهبری را به صورت «کبریت احمر» در آورده و با مشکلاتی فراوان روبرو ساخته است و به خاطر همین پیچیدگی است که بشر امروز در حلّ امور مربوط به رهبری به تشکیل کنگره ها، سمینارها و شوراها و کنفرانسهای میهنی و بین المللی دست زده و خواسته است از این طریق گره رهبری را بگشاید.

اگر مسئله رهبری، امروز مورد توجه جهان غرب گردیده، از دیر باز پیشوایان بزرگ اسلام، بحثهای پربار و مهم درباره آن انجام داده اند که نمونه های آن را در فرمان امام علی (علیه السلام) به مالک و وصیت او به فرزندش امام حسن (علیه السلام)، و پیام فشرده اش به محمد بن ابی بکر مشاهده می کنیم.

اگر در رهبری اجتماعی با کلاف سر در گمی روبرو هستیم و هر چه بیشتر سعی می کنیم، شایستگان آن مقام را کمتر می یابیم، در مسئله «قیادت الهی» که در انسانهایی به نام پیامبر و رسول تجلی می کند و مهندسی انسانها را در تمام شئون زندگی اعم از مادی و معنوی بر عهده می گیرند، با مشکل دو چندان یا ده و صد چندانی روبرو می باشیم، زیرا تحمّل مسئولیت عظیم الهی آنچنان امتیازات بزرگ و برجستگیهای فزون از حد لازم دارد که دارندگان آنها را از نظر قدرت به صورت عنقای مغربی در آورده به طوری که گاهی در میان امت بزرگ فقط یک نفر شایسته آن مقام

می گردد و اگر تاریخ نبوت، پیامبران زیادی را معرفی می کند، ولی پیامبران صاحب کتاب و بالاتر از آن صاحب شریعت بسیار کم بوده و خاتم آنان به یک فرد منحصر می باشد.

صفات پیامبر در قرآن

اشاره

دشواری رهبری پیامبرخاتم: رهبری پیامبر گرامی به خاطر جهانی بودن آن از یک طرف، و خاتم و آخرین سفیر بودن او از طرف دیگر، با دشواریهای فراوانی همراه بود، اقوامی که هدایت آنها را بر عهده گرفته بود، از نظر فرهنگ و تمدن آگاهی و بینش، اخلاق و انضباط، در یک سطح نبودند، خود این اختلاف، امواجی از مشکلات را در طریق رهبری او پدید آورده بود خداوند به خاطر پیروزی بر این سختیها او را با استعدادی بس فراوان که مظهر مجموعه ای از کمالات انسانی بود، آفرید و پس از چهل سال تربیت زیر نظر بزرگترین فرشته از فرشتگان جهان(۱)، او را برای رهبری برگزید.

در پرتو اندیشه های حکیمانه، و علاقه به هدف و دلسوزی بر امت، مشکلات را حل کرده و تمدنی را پی ریزی کرد که برای آن تاکنون نظیری دیده نشده است.

خدا در قرآن با بیانی زیبا به کمالات روحی و علل پیروزی او در معرکه رهبری اشاره می نماید چه بهتر که در این بحث با صفات برجسته این شخصیت الهی آشنا شویم:

۱_ علاقه و دلسوزی به هدف

علاقه به هدف، عامل خودکاری است که مدیر یک مجتمع بزرگ و یا کوچک

ص : ۳۴۳

۱- [۱] وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهُ مِنْ لَمَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْبَرًا عَظَمَ مَلِكُكَ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسِيلُكَ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَةً وَنَهَارَةً (نهج البلاغه، خطبه اشباح، خطبه ۱۸۷، ط عبده).

را بر سعی و تلاش، و تفوق بر مشکلات وادار می سازد و غبار خستگی را از چهره جان او پاک می کند و اگر مدیر از درون، به کاری که برای آن گمارده شده است، احساس علاقه نکند، چنین مدیریتی فاجعه انگیز است.

قرآن به علاقه قابل تحسین پیامبر بر هدایت مردم تصریح می نماید:

(فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) (کهف/۶).

«شاید جان خود را به دنبال آنان نگاه که به رسالت تو ایمان نیاورند از دست بدهی!».

این جمله حاکی از نهایت علاقه یک طبیب اجتماعی است که در راه مداوای بیمار خود تا آن حد می کوشد که در پرتگاه هلاک و نابودی قرار می گیرد و در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ) (نمل/۷۰).

«برگستاخی کافران غم مخور، از مکر و حيله آنان بر خود فشار مده».

باز می فرماید:

(فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) (فاطر/۸۰).

«جان خود را بر اثر شدت تأسف بر آنها از دست مده، خداوند از آنچه که انجام می دهند آگاه است».

(فَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنْآ نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ) (یس/۷۶).

«سخنان آنان تو را غمگین مسازد، ما از کارهای پنهانی و آشکار آنان آگاهیم».

آیات در این مورد که حاکی از علاقه عمیق و فزون از حدّ این رهبری آسمانی به هدایت امت خود است بیش از اینها است و ما برای فشرده گویی به همین اندازه

اکتفا می کنیم.

۲_ مظهر خالق عظیم

خشونت و تندخویی و فقدان روح انعطاف و گذشت، رهبر را با مشکلات زیاد و سرانجام با شکست روبرو می سازد سرانجام مردم که هنوز مزه تربیت و انضباط را نچشیده اند، از دور او پراکنده شده و صحنه یاری را ترک می کنند؛ امیرمؤمنان در یکی از سخنان کوتاه خود می فرماید:

«آلَةُ الرَّيَاسَةِ سِعَةُ الصَّدْرِ (۱): ابزار رهبری، گشادگی روح و روان است.».

پیامبر به تصریح قرآن از نظر نرمش و انعطاف، آنجا که باید رهبر از خود گذشت و نرمش نشان دهد در حدّ اعلای این شیوه اخلاقی بود، وحی الهی، یکی از علل پیروزی پیامبر را عطوفت و مهربانی او می شمرد و می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آل عمران/۱۵۹).

«در پرتو رحمت الهی، در برابر تندی آنها، نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، از آنان در گذر، و در باره آنان طلب آمرزش کن و در کارها مشورت بنما.».

قرآن در یکی از سوره های مکی، راه نفوذ در مردم و قیام به وظایف رهبری را چنین بیان می کند:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَأِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ* وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (فصلت/۳۴-۳۵).

ص : ۳۴۵

«هرگز بدی و نیکی یکسان نیست بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت، بسان دوستان گرم و صمیمی شوند. به این شیوه اخلاقی افرادی نائل می شوند که دارای صبر و بردباری بوده و بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) داشته باشند.

علت تأثیر این شیوه اخلاقی از این جهت است که افراد بدکار در انتظار انتقام و کیفرند، آنگاه که بر خلاف انتظارشان، بدی را با خوبی پاسخ شنیدند وجدان ملامت گر (نفس لوامه) آنان بیدار شده و از درون آنان را به باد انتقاد و سرزنش می گیرد، در این موقع است که جای عداوتها و کینه ها را، کم کم مهر و محبت و صفا و خلوص می گیرد.

طبیعی است رهبر موقع شناس از این شیوه اخلاقی در موردی استفاده می کند که هنوز شخصیت انسانی آنان به کلی محو نشده و «نفس لوامه» آنان آسیب ندیده باشد و گرنه باید با آنان به صورت دیگر معامله کرد و به تعبیر رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) «ولا یقیم الناس إلا السیف» (۱): برخی از مردم به اندازه ای لجوج و بدسگال هستند که فقط زیر ضربات خرد کننده شمشیر، آدم می شوند و دست از کردار زشت خود برمی دارند».

قرآن شیوه رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با گروه کافر به نحو بس شایسته ای توصیف می کند و آن را با لفظ «عظیم» که در قرآن موضوعات بس محدودی با آن توصیف شده است، توصیف می کند و می فرماید:

(وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ* وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ* فَسَتُبْصِرُ* وَيُبْصِرُونَ* بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ) (قلم/۳-۶).

«تو بر خویی بزرگ هستی به زودی می بینی و می بینند که کدامیک، مجنون است».

ص : ۳۴۶

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب جهاد. باب ۱، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱. متن حدیث چنین است: الخیر کلّه فی السیف، و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس إلا السیف، و السیوف مقالید الجنه و النار.

مراتب عطوفت و مهربانی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه به روشنی تجلی نمود، آنگاه که بر مردم مکه که سالیان درازی او را اذیت کرده و نبردهای خونینی بر ضد او به راه انداخته بودند، دست یافت — در چنین شرایطی — رو به آنان کرد و گفت: «ما ذا تقولون؟ و ما ذا تظنون: چه می گوئید و چه درباره من می اندیشید؟» مردم اسیر و بهت زده ناگهان به یاد جوانمردی و بزرگواری و خلق عظیم او افتادند و همگی گفتند: «لَا نَظُنُّ إِلَّا خَيْرًا أَخَّ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ»: جز نیکی در باره تو نمی اندیشیم، تو را برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم» در این لحظه موجی از رحمت سراسر مردم مکه را فرا گرفت رو به همگان کرد و فرمود: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». امروز سرزنشی بر شما نیست، خدا همگان را می بخشد او بخشاینده است» سپس افزود و با این که رسالت مرا تکذیب کردید و مرا از خانه ام بیرون ساختید ولی با این همه، من بند بردگی از گردن شما باز می کنم و اعلام می کنم که: «إِذْ هَبُوا وَ اتَّكُمْ الطُّلُقَاءُ: بروید! همه شما آزاد شده هستید». (۱)

خوی زیبا و عطوفت و انسان دوستی پیامبر پیوسته زبانزد جهانیان در طول قرون بوده و سراینندگان اسلامی که به مدح و ثنای او پرداخته اند، غالباً بر این شیوه اخلاقی او تکیه کرده اند؛ ابو عبد الله شرف الدین بوصیری متوفای ۶۹۴ که از مشاهیر شعرا و ادبای قرن هفتم است، در مدح حضرت صاحب رسالت قصیده معروفی به نام «قصیده برده» (۲) دارد و در آن بر این شیوه اخلاقی اشاره می کند و می گوید:

فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ *** وَ لَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ

أَكْرَمَ بِخَلْقِ نَبِيٍّ وَ إِنَّهُ خُلِقَ *** بِالْحُسْنِ مُشْتَمِلٌ بِالْبِشْرِ مُتَّسِمٌ

«بر تمام پیامبران از نظر آفرینش و خوی برتری یافت و هیچ کدام در دانش و

ص: ۳۴۷

۱- [۱] مغازی واقدی، ج ۳، ص ۸۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۰۷، ۱۳۲.

۲- [۲] قصیده «برده» از سروده های بس معروف جهان اسلام است که بر آن شروح زیادی نوشته شده است و شایسته هر انسان عربی دان است که آن را حفظ کند.

کرم به او نمی رسد چه زیبا آفرینشی و چه زیبا اخلاقی است که با زیبایی آمیخته و تبسمی بر لب دارد».

حقا که راست و درست گفته اند: «حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ: او با خصال بس زیبا آفریده شده است».

او با اخلاق زیبا و پسندیده خود تحقّق بخش خطاب قرآنی است که به او دستور می دهد که: (وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ) (شعراء/ ۲۱۵ و ۲۱۶): «بالهای رحمت خود را بر مؤمنان فرود آور، و اگر کافران به مخالفت با تو برخاستند، بگو من از کارهای شما بیزارم».

۳_ صبر و بردباری

خدا در آغاز بعثت او را از مسئولیت سنگینی که بر عهده گرفته است آگاه ساخت و فرمود: (إِنَّا سَيُنْفِقُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) (مزل/ ۵): «ما گفتار سنگینی را بر تو وحی می کنیم» این قول سنگین، رسالت جهانی او است که ادای آن بر او و عمل به آن نیز بر رهروانش سنگین می باشد.

انجام چنین رسالت خطیری بدون یک روح مقاوم و صبور و شکیبا و بردبار، امکان پذیر نیست از این جهت در آیات متعددی او را به صبر و شکیبایی دعوت می نماید که برخی را یادآور می شویم:

در آغاز نزول وحی، و در سوره مدثر او را چنین مورد خطاب قرار می دهد: (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) (مدثر/ ۷): «برای خدا در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش» بار دیگر، صبر و استقامت پیامبران مصمّم را یادآور می شود و می گوید:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) (احقاف/ ۳۵).

«بسان پیامبران اولوالعزم صبر بنما و در باره آنان، عجله مکن».

روح خضوع و حالت نیایش در انسان، رمز شعور و نشانه آگاهی او از وجود قدرت بزرگ و علم بی پایان در صفحه هستی، و تعلق ذاتش به آن مقام بزرگ است احساس وابستگی به وجود برتر، انسانها را به ابراز خشوع و سرانجام خشوع در قالب «عبادت» تجلی می کند ولی نیایشگران گروه واحدی نیستند که آنها را گروههای مختلفی تشکیل می دهد.

گروهی برای رفع نیاز و جلب سود و یا بیم از عذاب، به این احساس «لیبک» می گویند، در حالی که گروه دیگری که از معرفت بیشتری برخوردارند، به خاطر درک کمال مطلق و مهری که به خدا میورزند، به پرستش او می پردازند، البته اختلاف در انگیزه ها تأثیری روی اصل قداست عمل نمی گذارد، بلکه همگان در پرتو اصل (و لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) (۱) در پیشگاه خدا مأجور و مثاب و دارای پاداش بزرگ می باشند.

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) نیایشگران را به سه گروه تقسیم می کند و در این مورد سخن بس جالبی دارند که اینک یادآور می شویم.

«قَوْمٌ عَيِدُوا اللَّهَ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (۲).

«گروهی بسان بردگان از ترس به نیایش می پردازند و گروه دیگر مانند مزدگیران به انگیزه پاداش، او را عبادت می کنند در حالی که گروه سوم، روی مهری که به او

ص : ۳۴۹

۱- [۱] برای هر کدام نسبت به اعمال خود درجه و رتبه ای است، پروردگار تو غافل از کارهای آنان نیست. سوره انعام، آیه ۱۳۲.

۲- [۲] کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، باب عبادت، ح ۵.

میورزند به نیایش برمی خیزند، و نیایش این گروه بهترین پرستشها است».

کلمه «حُبّاً له» رمز شعور عمیق و آگاهی ژرف از عظمت مربوب و کمال گسترده است و از این جهت، در انسان، عشق و علاقه عظیمی به کانون کمال می آفریند و در نتیجه از روی اخلاص و مهر، بدون چشمداشت پاداش، یا بیم از کیفر به عبادت برمی خیزد، و در خضوع و خشوع خود، لذت می برد، لذتی که دیگر «لذتها» را به دست فراموشی می سپارد.

قرآن و نیایش پیامبر (صلی الله علیه و آله)

عبادهای نیمه شب اولیای الهی که همراه با اشک شوق و سوز دل است، معلول شناخت عظیمی است که از خدا دارند، نتیجه شوق و عشق به کمال است که در دل خود احساس می نمایند و سرانجام عبادت با لذت شهود معبود، در کامشان شیرین شده و خواب لذیذ و بالش ناز، و فراش گرم به دست فراموشی سپرده می شود و ساعاتی به راز و نیاز با او می پردازند تا آنجا که رسول گرامی برخی از اوقات گاهی دو سوم شب را، به عبادت برگزار می کرد بنا بر این چه بهتر با نیایش او آشنا شویم:

۱_ خدا در سوره اسراء به پیامبر دستور «تهجد» می دهد که همان عبادت در نیمه شب است چنانکه می فرماید: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (اسراء/۷۹).

«برخی از شب را برخیز! با قرآن و یا نماز به عبادت پرداز، و این یک برنامه اضافی است، شاید خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

۲_ خداوند در سوره مزمل به بیان کم و کیف عبادت در دل شب می پردازد، وقت آن را شب، و مقدار آن را، بین دو سوم الی یک سوم شب اعلام می دارد و فلسفه قیام و تهجد در شب را امری می داند که در پیشبرد اهداف او کاملاً مؤثر است.

ما در اینجا آیات را یک جا می آوریم تا روابط منطقی آیات کاملاً روشن گردد:

يا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلاً * وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتْتِيلاً (مزمل/ ۱-۸).

«ای جامه به خود پیچیده، شب را جز اندکی بپا خیز، نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن یا بر آن بیفز، قرآن را با ترتیل (با تأنی و آرام) بخوان، به همین زودی گفتار گران بر تو القاء می کنیم ساعات و اوقات شب، مایه تأثیر عمیق و استواری گفتار است. برای تو در روز، رفت و آمد طولانی است. نام پروردگار خود را به یاد آر و به او توجه نما.»

بیاید در مضامین این آیات کمی دقت کنیم! خدا در آغاز رسالت پیامبر و آغاز نزول وحی _ که شأن نزول آیات حاکی از آن است _ به پیامبرش دستور «عبادت در دل شب» را می دهد و او را از نظر کمیت، میان دو سوم و یا نصف و یا یک سوم شب، مخیر می سازد، تا بر حسب شرایط و امکانات به یکی از سه صورت، به نیایش خدا پردازد و این قسمت با جمله های (قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ) بیان شده است.

قیام در دل شب، نباید با نماز گزاردن پایان پذیرد، بلکه باید با تلاوت قرآن، آن هم به صورت «ترتیل» که در آن به الفاظ و معانی کاملاً توجه می شود، همراه گردد، اگر بنده حق با گزاردن نماز با خدا سخن می گوید و ارتباط برقرار می کند، خدا هم از طریق قرآن که سخن او است با بنده خود سخن می گوید و در نتیجه ارتباط برقرار می گردد و این مطلب با جمله (وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً) بیان شده است.

در آیه بعد به راز این تکلیف (عبادت نیمه شب) اشاره شده است و آن این که به همین زودی، باری گران و مسئولیتی خطیر که تحمّل و ابلاغ رسالت است بر تو القا خواهد شد و برای انجام آن لازم است به خودسازی پردازی و ارتباط مستمر با مبدأ قدرت برقرار کنی چنانکه می فرماید: (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً).

در آیه بعد، عَلت گزینش شب را برای تهجد بیان می کند و آن این که مقدار تأثیر عبادت به آرامش محیط و فراغت قلب بستگی دارد، از این جهت، عبادت نیمه شب، از نظر تأثیر، عمیق تر، و از نظر گفتار، استوارتر است و در این شرایط، گفتار از دل برمی خیزد و با آن تطبیق می کند در حالی که روز فارغ از غوغا و سعی و تلاش و رفت و آمد نیست و با این گرفتاری نه وقت کافی هست و نه فراغت قلب، چنانکه می فرماید: (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا). پدیده نیایش نیمه شب، مایه پابرجایی و استواری در گفتار است.

انسان کامل به حکم این که یک موجود امکانی و از نظر قوا و نشاط روحی محدود است به هنگام انجام وظیفه، خصوصاً به وقت مقابله با جاهلان و افراد نادان، با یک نوع کم نشاطی و افسردگی روبرو می گردد که اگر افزایش یابد مایه دلسردی در انجام وظیفه می شود، برای زدودن هر نوع زنگار دل، عبادت بهترین وسیله ارتباط با کانون قدرت و مرکز کمال است که به روح و روان، نیرو و نشاط بیشتری می بخشد.

۳_ در سوره مزمل آیاتی است که حاکی از قیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) با گروهی از مؤمنان برای عبادت در شب می باشد، چنانکه می فرماید: (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ) (مزمل/۲۰).

«خدای تو می داند که تو با جمعی از افرادی که با تو هستند نزدیک به دو سوم و یا نصف و یک سوم شب را به عبادت می گذرانی».

در حالی که خدا عبادت در شب را برای رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) «نافله» می داند ولی با این حال، حضرتش به اندازه ای به آن امر قیام کرد که قدمهای او ورم کرد و آیه ذیل در این مورد نازل گردید:

(طه* ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ* إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَىٰ) (طه/۲-۳).

«قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی بلکه مایه یادآوری

است برای کسانی که از مخالفت خدا بترسند».

۵_ علم و آگاهی گسترده

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) داناترین و آگاهترین انسانی است که گام بر پهنه گیتی نهاده است و قرآن علم و آگاهی او را چنین توصیف می فرماید:

(وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) (نساء/۱۱۳).

«کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخت، و کرم خدا در باره تو بزرگ است».

دقت در جمله های سه گانه این آیه، ما را به وسعت علم او هدایت می کند:

۱_ (وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) «خداوند کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد»، مقصود از کتاب قرآن و منظور از حکمت، دانشهای استوار است که در هر دوره زندگی، سعادت آفرین می باشد و نمونه هایی از آن در گفتار لقمان حکیم آمده است ولی هرگز منحصر به آن نوع دستورها نیست، بلکه از آن گسترده تر است.

۲_ (وَ عَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ): «آنچه را که نمی دانستی، به تو آموخت»، علم و آگاهی ای که در این جمله آمده است، به حکم قانون «تغایر معطوف و معطوف علیه» غیر از کتاب و حکمت است که در جمله پیش وارد شده است و در پایه عظمت آن همین بس که در جمله سوم آن را چنین توصیف می نماید:

۳_ (وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا): «کرم و لطف خدا که علم و آگاهی تو یکی از شاخه های آن است، بزرگ است»، هیچ کرامتی بالاتر از علم و دانایی نیست و توصیف کرم به عظمت، به گونه ای مشعر و گواه بر عظمت علم اوست. علمی که خدا او را عظیم توصیف می کند، تکلیف آن روشن است.

آدم (علیه السلام) نخستین پیامبر الهی است که به حکم آیه (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)

(بقره/۳۱) از اسرار هستی آگاه گشت، علمی را فرا گرفت که فرشتگان را از آن بهره ای نبود و بدین جهت بر آنها برتری جست و مسجود آنان قرار گرفت و خاتم پیامبران به اتفاق روایات و ائمت اسلامی برترین، پیامبران و سرآمد آنها به شمار می رود از این جهت باید از نظر کمالات نفسانی و ملاکات فضیلت و برتری، بالاتر از همه و از آدم ابوالبشر باشد.

«برید» که یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است نقل می کند که یکی از این دو بزرگوار، بر وسعت علم و آگاهی پیامبر با آیه زیر استدلال فرمود:

(وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) (آل عمران/۷): «تأویل متشابه یا قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند».

امام چنین فرمود: «وَرَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنزِلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ» (۱).

«پیامبر خدا برجسته ترین راسخان در علم است، خدا تنزیل و تأویل قرآن را به او آموخت و در شأن خدا نیست که چیزی را بر او فرو بفرستد و او را از حقیقت آن آگاه نسازد».

علم امیرمؤمنان (علیه السلام) و دیگر امامان معصوم پرتوی از علم نبوی است و مجموع احادیث صحیح و استواری که در اختیار داریم، همگی به او منتهی می گردد و مطالعه این بخش، گواه روشنی بر علم عظیم پیامبر خاتم است.

۶- مایه مصونیت مردم از عذاب

اعمال زشت انسان و اکنشی در این جهان و پی آمدی در سرای دیگر دارد،

ص : ۳۵۴

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۳۰.

یکی از آثار گناه در جامعه نزول عذاب است که در آیات قرآن و احادیث بر آن تصریح شده است و کافی است که در این مورد آیات مربوط به نابودی اقوام سرکش را مطالعه نماییم.

ولی یکی از آثار وجود پیامبر این است که تا او در میان مردم است خدا آنان را با نزول عذاب مجازات نمی کند و به این ویژگی در آیه زیر تصریح شده است:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (انفال/۳۳)

«هرگز خدا آنان را مجازات نمی کند تا تو در میان آنان هستی همچنانکه عذاب نمی فرستد تا طلب آمرزش می نمایند».

نخستین کسی که چنین ویژگی را از قرآن استخراج نمود، مولی الموالی امیرمؤمنان (علیه السلام) است وی در یکی از کلمات قصار خود می فرماید:

«كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ قَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخِرَ فَمَسَّكُوا بِهِ، أَمَا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ أَمَا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...) (۱)»

«در روی زمین دو وسیله امنیت مؤثر وجود دارد: یکی برداشته شد، به دیگری چنگ بزنید، آنچه برداشته شد، پیامبر خدا است ، و آنچه باقی است طلب آمرزش است خدا می فرماید: شأن خدا نیست که آنان را مجازات کند تا تو در میان آنان هستی...».

۷- شفیع روز جزا

معنای شفاعت _ همگی با واژه شفاعت آشنایی کامل داریم، هنگامی که

ص : ۳۵۵

سخن از جرم و گناه، و محکومیت یک فرد به میان می آید، و شخصی پایه میان می گذارد تا در باره فردی فعالیت و وساطت کند تا او را از مرگ و اعدام یا زندان و توقیف نجات بخشد، می گوئیم: فلانی در حقّ او «شفاعت» کرد.

لفظ شفاعت از ماده «شَفَع» به معنی جفت، در مقابل «وَتَرَ» به معنی تاق، گرفته شده است، علت این که به وساطت شخص برای نجات گنهکار شفاعت گفته می شود، این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده، و نیروی تأثیر او، با عوامل نجاتی که در وجود شفاعت شونده هست (هرچند کم و اندک باشد) ضمیمه (وجفت می شوند) و هر دو به کمک هم، موجب خلاصی شخص گنهکار می گردند.

معنای شفاعت اولیای خدا برای گنهکاران در ظاهر این است که عزیزان الهی، روی قرب و موقعیتی که در پیشگاه خداوند دارند، می توانند برای مجرمها و گنهکاران وساطت کنند و از خداوند بزرگ بخواهند که از تقصیر و گناه آنان درگذرد، البته شفاعت کردن و پذیرفته شدن شفاعت آنان در گرو یک رشته شرایطی است که برخی مربوط به شخص گنهکار، و برخی مربوط به مورد شفاعت (گناه) می باشد.

به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیای خدا است با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهکار بودن پیوند ایمانی خود را با خدا، و پیوند معنوی خویش را با اولیای خدا قطع نکرده اند.

و به یک معنا، شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد از موجود بالا، به صورت یک امر قانونی استمداد کند، البته مدد خواه از نظر کمال روحی، باید به حدّی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد، و امکان تبدیل او به یک انسان پاک از میان برود.

عقیده به شفاعت به اندازه ای در میان مسلمانان رسوخ دارد که هر کجا برویم و از هر که پرسیم این اعتقاد را از عقاید اسلامی خویش می شمارد، و در اصالت آن از نظر اسلام هیچ گونه تردیدی نشان نمی دهد. همه می بینیم که در مواقع راز و نیاز

مسلمانها با خدا، و نیز در کنار قبر پیشوایان بزرگ اسلام، دلها و اندیشه های افراد گنهکار، به سوی شفیعان درگاه الهی کشیده می شود و از آنان می خواهند که از پیشگاه خدای بزرگ بخواهند تا مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرند.

یک چنین عقیده راسخ و پابرجایی، نمی تواند ساختگی و غیر اصیل باشد، قطعاً توجه جامعه اسلامی به سوی این عقیده معلول ورود آن در قرآن مجید و احادیث اسلامی است، زیرا معنی ندارد یک جمعیت یک میلیارد نفری بخصوص دانشمندان آنها به دنبال عقیده ای بروند که هرگز در کتاب آسمانی و مدارک دینی آنها وارد نشده باشد.

البته باید اعتراف کرد که این مسئله اصیل اسلامی بسان برخی دیگر از معارف بلند آن، با برخی از پیرایه های غلط همراه شده است و از همین رو، بر دانشمندان است که مردم را در این زمینه روشن سازند و مطالب اصیل اسلامی را از غیر آن جدا نمایند.

مسئله شفاعت و کمک کردن موجود عالی به فرد پایین، غیر از مسئله پارتی بازی و وسیله تراشی ظالمانه دستگاہهای بشری است، حالا اگر یک فرد نا اهل یا گروه غیر وارد، این اصل اسلامی را از محور صحیح آن منحرف کرده، و چهره آن را کریه ساخته اند، مربوط به اندیشه صحیح اسلامی نیست.

البته برخی شاید چنین تصوّر کنند که روز رستاخیز شافعان راستین الهی، یزیدها و حجاج ها و چنگیزها را زیر بال و پر شفاعت خود قرار خواهند داد، و همه آنان را حوزه معنویت و نورانیت شافعان بهره مند گردیده، و در کانون وجود آنان جهشی به سوی پاکی پیدا خواهد شد. ولی آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند، زیرا شفاعت شافعان واقعی از آن کسانی است که روح و روان آنان نیروی جهش به سوی کمال و پاکی باشد، ولی کسانی که در سراسر وجود آنان نقطه قوت و کمالی پیدا نمی شود، هرگز نورانیت شافعان، وجود تاریک آنان را روشن نخواهد کرد.

باید در باره شفاعت چنین بیندیشیم: مردی را فرض کنیم که پاسی از عمر خود

را در فساد و ناپاکی گذرانده است ولی بر اثر برخورد با صالحان و پاکان، جرقه ای در دل او روشن می گردد، و انقلابی در او پدید می آید، و او را انسان دیگری می سازد. مشابه این جریان را در باره انسان های اخروی بیندیشیم، انسان هایی که در روح و روان آنان آلودگی وجود دارد ولی در عین حال نیروی جهش به سوی کمال از روان آنان به کلی رخت بر نبسته است، در این موقع بر اثر برخورد با شخصیت های سازنده الهی و قرار گرفتن در حوزه نورانیت انسان های نورانی، یک نوع دگرگونی در وجود آنان رخ می دهد و جرقه انقلاب و جهش به سوی کمال در روح و روان آنان روشن می گردد.

این تصویر نارسا و کمرنگی از حقیقت شفاعت اخروی است که به وسیله شافعان راستین به اذن الهی انجام خواهد گرفت و تا خود به آن گام ننهیم، به حقیقت آن واقف نخواهیم شد.

باید در باره شفاعت همانطور بیندیشیم که در باره توبه و ندامت می اندیشیم، جای شک نیست که توبه و ندامت از اعمال گذشته با شرایطی که گفته شده است انسان را شستشو داده و جرقه انقلاب را در کانون وجود انسان روشن می سازد، و هرگز کسی نگفته است که تشریح توبه مایه جرأت تبهکاران می گردد. همچنین نباید موضوع اعتقاد به شفاعت را مایه جرأت و وسیله گسترش گناه بیندیشیم، بلکه باید آن را روزنه امیدی به سوی بازگشت به طهارت و پاکی تلقی کنیم.

سازندگی و آثار تربیتی اعتقاد به شفاعت: از آنجا که در این گفتار، حقیقت شفاعت را به طور فشرده بیان کردیم، شایسته است که در مورد آثار تربیتی و خصوصیات این ایده مذهبی بحث کنیم:

هرچند از نظر بحث های کلاسیکی لازم بود که قبلاً، دلایل شفاعت پیامبر را از نظر قرآن مورد بحث و بررسی قرار دهیم سپس به آثار تربیتی آن پردازیم زیرا تا وجود چیزی از نظر عقل و نقل ثابت نگردد، بحث درباره آن جنبه فرضی خواهد داشت.

اما چون امروز از دید بسیاری از خوانندگان، اهمیت و لزوم بحث درباره یک

ایده مذهبی، در گرو آثار تربیتی و سازندگی آن است _ لذا _ اگر یک ایده مذهبی در این مسیر قرار نگیرد، آن را از مسائل درجه دو مذهبی می‌شمارند و احياناً خود را موظف به غور و بحث در آن نمی‌دانند.

روی این لحاظ برای نشان دادن اهمیت بحث و این که اصل «شفاعت» حتی روی مقیاسی که آنان برای درجه بندی مسائل مذهبی ترتیب داده اند، از مسائل درجه یک می‌باشد، بحث درباره آثار تربیتی و اصلاحی آن را بر دیگر بحثها مقدم داشته ابتدا در این مورد به بحث و گفتگو می‌پردازیم.

شفاعت مایه امیدواری است: اعتقاد به شفاعت پدید آورنده امید در دل گنهکاران، و مایه بازگشت آنان در نیمه زندگی، به سوی خدا است، و اگر حقیقت شفاعت درست مورد بررسی قرار گیرد، خواهیم دید که اعتقاد به شفاعت اولیای خدا، نه تنها مایه جرأت و موجب سرسختی با خدا نمی‌باشد، بلکه سبب می‌شود که گروهی به امید این که راه بازگشت به سوی خدا به روی آنان باز است، تا توانند به وسیله اولیای خدا، آمرزش الهی را نسبت به خود جلب کنند، از عصیان و سرکشی و سرسختی دست برداشته و به سوی حق باز گردند.

نه تنها شفاعت در زندگی انسانها این نقش را بر عهده دارد، بلکه پذیرش توبه، و در سطح وسیعتر، موضوع «انتظار فرج» و امید به بهبود وضع آینده اجتماع، از عوامل سازنده ای است که برای دگرگون ساختن اوضاع و نابسامانی های بشر بهانسان نیرو بخشیده و او را از محیط تیره و تاریک و نومیدی، به فضای روشن رجا و امیدواری وارد می‌کند.

اعتقاد به شفاعت اولیای خدا (البته با شرایط خاصی) در باره گنهکاران، سبب می‌شود که فرد گنهکار معتقد گردد که وی از این به بعد می‌تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد و اعمال دیرینه وی طوری نیست که برای او یک سرنوشت شوم قطعی و غیر قابل تغییر ساخته باشد، بلکه او از همین حالا به کمک اولیای خدا و تصمیم راسخ خود بر اطاعت و فرمانبرداری از خدا، می‌تواند سرنوشت خود را عوض کند، و

درهای سعادت را به روی خود باز کند، ولی بر عکس، یأس و نومیدی و این که دیگر کاری از او و دیگران ساخته نیست، چراغ امید را در شبستان عمر انسان، خاموش می سازد.

جوانی که در طول زندگی گناهان و لغزشهایی داشته است هر گاه معتقد گردد که کارهای زشت پیشین او، آنچنان کاخ سعادت وی را ویران کرده که دیگر قابل ترمیم نیست، و برای او یک سرنوشت قطعی پدید آورده که به هیچ وسیله ای نمی توان آن را دگرگون ساخت، و آمرزش خدا را به خویش جلب نمود، و حتی توبه و پشیمانی، و شفاعت و کمک خواهی از اولیای حق نمی توانند سرنوشت او را دگرگون سازند، چنین اعتقادی نه تنها از حجم گناه او نمی کاهد، بلکه سبب می شود که پرونده زندگی وی روز به روز سیاه تر، و بار گناه او سنگین تر شود. زیرا او با خود چنین فکر می کند: اکنون که راه بازگشت به روی من باز نیست، و از این به بعد هر نوع قدم نیکی در راه اطاعت خدا بردارم، سودی به حال من نخواهد داشت، دیگر جهتی ندارد که من در نیمه عمر رنج اطاعت را بر خود هموار سازم و از گناهان لذت بخش دست بردارم. ولی بر عکس اگر روزنه امید را به روی خود باز ببیند و بداند که از همین حالا می تواند وضع خود را در آینده دگرگون سازد، در این صورت کوشش می کند که گذشته را جبران کند و به وضع خود در آینده بهبود بخشد.

از این گذشته همان طور که می دانیم: شفاعت اولیای خدا منوط به اذن پروردگار جهان است و تا اجازه خدا نباشد، هیچ کس نمی تواند شفاعت نماید، ناگفته پیدا است که اذن خدا بی جهت و بی حکمت نخواهد بود، در این صورت باید گفت اذن خدا شامل حال کسانی می شود که برای عفو و اغماض، شایستگی دارند و اگر در طول زندگی لغزش و گناهی داشته اند، به مرحله پرده دری و طغیان نرسیده است، و اگر رابطه خود را در بعضی از جهات ضعیف کرده اند، ولی به کلی آن را قطع نکرده اند. چنین افرادی که پیوندهای گوناگون خود را با حق و حقیقت نگسسته اند، مشمول و شایسته شفاعت می شوند.

نوید شفاعت با این شرایط، خود هشداری است به گنهکاران که به هوش باشند و هرچه زودتر از ادامه گناه باز گردند، و همه پیوند های خود را پاره نکنند، و پرده ها را ندرند، و از شعاع شفاعت دور نگردند که در غیر این صورت راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

همین احساس و توجه، در بازگشت افراد گنهکار به راه حق و تجدید نظر در برنامه های غلط، مؤثر می گردد، و در حقیقت روزنه امیدی برای پاک ساختن برنامه زندگی از نقاط تاریک محسوب می شود.

تجربه نشان داده است که اگر روزنه امیدی به روی افراد مجرم گشوده شود و احساس نمایند که اگر در برنامه غلط و ناروای خود تجدید نظر کنند، راه نجاتی برای آنها هست، بسیاری از آنها از بیراهه، به راه باز می گردند.

در قوانین جزائی و کیفری ملت ها، قانونی به نام «عفو زندانیان و مجرمان بزرگ و محکومان به حبس ابد» وجود دارد، نکته آن این است که روزنه امیدی برای این افراد باز شود، و در برنامه زندگی خود تجدید نظر نمایند، و اگر این روزنه نبود، علت نداشت که در همان محیط، آرام بنشینند و دست به جنایت نزنند زیرا بالاتر از سیاهی (زندادان ابد) رنگی نیست.

شفاعت در باره افراد لایق و شایسته، جز روزنه امید برای امکان تجدید حیات دینی و اخلاقی چیزی نیست، و مخصوص کسانی است که روابط خود را با خدا و اولیای دین حفظ کرده اند، ولی کسی که دارای اعمال نیک نبوده و از ایمان به خدا بهره نداشته باشد و عمری در گناه و فساد به سر برده است، هرگز مشمول شفاعت نخواهد بود.

فرق این دو طایفه را می توان با مثالی مجسم ساخت:

فرض کنید سربازانی مأمور گشودن دژی بر فراز کوهی می باشند، و گشودن آن دژ، در حفظ کشور آنان از تجاوز خارجی فوق العاده مؤثر است، فرمانده ماهر و

ورزیده، وسایل لازم پیشروی و گشودن دژ را در اختیار آنان می گذارد، و فرمان بالا رفتن را صادر می نماید.

آن گروه از سربازان بی انضباط و ترسو که گوش به فرمان فرمانده نداده، و در پایین کوه می مانند، هیچ گاه مشمول حمایت او نمی گردند، اما آن گروه که فداکارند و به سرعت از کوه بالا می روند، اگر چه در بعضی از گذرگاهها بلغزند، و یا صعود و بالا-رفتن در بعضی از نقاط حساس کوه برای آنها مشکل باشد، فرمانده دلسوز مراقب حال آنها بوده و در نقاط حساس به آنها کمک کرده و از لغزشگاه عبورشان می دهد.

این نوع مراقبت و کمک، یک نوع شفاعت از آن افرادی است که در مسیر هدف گام بر می دارند، و هیچ اشکالی ندارد که فرمانده دلسوز پیش از صعود به کوه این مطلب را اعلام کند و بگوید اگر شما در نقاط حساسی از صعود باز بمانید، از کمکهای بیدریغ من محروم نخواهید ماند، و من با تمام قوا کوشش می کنم که شما را در این هدف کمک کنم.

یک چنین اعلام قبلی، افراد را برای کار دلگرم کرده و نور امید را در دل آنان پدید می آورد و بر قدرت و پایداری آنان می افزاید، و در حقیقت یک نوع تربیت و وسیله تکامل است.

در این جا باید بگوییم که: اعتقاد به شفاعت در صورتی می تواند مؤثر و سازنده باشد که دور از هر نوع عوام فریبی تفسیر شود و حساب شفاعتی که قرآن و حدیث و یا عقل و خرد ما را به سوی آن دعوت می کند، از شفاعتی که در اذهان برخی از دور افتادگان از تعالیم اسلام وجود دارد، جدا گردد، زیرا گاهی تفسیرهای غلط برای شفاعت از طرف افراد ناروا، مردم را از درک حقیقت شفاعت باز می دارد و ما را به یاد شعر شاعری (حاجب) می اندازد که فکر می کرد در روز رستاخیز دست علی در باره شفاعت گنهکاران آن چنان باز است که علاقه مندان وی به اطمینان شفاعتش هر چه بخواهند می توانند گناه کنند، از این جهت به افتخار امام قصیده ای

سرود که نخستین بیت آن این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** من ضامنم تو هرچه بخواهی گناه کن

ولی همین شاعر، طبق گفته خویش _ در عالم رؤیا امام را به خواب دید و خشم حضرت را از سرودن چنین شعر خرافی حس کرد و امام خواستار آن شد که قسمت دوم از شعر خود را عوض کند و چنین بگوید:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

خواه این جریان، حقیقت داشته باشد و یا افسانه و پنداری بیش نباشد، حقیقت همین است که در این داستان آمده است.

جوانان عزیز و علاقه مندان به مکتب پیامبر، باید معارف دینی خود را از دانشمندان محقق و کتابهای اصیل اسلامی بگیرند تا شفاعت حقیقی را از شفاعت تحریف یافته به خوبی بازشناسند و به گفته هر درویش معرکه گیر، یا داستانسرای حرفه ای، و یا نوشته های مبتذل که به خامه افراد فاقد صلاحیت نوشته می شود، اعتماد نکنند.

شفاعت پیامبر اسلام: این بحث اجمالی، درباره واقعیت شفاعت، و آثار سازنده آن می تواند پاسخگوی بسیاری از پرسشها باشد، ولی بحث گسترده آن، نیاز به طرح بحثهای دیگری دارد که فعلاً مجال بازگویی آنها نیست افرادی که بخواهند با دیگر بحثهای مربوط به شفاعت آشنا شوند، به کتاب «شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث» مراجعه فرمایند. (۱)

آنچه که فعلاً موضوع کتاب ایجاب می کند، بیان دلایل قرآنی «شفیع بودن پیامبر در روز رستاخیز» است و در این مورد به دو آیه بسنده می کنیم:

ص: ۳۶۳

۱- [۱] این کتاب که به خامه ناچیز نگارنده است، مباحث دهگانه ای را پیرامون شفاعت مطرح کرده است و در سال ۱۳۵۴ منتشر شده است.

۱_ (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً) (اسراء/۷۹): «برای نماز نافله در برخی از شب برخیز تا خدا تو را برای مقام بس پسندیده ای برانگیزد».

اکنون باید دید مقصود از مقام محمود چیست؟ مقامی که هر کس پیامبر را بر آن مقام ببیند، به تحسین او می پردازد؟

طبرسی می گوید: مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از آن، همان مقام شفاعت است و می گویند: پیامبر در روز رستاخیز لواء الحمد (پرچم سپاس و ستایش) را به دست می گیرد و همه پیامبران زیر آن لواء گرد می آیند و او نخستین کسی است که شفاعت می کند و شفاعت او پذیرفته می شود. (۱)

زمخسری می نویسد: چه مقامی بالاتر از مقام شفاعت که مایه ستایش تمام اهل محشر می گردد (۲). روایات اسلامی در این مورد اتفاق نظر دارند که مقصود از آن همان مقام شفاعت است. سیوطی در کتاب الدر المنثور و سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان احادیثی را که «مقام محمود» را به شفاعت تفسیر می کنند آورده اند. (۳)

۲_ (وَ لِلآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (الضحی/۵-۶): «سرای دیگر برای تو از این جهان بهتر است، خدا به زودی آن قدر به تو می بخشد که راضی شوی!».

از این که آیه نخست درباره روز رستاخیز سخن می گوید، طبعاً زمان و کمال این «عطای رضایت آفرین» در همان زمان خواهد بود.

از آنجا که پیامبر رحمه للعالمین است، نمی تواند در چنین روزی از فکر امت بیرون آید، و آنچه که می تواند رضایت او را تحصیل کند نجات گروه هایی از امت

ص: ۳۶۴

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵.

۲- [۲] کشاف، ج ۳، ص ۴۳۵.

۳- [۳] الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۷؛ برهان، ج ۲، ص ۴۳۸-۴۴۰.

است که پیوند ایمانی خود را با خدا، و ارتباط روحی خود را با پیامبر نبریده باشند، و این کار در پرتو شفاعت انجام می گیرد.

روایات اسلامی نیز آیه را به شفاعت پیامبر تفسیر کرده است و از ابن عباس نقل می کنند که او گفته است «رِضَاءُ أَنْ تَدْخُلَ أُمَّتَهُ الْجَنَّةَ: رضایت او در این است که امت خود را وارد بهشت سازد».

دلایل شفیع بودن پیامبر منحصر به این آیات نیست بلکه در این مورد آیاتی داریم که به مسلمانان دستور می دهد که حضور پیامبر برسند و از او بخواهند که در باره آنان از خدا طلب آمرزش کند، از آنجا که درباره این آیات، در بخش وظایف مسلمانان نسبت به پیامبر بحث و گفتگو خواهیم نمود از این جهت سخن را در اینجا کوتاه نموده و از حضرت حق جَلَّ و علا خواهانم که ما را مشمول شفاعت خاتم پیامبران قرار دهد. و اگر خدای ناخواسته مشمول شفاعت او قرار نگیریم، باید از خود برنجیم نه از خواجه روز قیامت!.

«پیامبری از خود شما به سویتان آمد، که مشقّت و رنجهای شما بر او سخت و گران است، بر ایمان آوردن شما، حریص و علاقمند، به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) (توبه/۱۲۹).

«اگر از پیروی روی گردان شوند (نگران مباش) بگو خداوند مرا کافی است بر او توکل کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است.»

آیه نخست، پیامبر را با صفات پنجگانه توصیف کرده است و قسمت چهارم و پنجم از آنها مورد نظر ما است. اینک اجمالاً به همگی اشاره می شود:

۱_ (مِنْ أَنْفُسِكُمْ): «از خودتان»، و مقصود این است که او بشر است و از خصوصیات کسانی که بر ارشاد آنان برانگیخته شده است کاملاً آگاه است.

و بسیار دور از ذوق قرآنی است که این لفظ به معنی «عربی» و «قرشی» تفسیر شود، در حالی که در زمان نزول همین آیه که در سال نهم هجرت نازل شده جمعی از نژادهای دیگر از روم و فرس، گرد پیامبر را گرفته و به او ایمان آورده بودند.

۲_ (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ): «از مشقت ورنجهایی که شما در راه جهاد و غیره متحمل می شوید، کاملاً آگاه است و نسبت به آنها بی تفاوت نیست»، امّا عشق به آزادی انسانها از چنگال شرک، سبب می شود که شما را بر پیمودن راههای سخت و دشوار دستور دهد.

۳_ (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ): «بر ایمان و هدایت و سعادت شما در دو جهان علاقه بس شدیدی دارد»، (در گذشته به این ویژه گی اشاره نمودیم).

۴ و ۵_ (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ): «نسبت به افراد با ایمان، مهربان و رحیم است». در این جمله پیامبر با دو صفت به نامهای: رؤوف و رحیم توصیف شده و شاید تفاوت این دو، چنین باشد، رأفت او مخصوص مؤمنان فرمانبردار است، در حالی که رحم او عام است و هم بر مؤمنان و هم بر گنهکاران شامل می باشد.

در کتابهای حدیث و سیره، نمونه هایی از رأفت او به افراد با ایمان وارد شده است که نقل آنها مایه گستردگی سخن است.

دو فرزند ذکور پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام قاسم و عبد الله در گذشتند دشمنان قسم خورده او مانند عاص بن وائل و غیره او را «عقیم» و «ابتر» نامیدند؛ در این مورد، قرآن او را با سوره خاصی که در مکه نازل شده است مورد خطاب قرار داد و فرمود:

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ):

«ما به تو خیر کثیر دادیم (به شکرانه این نعمت) برای خدا نماز بگذار و دستهای خود را در حال نماز تا گلو، بالا ببر (یا قربانی کن) بدخواه تو، عقیم است.»

مفسران در معنای «کوثر» اختلاف فراوانی دارند، ولی هرچه دامنه اختلاف گسترش یابد نمی توان «نسل گسترده» او را از مصادیق و جزئیات آن ندانست زیرا ظاهر آیه این است که جمله نخست، به عنوان پاسخ به گفتار بدخواه آمده است که پیامبر را عقیم و ابتر خوانده بود و لازمه چنین گفتاری این است که کوثر به گونه ای تفسیر شود که بتواند پاسخگوی گفتار آن بدخواه گردد و آن جز با این نیست که خدا می گوید: بر خلاف اندیشه آن بدخواه، تو نه تنها ابتر و عقیم نیستی بلکه دارای نسل گسترده ای هستی که در جهان نمی توان بر آن نظیری یافت.

مفاد آیه یکی از اخبار غیبی قرآن است که برای همگان ملموس و محسوس است، با این که فرزندان پیامبر در بسیاری از اعصار، به وسیله جلادان اموی و عباسی به صورت فردی و یا جمعی جام شهادت نوشیدند. (۱) _ مع الوصف _ جهان

ص : ۳۶۷

۱- [۱] به اعتراف مورخان منصف اگر پیامبر در باره خاندان خود، به جای سفارش به مودت و محبت، بر خلاف آن، توصیه کرده بود، بیش از این مورد بی مهری قرار نمی گرفتند، و نیز تاریخ زندگی طالبیها، حسینیها و موسویها گواه روشن بر کشتار بی رحمانه ای است که در باره آنان انجام گرفته است، و کافی است در این مورد به کتاب «مقاتل الطالبیین» تألیف ابوالفرج اصفهانی متوفای ۳۵۶ مراجعه فرمایید؛ در این کتاب، حوادث دردناک و تلخ فرزندان ابوطالب که در گوشه و کنار جهان اسلام و یا در میدان مبارزه با طاغوتهای زمان کشته شده اند نگارش یافته است.

اسلام امروز، خیر غیبی قرآن را در مورد گستردگی نسل رسول خدا کاملاً لمس کرده و شاهد نسل روز افزون رسول خدا می باشد.

فخر رازی در تفسیر خود، به هنگام بحث از مفاد کوثر می نویسد مقصود این است که خدا نسل پیامبر را در طول زمان حفظ می کند آنگاه می افزاید:

«فَانظُرْ كَمْ قُتِلَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ثُمَّ الْعَالَمِ مُمْتَلِئٌ مِنْهُمْ وَلَمْ يَبْقَ مِنْ بَنِي أُمِّيهِ فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ يُعْبَأُ بِهِ ثُمَّ انظُرْ كَمْ فِيهِمْ مِنَ الْأَكَابِرِ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَالْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ وَالْكَاظِمِ وَالرِّضَا (عليهم السلام) _ وَالنَّفْسُ الزَّكِيَّةُ وَ أَمْثَالِهِمْ» (۱)

«بنگر چقدر افراد، از اهل بیت پیامبر کشته شده اند و باز جهان مملو از آنها است ولی از خاندان امیه یک نفر که قابل ذکر باشد باقی نمانده است، آنگاه بنگر که چه علمای بزرگی در میان اهل بیت پیامبر هست مانند حضرت باقر، حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا (علیهم السلام) و نفس زکیه و مانند آن».

وی این سخن را در قرن ششم می گوید و ما اکنون در اوائل قرن پانزدهم هجری هستیم و جهان اسلام از مغرب و تونس و الجزائر و مصر گرفته تا برسد به عربستان و شامات و ترکیه و ایران، و غیره شاهد نسل درخشنده رسول خدا می باشیم و همگی می گوئیم: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ؛ إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكُوْثَرَ».

در این جا تذکر نکته ای مناسب است و آن این که در اعصار گذشته بالأخص از عصر حضرت رضا به بعد، مقامی به نام «نقابه الطالیین» وجود داشت که میرزترین آنان عهده دار آن مقام می باشد؛ بدین صورت که در هر نقطه و منطقه ای، «نقیبی» برای «طالیین» معین می شد و بارزترین آنان «نقیب النقباء» لقب می گرفت و تاریخ از دو شخصیت بزرگ که یکی امام معصوم و دیگری فرزند او است نام می برد

ص : ۳۶۸

۱- [۱] مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۴۹۸، ط مصر، ۱۳۰۸.

که دارای چنین منصب گسترده ای بودند و این دو نفر عبارتند از حضرت رضا _ سلام الله علیه _ در عصر مأمون و شریف رضی در سال ۳۸۰ در عصر بهاء الدوله.

کار نقیب، حفظ انساب و ضبط موالید و ووفیات و آشنا ساختن آنان با آداب متناسب با خاندان آنها و بازداری آنان از کارهای پست و دون شأن، جلوگیری از ارتکاب گناه و غیره که «ماوردی» در کتاب «احکام سلطانیه» در باره آنها به صورت مفصّل سخن گفته است. (۱)

۱۰- شاهد بر اعمال امت

آخرین ویژگی از نظر بازگویی در این کتاب (۲)، شهادت و گواه بودن او بر اعمال امت است، و این مقام در آیات یاد شده وارد شده است:

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (احزاب/۴۵).

«ای پیامبر ما تو را به عنوان گواه و بشارت و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغ فروزان، فرستادیم».

در این آیه رسول گرامی با اوصاف پنجگانه ای توصیف شده که هر کدام در خور بحث و گفتگو است:

۱- شاهدًا ۲- مبشراً ۳- نذیراً ۴- داعیاً إلى الله ۵- سراجاً منیراً.

توصیف پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان «شاهد» در آیات دیگری نیز وارد شده که گاهی از نظر تعبیر با آیه یاد شده یکسان است (۳)، و گاهی با هم اختلاف دارد مانند: (فَكَيْفَ

ص : ۳۶۹

۱- [۱] الأحكام السلطانية، ص ۸۲ _ ۸۶ علاقمندان به این کتاب که وظایف نقابت خاصه را از نقابت عامه جدا کرده است، مراجعه بفرمایند.

۲- [۲] وگرنه: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

۳- [۳] به سوره فتح آیه ۸ و مزمل آیه ۱۵ مراجعه شود.

إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً) (نساء/۴۱): «حال آنان چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم و تو را گواه بر اعمال آنها قرار می دهیم».

در این آیه، پیامبر شاهد و گواه بر پیامبران پیشین است در حالی که در (شاهداً) و در آیه ای که هم اکنون یادآور می شویم، وی شاهد و گواه بر اعمال امت خود می باشد:

(وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (توبه/۱۰۵):

«بگو هر کاری می خواهید انجام دهید به زودی خدا و رسول او و افراد با ایمان شما را می بینند و به زودی به سوی خدای آگاه از پنهانی و آشکار، بازگردانیده می شوید، و شما از آنچه که انجام داده اید، گزارش می دهد».

در این آیه مؤمنون بسان خود پیامبر، آگاه از اعمال منافقان معرفی شده اند، مسلماً مقصود، همه افراد با ایمان نیست، بلکه گروه خاصی هستند که از آنان به افراد معصوم تعبیر می آوریم.

و اینکه آگاهی پیامبر از اعمال امت چگونه انجام می گیرد، مورد بحث ما نیست ولی مسلم است که اعمال آنان بر او عرضه می شود.

بحث در باره واقعیت این گواهی و رؤیت اعمال و حفظ و صیانت بر آنها و نحوه شهادت دادن در گرو بحث مفصلی است که در کتاب «مفاهیم القرآن» تحت عنوان «الشهداء من القرآن» انجام داده ایم امید است که به زودی منتشر گردد.

در این جا سخن را در باره تشریح حیات و زندگی و خصوصیات پیامبر در قرآن کوتاه می کنیم و مطمئن هستیم که این نوشتار ترسیمی نارسا از حیات و زندگی او می باشد، و طبعاً پوزش صمیمانه نگارنده را پذیرفته و او را از نظر قصور و یا تقصیر

در تبیین مقامات او مورد عفو قرار خواهند داد. چه بهتر که سخن خود را با سخن خدا _ که بیانگر صفات دهگانه از رسول خود می باشد_ به پایان برسانیم:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

«آنها از فرستاده خدا (رسول) و پیامبر امّی (درس نخوانده) پیروی می کنند، کسی که صفات او را در تورات و انجیلی که نزدشان است می یابند. آنها را به خوبیها فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد پاکیزه ها را بر آنها حلال می شمرد و ناپاکیها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دوش آنان) بر می دارد، پس آنها که به او ایمان آورده و او را احترام نموده و یاری نموده اند و از نوری که بر او فرود آمده پیروی کرده اند، همانا رستگارانند».

صفات دهگانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در این آیه آمده است به صورت زیر است:

۱_ (الرّسول): فرستاده شده.

۲_ (النّبی): پیامبر.

۳_ (الأمّی): درس نخوانده.

۴_ (مکتوباً عندهم فی التّوراه و الإنجیل): خصوصیات او در تورات و انجیل نوشته شده است.

۵_ (یأمرهم بالمعروف): به کارهای نیک فرمان می دهد.

۶_ (وینهیهم عن المنکر): از کارهای بد باز می دارد.

۷_ (ویحلّ لهم الطّیبات): چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال می شمارد.

۸_ (ویحرّم علیهم الخبائث): ناپاکیها را برای آنان تحریم می کند.

۹_ (و یضع عنهم إصرهم): بارهای سنگین (تکالیف شاقّ مربوط به امت بنی اسرائیل) از دوش آنان بر می دارد.

۱۰_ (والأغلال الّتی کانت علیهم): عادات زشت و خرافات را که به صورت غل و زنجیر به دست و پای آنان بسته شده است ، از دست و پایشان بازمی کند.

ص : ۳۷۲

۳۹- اطاعت از پیامبر در قلمرو مسایل سیاسی، قضایی و نظامی

آیات موضوع

۱- (ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ) (مائده/۹۹).

۲- (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) (نساء/۶۴).

۳- (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (نساء/۸۰).

۴- (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (نساء/۵۹).

۵- (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (نساء/۶۵).

۶- (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (نور/۶۳).

۷- (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (نور/۶۲).

۸- (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (احزاب/۶):

۹_ (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) (احزاب/۳۶).

۱۰_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (حجرات/۱).

۱۱_ (وَاعْمَلُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ) (حجرات/۷).

۱۲_ (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (آل عمران/۱۵۹).

۱۳_ (وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَتَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا) (نساء/۸۳).

۱۴_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا) (نساء/۵۹-۶۰).

۱۵_ (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَيَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ) (توبه/۱۲۰).

ترجمه آیات

۱_ «برای رسول و وظیفه ای جز ابلاغ نیست و خدا از آنچه که آشکار می سازید و یا پنهان می دارید، آگاه است.»

۲_ «هیچ رسولی را اعزام نکردیم مگر اینکه به فرمان خدا، از او اطاعت شود.»

ص : ۳۷۴

۳_ «هر کس رسول را فرمان برد، خدا را فرمان برده است».

۴_ «خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید».

۵_ «چنین نیست، سوگند به پروردگار تو، مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافهای خود داور قرار دهند آنگاه از داوری تو در دل، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم گردند».

۶_ «آنان که با فرمان پیامبر مخالفت میورزند از آن بترسند که فتنه و یاعذاب دردناکی دامنگیر آنان گردد».

۷_ مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان دارند و اگر در امر مهمی با او باشند بدون اذن او به جایی نمی روند. آنان که از تو اذن می گیرند آنها کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده اند در این صورت هرگاه برخی از آنان برای کارهای خود اجازه بگیرند، به آن کس که بخواهی اذن بده و برای آنان طلب آمرزش کن، خدا بخشاینده و رحیم است».

۸_ «پیامبر به مؤمنان از خود آنان اولی است».

۹_ «برهیچ مرد و زن مؤمن آنگاه که خدا و پیامبر او در موردی فرمان دادند هیچ نوع اختیاری در کارشان نیست هر کس که خدا و رسول او را مخالفت کند، آشکارا گمراه شده است».

۱۰_ «ای افراد با ایمان بر خدا و رسول او پیشی نگیرید و از (مخالفت) خدا پرهیزید خدا شنوا و دانا است».

۱۱_ «بدانید در میان شما است پیامبر خدا اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند شماها به زحمت می افتید».

۱۲_ «از آنان در گذر و برای آنان طلب آمرزش کن و در امور مشورتبنا».

۱۳_ «هنگامی که خبری ایمنی بخش یا بیم زا (از پیروزی و شکست) به آنان برسد فوراً آن را پخش می کنند و اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از آنها، رجوع دهند اهل استنباط و ریشه یاب از آنان، از حقیقت مطلب آگاه خواهند شد (و حقیقت را به آنان بازگو خواهند کرد) اگر کرم و رحمت او نبود همگی جز گروه کمی از شیطان پیروی می کردند».

۱۴_ «ای افراد با ایمان خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و صاحبان فرمان از خود را اطاعت نمایید اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این برای شما بهتر است و عاقبت و پایان نیکویی دارد. آیا ندیدی کسانی را که مدعی ایمان به آنچه که بر تو و بر پیشینیان از تو نازل شده است، می باشند، و می خواهند مظاهر طغیان (حکام باطل) را به داوری بطلبند و شیطان می خواهد آنها را شدیداً گمراه کند».

۱۵_ «هرگز بر اهل مدینه و بادیه نشینان اطراف آن روا نیست که از پیامبر خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خود، از او اعراض نمایند».

تفسیر آیات

اشاره

از مسائلی که قرآن به آن اهمیت خاصی داده است، وظیفه جامعه اسلامی نسبت به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است، ما در این بخش به وظایف دهگانه ای که قرآن از آنها یاد می کند، اشاره می نمایم و تشریح خصوصیات این وظایف از قلمرو بحث ما بیرون است.

۱. اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را از آن نظر که وحی الهی را از مقام ربوبی دریافت می کند،

نبی (آگاه از اخبار غیبی) و از آن نظر که مأمور به ابلاغ پیامی از جانب خدا به مردم است، رسول می نامند، پیامبر در این دو مقام، فاقد امر و نهی و اطاعت و عصیان است و وظیفه ای جز پیام گیری و پیام رسانی ندارد و لذا قرآن در باره او می فرماید:

(مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِبْلَاحُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ) (مائده/۹۹): «برای رسول وظیفه ای جز ابلاغ نیست و خدا از آنچه که آشکار می سازید و یا پنهان می دارید، آگاه است».

اگر قرآن در قلمرو رسالت، برای رسول حق اطاعت قائل می شود و می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) (نساء/۶۴): «هیچ رسولی را اعزام نکردیم مگر اینکه به فرمان خدا، از او اطاعت شود»، مقصود اطاعتی است که به اطاعت خدا منتهی می شود، یعنی به پیامهای او گوش فرا دهند و به گفته های او مانند انجام نماز و پرداخت زکات جامه عمل بپوشانند، انجام چنین وظایفی در حقیقت، اطاعت فرمان خدا است، نه اطاعت پیامبر، هر چند به صورت ظاهر اطاعت پیامبر نیز به شمار می رود و قرآن ماهیت این نوع اطاعتها را در آیه دیگر به صورت روشن بیان می کند و می فرماید: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (نساء/۸۰): «هر کس رسول را فرمان برد، خدا را فرمان برده است».

بنابراین، در بعضی از موارد که قرآن برای رسول به عنوان رسالت حق اطاعت قائل شده است، اطاعت حقیقی او نیست، بلکه اطاعت خدا است و به گونه ای به او نیز نسبت داده می شود از این جهت قرآن شخصیت رسول را نسبت به «مقام رسالت» چنین ترسیم می کند:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) (غاشیه/۳۱-۲۲): «یاد آوری کن تو تذکر دهنده ای، نه مسلط بر آنها».

در قلمرو اطاعت: در حالی که رسول گرامی یادآور و آموزنده و پیام رسانی بیش نیست، گاهی از جانب خدا دارای مقام امامت شده و «مفترض الطاعه» می گردد که

با توجه به آن، خود شخصاً دارای مقام امر و نهی می شود.

در این قلمرو، پیامبر فقط گزارشگر وحی و پیام رسان الهی نیست، بلکه رئیس دولت اسلامی است که برای تنظیم امور امت، باید به نصب و عزل فرماندهان و قاضیان و اعزام سپاه و عقد معاهدات پردازد.

رسول گرامی در این صورت حقیقتاً دارای امر و نهی می گردد که از طرف خدا به عنوان زمامدار مسلمانان، قاضی و داور آنان و مدیر کلیه شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و دینی معرفی گردد. در این هنگام است که او علاوه بر اطاعت طریقی، دارای حقّ اطاعتِ موضوعی می گردد که فرمانبری از دستورات او مایه پاداش و نافرمانی موجب کیفر می گردد.

قرآن روی اطاعت پیامبر در موارد زیادی تکیه می کند و بر مفسّر محقق لازم است میان دو نوع اطاعت (طریقی و موضوعی) فرق بگذارد و آیات را بر دو نوع تقسیم کند.

الف: گروهی که بر اطاعت رسول فرمان می دهند و قرائن گواهی می دهد که مقصود از اطاعت او، همان انجام دستورات الهی است که او تبلیغ می کند، مانند انجام فرائض و دوری از محرمات در این صورت اطاعت رسول راهی است برای اطاعت خدا و خود رسول در حقیقت، اطاعت و عصیان ندارد.

ب: گروهی که او را به عنوان «أولی الأمر» و فرمانده و قاضی و داور معرفی می کند و دست او را در تنظیم امور اجتماع باز نهاده و به او حقّ امر و نهی می دهد در چنین مواردی، اطاعت او خود، موضوعیت پیدا می کند و دارای احکام و خصایص می گردد.

آیات مربوط به بخش نخست به خاطر کثرت نیاز به بیان ندارد، مهم آیات مربوط به بخش دوم است که برخی را یادآور می شویم:

۱_ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (نساء/۵۹): «خدا را

اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید».

شکی نیست که رسول در آیه، خود از مصادیق «اولی الأمر منکم» می باشد و به خاطر احترام بیشتر از وی، جداگانه از او نام برده شده و «اولی الأمر» زمامداران واقعی جامعه اسلامی هستند که از جانب خدا به این مقام نائل شده اند و به خاطر داشتن چنین مقامی، دارای امر ونهی واقعی بوده و برای خود اطاعت و عصیان دارند.

۲_ (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً) (نساء/۶۵): «چنین نیست، سوگند به پروردگار تو، مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافهای خود داور قرار دهند آنگاه از داوری تو در دل، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم گردند».

در این مورد رسول خدا به صورت قاضی و داور، تجلی نموده و برای حفظ نظام، دارای مقام امر و نهی خواهد بود و اگر مطاع نباشد و دستورهای او اجرا نگردد، داوری مختل و هرج و مرج بر جامعه حاکم می گردد.

۳_ (فَلْيَخِذْ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (نور/۶۳): «آنان که با فرمان پیامبر مخالفت میورزند از آن بترسند که فتنه و یا عذاب دردناکی دامنگیر آنان گردد».

جمله (عَنْ أَمْرِهِ) حاکی از آن است که پیامبر در این چشم انداز گذشته بر مقام تبلیغ و تبیین شریعت، امر و فرمان دارد که مخالفت آن، دارای واکنش سختی است.

مؤید مطلب، این است که آیه مربوط به مسئله جهاد و حضور در میدان نبرد است. در این شرایط پیامبر، مبلغ احکام نیست، بلکه فرمانده «واجب الطاعه» است که باید دستورهای او مو به مو مورد اجرا قرار گیرد.

۴_ (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ

يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيُغْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (نور/۶۲).

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان دارند و اگر در امر مهمی با او باشند بدون اذن او به جایی نمی روند. آنان که از تو اذن می گیرند آنها کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده اند در این صورت هرگاه برخی از آنان برای کارهای خود اجازه بگیرند، به آن کس که بخواهی اذن بده و برای آنان طلب آمرزش کن. خدا بخشاینده و رحیم است.»

الزام به استجازه به هنگام ترک میدان نبرد و یا به هنگام ترک مجلس که برای مشورت در باره امر مهمی برگزار شده، نشانه مقام و منصب خطیر رسول گرامی است که حرکات و سکنات افراد باید زیر نظر او صورت پذیرد.

۵- (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (احزاب/۶): «پیامبر به مؤمنان از خود آنان اولی است» این نوع اولویت که در هیچ تشریحی در جهان نظیر آن دیده نشده است، از جانب «مالک النفوس» به پیامبر افاضه شده که از آن در مصالح جامعه اسلامی بهره بگیرد و افراد به فرمانهای او گوش فرا دهند و خواست او را بر خواست خود مقدم بدانند و مفاد این آیه در همین سوره به صورت روشن نیز وارد شده چنان که می فرماید:

۶- (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا) (احزاب/۳۶).

«بر هیچ مرد و زن مؤمن آنگاه که خدا و پیامبر او در موردی فرمان دادند هیچ نوع اختیاری در کارشان نیست هر کس که خدا و رسول او را مخالفت کند، آشکارا گمراه شده است.»

دادن چنین قدرت و موقعیتی بر پیامبر نشانه دعوت به حکومت فردی و استبدادی شخص نیست زیرا اگر پیامبر خدا یک فرد عادی بود، طبعاً دادن چنین

قدرتی به او، جز استبداد و حکومت فرد بر جمع چیز دیگری نبود، در حالی که او چنین نیست او یک فرد وارسته از هر نوع خودخواهی است که جز رضای خدا خواهان چیزی نیست. او در رفتار و گفتار خود، به وسیله «روح القدس» تأیید شده و از هر لغزشی مصون می باشد در این صورت امر و فرمان او مظهر فرمان خداست که از زبان او به مردم ابلاغ می گردد.

به خاطر چنین عصمت و مصونیتی است که خدا در دو آیه زیر، هر نوع پیشدستی را بر او تحریم می کند و می فرماید:

۷_ (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (حجرات/۱): «ای افراد با ایمان بر خدا و رسول او پیشی نگیرید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید خدا شنوا و دانا است».

۸_ (وَاعْمَلُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ) (حجرات/۷): «بدانید در میان شما است پیامبر خدا اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند شماها به زحمت می افتید».

ولی با این مقام و موقعیت، خدا روی مصالحی به پیامبر فرمان مشاوره می دهد، تا از این طریق شخصیت اجتماعی بزرگان صحابه را حفظ نماید چنانکه می فرماید:

۹_ (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (آل عمران/۱۵۹): «از آنان در گذر و برای آنان طلب آموزش کن و در امور مشورت بنما».

دلایل اطاعت پیامبر بیش از آن است که در این جا منعکس گردید، آنچه مهم است تعیین حدود اطاعت و قلمرو آن است که به گونه ای فشرده بیان می گردد:

قلمروهای سه گانه اطاعت: با توجه به آیاتی که در زمینه اطاعت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) وارد شده می توان قلمرو اطاعت او را در زمینه های مسائل سیاسی و قضایی و نظامی محدود ساخت.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) علاوه بر مقام تبلیغ احکام، رهبر سیاسی و مرجع قضایی و فرمانده کل قوا است و در این زمینه ها «نافذ القول» و مطاع می باشد و ما در هر مورد، نمونه ای را متذکر می شویم:

الف: اطاعت در قلمرو مسائل سیاسی: یکی از مسائل حساس به هنگام جنگ، اخبار جبهه ها و گزارشهای مربوط به پیروزی و شکست است تصمیم گیری در پخش و عدم پخش این گونه گزارشها، نیاز به تفکر و اندیشه و رعایت مصالح عمومی دارد از این جهت قرآن شخص پیامبر را معرفی می کند آنجا که می فرماید:

(وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا) (نساء/۸۳).

«هنگامی که خبری ایمنی بخش یا بیم زا (از پیروزی و شکست) به آنان برسد فوراً آن را پخش می کنند و اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از آنها رجوع دهند اهل استنباط و ریشه یاب از آنان، از حقیقت مطلب آگاه خواهند شد (و حقیقت را به آنان بازگو خواهند کرد) اگر کرم و رحمت او نبود همگی جز گروه کمی از شیطان پیروی می کردند».

پخش بی موقع خبر پیروزی چه بسا مایه غرور می گردد، همچنانکه اشاعه خبر شکست موجب تضعیف روحیه ها می گردد و لذا وظیفه مسلمانان جز این نیست که اخبار رسیده را در اختیار پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) و صاحبان فرمان از خود (که به فرمان پیامبر دارای مقاماتی شده اند) بگذارند تا آنان پس از ریشه یابی و تحقیق، دیگر مسلمانان را از حقیقت امر آگاه سازند، البته این آیه مربوط به رهبری سیاسی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) است و اگر از «اولی الامر» نام می برد منافاتی با رهبری سیاسی رسول خدا ندارد زیرا «اولوا الأمر» به فرمان او «صاحبان فرمان» و «پیشوایان مردم» می گردند بالأخص که از نظر روایات، مقصود از آن «پیشوایان معصوم» است که پس از پیامبر

گرامی (صلی الله علیه وآله) مرجع سیاسی می باشند. آیات مربوط به «سائس» و «حاکم» بودن پیامبر، منحصر به این آیه نیست، بلکه قسمتی از آیاتی که در آغاز بحث مطرح کردیم بر مقام سیاسی پیامبر نیز گواه است.

ب: اطاعت در قلمرو مسائل قضایی: اگر پیامبر به حکم این آیه یگانه رهبر سیاسی است به حکم آیات دیگر، یگانه مرجع قضایی نیز می باشد و داوری داوران دیگر به فرمان و نصب او رسمیت پیدا می کرد چنانکه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (نساء/۵۹).

«ای افراد با ایمان خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و صاحبان فرمان از خود را اطاعت نمایید اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این برای شما بهتر است و عاقبت و پایان نیکویی دارد».

اگر این آیه دستور می دهد که مشکلات قضایی را به خدا و رسول او بازگردانیم مقصود از ارجاع به خدا ارجاع به نماینده او است البته در آیه مورد بحث یک رشته پرسشهایی مطرح است که در فرصت دیگر باید درباره آنها بحث و گفتگو کرد. (۱)

به خاطر همین اصل که پیامبر یگانه مرجع قضایی مسلمانان است، خدا گروهی را که با وجود پیامبر، به حکام باطل مراجعه می کردند، سخت نکوهش می کند و می فرماید:

ص : ۳۸۳

۱- [۱] مانند مقصود از «اولی الامر» کیست ۲- چرا فعل «أطیعوا» در باره رسول تکرار شده و در باره اولی الامر تکرار نشده است. ۳- چرا در قلمرو سیاسی (نساء آیه ۸۳) اطاعت اولی الامر لازم شمرده شده ولی در حلّ مسائل قضایی نامی از آنها نیامده و فرموده است: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» و مانند اینها که باید در فرصت دیگری درباره آنها بحث و گفتگو نمود.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا) (نساء/۶۰).

«آیا ندیدی کسانی را که مدعی ایمان به آنچه که بر تو و بر پیشینیان از تو نازل شده است، می باشند، و می خواهند مظاهر طغیان (حکام باطل) را به داوری بطلبند و شیطان می خواهد آنها را شدیداً گمراه کند».

مراجعه به طاغوت، دام شیطانی است که می خواهد انسانها را از راه راست (داوری پیامبر معصوم) به بیراهه ببرد.

این آیات، پیامبر را یگانه رهبر سیاسی و مرجع قضایی معرفی می کند و مسلمانان را موظف می دارد که حتماً به او مراجعه کنند و از مراجعه به غیر که همگی مظاهر طاغوت و حکام باطل و خودکامه اند، خودداری نمایند و فرمانهای او را محترم بشمارند.

ج: اطاعت در قلمرو مسائل نظامی: قرآن پیامبر را یگانه مرجع نظامی می داند به اندازه ای که جزئی ترین مسائل نظامی باید با اجازه او صورت پذیرد مانند ترک میدان جنگ که باید به اذن او باشد و اگر اذن او نباشد، باید حضور خود را در میدان بر همه چیز مقدم بدانند چنانکه می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ) (نور/۶۲).

«افراد با ایمان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند آنگاه که در کاری که اجتماع در آن لازم است بدون اجازه او به جایی نمی روند»، متن آیه با ترجمه آن در آغاز بحث گذشت.

لفظ (أمر جامع) به معنی کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و مصداق واضح آن مسئله جهاد با دشمن و مبارزه با او است و شأن نزول آیه همین

معنی را تأیید می کند.

اگر پیامبر در این آیات، یگانه رهبر و مرجع در امور سیاسی و قضایی و نظامی معرفی شده به خاطر حفظ مصالح جامعه است که باید تمام تشکیلات در نقطه ای متمرکز شده و مدیریت های رده های گوناگون به مدیریت واحد باز گردد و یک فکر و اندیشه بر تمام تشکیلات سایه افکند.

به خاطر همین مقام نظامی است که خدا اجازه نمی دهد (آنگاه که پیامبر مردم را به جهاد دعوت می کند) اهل مدینه و بادیه نشینان آنها، از پیامبر تخلف جویند و برای حفظ جان خود از جان او چشم پوشند چنانکه می فرماید:

(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ) (توبه/۱۲۰).

«هرگز بر اهل مدینه و بادیه نشینان اطراف آن روا نیست که از پیامبر خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خود، از او اعراض نمایند».

این آیات که نمونه آنها در قرآن فراوان است ایجاب می کند که مسلمانان وظیفه دارند که در مسائل سیاسی و قضایی نظامی و ... به او مراجعه کنند و از سخنان او تخلف و تخطی نمایند و در حقیقت قلمرو لزوم اطاعت را روشن می سازند.

ص : ۳۸۵

۴۰- وظایف مسلمانان در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اشاره

۱- احترام به پیامبر، ۲- متانت در سخن گفتن با او، ۳- دوری از مجادله، ۴- رعایت وقت پیامبر، ۵- اجتناب از ایذاء او، ۶- تحریم ازدواج با همسران وی، ۷- دوستی فرزندان او، ۸- درود بر او، ۹- تحریم خیانت، ۱۰- درخواست طلب مغفرت.

آیات موضوع

۱- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران/۳۱).

۲- وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (توبه/۵۹).

۳- إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * لِيُتُومِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (فتح/۸-۹).

۴- فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف/۱۵۷).

۵- وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا (مائده/۱۲).

۶- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

لَلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حجرات/٥).

٧_ (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) (نساء/١١٥).

٨_ (وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (انفال/١٣).

٩_ (يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ) (انفال/٦).

١٠_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (مجادله/١٢-١٣).

١١_ (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (احزاب/٥٧).

١٢_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَازِئِينَ إِلَيْهِ وَلَا تَدْخُلُوا بُيُوتَهُمْ فَتُطَعَّمُوا فَاذْهَبُوا مِنْهَا وَإِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ) (احزاب/٥٣).

١٣_ (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) (توبه/٦١).

١٤_ (وَإِذَا سَأَلَ الْمُؤْمِنُونَ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا)

إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (احزاب/۵۳).

۱۵_ (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (شعراء/۱۰۹).

۱۶_ (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (شوری/۲۳).

۱۷_ (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (احزاب/۵۶).

۱۸_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (انفال/۲۷).

۱۹_ (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء/۶۴).

۲۰_ (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (منافقون/۵).

ترجمه آیات

۱_ «اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید (در این موقع) خدا شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد و خدا بخشایشگر و رحیم است.»

۲_ «اگر به آنچه که خدا و پیامبر به آنان داده راضی گردند و بگویند خدا ما را کافی است، خدا از کرمش و پیامبر او به ما می دهند ما به سوی خدا توجه داریم.»

۳_ «ما تو را ای پیامبر! گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا به خدا و رسول او ایمان بیاورید و او را کمک و احترام کنید و او (خدا) را صبح و عصر تسبیح بگویید.»

۴_ «آنانکه به او ایمان آورده و او را گرمی داشته ویاری نموده اند و از نوری که همراه او نازل شده پیروی نموده اند آنان رستگارانند».

۵_ «به پیامبران من ایمان آوردید و آنان را یاری نمودید و خدا را وام نیکو دادید؟».

۶_ «ای افراد با ایمان! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و با او بلند سخن نگوئید (فریاد نزنید) همانطور که با یکدیگر بلند سخن می گوئید، مبادا پاداش عمل شما بدون توجه از بین برود. آنهایی که از صدای خویش در (محضر پیامبر) می کاهند، کسانی هستند که خداوند دل‌های آنان را برای پرهیزگاری آزموده است برای آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ است. آنان که تو (پیامبر) را از بیرون اطاق بلند صدا می زنند بیشترشان نمی فهمند. اگر آنان صبر می کردند تا خود بیرون آیی برای آنها بهتر بود، خداوند آمرزنده و مهربان است».

۷_ «هرکس که با پیامبر پس از روشن شدن نشانه حق، به جدال و نقاش برخیزد و از غیر راه مؤمنان پیروی کند وارد دوزخ می سازیم چه سرانجام بدی است».

۸_ «هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، خدا سخت کیفر است».

۹_ «با تو پس از روشن شدن واقعیتها مجادله می کنند».

۱۰_ «ای افراد با ایمان هر موقع بخواهید با پیامبر سرّی سخن بگوئید، پیش از آن صدقه ای بدهید این کار برای شما نیکو و مایه پاکیزگی است اگر چیزی برای دادن صدقه نیافتید در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است، آیا از «فقر» ترسیدید، از اینکه پیش از «نجوی» صدقه ای بدهید اکنون که انجام ندادید و خدا نیز توبه شما را پذیرفت نماز را بپا دارید و زکات بدهید، خدا و پیامبر او را اطاعت کنید، خدا از آنچه که انجام دهید آگاه است».

۱۱_ «آنان که خدا و پیامبر او را آزار می دهند، در دنیا و آخرت، مورد لعن الهی قرار می گیرند و برای آنان در آخرت عذاب خوار کننده ای است».

۱۲_ «ای افراد با ایمان به خانه های پیامبر وارد نشوید، مگر اینکه به شما اذن دهند (و اگر برای صرف طعام دعوت شدید، پیش از موعد نیایید) و در انتظار وقت غذا ننشینید وقتی دعوت شدید وارد شوید، هنگامی که غذا صرف کردید متفرّق شوید، به بحث و گفتگو ننشینید این کار پیامبر را ناراحت می کند و از شما شرم می کند ولی خدا از بیان (حق) شرم ندارد».

۱۳_ «از منافقان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و به او می گویند خوش باور و گوش است (به سخن همه هرچه هم ضد و نقیض باشد گوش فرا می دهد) بگو خوش باور بودن او به نفع شما است، او به خدا ایمان دارد و به نفع مؤمنان تصدیق می کند، و برای آنان که فرستاده خدا را اذیت می کنند، عذاب دردناک است».

۱۴_ «هنگامی که چیزی از وسایل زندگی از آنان درخواست می کنید از پشت پرده بخواهید، این کار برای دلهای شما و هم برای دلهای آنان پاک دارنده تر است، مؤمنان حق ندارند پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همسران او ازدواج نمایند این کار نزد خدا (گناه) بزرگی است».

۱۵_ «از شما برای ادای پیامهای خدا مزد و پاداشی نمی طلبیم، پاداش فقط بر پروردگار جهان است».

۱۶_ «بگو مزد و پاداشی از شما نمی خواهم جز دوستی نزدیکان من».

۱۷_ «خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند ای افراد با ایمان بر او درود بفرستید، و تسلیم وی شوید».

۱۸_ «ای افراد با ایمان! خدا و پیامبر او را خیانت نکنید و به امانتهای خود خیانت موزید در حالی که می دانید».

۱۹_ «هرگاه آنان که بر خویشتن ستم کردند پیش تو می آمدند و خود طلب مغفرت کرده و پیامبر نیز در باره آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

۲۰_ «وقتی به آنان گفته می شود که بیایید پیامبر در باره شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب می رانند آنان را می بینی که ابا میورزند در حالی که اظهار بی نیازی می نمایند».

۱_ احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اشاره

تکریم بزرگان و ارج نهادن بر شخصیت های الهی با اعتقاد به عبودیت و بندگی آنها، تعظیم خدای سبحان است، احترام آنان نه تنها از این نظر است که انسان های کاملی بودند که راه سعادت را به روی انسان ها گشودند، بلکه در بزرگداشت آنها، انگیزه دیگری در کار است که عارفان را به احترام و تعظیم آنها وای می دارد و آن، ارتباط محکم و پیوند استوار آنها با خدا است که آنی با او به مخالفت برخاسته و پیوسته مجریان فرمانهای خدا و پویندگان راه کوی او بودند.

روی این اساس هر نوع تکریم و تعظیمی که از اعتقاد به قداست و طهارت آنها از گناه، و اخلاص و عشق آنان به کسب رضای حق و فداکاری و جانبازی آنان در گسترش آیین او، مایه بگیرد، در حقیقت تعظیم خدا و عشق به او است و اگر آنان را دوست می داریم و احترام می گذاریم از این نظر است که آنان خدا را دوست داشته و به او عشق میورزیدند و خدا نیز آنها را دوست می داشت.

به دیگر سخن: آذر عشق به خدا و آتش مهر به او است که شعله های محبت اولیاء را در دل عارفان پدید می آورد و علاقه انسانها را به آنان معطوف می دارد و اگر این پیوند استوار، میان آنان و مقام ربوبی نبود هرگز مردم به آنان تا این حد عشق نمیورزیدند و مهر آنان را در قلب خود جایگزین نمی ساختند.

قرآن این حقیقت عرفانی را در آیه ای بازگو می کند :

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران/۳۱).

«اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید(در این موقع) خدا شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد و خدا بخشایشگر و رحیم است.»

در این آیه مهر به خدا عَلمت پیروی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) معرفتی گردیده به گونه ای که گواه مدعیان دوستداران خدا، پیروی از رسول گرامی اعلام شده است، نکته آن همان است که یادآوری شد که هر نوع گرایش به پیامبران از نظر گفتار و رفتار و اظهار مهر و مودت به شخص و مقام آنان، در حقیقت اظهار علاقه به مقام ربوبی است و همگی از یک عشق ریشه دار به خدا سرچشمه می گیرد.

آیین و هابیت که بر اساس هدم شخصیت ها و نادیده گرفتن مقامات اولیای الهی سرچشمه می گیرد، ابراز علاقه را به اولیاء الهی پس از فوت، یک نوع شرک و عبادت اولیاء و احیاناً بدعت و یک نوع عمل نوظهور تلقی می کند، در حالی که سراسر قرآن مملو از احترام به شخصیت اولیاء و انسانهای الهی است که سراپا اخلاص و طهارت و قداست بودند و ما در اینجا بخشی از آیات الهی را وارد بحث می نماییم که از دیدگاه یک وهابی (با مقیاسهایی که در دست دارد)، دعوت به شرک و از دیدگاه یک موحد واقعی دعوت به خود توحید است:

در تکریم پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) همین بس که قرآن یک رشته از افعال خدا را در عین انتساب به خود، به رسول گرامی نیز نسبت داده و از هر دو با هم یک جا نام می برد:

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (توبه/۵۹).

«اگر آنان به آنچه که خدا و پیامبر او داده راضی گردند و بگویند خدا ما را کافی است، خدا از کرمش و پیامبر او به ما می دهند ما به سوی خدا توجه داریم.»

در حالی که شعار هر مسلمان همان طوری که در آیه یاد شده وارد شده

است، جمله (حَسْبُنَا اللَّهُ) است مع الوصف در همین آیه، خدا به اندازه ای به پیامبر خود احترام می گذارد که نام او را در کنار نام خود آورده و فعل واحد را به هر دو نسبت می دهد و می فرماید:

۱_ (سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ) .

۲_ (مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) .

عین همین مطلب در آیه یاد شده در زیر نیز منعکس است:

(يَجْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ) (توبه/۶۲).

«سوگند یاد می کنند که شماها را راضی سازند در حالی که خدا و پیامبر او شایسته ترند که آنان را راضی سازند».

جمله (وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ) آن چنان عظمت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) را ترسیم می کند که رضایت او را در کنار رضایت خدا قرار می دهد.

۳_ (وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) (توبه/۷۴): «آنان فقط از این انتقام می گیرند که خدا و پیامبر او (آنها را) از کرمش بی نیاز ساخته اند».

چه احترامی بالاتر از این که «اغناء» و «بی نیاز کردن» که فعل خدا است، به پیامبر خود نیز نسبت می دهد و او را نیز مایه بی نیاز شدن مردم معرفی کرده و می فرماید:

(أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) .

شما اگر نزد وهابیهها بگویید: بحمدالله خدا و پیامبر او ما را بی نیاز ساختند! فوراً شما را متهم به شرک کرده و می گویند تو مشرکی زیرا کار خدا را به غیر او نسبت دادی ولی غافل از آنند که قرآن می فرماید: (أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) .

این نوع از نسبتها در عین واقعیت و صحت، یک نوع ارج گذاری بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

۴_ (وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (توبه/۹۴).

«خدا و رسول او اعمال شما را می بینند و سپس به سوی کسی که از آشکار و پنهان آگاه است بازگردانیده می شود و از آنچه انجام می دهید شما را با خبر می کند».

۵_ (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) (احزاب/۲۲).

«آنگاه که افراد، «احزاب» را دیدند گفتند که این همان است که خدا و پیامبر او به ما وعده داده، خدا و پیامبر او راست گفته اند و این کار (تلاقی با احزاب) جز ایمان و تسلیم، چیزی بر آنها نیفزود».

این آیات در عین حقیقت و درست بودن نشانه عظمت و قداست رسول خدا است و بیانگر آن است که شایسته است که فعل واحدی به هر دو (خدا و رسول) نسبت داده شود، هرچند نسبت آن به خدا، به صورت استقلالی و به پیامبر او به صورت اکتسابی و وابستگی است.

شیوه معاشرت بیانگر پایه ایمان است؛ اگر قرآن به تکریم و تعظیم پیامبر دعوت می کند، به خاطر این است که شیوه معاشرت فردی با فرد دیگر نشانه پایه عقیده و ایمان او به عظمت و موقعیت طرف است.

درست است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در زندگی زاهد و وارسته بود و از تظاهر به مناصب سیاسی و قضایی و نظامی خودداری می کرد و با یاران خود «حلقه وار» بدون اینکه مجلس صدر و ذیلی پیدا کند، می نشست، ولی این کار نباید سبب شود که مسلمانان در معاشرت خود، موقعیت او را نادیده بگیرند و آداب و مراسم شایسته به مقام پیامبر را رعایت نکنند.

آیات وارد در مورد احترام پیامبر، بر دو گروهند:

۱_ آیاتی که به طور کلی دستور احترام می دهد:

۲_ آیاتی که انگشت روی موارد جزئی می گذارد و نمونه هایی را ارائه می کند. ما در این بخش از هر دو قسمت آیاتی را متذکر می شویم:

الف: دعوت به تکریم و احترام

قرآن در آیاتی جامعه اسلامی را به تکریم و بزرگداشت پیامبر دعوت می کند و می فرماید:

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) (فتح/۹_۸).

«ما تو را ای پیامبر! گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا به خدا و رسول او ایمان بیاورید و او را کمک و احترام کنید و او (خدا) را صبح و عصر تسبیح بگویید».

در آیه یاد شده قبل از جمله های (و تُعَزِّرُوهُ وَ...) جمله (لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) وارد شده است اکنون باید دید مرجع ضمیر (و تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا) چیست؟

هر گاه بگوییم هر سه ضمیر به لفظ «الله» بر می گردد، در این صورت احکام وارده در آیه مربوط به خدا بوده و از قلمرو بحث ما خارج خواهد بود.

ولی اگر بگوییم دو ضمیر نخست در جمله های (تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ) مربوط به «رسول» است و ضمیر سوم در جمله (و تَسَبِّحُوهُ) مربوط به خدا است، طبعاً دو حکم نخست (نصرت پیامبر و تکریم او) و وظیفه اسلامی هر مسلمانی نسبت به پیامبر خواهد بود.

از این جهت برخی از «قراء» پس از جمله (تُوَقِّرُوهُ) وقف را لازم دانسته تا احکام مربوط به پیامبر، با حکم مربوط به خدا، به هم آمیخته نشود.

البته در متن آیه گواهی بر تعیین یکی از دو احتمال وجود ندارد امّا با توجه به این که در آیه دیگر لفظ (عزّوره) را در باره وظیفه مؤمنان نسبت به پیامبر به کار برده است می توان گفت که احتمال دوّم بر احتمال نخست برتری دارد چنانکه می فرماید:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷). (۱)

«آنانکه به او ایمان آورده و او را گرامی داشته و یاری نموده اند و از نوری که همراه او نازل شده پیروی نموده اند آنان رستگارانند».

و نیز در باره مطلق پیامبران می فرماید:

(وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) (مائده/۱۲).

«به پیامبران من ایمان آوردید و آنان را یاری (یا احترام) نمودید و خدا را وام نیکو دادید؟».

در این آیه نیز خود مؤمنان را به «تعزیر» پیامبران دعوت می کند.

شاید از طریق این دو آیه می توان گفت که مقصود در آیه مورد بحث همان احتمال دوّم است، یعنی احترام و توقیر خود پیامبر.

ب: منابت در سخن گفتن

در این مورد به آیاتی که در سوره «حجرات» وارد شده است، اکتفا میورزیم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (حجرات/۲).

«ای افراد با ایمان! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و با او بلند

ص : ۳۹۶

۱- [۱] اگر در آیات دیگر «تعزیر» به معنی کمک کردن باشد، قطعاً در این آیه به معنی احترام است به گواه اینکه مسئله کمک کردن را با جمله «نصروه» بیان کرده است.

سخن نگوید (فریاد زنید) همانطور که با یکدیگر بلند سخن می گوید، مبادا پاداش عمل شما بدون توجه از بین برود».

۲- (إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ) (حجرات / ۳).

«آنها بی که از صدای خویش در (محضر پیامبر) می کاهند، کسانی هستند که خداوند دل‌های آنان را برای پرهیزگاری آزموده است برای آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ است».

۳- (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (حجرات / ۴).

«آنان که تو (پیامبر) را از بیرون اطاق بلند صدا می زنند بیشترشان نمی فهمند».

۴- (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (حجرات / ۵).

«اگر آنان صبر می کردند تا خود بیرون آیی برای آنها بهتر بود، خداوند آمرزنده و مهربان است».

جامعه خشن: پیامبر که دارای روح لطیف و فردی آزاده بود، گرفتار افرادی شده بود که از بسیاری از مزایای اخلاقی دور بودند و با شخصیتی مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) طوری سخن می گفتند که گویی با یک فرد چوپان سخن می گویند.

در سال نهم هجرت (صلی الله علیه و آله) که آن را «عام الوفود» می نامند، هیئت ودسته های مختلفی از قبایل اطراف برای تشرّف به اسلام به مدینه می آمدند، واردین وقت و بی وقت پشت در اطاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) _ که با مسجد چندان فاصله نداشت _ می ایستادند، فریاد می کشیدند که «یا مُحَمَّدُ اُخْرِجْ: ای محمّد بیرون بیا!» (۱) این کار علاوه بر این که استراحت رسول خدا را بهم می زد یک نوع بی احترامی به شخصیتی مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص : ۳۹۷

بود و لذا قرآن در آیه چهارم این سوره این گونه افراد را کم فهم و بی خرد شمرده است.

او نه تنها در این قسمت از آداب معاشرت، از بیگانگان و عربهای بیابانی ناراحتی داشت، بلکه برخی از یاران و اصحاب نزدیک آن حضرت هم، ادب سخن را در محضر وی مراعات نمی کردند.

بخاری محدث معروف جهان تسنن می نویسد: هیئتی به نمایندگی از قبیله «بنی تمیم» وارد مدینه شد، هر کدام از ابی بکر و عمر، شخصی را برای ملاقات با آنها معین نمودند، اختلاف آنان در تعیین آن فرد منجر به مشاجره شد و داد و فریاد آنان در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) باعث رنجش خاطر او گردید برای جلوگیری از تکرار این حرکات ناشایست در محضر آن پیشوای بزرگ، آیه دوّم و سوّم نازل گردید و این عمل را آنچنان بد شمرد که نتیجه آن «حبط» اعمال معرفی کردید (۱).

اصولاً باید دید چرا این نوع بی احترامی در محضر پیامبر سبب نابودی پاداش اعمال می گردد؟ علت آن است که توقیر و احترام از نظر ظاهر حتی طرز با او و یا با فرد دیگر، حاکی از یک احترام باطنی نسبت به پیامبر می باشد و ناگفته پیداست حرکات و اعمال ما زاینده عقیده و مراتب ایمان ماست، در این صورت یک چنین حرکات ناشایست و بی اعتنائی به چنین شخصیت، از بی اعتنائی قلبی به شخص پیامبر و مقدّسات مذهبی، حکایت می نماید.

این احترامات مخصوص زمان پیامبر نیست: اگر پیامبر در حال حیات احترام دارد پس از وفات نیز همان احترام را خواهد داشت، حتی موقعی که عایشه در شهادت حسن بن علی (علیهما السلام) در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر و صدا به راه انداخت و به کمک دسته ای از دفن فرزند پیامبر کنار قبر جدّش جلوگیری به عمل آورد، حسین بن علی (علیهما السلام) برای خاموش کردن وی این آیه را خواند:

ص : ۳۹۸

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ (سپس این جمله را فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ»: خداوند انجام هر نوع عملی را که در باره شخص مؤمن در حال حیات او تحریم کرده، در حال مرگ وی نیز تحریم نموده است» (۱).

همان طور که دانشمندان از این آیه فهمیده اند این قبیل احترامات به پیامبر عظیم اختصاص ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلام و علما و اساتید و پدران و مادران و عموم بزرگان از این گونه احترام ها باید برخوردار باشند، از این جهت در حرما و آستانه های مقدس، باید از داد و فریاد و امثال آن، خودداری نمود.

۲_ مجادله با پیامبر ممنوع است

مجادله و استدلال به مسلمات نزد طرف بر ضد او، یکی از طرق استدلال است که در اسلام به آن دعوت شده است آنجا که خدا به پیامبر دستور می دهد که (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (نمل/۱۲۵): «با آنها با شیوه زیبا به جدال برخیز».

مع الوصف مجادله و مناقشه با پیامبر حرام و ممنوع است و مقصود آن همان «مراء» و تعصب بر باطل می باشد، چنانکه می فرماید:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا) (نساء/۱۱۵).

«هر کس که با پیامبر پس از روشن شدن نشانه حق، به جدال و نقاش برخیزد و از غیر راه مؤمنان پیروی کند وارد دوزخ می سازیم چه سرانجام بدی است».

جمله (مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ) بیانگر همین واقعیت است و این که هدف

ص : ۳۹۹

از «مناقشه» حقیقت یابی نبوده و جز لجاجت، چیزی در کار نباشد.

از این جهت در آیات دیگر می فرماید: (وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (انفال/۱۳): «هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، خدا سخت کیفر است».

با این بیان مفاد دیگر آیاتی که مجادله با پیامبر را نکوهش می کند، روشن می گردد چنانکه می فرماید:

(يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ) (انفال/۶): «با تو پس از روشن کردن واقعیتها مجادله می کنند».

این نوع مجادله ها که برای حقیقت یابی و واقع بینی صورت نمی گیرد، محرم و ممنوع است ولی اگر طرف به خاطر درک حقیقت از در جدال وارد شود و سرانجام پس از روشن گشتن حق، از حق پیروی نماید هرگز حرام نبوده و پیامبر نیز به این نوع مذاکره ها گوش فرا می دهد و مجادله مردم نجران با پیامبر این نوع از مجادله بود و قرآن آن را در سوره آل عمران آیه های ۶۰ و ۵۹ نقل نموده است.

۳- رعایت وقت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

برخی از یاران پیامبر خواستار آن بودند که پیامبر وقت خصوصی در اختیار آنان بگذارد ولی موافقت با این درخواست، مایه اتلاف وقت گرانبهای پیامبر بود.

از طرف دیگر بستن این باب به طور کلی مقرون به مصلحت نبود، زیرا چه بسا مطالبی باید به طور خصوصی به پیامبر برسد و دیگری از آن آگاه نگردد، در این موقع برای جلوگیری از تفویت وقت پیامبر، مقرر شد که هر کس بخواهد، با پیامبر خصوصی سخن بگوید، باید قبلاً مبلغی به عنوان صدقه بپردازد تا از این طریق، فقط کسانی که واقعاً کار جدی دارند، به طور خصوصی سخن بگویند.

این حکم الهی روی مصالحی هر چند بعدها نسخ شد ولی عملاً ثابت نمود که

این گروه برای وقت گرانبهای پیامبر به اندازه یک دینار ارزش قائل نبودند و لذا پس از نزول آیه احدی از آنان حاضر به «نجوی» با پیامبر نشد زیرا شرط لازم آن این بود که یک دینار، قبلاً به عنوان «صدقه» بپردازند. فقط در این میان، امیر مؤمنان به این آیه عمل نمود و چون کار ضروری داشت یک دینار صدقه داد آنگاه با پیامبر به «نجوی» پرداخت.

مجاهد و قتاده می گویند: احدی پس از این حکم با پیامبر «نجوی» نکرد جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) یک دینار صدقه داد و به طور خصوصی با پیامبر به سخن پرداخت. (۱)

قرآن در این مورد می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صِدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (مجادله/۱۲ و ۱۳).

«ای افراد با ایمان هر موقع بخواهید با پیامبر سرّی سخن بگویید، پیش از آن صدقه ای بدهید این کار برای شما نیکو و مایه پاکیزگی است اگر چیزی برای دادن صدقه نیافتید در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است، آیا از «فقر» ترسیدید، از اینکه پیش از «نجوی» صدقه ای بدهید اکنون که انجام ندادید و خدا نیز توبه شما را پذیرفت نماز را بپا دارید و زکات بدهید، خدا و پیامبر او را اطاعت کنید، خدا از آنچه که انجام دهید آگاه است.»

۴- حرمت ایذاء پیامبر

یکی از محرمات در اسلام، ایذاء مسلمان است و این حکم به پیامبر

ص : ۴۰۱

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۵۲.

اختصاص ندارد ولی تحریم آن در باره پیامبر، از تأکید بیشتری برخوردار است از این جهت در آیات قرآن روی تحریم ایذاء پیامبر تأکید شده می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ (احزاب/۵۷).

«آنان که خدا و پیامبر او را آزار می دهند، در دنیا و آخرت، مورد لعن الهی قرار می گیرند و برای آنان در آخرت عذاب خوار کننده ای است».

روح هرچه لطیف تر شد، تأثیر او از کارهای ناشایست و خارج از حدود ادب بیشتر می شود از این جهت قرآن اموری را متذکر می گردد که مایه ایذاء پیامبر بود هرچند آنان به آن توجه نداشتند و بخشی از این امور در سوره احزاب آیه ۵۳ وارد شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنِّيهِ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾.

«ای افراد با ایمان به خانه های پیامبر وارد نشوید، مگر اینکه به شما اذن دهند (و اگر برای صرف طعام دعوت شدید، پیش از موعد نیاید) و در انتظار وقت غذا ننشینید وقتی دعوت شدید وارد شوید، هنگامی که غذا صرف کردید متفرق شوید، به بحث و گفتگو ننشینید این کار پیامبر را ناراحت می کند و از شما شرم می کند ولی خدا از بیان (حق) شرم ندارد».

در این آیه اموری که مایه ناراحتی روحی پیامبر بود و یاران او از آن غفلت داشتند بازگو شده است و آنها عبارتند از:

۱_ بدون اذن وارد خانه پیامبر نشوید: (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ).

۲_ در صورتی که برای صرف طعام دعوت شده اند، پیش از موعد مقرر نیایند

و در انتظار وقت غذا ننشینند: (إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنِيهِ) (۱).

۳- پس از صرف غذا متفرّق شوند و خانه رسول خدا را خانه انس قرار ندهند زیرا این کار وقت پیامبر را می گیرد، و او را از انجام اموری بزرگ که بر عهده او است، باز می دارد: (فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ).

در آیه دیگر یکی از مظاهر ایذاء پیامبر، اتهام «خوش باوری» و «خوش بینی» به او است چنانکه می فرماید:

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (توبه/۶۱).

«از منافقان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و به او می گویند خوش باور و گوش است (به سخن همه هرچه هم ضد و نقیض باشد گوش فرا می دهد) بگو خوش باور بودن او به نفع شما است، او به خدا ایمان دارد و به نفع مؤمنان تصدیق می کند، و برای آنان که فرستاده خدا را اذیت می کنند، عذاب دردناک است».

البته مقصود از «خوش بینی» این نیست که او در همه جا به طور جدی تصدیق می کند، زیرا چنین چیزی امکان ندارد و هیچ گاه به نفع جامعه اسلامی نیست، بلکه مقصود این است که سخنان همه را می شنود، و به ظاهر هیچ کس را تکذیب نمی کند ولی در مقام عمل، به تحقیق می پردازد که ما درباره این مطلب در تفسیر سوره «توبه» به طور مشروح سخن گفته ایم.

ص: ۴۰۳

۱- [۱] اناء: از آنی، یانی، به معنی فرا رسیدن وقت شیئی است و در مورد آیه فرا رسیدن پختن غذا و آمادگی آن برای صرف، و مرجع ضمیر، طعام است.

۵- وظیفه مسلمانان در باره همسران او

قرآن در باره همسران پیامبران دو دستور می دهد:

الف: (وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ) (احزاب/۵۳).

«هنگامی که چیزی از وسایل زندگی از آنان درخواست می کنید از پشت پرده بخواهید».

در میان اعراب رسم این بود که به هنگام نیاز به وسائل زندگی، آن را از همسایه به عاریت می گرفتند و خانه پیامبر نیز از این شرایط جدا نبود و مسلمانان وقت و بی وقت برای رفع نیاز به «بیوت پیامبر» مراجعه می کردند و از همسران او وسایلی را به عاریت می گرفتند در این شرایط دستور داده شد که مسلمانان با همسران پیامبر رو در رو سخن نگویند و از پشت پرده و یا پشت در، به سخن پردازند.

مقصود از حجاب در آیه، حجاب اسلامی نیست که بر همه زنان لازم و فرض است، بلکه همان حائل و حاجز است که طرفین را از هم جدا می سازد.

این مطلب را دو چیز تأیید می کند:

۱- آیات مربوط به «حجاب اسلامی که در سوره «نور» وارد شده پیش از این دستور، نازل گردیده است: طبعاً مقصود از آیه متأخر، دستور مجدد خواهد بود، نه تأکید مگر اینکه قرینه ای بر تأکید باشد.

۲- تعلیلی که در این مورد وارد شده است مؤید این مطلب است چنانکه می فرماید: (ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ): «این کار برای قلوب شما و همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) مایه پاکیزگی بیشتر است» و اگر مقصود حجاب اسلامی بود مناسب بود که تعلیل به صورت دیگری باشد.

ب: (وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا)

ص: ۴۰۴

«مؤمنان حق ندارند پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) با همسران او ازدواج نمایند این کار نزد خدا (گناه) بزرگی است.»

علت تحریم ازدواج با همسران پیامبر، پس از رحلت مسئله «غیرت زدگی» نیست، بلکه در این جا نکته ای وجود دارد که به آن اشاره می کنیم:

فلسفه تشریح این حکم به طور اجمال این است که:

همسران پیامبر به خاطر انتساب با بیت وحی و به خاطر احترامی که قرآن به آنان گذارده تا آنجا که آنها را «أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ» (۱) نامیده است در جامعه اسلامی از احترام خاصی برخوردار بودند، و تمایل آنان به یک طرف، مایه گرایش عمومی به آن سو می گشت.

در این شرایط، قرآن ازدواج با آنان را پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ممنوع اعلام می دارد زیرا پیوند زناشویی با آنها زمینه بهره برداری سیاسی از وجود آنها را برای شوهر فراهم می سازد، ارتباط با خاندان وحی را وسیله نیل به آمال خود قرار می دهد.

تاریخ بهترین معلم و آموزگار است در جنگ جمل قرابت و خویشاوندی زبیر با عایشه سبب شد که زبیر افراد ساده لوح را به دنبال خود بکشد و نبرد خونینی را به راه اندازد اگر عایشه هوادار «زبیر» و «طلحه» نبود، هرگز زبیر و همتای او «طلحه» به گردآوری چنین سپاهی موفق نمی شدند و لذا می فرماید: (وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا).

۶_ وظیفه مسلمانان نسبت به فرزندان او

شعار همه پیامبران جهان این است:

ص : ۴۰۵

۱- [۱] (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) سوره احزاب، آیه ۶.

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعراء/۱۰۹): «از شما برای ادای پیامهای خدا مزد و پاداشی نمی طلبیم، پاداش فقط بر پروردگار جهان است».

اصولاً کاری که برای خدا است باید مزد آن نیز بر عهده او باشد و نباید از دیگران مطالبه شود.

گذشته از این، اعمال ارزشمند و بزرگ آنان بالا-تر از آن است که بتوان با درهم و دینار بر آنها ارزش گذارد و آن را با «زخارف» دنیا معاوضه نمود.

از این جهت قرآن پاداش پیامبر را چنین معرفی می کند و می فرماید:

﴿وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾ (قلم/۳): «برای تو پاداش عاری از منت است».

ولی در عین حال قرآن در آیه ای به گونه دیگر سخن می گوید و یادآور می شود که پاداش تلاشهای من در راه هدایت شما، مودت نزدیکان من است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری/۲۳): «بگو مزد و پاداشی از شما نمی خواهم جز دوستی نزدیکان من».

و در آیه دیگر یادآور می شود که اجر و پاداشی که از شما خواسته ام به نفع شما است چنانکه می فرماید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (سبأ/۴۷).

«بگو آنچه را که به نام مزد طلبیده ام به سود شما است، اجر من بر خدا است و او بر همه چیز شاهد و ناظر است».

زیرا همین دوستی خاندان رسالت، که در آیه ۲۳ شوری اجر رسالت قرار گرفته است آثار تربیتی داشته و باعث ارتباط نزدیکی به آن بزرگواران می باشد چون

دوست داشتن گروهی که جانشین پیامبر و بازگو کننده احکام و مربی جامعه اسلامی هستند، پیوسته ملازم با آگاهی انسان از فروع و اصول اسلام و موجب پیروی از راه آنان می باشد و در نتیجه دوستی آنان مایه نجات جامعه و سعادت اجتماع مسلمین است و نفع چنین موذتی به خود جامعه باز می گردد و در نتیجه، درخواست موذت نسبت به اهل بیت، در برگیرنده درخواست عمل به متن شریعت است و در حقیقت درخواست چنین پاداشی بسان درخواست پزشک معالج در مثال زیر می باشد:

پزشک معالجه بیماری را به طور رایگان معالجه می کند و پس از معاینه دقیق نسخه بلند بالایی می نویسد و اظهار می دارد که من از تو هیچ نوع پاداشی نمی طلبم جز این که به این نسخه عمل کنی.

هر شنونده به روشنی قضاوت می کند و می گوید پزشک از بیمار اجر و پاداش نخواسته است و اگر می گوید پاداش من این باشد که به این نسخه عمل نمایی، پاداش صوری و ظاهری است و در حقیقت پاداش نیست.

مناسب است که در این زمینه حدیثی از خاندان رسالت ذکر نماییم. حدیثی را که شیخ طوسی در امالی خود از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است یادآور می شویم. امام باقر (علیه السلام) به جابر بن یزید جعفی فرمود:

«یا جابِرُ أَيْكَفَى مَنْ انْتَحَلَ التَّشْيِيعَ وَ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَ اللَّهُ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسَبَ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: أَحَبُّ عَلَيْنَا وَ أَتَوَلَاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَهُ ذَلِكَ. فُلُو قَالَ: أَحَبُّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُوَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا، إِنَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ لَهُ» (۱).

«ای جابر آیا کافست که انسان تنها خود را به تشیع نسبت دهد و ما اهل بیت را دوست بدارد؟ به خدا سوگند شیعه واقعی ما کسی است که تقوا را پیشه خود سازد و

ص: ۴۰۷

۱- [۱] امالی شیخ طوسی، مجلس یوم الترویه، جزء دوم، ص ۹۵، ۳ چ سنگی.

خدا را اطاعت کند. (تا آنجا که می فرماید) جابر! این سو و آن سو مرو، فکر مکن که برای آدمی کافی باشد که بگوید علی را دوست دارم در حالی که از نظر عمل با او همراه نباشد، اگر بگوید: پیامبر خدا را دوست می دارم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افضل از علی است، اما از کردار و رفتار او پیروی نکند، محبت رسول خدا او را سودی نخواهد بخشید.

از مخالفت خدا پرهیزید، بدانید میان خدا و انسانی خویشاوندی نیست، بهترین بندگان و گرامی ترین آنان نزد خدا پرهیزگارترین آنها است.

آری آنجا که محبت با پیروی از گفتار و رفتار پیشوایان اسلام توأم باشد، تبعاً خود محبت نیز بی پاداش نبوده و به حکم گفتار پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ» تبعاً خود محبت و مودت بی اجر نخواهد بود. بنابراین محبت اهل بیت (علیهم السلام) در حالی که مایه پیروی از اهل بیت است و در عین حال در صورت توأم بودن با عمل، ثواب نیز خواهد داشت.

از این جهت استاد شیعه مرحوم شیخ «مفید» می گوید:

استثناء مودت در قربی از جمله قبل، استثنای منقطع است (۱) نه متصل. زیرا مودت در قربی، پاداشی نیست که در مفهوم «اجر» داخل شده باشد و سپس به وسیله کلمه استثناء (الّا) خارج گردد، بلکه مودت به خویشاوندان از اول در مفهوم «اجر» داخل نبود تا خارج گردد، بلکه درخواست فوق العاده ای است که از امت شده است.

و این نوع استثناء در قرآن و کلمات عرب فراوان به چشم می خورد چنانچه قرآن مجید در باره اهل بهشت چنین می فرماید:

(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا) (مریم/۶۲): «در آنجا سخن بیهوده نمی شنوند جز سلام» در حالی که گفتار دور از لغو در این آیه (سلام) از نظر موضوع

ص: ۴۰۸

۱- [۱] در مورد حقیقت «استثناء منقطع» به جلد چهارم «مفاهیم القرآن» مراجعه بفرمایید.

داخل در لغو نیست که از آن خارج گردد.

مؤید این مطلب (هدف از دوست داشتن اهل بیت تحکیم روابط و استفاده از علوم و معارف آنها است) روایات متواتری است که از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) درباره مودت اهل بیت خود وارد شده است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وسیله حدیث ثقلین (۱) و حدیث سفینه (۲) به مردم دستور می دهد که اصول و فروع حلال و حرام خود را از این خاندان فرا گیرند و برنامه زندگی خود را با گفتار و رفتار آنان تطبیق دهند.

با در نظر گرفتن این مراتب روشن می گردد که مقصود از ایجاب مودت و محبت خاندان معصوم پیامبر، جز این نیست که مردم در شئون دینی و دنیوی خود به آنان رجوع کرده و از رجوع به گروههای دیگر که پیراسته از گناه یا خطا نیستند، پرهیزند.

هدف از الزام مودت آنان جز وسیله جویی برای بقای دین و آگاهی مردم از متن شریعت و عمل مردم به دستورات دین، چیز دیگری نیست.

شکی نیست که دوستی با این خاندان و مراوده با آنان، مایه آگاهی انسانهای تشنه، از حقایق نورانی اسلام و موجب تکامل فکری و علمی امت است و علم و آگاهی از متن شریعت، انسان را به سوی عمل کشیده سرانجام انسان، راهی به سوی خدا پیدا می کند.

با این بیان معنی دو آیه دیگر که آنها نیز در زمینه پاداش رسالت وارد شده اند روشن می گردد:

۱- (ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) (سبأ/۴۷): «پاداشی که خواسته ام به نفع

ص: ۴۰۹

۱- [۱] «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت من».

۲- [۲] «مثل أهل بيتي كسفينه نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق: خاندان من بسان کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار گشت نجات یافت و گروه مخالف غرق گردید».

خود شما است».

مفاد این آیه کاملاً با آیه مورد بحث منطبق است زیرا دوستی خویشاوندان پیامبر هر چند به صورت ظاهر به نفع پیامبر است، ولی مغز این کار مربوط به خود امت و به نفع آنها است و ارتباط با آن خاندان و تحکیم پیوند دوستی با این گروه معصوم، مایه نجات و وسیله عمل به شریعت و پیروی از آیین اسلام است. زیرا آنان در متن صراط مستقیم قرار دارند و تمام احکام و معارف دین در اختیار آنان بوده و دوستی با آنان طبعاً انسان را از فروع و اصول اسلام آگاه ساخته، افراد دوستدار، خواه ناخواه به سوی عمل و کردار کشیده می شوند، و محبت راستین به این خانواده پاک، از پیروی صحیح از آنان جدا نیست.

۲_ (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) (فرقان/۵۷).

«من از شما اجری نمی خواهم من آن کسی را می خواهم که به سوی پروردگار خود راهی اتخاذ کند».

در این آیه راه جویی افراد به سوی خدا، اجر رسالت قرار داده شده است و مقصود از «سبیل» در این آیه، ممکن است همان پیوند دوستی با خاندان رسالت باشد که خود مایه آگاهی انسان از احکام و معارف اسلام بوده، سرانجام موجب عمل به شریعت است همچنانکه ممکن است مقصود همان عمل به دستورات اسلامی باشد که خود راهی به سوی خدا است و در گذشته بیان کردیم که مودت این خاندان جنبه تربیتی دارد و سرانجام سبب می شود که انسان به دستورات اسلام و به آیین خدا که یکتا راه به سوی او است، عمل نماید. در هر حال هر سه آیه که درباره مزد رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده بر یک معنی منطبق می گردند و نتیجه واحدی را می دهند و آن به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، عمل به متن شریعت است.

ص : ۴۱۰

۷- درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

قرآن یکی از وظایف مؤمنان را این می داند که بر او درود بفرستند چنانکه می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (احزاب/۵۶).

«خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند ای افراد با ایمان بر او درود بفرستید، و تسلیم وی شوید».

محدثان نقل می کنند: وقتی این آیه نازل گردید مردم از پیامبر پرسیدند که چگونه بر تو درود بفرستیم؟ پیامبر فرمود بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ» (۱).

۸- حرمت خیانت بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

خیانت بر مؤمن مطلقاً حرام و در باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) این حرمت از تأکید بیشتری برخوردار است قرآن در این مورد می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (انفال/۲۷).

«ای افراد با ایمان! خدا و پیامبر او را خیانت نکنید و به امانتهای خود خیانت موزید در حالی که می دانید».

آیه در باره «ابولبابه» نازل شده که تفصیل آن در کتابهای تفسیر و سیره پیامبر وارد شده است.

ص: ۴۱۱

۱- [۱] مسند الشافعی، ج ۲، ص ۹۷.

۹_ درخواست استغفار از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

درهای رحمت خدا و مغفرت و آمرزش او، به روی بندگان باز است، این فیض گاهی بدون واسطه و احیاناً از طریق اولیای او به افراد می رسد از این جهت قرآن گنهکاران را دستور می دهد که برای تحصیل مغفرت او، حضور پیامبر برسند و از او درخواست کنند که در باره آنان از خدا طلب مغفرت کند و در این حالت دعای او مستجاب می باشد و در پوشش مغفرت او قرار می گیرند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء/۶۴).

«هرگاه آنان که بر خویشتن ستم کردند پیش تو می آمدند و خود طلب مغفرت کرده و پیامبر نیز در باره آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.»

در آیه دیگر منافقان رامذمت می کند و یادآور می شود که: وقتی به آنان گفته می شود که به حضور پیامبر برسند تا وی در باره آنان طلب مغفرت کند سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب برمی گردانند، چنانکه می فرماید:

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (منافقون/۵).

«وقتی به آنان گفته می شود که بیایید پیامبر در باره شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب می رانند آنان را می بینی که ابا میورزند در حالی که اظهار بی نیازی می نمایند.»

همان طور که فیض مادی از طریق اسباب ظاهری به انسانها

می رسد، مثلاً اشعه حیات بخش به وسیله خورشید در اختیار ما قرار می گیرد، همچنین فیض معنوی خدا، گاهی بدون واسطه و گاهی از طریق پیامبران و اولیای خدا به انسانها می رسد و این حقیقت در دو آیه دیگر کاملاً متجلی است:

۱_ خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که در حق مؤدیان زکات، دعا کند زیرا دعای وی مایه سکونت و آرامش خاطر آنها است چنانکه می فرماید:

(وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) (توبه/۱۰۳): «در باره آنان دعا کن، زیرا دعای تو مایه آرامش خاطر آنان است».

۲_ این حقیقت به اندازه ای روشن بوده که فرزندان گنهکار یعقوب به علت پرورش در خانهدوی به آن توجه داشتند و آنگاه که پرده از راز آنان برافتاد، از پدر درخواست استغفار کرده و گفتند: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (یوسف/۹۷ و ۹۸).

«گفتند پدرجان برای ما در باره گناهانمان طلب آمرزش بنما زیرا ما خطاکار بودیم (یعقوب) گفت: به همین زودی برای شما طلب مغفرت می نمایم، او بخشایشگر و رحیم است».

گرچه دایره وظایف مسلمانان نسبت به پیامبر گسترده تر از وظایفی است که بیان گردید ولی این نه وظیفه به عنوان بارزترین وظایف بیان شد.

پایان جلد هفتم

ص: ۴۱۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

